جلد دوم

انّی تارک فیکم الثّقلین
کتاب الله و عترتی اهل بیتی

در محضر فقیه معارفی

مجموعه‌ای نفیس از پاسخ به سؤالات و شبهات
قرآنی، فقهی، تاریخی، حدیثی، درایة و منبع شناسی
به قلم نورانی حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلائی

به همّت جمعی از شاگردان

جلد دوم

در محضر فقیه معارفی

مجموعه‌ای نفیس از پاسخ به سؤالات و شبهات قرآنی،
فقهی، تاریخی، حدیثی، درایه و منبع‌شناسی

به قلم نورانی حضرت آیة الله حیدر تربتی کربلائی
به همّت جمعی از شاگردان

سرشناسه: درمحضرفقیه معارفی
عنوان: درمحضر فقیه معارفی جلد۲
مجموعه‌ای از نوشته‌های حضرت آیت الله حیدر تربتی کربلائی
موضوع: پرسش‌ها و پاسخ‌ها در محدوده دین الله تعالی
تایپ و ویرایش: محدّثه تربتی
طرح جلد: محدّثه تربتی
رایانامه: Zabihe.ale.mohammad@gmail.com
وبگاه: Torbatikarbalaee.loxblog.com
شماره تماس: ۰۹۱۳۷۰۰٤٦۱۲

تمامی حقوق چاپ و نشراین اثربرای مؤلف محفوظ است.

بسم الله الرحمن الرحیم

«وَ قُلْ جاءَالْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهوقاً»

و ای پیامبر، بگو حق آمد و باطل نابود شد همانا باطل نابودشدنی است.

«سوره۱۷ الإسراء آیه۸۲»

تقديم

به محضر

أصل الدين

نفس الرّسول

زوج فاطمة البتول

أبو الحسنين و الزّينبين

تأويل كتاب الله المبين

الصّدّيق الأكبر والفاروق الأعظم

سيّد العارفين، قائد الغرّ المحجّلين

قاتل النّاكثين و القاسطين و المارقين

مولى الموحّدين، يعسوب الدّين، إمام المتّقين

وارث الأنبياء، سيّد الأوصياء، أبو الأئمّة النّجباء، إمام الأتقياء

آية الله العظمى و النّبأ العظيم، الصّراط المستقيم، عليّ حكيم

أسد الله، وجه الله، عين الله، علم الله، قلب الله الواعي، لسان الله النّاطق،

عين الله النّاظر، جنب الله، يد الله، حجّة الله، حبل الله، باب الله ...

مولانا أمير المؤمنين علىّ ابن ابي طالب صلوات الله عليهم

اميد است قبول حضرت ايشان افتد

فهرست مطالب

سخن گردآورنده ۱۳

بخش یکم:

سؤالات قرآنی و جواب آن‌ها ۱۵

سوره آل‌عمران یا سوره آل‌محمّد؟ ۱۷

آیا پیروان حضرت عیسی علیه السّلام تا روز قیامت فوق بر کفّارند؟ ۱۸

خلود در بهشت و دوزخ و برچیده شدن زمین و آسمان‌ها ... ؟ ۱۹

آیا قرآن قدیم است؟ ۲۰

از کدام زنان و فرزندان حذر کنیم و چرا؟ ۲۲

پی نوشت‌های بخش یکم ۲۴

بخش دوم:

سؤالات فقهی و جواب آن‌ها ۲۹

حکم نقّاشی روی کاغذ ۳۱

آرایش کردن زنانی که مراعات حجاب و عفّت نمی‌کنند ۳۱

آیا شیعه مراعات ادب با نزدیکان پیامبر را نمی‌کند؟ وهّابی می‌گوید: ۳۲

آیا نباید علوم و معارف را از غیر اهل‌بیت طهارت گرفت؟ مثلا فلسفه را؟ ۳۵

آیا می‌توان در نماز به غیر شیعه اقتدا کرد؟ ۴۰

آیا اقتدا به امام جماعتی که اهل بدعت است جائز است؟ ٤١
آیا نماز تنها توجه قلبی به الله تعالی است؟ ٤١
آیات قرآنی درباره:
اوقات نماز ٤٢
محافظت بر وقت نمازها و نماز ظهر- و قیام- و قنوت ٤٢
قبله در نماز ٤٢
تغییر قبله ٤٣
نیّت نماز ٤٣
قرائت در نماز و کیفیّت آن ٤٣
رکوع در نماز- و نماز جماعت ٤٣
رکوع و سجده در نماز ٤٤
ذکر رکوع نماز ٤٤
سجده نماز ٤٤
ذکر سجده نماز ٤٤
صلوات واجب در نماز ٤٤
نماز مسافر ٤٤
کیفیّت اقامه نماز خوف در میدان جنگ ٤٤
وقت اقامه نماز شب ٤٥
تارک نماز به عمد ٤٥
مرجع امور دین (در معرفت، طاعت و سلوک) کیست؟ ٤٧
رسول‌الله الگو و مقتداست ٤٩

پرهیز از مخالفت با قرآن و سنّت رسول‌الله ۴۹
حذر از تفسیر وحی به رأی ۴۹
حکمت قتل مرتد چیست؟ ۵۰
حکم عدّه زن پس از زنا ۵۱
حکم ازدواج با زنی که در عدّه زنا کرده ۵۱
وقت غسل جمعه ۵۱
آیاتی که درباره خُمُس و وجوب آن آمده است ۵۲
اهمّیّت خُمُس در احادیث ۵۵
حکم شرعی إقامه نماز قبل از طلوع و قبل از غروب خورشید ۵۸
حکم بقاء بر تقلید فقیه میّت ۶۰
اذن پدر دختر بالغه شرط صحّت عقد ازدواج ۶۱
حکم گفتن شهادت به ولایت در اذان و اقامه ۶۱
حکم نوحه‌خوانی و عزاداری ۶۲
حکم نماز و اذکار آن به غیر زبان عربی ۶۳
حکم سجده بر مهر نقش‌دار ۶۴
حکم خوردن ماء الشّعیر رائج ۶۴
حکم ماهواره و ۶۴
حکم نماز جمعه در عصر غیبت ۶۵
حکم استمناء زن با خودش ۶۵
حکم تجدید قبر و تصویر کشیدن جان‌دار ۶۸
حکم حضور جنب در حرم و مراقد اهل‌بیت اَطهار ۷۲
حکم حضور حائض در حرم و مراقد اهل‌بیت اَطهار ۷۳
حکم رقصیدن زن برای زنان ۷۳
حکم کف زدن (تصفیق) ۷۳

حکم نماز مسافر برای کار ۷۳
حکم وضوی ارتماسی ۷٤
حکمت سجده بر تربت امام حسین علیه السّلام ۷٤
کامل خواندن نماز چهار رکعتی در حائر حسینی ۷۵
کامل خواندن نماز در کوفه ۷۵
ثواب زیارت امام حسین علیه السّلام در اربعین ۷٦
غرض از استغفار پیامبر اکرم و معصومین علیهم السّلام ۷٦
حرام بودن ذات آلات قمار و شطرنج ۷۷
دلیل سرایت وقف بر هفت طبقه زمین و هفت طبقه آسمان ۸۰
حکم ازدواج با زنان جنّی ۸۱
نواصب برای تحریم نکاح متعه به روایاتی استناد می‌کنند ۸۱
حلال و مشروع بودن متعه ۸٤
دلایل مشروع بودن نکاح متعه:
۱- کتاب الله عزّوجلّ ۸٤
۲- سنّت مطهّره ۸۵
۳- اِجماع ۸٦
خدا و رسول حلال نمودند و عمر تحریم نمود؟!!! ۸۷
آیا حکم حلال بودن متعه درزمان رسول‌الله نسخ شده؟ ۹۰
نتیجه ۹۳
آن‌که حکم بما انزل الله نکند: کافر، ستمگر و فاسق است ۹٤
حدّ مال اندوزی شیعه...؟ ۱۱۰
گویند: دین حقیقی و یقین‌آور در دست نیست چون علما اختلاف دارند ۱۰۷
حرام محض بودن شطرنج و آلات قمار ۱۱۸

حکم پوشیه (روبنده) زدن زنان ۱۲۳
حکم نامیدن سگ برای خود جهت اظهار وفاداری به اهل‌بیت اطهار ۱۲۳
توقیفی بودن صیغ عقود ۱۲۹
دلائل ضرورت خواندن صیغه عقد نکاح:
۱- کتاب الله تعالی ۱۲۹
۲- سنّت مطهّره ۱۲۹
۳- اِجماع شیعه اِمامیّه ۱۳۱
نجاست خمر و مسکرات ۱۳۲
قائلین به طهارت خمر از قدماء فقهاء امامیّه ۱۳۲
جواب فقهاء و اِجماع آنان ۱۳۳
روایات دالّ بر طهارت خمر ۱۳۵
چاره روایات به حسب ظاهر دالّ بر طهارت خمر ۱۳۶
علاج اختلاف احادیث: ۱۳۷
حاکم بر این دو دسته از روایات و چاره تعارض آن‌ها ۱۴۲
ادلّه حکم نجاست مسکرات
۱- از سنّت مطهّره ۱۴۴
۲- اِجماع شیعه امامیّه ۱۴۸
قائلین به نجاست خمر ۱۴۹
۳- نصّ قرآنی دالّ بر نجاست خمر ۱۵۱
اصل و علّت تحریم خمر و مسکرات ۱۵۳
خمر از چیست؟ ۱۵۴
مصادیق خمر: همه مسکرات ۱۵۴

فقّاع (آبجو) هم خمر است ۱۵۶
نصوص بر فضیلت پیاده‌روی برای زیارت ۱۶۰
نصوص بر تقسیم خمس به سهم امام و سهم سادات ۱۶۵
پی نوشت‌های بخش دوّم ۱۷۷
بخش سوم:
سؤالات تاریخی و جواب آن‌ها ۲۵۷
حضور امیر المؤمنین علیه‌السّلام در غدیر ۲۵۹
کشتار مردان بنی قریظه و اسارت زنان و کودکان...؟ ۲۶۱
مشروعیّت اسارت در اسلام ۲۶۴
نکات اساسی ۲۶۹
اوّل. الغای یکباره بردگی ۲۶۹
دوم. پیشتازی اسلام در منع بردگی ۲۷۱
سوم. حقوق بردگان ۲۷۲
چهارم. راه‌های آزادی بردگان ۲۷۳
نتیجه: ۲۷۵
جسارت عمرو بن عبدود و خشم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام ۲۷۶
مدح عمر، ابوبکر، عثمان و صحابه در روایاتی...؟ ۲۷۷
انتساب امام صادق علیه السّلام به ابوبکر ۲۷۹
اگر عمر بود، امام حسین علیه‌السّلام را یاری می‌کرد؟ ۲۸۳
وجود و شهادت حضرت رقیّه علیهاالسّلام ۲۸۴
حضرت رقیّه علیها السّلام در میراث مکتوب ۲۸۶
مرقد مطهّر حضرت رقیّه علیها السّلام ۲۹۵
علّت عدم حضور عبد الله بن جعفر در کربلاء چیست؟ ۲۹۶

چگونگی خاک سپاری جسد مطهّر سیّد الشّهداء علیه‌السّلام ۲۹۸
اسارت حضرت زینب و امام سجّاد علیهما السّلام ۲۹۹
حکمت خاکسپاری امیر المؤمنین علیه‌السّلام در نجف ۲۹۹
امّ‌کلثوم علیهاالسّلام و حضور در کربلاء ۳۰۰
فرزندان حضرت زینب علیهم‌السّلام در کربلاء ۳۰۰
ضریح شش‌گوشه حسینی ۳۰۰
ازدواج حضرت قاسم بن الحسن علیهماالسّلام ۳۰۰
خاک‌سپاری امام حسین علیه‌السّلام و اصحاب باوفایش ۳۰۳
اولین روز اسارت اهل‌بیت ۳۰٤
زینب علیهاالسّلام و زیارت اربعین و سفر به دمشق ۳۰٤
معنی سخنی از امام سجّاد علیه‌السّلام ۳۰۵
انتخاب کربلاء ۳۰۵
آیا امیر المؤمنین هنگام ظهور لخت ظاهر خواهد شد؟ ۳۰۵
پی نوشت‌های بخش سوّم ۳۰۸
بخش چهارم:
سؤالات حدیثی، رجالی، درائی و منبع‌شناسی و جواب آن‌ها ۳۳۵
«کتاب الله و سنّتي» یا «کتاب الله و عترتي» کدام؟ ۳۳۷
اعتبار کتاب سلیم بن قیس هلالی ۳٤۰
مدح عمر در نهج البلاغة...؟ ۳٤۲
اشکال‌ها: ۳٤۳
مقصود از فلان کیست؟ ۳۵۰
۱- رسول‌الله صلّی الله علیه و آله ۳۵۰
۲- یکی از اصحاب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله ۳۵۰
۳- ابوبکر ۳۵۱

٤- عمر بن الخطّاب ۳۵۸
٥- یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السّلام:
سلمان فارسی، مالک اشتر و یا محمّد بن ابی بکر ۳٦۲
٦- بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۳٦٤
نتیجه: ۳٦٥
اختلاف شیعه با مخالفین در کیفیّت تشریع اذان و اقامه ۳٦٥
خطای سیّد رضی رحمه‌الله ۳٦٦
تشریع اذان از دیدگاه مخالفین ۳٦۷
روایات مخالفین صلاحیّت استناد ندارند ۳٦۷
از دلائل شیعه بر وحی بودن اذان و اقامه:
۱- احادیث اهل‌بیت نبوّت صلوات الله علیهم ۳٦۹
روایاتی در کتاب‌های مخالفین در موافقت با شیعیان ۳۷۲
۲- اِجماع اهل‌بیت علیهم‌السّلام و شیعیان آنان ۳۷۳
۳- ضروری دینی ۳۷۷
امیرالمؤمنین علیه‌السّلام و اِتّهام حرکات غیر اخلاقی ۳۷۸
سند زیارت عاشوراء ۳۸٤
منابع زیارت عاشوراء و سند آن‌ها ۳۸٤
نتیجه: ۳۸۸
پی نوشت‌های بخش چهارم ۳۹۲

سخن گردآورندگان

بسم الله الرّحمان الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین، وأفضل صلوات الله علی أشرف الأنبیاء

والمرسلین وأکمل تحیّاته علی أهل بیته المعصومین، ولاسیّما بقیّة الله فی الأرضین،

واللّعنة الدّائمة علی أعدائهم إلی یوم الدّین.

کتاب پیش رو جلد سوم از مجموعه «در محضر فقیه معارفی» که شامل سؤالات متنوع؛ قرآنی، حدیثی، معارفی، فقهی، تاریخی و دیگر موضوعات اسلامی است که طی سال‌های متمادی از شهرهای مختلف، قشر فرهیخته‌ای از شهرهای مختلف که دغدغه دین داشتند، از دانشجو، دکتر، مهندس، طلبه‌های حوزه‌های علمیه دینیّه اصفهان، قم و غیرآن‌ها مطرح شده، و البته گاه فراتر از پرسش بلکه به نوعی شبهه بوده است و با وجود پیگیری، بی‌پاسخ بعد از زمانی دراز، اما از آن‌جا که صاحب عصر و زمان حضرت آیة الله العظمی بقیّة الله الاعظم عجّل الله فرجه الشّریف هرگز از حال شیعیان و محبّین خود غافل نیستند، برگزیدگانی را از میان خلق برگزیده‌اند تا با وجود ابر سیاه غیبت با این‌که دوران سختی و سرگردانی است، با این‌که حق و باطل به هم آمیخته و امر بر بسیاری مشتبه گردیده، اما همیشه ستارگانی در میان خلق قرار می‌دهند که دهانشان، صدای احادیث اهل‌بیت اَطهار را دارد و دست به سوی راه هدایت بلند نموده اشاره می‌دهند خلق را که این است راه نجات، راه اهل‌بیت علیهم السّلام... فقیه گرامی

حضرت آیت الله آقای شیخ حیدر تربتی کربلائی دام ظلّه یکی از همان ستارگان درخشان‌اند که دل به ولایت آل‌الله سپرده و پناه گمشدگان، حتی دل‌زدگان هستند.

پاسخ‌هایی را که مرقوم فرموده‌اند کامل و براساس تنها وحی و وحی تنهاست. پژوهشی ارزشمند و بی بدیل، روشن‌گر و اقناع کننده، لذا برای استفاده بیشتر تشنگان معارف دین محمّد و آل‌محمّد صلّی الله علیهم تصمیم بر آن شد که به صورت موضوعی تنظیم و در مجموعه‌ای در ادامه جلد یکم تنظیم و در اختیار قرار گیرد.

این مجموعه، توسط این کمترین ارادتمندان به آستان این فقیه معارفی و حدیث شناس بزرگ ... موضوع بندی و گردآوری شده، و شخص ایشان در تنظیم و تدوین آن‌ها که پیش‌تر به صورت جدا جدا میان ارادتمندان ایشان نشر یافته، بار دیگر تمام بودن پاسخ‌ها را بررسی کرده و مطالب بسیاری را به آن‌ها اضافه نمودند.

از حجّة الله علی الحجج سیّدة نساء اهل الجنّة اجمعین، امّ الائمة النّجباء علیهم صلوات الله اجمعین خواستاریم که این یتیم‌نواز ایتام آل‌محمّد علیهم الصّلوة و السّلام را، به نحو احسن و اجمل و اتمّ و اکمل اجر جزیل عنایت نموده و خوانندگان را سینه‌ای فراخ دهد تا عمق معانی را دریابند و ارزش ارزشمند را بشناسند و پاس بدارند.

و آخر دعوٰینا اَن الحمد لله ربّ العالمین.

بخش یکم
سؤالات قرآنی و جواب آن‌ها

سوره آل‌عمران یا سوره آل‌محمّد؟

سؤال- آیا آل‌عمران در قرآن همان آل‌محمّد است؟

جواب- در قرآن کریم به ترتیبی که در دست‌رس همه است سوّمین سوره، سوره‌ای مسمّی به آل‌عمران است به سبب وجود این نام در همین سوره در آیه ۳٤

«إِنَّ اللهَ اصْطَفىٰ آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمينَ».

و ما در «موسوعة قراءآت طٰهٰ و آلِ‌یاسین صلوات الله علیهم اجمعین» که قسمتی از تفسیر بزرگ طٰهٰ و آلِ‌یاسین است آورده‌ایم که در یک حدیث از امام محمّد باقر علیه السّلام، چهار حدیث از امام جعفر صادق علیه السّلام، یک حدیث از عالم آل‌محمّد حضرت علیّ‌الرّضا صلوات الله علیهم و یک حدیث و چهار خبر که همگی تصریح دارند بر قرائت اهل‌بیت علیهم السّلام و قرائت عبدالله بن مسعود و ابن عبّاس بر قرائت: «وَ آلَ‌مُحَمَّدٍ» و تصریح شده که چنین نازل شده و این که دشمنان آن را از قرآن حذف نموده‌اند.

در تفسیر عیّاشی از امام جعفر صادق علیه السّلام روایت شده که آیه چنین است:

«آلَ‌إِبْراهيمَ وَ آلَ‌مُحَمَّدٍ فِي الْعالَمينَ».

پس اسمی را به جای اسمی قرار دادند و این دلالت بر آن دارد که: «آلَ‌مُحَمَّدٍ عَلَى الْعالَمينَ» تبدیل به «آلَ‌عِمْرانَ» شده، پس آل‌محمّد را از قرآن انداخته‌اند. در خصائص الوحی المبین از تفسیر

ثعلبی به سند متصل روایت نموده که در مصحف ابن مسعود چنین بوده است:
«إِنَّ اللهَ اصْطَفٰی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهیمَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَی الْعالَمینَ».
اهمّ منابع آنچه گفته شد از این قرار است: الأمالي شیخ طوسي، بشارةالمصطفی، تفسیرالقمي، تفسیرالصّافي، البرهان في تفسیرالقرآن، التّبیان في تفسیرالقرآن، تفسیرجوامع الجامع، سعد السّعود للنّفوس منضود، مجمع البیان، تفسیرشریف لاهیجي، تفسیرنور الثقلین، بحارالأنوار، تفسیرکنزالدقائق و بحرالغرائب، نهج البیان عن کشف معاني القرآن و ... .
و از کتاب‌های مخالفین: شواهد التّنزیل لقواعد التّفضیل، روح المعاني في تفسیرالقرآن العظیم و ....

***

آیا پیروان حضرت عیسی علیه السّلام تا روز قیامت فوق بر کفّارند؟

سؤال- سوره (۳) آل‌عمران آیه٥٦: «إِذْ قالَ اللهُ یا عیسٰی إِنّي مُتَوَفّیكَ وَ رافِعُكَ إِلَيَّ وَ مُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذینَ كَفَرُوا وَ جاعِلُ الَّذینَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذینَ كَفَرُوا إِلٰی یَوْمِ الْقِیامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَیْنَكُمْ فیما كُنْتُمْ فیهِ تَخْتَلِفُونَ» آیه کریمه خطاب به حضرت عیسی علیه السّلام است‌که پیروان تو تا روز قیامت آقا بالاسر و فوق کفّار هستند، در حالیکه بعد از ظهور حضرت کافر و مسیحی نخواهد بود.

جواب: ۱- فوقیّت تابعین حضرت عیسی علیه السّلام فوقیّت حجّت و برهان و علم و معرفت است بریهودیان و باقی کافران، و عملا نیزچنین بوده و هست.
۲- مقصود از روز قیامت قیامت‌صغرای قیام و ظهور دولت‌کریمه آل‌محمّد صلّی الله علیهم و سلّم به دست حضرت صاحب‌الأمرمهدی منتظرعجّل الله فرجه می‌باشد.
۳- تابعان حقیقی حضرت عیسی علیه السّلام کسانی اند که در معرفت و طاعت پیرو حقیقی آن حضرت باشند، که آن حضرت بشارت به رسالت حضرت خاتم النبیّین صلّی الله علیه و آله و سلّم و دین اسلام و امامت حضرات آل‌محمّد صلّی الله علیهم دادند و بنا براحادیث فراوانی

ولایت این خاندان بر پیامبران عرضه شده است و تا قبول و اقرار نمی‌کرده‌اند به مقام و منزلت نبوّت و رسالت و ولایت نمی‌رسیده‌اند، بنابراین تابعان حقیقی آن حضرت شیعیان می‌باشند که همیشه در حجّت و برهان برهمه کافران فوقیّت داشته و دارند. و تابعیّت حضرت در اقتدا نمودن به امام‌عصرعجّل الله فرجه الشریف.

* * *

خلود در بهشت و دوزخ و برچیده شدن زمین و آسمان‌ها ... ؟.

سؤال- سوره (۱۱) هود (ع) آیه ۱۰۷: «فَأَمَّا الَّذينَ شَقُوا فَفِي النَّارِ لَهُمْ فيها زَفيرٌ وَ شَهيقٌ» و آیه (۱۰۸): «خالِدينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلاَّ ما شاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِما يُريدُ» و آیه (۱۰۹): «وَ أَمَّا الَّذينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدينَ فيها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلّا ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ»، افراد سعادتمند در بهشت هستند مادام که آسمان‌ها و زمین هست، در حالی‌که در قیامت زمین و آسمان‌ها برچیده می‌شوند و اصلا اگر بهشت و دوزخ در قیامت هست معنی این آیه چیست؟

جواب- مقصود از بهشت و آتش در این آیات بهشت و آتش در عالم میانه دنیا و آخرت که همان عالم برزخ می‌باشد.

علیّ‌بن‌ابراهیم قمی در تفسیر خود: جلد۱ صفحه۳۳۸ در توضیح آیه: «وَ أَمَّا الَّذينَ سُعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خالِدينَ فيها» می‌نویسد:

يعني في جنّات الدّنيا الّتي تنقل إليها أرواح المؤمنين.

یعنی (آنان‌که سعادت‌مند شدند) در بهشت‌های دنیوی‌اند که روح مؤمنان به آن‌جا منتقل می‌شود.

و در توضیح: «ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ* إِلّا ما شاءَ رَبُّكَ عَطاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ» **می‌نویسد:**

يعني غير مقطوع من نعيم الآخرة في الجنّة يكون متّصلاً به و هو ردّ على من ينكر عذاب القبر و الثّواب و العقاب في الدّنيا في البرزخ قبل يوم القيامة.

یعنی ازنعمت‌های آخرت دربهشت نیز بهره‌مند خواهند شد و این نعمت‌های دنیوی به نعمت‌های اخروی متصل خواهند بود و این جواب ردی است بر منکرانی که منکر عذاب قبرو ثواب و عقاب دنیا در عالم برزخ قبل از روز قیامت هستند.

***

آیا قرآن قدیم است؟

سؤال- درکتاب تذکرة الخواص ص۱٤٤- بیست سؤال قیصر روم از امیرالمؤمنین نقل شده است‌که می‌فرمایند: قرآن قدیم است و آفریده نشده، آیا این روایت صحیح است و قرآن کریم قدیم است؟.

جواب- کتاب تذکرة الخواص از تالیفات مخالفین است و نزد ما اعتباری ندارد. و بنابرفرمایش حضرت امام زین العابدین علیه السّلام:

«لَیْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلوقٍ، وَ هُوَ کَلامُ الْخالِقِ».[۱]

(قرآن نه آفریننده است ونه آفریده شده، واوکلام آفریدگاراست.

و امام محمّد باقرعلیه السّلام فرمود:

«لا خالِقٌ وَ لا مَخْلوقٌ، وَ لٰکِنَّهُ کَلامُ الْخالِقِ».[۲]

(قرآن) نه آفریننده است و نه آفریده شده، ولی کلام آفریدگار است.

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«وَ الْقُرْآنُ کَلامُ اللهِ، لَیْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلُوقٍ».[۳]

و قرآن کلام الله است، آفریننده است و نه آفریده شده.

و فرمود:

«... وَ الْقُرْآنُ کَلامُ اللهِ، غَیْرُ مَخْلُوقٍ، فیهِ خَبَرُ مَنْ کانَ قَبْلَکُمْ، وَ خَبَرُ ما یَکُونُ بَعْدَکُمْ، أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَلیٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، ... ».[٤]

... و قرآن کلام الله است، مخلوق (و آفریده) نیست، و در آن است خبرکسانی که پیش از شما بوده‌اند، و خبرکسانی که بعد از شما خواهند بود، و از نزد خدا بر محمّد رسول‌الله

صلّی الله علیه و آله است فرو فرستاده شده، ... .

و امام علیّ الرضا علیه السّلام فرمود:

«لَیْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلُوقٍ وَ لٰکِنَّهُ کَلامُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».[۵]

قرآن نه خالق است و نه مخلوق و لکن کلام الله عزّوجلّ است.

و امام علیّ الهادی علیه السّلام فرمود:

«وَ لَیْسَ الْخَالِقُ إِلَّا اللهَ عَزَّوَجَلَّ، وَ ما سِواهُ مَخْلُوقٌ، وَ الْقُرْآنُ کَلامُ اللهِ، لا تَجْعَلْ لَهُ اسْماً مِنْ عِنْدِكَ، فَتَکُونَ مِنَ الضّالّینَ».[۶]

و آفریننده‌ای جز الله عزّوجلّ نیست، و جز او ÷همه مخلوق می‌باشند، و قرآن کلام الله است، از خودت برایش اسمی قرار مده، که از گمراهان می‌شوی.

قرآن کریم کلام الله و حادث است و قدیم نیست و گرنه تعدّد قدماء لازم می‌آید و این امری باطل است.

قرآن مرکّب از اصوات و حروف است که حرف سابق آن معدوم می‌گردد به وجود لاحق آن در تلفّظ و واقع و برای قدیم جایز نیست معدوم گشتن.

اگر کلام الله تعالی قدیم بود پس بر خداوند دروغ لازم می آمد و دروغ بر او باطل است، چون لازم باطل شد ملزوم (یعنی این که کلام او قدیم باشد) آن نیز باطل است.

بیان: اگر کلام او قدیم می بود لازم می آمد که قول او:

«إِنّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلیٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَهُمْ عَذابٌ أَلیمٌ».[۷]

همانا ما نوح را به سوی قومش (به رسالت) فرستادیم که قوم خود را (از قهر خدا به اندرز و پند) بترسان از آن که بر آنان عذاب دردناك فرا رسد.

قدیم و ازلی بوده باشد، و آیه حکایت از سابق می‌کند زیرا او به صیغه ماضی است در حالی که در ازل تصوّر ماضی نمی‌شود، زیرا ماضی به معنی سابق منقضی است و ازل را سابق نیست

پس لازم می‌آید که کلام الله دروغ باشد ودروغ برالله تعالی قبیح است و محال.

وجه دیگراین‌که: اگرقرآن قدیم بود خداوند را عبث در قول لازم می‌آمد مانند:

«وَ أَقیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ... ».[۸]

و نماز را به‌پا دارید و زکات را بپردازید ... .

بنابرقدیم بودن، ازازل امربه اقامه صلاة و ... نموده است در حالی که تکلیف و مکلَّفی در ازل نبوده است به اعتبارعدم وجود مکلّفان قبل از آفریده شدنشان تا این‌که به تکالیف مخاطبشان نماید، و آن عبث به شمار می‌آید، و عبث در حکمت خداوند قبیح است.

وجه دیگراین‌که: قرآن کریم خود را محدَث توصیف می کند:

«ما یَأْتیهِمْ مِنْ ذِکْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحْدَثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ».[۹]

هیچ ذکرتازه‌ای از پروردگارشان برای آن‌ها نمی‌آید مگراین‌که آن‌را بازی‌کنان می‌شنوند.

و «ذکر» بنابربرخی از آیات از جمله:

«وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ».[۱۰]

وهمانا (قرآن) برای تووقومت ذکراست و به زودی از آن پرسیده (و بازخواست) شوید.

ذکرقرآن کریم است. بنابراین قرآن خود را محدَث توصیف نموده است. و نتیجه آن‌که قرآن کریم قدیم نیست. و در میان عامّه از جمله حنابله، قائل به قدیم بودن قرآن هستند. و به یقین عامّه در این نقل نیزتصرّف نموده‌اند.

***

از کدام زنان و فرزندان حذر کنیم و چرا؟

سؤال- سوره مبارکه (٦٤)تغابن آیه۱۵ چنین است: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِکُمْ وَ أَوْلادِکُمْ عَدُوًّا لَکُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ».

سؤال: چطور از بعضی زن‌ها و بعضی اولادها را بشناسیم که از آن‌ها در حذر باشیم، آیه مطلق است، توضیح ندارد و بعضی حضرات ائمّه و پیغمبر گرامی چرا از آن‌ها دوری نکردند مثل؛ حفصه و

امّ‌الفضل و جعده؛ خواهشمندم درباره آیه توضیح بفرمایید.

جواب- بنابر روایت ابوالجارود، امام محمّدباقر علیه‌السّلام در بیان این آیه فرموده باشد:

«وَ ذٰلِكَ أَنَّ الرَّجُلَ كانَ إِذا أَرادَ الْهِجْرَةَ إِلىٰ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ تَعَلَّقَ بِهِ ابْنُهُ وَ امْرَأَتُهُ وَ قالُوا نَنْشُدُكَ اللهَ أَنْ تَذْهَبَ عَنّا وَ تَدَعَنا فَنَضْيَعَ (فَنَضيعَ) بَعْدَكَ، فَمِنْهُمْ مَنْ يُطيعُ أَهْلَهُ فَيُقيمُ فَحَذَّرَهُمُ اللهُ أَبنَاءَهُمْ وَ نِساءَهُمْ وَ نَهاهُمْ عَنْ طاعَتِهِمْ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمْضي وَ يَذَرُهُمْ وَ يَقُولُ: أَمَا وَ اللهِ لَئِنْ لَمْ تُهاجِرُوا مَعي، ثُمَّ يَجْمَعُ اللهُ بَيْني وَ بَيْنَكُمْ في دارِ الْهِجْرَةِ لا أَنْفَعُكُمْ بِشَيْءٍ أَبَداً، فَلَمّا جَمَعَ اللهُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ، أَمَرَهُ اللهُ أَنْ يُوفِيَ وَ يُحْسِنَ وَ يَصِلَهُمْ فَقَالَ: وَ «إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ».[۱۱]

به این معنی که چون مرد می‌خواست به سوی رسول‌الله صلّی الله علیه و آله هجرت کند، زن و فرزند او، به او آویزان می‌شدند و می‌گفتند: تو را به خداوند قسم می‌دهیم از پیش ما نرو و ما را تنها مگذار؛ که ما بعد از (کشته شدنت) بی‌سرپرست خواهیم شد. بعضی از آنان سخن خانواده خود را گوش می‌دادند و هجرت نمی‌کردند. پس خداوند آن‌ها را از فرزندان و همسران خود برحذر داشت و آن‌ها را از اطاعت ایشان نهی فرمود. برخی از آنان، آن‌ها را تنها می‌گذاشتند و می‌رفتند و می‌گفتند: به خدا قسم که اگر با من هجرت نکنیدو سپس خداوند مرا با شما جمع کند ، هیچ نفعی به شما نمی‌رسانم. پس آن‌گاه که خداوند آنان را با همدیگر جمع نماید به او امر می‌کند که به آنان وفا کردهو نیکی کند و صله (رحم) نماید پس فرمود: و اگر ببخشید و درگذرید و بیامرزید پس همانا خداوند آمرزنده و مهربان است.

بنابر فرمایش امام علیه السّلام امر به حذر کردن در آیه مقصود حذر کردن از اطاعت آنان در عدم هجرت به سوی رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، و از بلاد کفر به دار الهجرة، یعنی در امر دین از زن و فرزند اطاعت نکنید.

پی نوشت های بخش یکم

۱ - متشابه القرآن و مختلفه (ابن شهرآشوب): ج۱ ص٦۱- و سئل زين العابدين عليه السّلام عن القرآن؟ و قال عليه السّلام:«لَيْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلوقٍ وَ هُوَ كَلامُ الْخالِقِ».

۲ - تفسير العيّاشيّ: ج۱ ص٦ ح١٤- عن زرارة قال: سألت أبا جعفر عليه السّلام عن القرآن فقال لي: «لا خالِقٌ وَ لا مَخْلوقٌ وَ لٰكِنَّهُ كَلامُ الْخالِقِ».

۳ - الخصال: ج۲ ص٦۰۳-٦۰۹ح۹- حدّثنا أحمد بن محمّد بن الهيثم العجليّ و أحمد بن الحسن القطّان و محمّد بن أحمد السّنانيّ و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتّب و عبد الله بن محمّد الصائغ و عليّ بن عبد الله الورّاق رضي الله عنهم قالوا: حدّثنا أبو العبّاس أحمد بن يحيى بن زكريّا القطّان قال: حدّثنا بكر بن عبد الله بن حبيب قال: حدّثنا تميم بن بهلول قال: حدّثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن جعفر بن محمّد عليه السّلام قال: «هٰذِهِ شَرائِعُ الدّينِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِها وَ أَرادَ اللهُ هُداهُ: ... وَ الْقُرْآنُ كَلامُ اللهِ لَيْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلُوقٍ ... ».

٤ - التّوحيد: ص٢٢٦ ب۳۰ ح۷- و تصديق ذلك ما أخرجه شيخنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه في جامعه، و حدّثنا به عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن العبّاس بن معروف قال: حدّثني عبد الرّحمان بن أبي نجران، عن حمّاد بن عثمان، عن عبد الرّحيم القصير قال: كتبت على يدي عبد الملك بن أعين إلى أبي عبد الله عليه السّلام: جعلت فداك إختلف النّاس في أشياء قد كتبت بها إليك فإن رأيت جعلني الله فداك أن تشرح لي جميع ما كتبت به إليك: ... و اختلفوا في القرآن فزعم قوم أنّ القرآن كلام الله غير مخلوق، و قال آخرون: كلام الله مخلوق ... فكتب عليه السّلام: «... وَ الْقُرْآنُ كَلامُ اللهِ غَيْرُ مَخْلُوقٍ، فيهِ خَبَرُ مَنْ كانَ قَبْلَكُمْ، وَ خَبَرُ ما يَكُونُ بَعْدَكُمْ، أُنْزِلَ مِنْ عِنْدِ اللهِ عَلىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ... ».

۵ - الأمالي، الشّيخ الصّدوق: ج٥٤٥ المجلس۸۱ ح۱۲ و التّوحيد: ص۲۲۳ ب۳۰ ح۱- حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمدانيّ رضوان الله عليه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم ،عن أبيه إبراهيم بن

هاشم، عن عليّ بن معبد، عن الحسين بن خالد قال: قلت للرّضا: يا ابن رسول‌الله! أخبرني عن القرآن أ خالق أو مخلوق؟ فقال:« لَيْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلُوقٍ وَ لٰكِنَّهُ كَلامُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ».

رجال الكشّيّ - إختيار معرفة الرجال: ص۴۹۰ ح۹۳۴- حمدويه و ابراهيم، قالا: حدّثنا محمّد بن عيسى، قال: حدّثني هشام المشرقيّ، أنّه دخل على أبي الحسن الخراسانيّ عليه السّلام فقال: إنّ أهل البصرة سألوا عن الكلام، فقالوا: إنّ يونس يقول: أنّ الكلام ليس بمخلوق، فقلت لهم: «صَدَقَ يُونُسُ إِنَّ الْكَلامَ لَيْسَ بِمَخْلُوقٍ، أَ ما بَلَغَكُمْ قَوْلُ أَبي جَعْفَرٍعَلَيْهِ السَّلامُ حينَ سُئِلَ عَنِ الْقُرْآنِ أَخالِقٌ هُوَ أَوْ مَخْلُوقٌ؟ فَقالَ لَهُمْ: لَيْسَ بِخالِقٍ وَ لا مَخْلُوقٍ، إِنَّما هُوَ كَلامُ الْخالِقِ ... ».

٦ - التّوحيد: ص۲۲۴ ب۳۰ ح۴ و الأمالي، الشّيخ الصّدوق: ص۵۴۶ المجلس۸۱ ح۱۴- حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطينيّ قال: كتب عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام إلى بعض شيعته ببغداد: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ عَصَمَنَا اللهُ وَ إِيّاكَ مِنَ الْفِتْنَةِ، فَإِنْ يَفْعَلْ فَقَدْ أَعْظَمَ بِها نِعْمَةً، وَ إِنْ لا يَفْعَلْ فَهِيَ الْهَلْكَةُ، نَحْنُ نَرى أَنَّ الْجِدالَ فِي الْقُرْآنِ بِدْعَةٌ، اشْتَرَكَ فيهَا السّائِلُ وَ الْمُجيبُ، فَيَتَعاطَى السّائِلُ ما لَيْسَ لَهُ، وَ يَتَكَلَّفُ الْمُجيبُ ما لَيْسَ عَلَيْهِ، وَ لَيْسَ الْخالِقُ إِلَّا اللهَ عَزَّوَ جَلَّ، وَ ما سِواهُ مَخْلُوقٌ، وَ الْقُرْآنُ كَلامُ اللهِ، لا تَجْعَلْ لَهُ إِسْماً مِنْ عِنْدِكَ، فَتَكُونَ مِنَ الضّالّينَ، جَعَلَنَا اللهُ وَ إِيّاكَ مِنَ الَّذينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السّاعَةِ مُشْفِقُونَ».

٧ - سوره (۷۱) نوح عليه السّلام آيه ۲: «إِنّا أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ».

سوره (۷) الأعراف آيه ۶۰: «لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرُهُ إِنّي أَخافُ عَلَيْكُمْ عَذابَ يَوْمٍ عَظيمٍ».

سوره (۱۱) هود عليه السّلام آيه ۲۶: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ إِنّي لَكُمْ نَذيرٌ مُبينٌ».

سوره (۲۳) المؤمنون آيه ۲۴: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَقالَ يا قَوْمِ اعْبُدُوا اللهَ ما لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ

غَيْرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ».

سوره (۲۹) العنکبوت آیه ۱۵: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلّا خَمْسينَ عاماً فَأَخَذَهُمُ الطُّوفانُ وَ هُمْ ظالِمُونَ».

سوره (۵۷) الحدید آیه ۲۷: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً وَ إِبْراهيمَ وَ جَعَلْنا في ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَ كَثيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ».

۸ – سوره (۲) آیه ۴۳: «وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرّاكِعينَ».

سوره (۲) آیه ۸۳: «وَ إِذْ أَخَذْنا ميثاقَ بَني إِسْرائيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكينِ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلّا قَليلاً مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ».

سوره (۲) آیه ۱۱۰: «وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ إِنَّ اللهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرٌ».

سوره (٤) النّساء آیه ۷۷: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ قيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ فَلَمّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ إِذا فَريقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَ قالُوا رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلىٰ أَجَلٍ قَريبٍ قُلْ مَتاعُ الدُّنْيا قَليلٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقىٰ وَ لا تُظْلَمُونَ فَتيلاً».

سوره (٤) النّساء آیه ۱۰۳: «فَإِذا قَضَيْتُمُ الصَّلاةَ فَاذْكُرُوا اللهَ قِياماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ كانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنينَ كِتاباً مَوْقُوتاً».

سوره (٦) الأنعام آیه ۷۲: «وَ أَنْ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».

سوره (۷) الأعراف آیه ۲۹: «قُلْ أَمَرَ رَبّي بِالْقِسْطِ وَ أَقيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ».

سوره (۱۰) یونس علیه السّلام آیه ۸۷: «وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ مُوسىٰ وَ أَخيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً

وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنينَ».

سوره (۲۲) الحج آیه ۷۸: «وَ جاهِدُوا فِي اللهِ حَقَّ جِهادِهِ هُوَ اجْتَباكُمْ وَ ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبيكُمْ إِبْراهيمَ هُوَ سَمّاكُمُ الْمُسْلِمينَ مِنْ قَبْلُ وَ في هذا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهيداً عَلَيْكُمْ وَ تَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللهِ هُوَ مَوْلاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلىٰ وَ نِعْمَ النَّصيرُ».

سوره (۲٤) النّور آیه ٥٦: «وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

سوره (۳۰) الرّوم آیه ۳۱: «مُنيبينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكينَ».

سوره (٤۲) الشّوری آیه ۱۳: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدّينِ ما وَصّىٰ بِهِ نُوحاً وَ الَّذي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهيمَ وَ مُوسىٰ وَ عيسىٰ أَنْ أَقيمُوا الدّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللهُ يَجْتَبي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي إِلَيْهِ مَنْ يُنيبُ».

سوره (٥٥) الرّحمان آیه ۹: «وَ أَقيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْميزانَ».

سوره (٥۸) المجادلة آیه ۱۳: «أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللهُ خَبيرٌ بِما تَعْمَلُونَ».

سوره (٦٥) الطّلاق آیه ۲: « فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً».

سوره (۷۳) المزّمّل آیه ۲۰: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذينَ مَعَكَ وَ اللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضىٰ وَ آخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللهِ وَ آخَرُونَ يُقاتِلُونَ في سَبيلِ اللهِ فَاقْرَؤُا ما تَيَسَّرَ مِنْهُ وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَقْرِضُوا اللهَ قَرْضاً حَسَناً وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اسْتَغْفِرُوا اللهَ

إِنَّ اللهَ غَفُورٌرَحيمٌ».

۹ - سوره (۲۱) الأنبياء عليهم السّلام آيه ۳.

۱۰ - سوره (٤٣) الزّخرف آيه ٤٥: «وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌلَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ».

سوره (١٦) النّحل آيه ٤٥: «بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

سوره (٤١) فصلت آيه ٤٢: «إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزيزٌ».

۱۱ - تفسيرعليّ بن ابراهيم القميّ: ج۲ ص ۳۷۲.

از او: تفسيرالصّافي: ج٥ ص١٨٤ و بحار الأنوار: ج۱۹ ص۸۹ ب٦ ح٤٣ و تفسيرنور الثّقلين: ج٥ ص٣٤٢ ح۲۰ و تفسيركنزالدّقائق و بحرالغرائب: ج۱۳ ص۲۸۳.

بخش دوم
سؤالات فقهی و جواب آن‌ها

حکم نقّاشی روی کاغذ

سؤال- و این‌که بعضا برخی از نقّاشان چهره‌های افراد را بر روی کاغذ و یا تابلوی نقاشی و یا دیوار و... ترسیم می‌کنند از نظر شرعی محلّ اشکال است یا خیر؟

جواب- نقّاشی انسان و دیگر جانداران خواه با تجسیم و برجسته‌سازی، خواه پیکره‌سازی تمام و یا قسمتی، بر هر کجا که باشد جایز نیست، اما برای عکّاسی دلیلی بر حرمت نمی‌باشد، و الله العالم.

***

آرایش کردن زنانی که مراعات حجاب و عفّت نمی‌کنند

سؤال- خانم آرایشگری هست که مقداری از درآمدش را خرج تبلیغ ولایت اهل‌بیت علیهم السّلام می کند و مبلغی را هم برای خودش مصرف می کند.خانم‌هایی که نزد او می‌آیند با آرایش کامل خارج شده و در ملأ عام ظاهر می‌شوند، یا در مجالس می‌روند، آیا گناه آنان برای این خانم آرایشگر نیز نوشته می‌شود؟ وظیفه ایشان چیست؟

جواب- زنی که در اماکن عمومی و مجالسی که نامحرم یا زنان کافر و بی‌تقوا وجود دارند، با آرایش حاضر شود فاسقه است و اگر به حلال بودن این کار معتقد باشد، با ضروری دین مخالفت نموده و در هردو صورت، آرایشگری این افراد، مساعدت در فسق و یا مخالفت با دین است؛ و این‌که وی مقداری از درآمد این کار را صرف تبلیغ دین می‌کند، عمل خلاف ایشان

را تصحیح نمی‌کند. و الله العالم

* * *

آیا شیعه مراعات ادب با نزدیکان پیامبر را نمی‌کند؟ وهّابی می‌گوید: ...

سؤال- روایتی در بحارالأنوار از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده: و سافرت مع رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لیس له خادم غیري، و کان له لحاف لیس له لحاف غیره و معه عائشة و کان رسول‌الله ینام بیني و بین عائشة، لیس علینا ثلاثتنا لحاف غیره فإذا قام إلی صلاة اللیل یخط بیده اللحاف من وسطه بیني و بین عائشة. (کتاب سلیم بن قیس الهلالی صفحه٨١٤)- من با رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم به سفر رفتم و عایشه هم همراه رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بود و تنها خدمتگذار رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم من بودم و یک لحاف هم بیشتر نداشتیم، و رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم بین من و عایشه می خوابید. رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم صبح بیدار شد برای نماز شب خواندن و من خوابیده بودم و رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم آمد این لحاف را بین من و عایشه فاصله گذاشت و جمع کرد تا فاصله باشد بین من و عایشه.

همچنین در روایتی در من لا یحضره الفقیه آمده: اذا وجد الرجل و امراة في اللحاف جلدا مأة جلدة. (من لا یحضره الفقیه جلد٤ صفحه٢٣)- اگر یک مردی و یک زنی را زیر یک لحاف بیابند، باید به آنها صد شلّاق بزنند.

شخصی به استناد روایت بالا و همچنین قول عثمان الخمیس (از سران وهّابیّت) بیان داشته: شیعه نسبت به ناموس رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم ادب را رعایت نمی‌کند. لطفا در خصوص این روایات توضیح بفرمایید.

جواب- این روایت در کتاب الإحتجاج و بحار الأنوار از کتاب سلیم، و در برخی از نسخه‌های کتاب سلیم و نه در همه آن‌ها نقل شده و در همه به ارسال آمده است، و با این‌که کتاب شریف سلیم بن قیس هلالی از اصول شیعه می‌باشد و حاوی اسرار آل‌محمّد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین است لکن به این معنی نیست که هرحدیث و روایتی در آن باشد کاملا صحیح است و قابل بررسی و تحقیق نباشد.

و به آنان که خود را به دروغ و نیرنگ مدافع ناموس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم معرفی می‌نمایند می‌گوییم: آیا کتاب‌های خودتان را با دقّت مطالعه نموده‌اید و از آن‌ها کتاب مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری را که در جلد ۳ صفحه۴۱۰ و در چاپ دیگری به تحقیق یوسف مرعشلی صفحه۳٦٤ در مناقب زبیربن العوام از عبد الله بن الزبیراز پدرش زبیر نقل می کند که گفت:

أرسلني رسول‌الله (صلّى الله عليه و آله و سلّم) في غداة باردة فأتيته وهو مع بعض نسائه في لحافه فأدخلني في اللحاف فصرنا ثلاثة

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در صبحگاه سردی مرا فرستاد پس او را آمدم و او با برخی از زنان خود در لحافش بود پس مرا داخل در لحاف کرد پس سه تن شدیم.

و حاکم پس از نقل این خبرمی‌نویسد:

هذا حديث صحيح الإسناد و لم يخرّجاه.

این حدیث صحیح السّند است و بخاری و مسلم آن‌را درکتاب‌های صحیح خود نیاورده‌اند.

و ذهبی نیزدر کتاب تلخیص خود می‌نویسد که صحیح است.

برخی دیگر از منابع خبر زبیر بدین قرار است: کتاب السّنّة- عمرو بن أبی عاصم ص۵۹۷ ح۱۳۹٤، تاریخ مدینة دمشق- ابن عساکر: ج۸۱ ص۳۹۲ و ۳۹۳، مجمع الزّوائد- الهیثمی: ج۹ ص۱۵۱، الکامل- عبد الله بن عدي: ج۱ ص۳۳٤ و سبل الهدی و الرّشاد: ج۷ ص۳۵۷.

پس لعنت حضرت الله جلّ جلاله بر ناصبی‌های ناکثی باد که به دروغ چنین اخباری را ساخته‌اند تا توهینی بررسول‌الله با غیرت‌ترین فرد عالم خلقت زده باشند، و لعنت‌های بی پایان نثار کسانی باشد که روایت آن ناصبی‌ها و ناکثین را تصحیح نموده‌اند، و لعنت خداوند تعالی بر ناصبی زاده‌هایی باد که برای طعنه برشیعیان و مدافعان حقیق حرمت رسول‌الله صلّی الله علیه

و آله و سلّم مانند غریق به هرحشیشی تشبّث می کنند.

و امّا تکریم قرآن کریم از همسران با تقوای رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم تشریفی است و احترامی برای آنان به جهت انتساب به آن حضرت، البتّه اگرشرایطی که خداوند قرار داده را مراعات کنند:

«یا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذي في قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً * وَ قَرْنَ في بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ».[1]

ای همسران پیامبر! شما همانند سایرزنان نیستید درصورتی که تقوا را پیشه خود سازید. در هنگام سخن گفتن صدای خود را نازك نکنید که بیمار دلان به شما طمع خواهند کرد؛ بنا بر این سخنی درست (و شایسته) گویید* و در خانه‌هایتان بمانید و همانند بی‌حجابی عصرجاهلیت ظاهرنشوید، نماز را برپادارید و زکات را پرداخت کنید و خدا و رسول او را اطاعت نمایید.

«وَ إِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلىٰ بَعْضِ أَزْواجِهِ حَديثاً فَلَمّا نَبَّأَتْ بِهِ وَ أَظْهَرَهُ اللهُ عَلَيْهِ عَرَّفَ بَعْضَهُ وَ أَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمّا نَبَّأَها بِهِ قالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هٰذا قالَ نَبَّأَنِيَ الْعَليمُ الْخَبيرُ * إِنْ تَتُوبا إِلَى اللهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُما وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْريلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمَلائِكَةُ بَعْدَ ذٰلِكَ ظَهيرٌ».[2]

و آن‌گاه که پیامبر راز خود را به یکی از همسرانش گفت، او آن‌را فاش کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، بخشی از آن‌را براو گفت و از گفتن بخش دیگرخودداری نمود. وقتی پیامبر همسرش را از آن با خبرکرد گفت: چه کسی تو را از این مطلب با خبر ساخت؟ فرمود: خدای آگاه و دانا مرا با خبرساخت* شما دو زن از کرده خود توبه کنید؛ زیرا دل‌هایتان منحرف گشته است و اگربرضد پیامبرمتحد شوید، خداوند یاور اوست

همچنین جبرئیل و مؤمنان شایسته یاوراویند و فرشتگان بعد ازآنان، پشتیبان اومی باشند.

* * *

آیا نباید علوم و معارف را از غیر اهل بیت طهارت گرفت؟ مثلا فلسفه را؟

سؤال- حدیثی بیان بفرمایید در رابطه با این‌که فلسفه حرام است، و به دنبال فلسفه نباید رفت.

جواب- امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند:

«كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شيعَتِنا وَ هُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنا».[۳]

دروغ می‌گوید آن‌که ادّعا می‌کند ازشیعیان ماست، حال آن‌که به غیرما تمسّک می جوید.

و فرمودند:

«كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُنا وَ هُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنا».[۵]

دروغ می‌گوید کسی که ادّعا می‌کند ما را شناخته است، در حالی که به غیرما تمسّک می‌جوید.

و امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند:

«كُلُّ مَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هٰذَا الْبَيْتِ فَهُوَ باطِلٌ».[۶]

آنچه که از این خانه (نبوّت و رسالت) خارج (و گرفته) نشده، باطل می‌باشد.

مولانا امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیهما السّلام نیزفرمودند:

«... يا كُمَيْلُ! ما مِنْ عِلْمٍ إِلّا وَ أَنَا أَفْتَحُهُ، وَ ما مِنْ سِرٍّ إِلّا وَ الْقائِمُ عَلَيْهِ السَّلامُ يَخْتِمُهُ. يا كُمَيْلُ! ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللهُ سَميعٌ عَلِيمٌ. يا كُمَيْلُ! لا تَأْخُذْ إِلّا عَنّا تَكُنْ مِنّا ...».[۷]

...ای کمیل! دانشی نیست مگراین که من آن را گشودم، رازی (چیزی) نیست مگر این که حضرت قائم به پایان رساند. ای کمیل! خاندانی که بعضی از آن از بعضی دیگر است و خدا شنوا و داناست. ای کمیل! از ما بگیرتا از ما باشی... .

صالح بن سهل گوید: می‌شنیدم امام جعفرصادق علیه السّلام این آیه راتلاوت می‌فرمود:

«... وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبينٍ»[۸]

... و در امام مبین (و روشن) همه چیزرا به شماره آورده (و گردآورده‌ایم.

و درباره آن فرمود:

در امیرالمؤمنین علیه السّلام، یعنی مقصود خداوند از این‌که فرموده است: و (آگاهی از) هر چیزی را در امام مبین قرار دادیم، (مقصود از) امام مبین امیرالمؤمنین علیه السّلام است که از هرچیزی آگاهی دارد.[۹]

و سیّدالشهداء امام حسین علیه السّلام فرمودند:

هنگامی که این آیه بررسول‌الله صلّی الله علیه و آله نازل گشت، ابوبکر و عمر از جای خود برخواستند و از آن حضرت پرسیدند: ای رسول‌الله! آیا (امام مبین در این آیه) تورات یا انجیل و یا همان قرآن است؟ حضرت در هر سه مرتبه فرمودند: نه، آنگاه امیرالمؤمنین علیه السّلام روی آوردند، پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: او (امام مبین) این است، همان امامی که خداوند در او علم برهرچیزی را جمع نموده است.[۱۰]

اضافه بر این‌که عقلاً و نقلاً قرآن و عترت ضامن سلامت و سعادت فراگیر برای بشر و عالم مخلوقات است و رفتن به سوی غیرقرآن و عترت، عین ضلالت و گمراهی و تباهی و (سبب) زیان مادی و معنوی است، و خود ردّ کلام خدا در قرآن و عترت و نپذیرفتن کمال آن‌ها است.

احادیث خاصّی نیزدالّ بروجوب اجتناب از فراگیری علوم از غیرقرآن و عترت می‌باشد که از جمله آن‌ها علومی ممنوعه‌اند که خلاف حقیقت و دین الهی می‌باشند و از آن‌هاست فلسفه. حال به نام الهی و یا حکمت الهی و یا عرفان و یا کشف و شهود و یا هرچیزدیگری که باشد، زیرا بشراز نوعی عقل نسبی و جزئی برخوردار است و بدون وجود و پیروی از راهبرمنتخب الهی، راه به صراط مستقیم نمی‌برد و یقیناً غیرراه مستقیم، انحراف از مسیرحقیقت و کمال بوده

بلکه مسیر ضلالت است و پیرو آن بیراهه‌ها از ضالّین و مغضوبین علیهم می‌باشد.

و در خصوص فلسفه که زادگاهش سرزمین‌های کفر و شرک (یونان) و غیر آن می‌باشد، هرچند رنگ و لعاب اسلامی به آن داده شده، ولی نتوانسته‌اند حقیقت آن‌را که انکار بسیاری از حقائق الهی است، کتمان کنند.

خداوند فتح تکوین و تشریع و علوم و معارف را به محمّد و آل محمّد صلوات الله علیهم اجمعین کرد و به آنان ختم نمود: در بسیاری از احادیث و زیارت‌هایی که از حضرات معصومین علیهم السّلام به ما رسیده آمده است:

«بِكُمْ فَتَحَ اللهُ، وَ بِكُمْ يَخْتِمُ»[۱۱]

خداوند به (سبب وواسطه) شما اهل بیت وحی (تکوین وتشریع را) بازنموده وخاتمه می‌دهد.

خداوند مرجع علمی (و باب علوم الهی) را محمّد وآل اوصلوات الله علیهم قرارداده است:

«فَاسْئَلوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمونَ».

از طرفی صراط مستقیم که هیچ خطا و اشتباهی در آن وجود ندارد، قرآن صامت و ناطق، همه در اهل‌بیت عصمت و طهارت می‌باشد:

برید عجلی گوید: امام باقرعلیه السّلام درباره آیه:

«وَ أَنَّ هٰذا صِراطي مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ».[۱۲]

و همانا این است راه راست من پس از آن پیروی کنید، و از راه‌های دیگر که موجب تفرقه شما از راه اوست متابعت نکنید.

فرمود:

آیا می‌دانی منظور از «و این راه راست من است پس از آن پیروی کنید» چیست؟

گفتم: نه، فرمود:

ولایت علیّ و اوصیاء است.

فرمود:

و میدانی این‌که «پیروی هرراهی نکنید» یعنی چه؟

گفتم: نه، فرمود:

مقصود ولایت فلانی و فلانی (غاصب اولیو غاصب دومی) است،

فرمود:

و آیا میدانی مقصود از «اگرچنین کنید از راه جدا می‌شوید» چیست؟

گفتم: نه، فرمود:

یعنی از راه علیّ علیه السّلام (اگرجدا شوید).[۱۳]

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ أَنْزَلَ فِي الْقُرْآنِ تِبْيانَ كُلِّ شَيْءٍ، حَتّىٰ وَ اللهِ ما تَرَكَ اللهُ شَيْئاً يَحْتاجُ إِلَيْهِ الْعِبادُ، حَتّىٰ لا يَسْتَطيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كانَ هٰذا أُنْزِلَ فِي الْقُرْآنِ إِلّا وَ قَدْ أَنْزَلَهُ اللهُ فيهِ». [۱۴]

خدای تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیز را فرو فرستاده، تا آنجا که به خدا سوگند چیزی را از احتیاجات بندگان فروگذار نفرموده، و تا آن‌جا که هیچ بنده‌ای نتواند بگوید: ای کاش این در قرآن آمده بود، جزآن‌که خدا آن‌را در قرآن فرو فرستاده است.

و اما احادیثی بسیار در ردّ و عدم قبول فلسفه و حتّی تحت نام حکمت از خاندان عصمت و طهارت به ما رسیده است که به دو حدیث از آن احادیث بسنده می‌کنیم و همین برای کسی که واقعاً حق‌جو و پیرو راستین حق باشد کفایت می‌کند:

امام جعفرصادق علیه السّلام درضمن سخنان طولانی خود به مفضّل بن عمرو فرمودند:

«... فَتَبّاً وَ خَيْبَةً وَ تَعْساً لِمُنْتَحِلِي الْفَلْسَفَةِ، كَيْفَ عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هٰذِهِ الْخِلْقَةِ الْعَجيبَةِ حَتّىٰ أَنْكَرُوا التَّدْبيرَ وَ الْعَمْدَ فيها؟! ... ؟!

... مرگ و ناامیدی بر فلسفه‌بافان باد، چگونه دلشان کور بود از این آفرینش عجیب تا جایی که منکر قصد و تدبیر درباره آن شدند ... .

فقیه محقّق ملا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشّیعة به سند معتبر خود از امام حسن زکیّ عسکری علیه السّلام نقل می‌کند که آن حضرت به ابوهاشم جعفری فرمودند:

«یا أَبا هاشِمٍ! سَیَأْتِي زَمانٌ عَلَى النّاسِ وُجُوهُهُمْ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ، وَ قُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُنْكَدِرَةٌ؛[16] السُّنَّةُ فیهِمْ بِدْعَةٌ، وَ الْبِدْعَةُ فیهِمْ سُنَّةٌ، الْمُؤْمِنُ بَیْنَهُمْ مُحَقَّرٌ، وَ الْفاسِقُ بَیْنَهُمْ مُوَقَّرٌ، أُمَراؤُهُمْ جاهِلُونَ جائِرُونَ، وَ عُلَماؤُهُمْ فِي أَبْوابِ الظَّلَمَةِ سائِرُونَ؛[17] أَغْنِیاؤُهُمْ یَسْرِقُونَ زادَ الْفُقَراءِ، وَ أَصاغِرُهُمْ یَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكُبَراءِ، وَ كُلُّ جاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبیرٌ، وَ كُلُّ مُحیلٍ عِنْدَهُمْ فَقیرٌ، لا یَتَمَیَّزُونَ[18] بَیْنَ الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتابِ، لا یَعْرِفُونَ الضَّأْنَ مِنَ الذِّئابِ، عُلَماؤُهُمْ شِرارُ خَلْقِ اللهِ عَلىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهُمْ (أَلا إِنَّهُمْ) یَمیلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ، وَ أَیْمُ اللهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ، یُبالِغُونَ فِي حُبِّ مُخالِفینا، وَ یُضِلُّونَ[19] شیعَتَنا وَ مُوالِیَنا، فَإِنْ[20] نالُوا مَنْصَباً لَمْ یَشْبَعُوا عَنِ الرِّشاءِ، وَ إِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللهَ عَلَى الرِّیاءِ، أَلا إِنَّهُمْ قُطّاعُ طَریقِ الْمُؤْمِنینَ، وَ الدُّعاةُ إِلىٰ نِحْلَةِ الْمُلْحِدینَ، فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْیَحْذَرْهُمْ، وَ لْیَصُنْ دینَهُ وَ إِیمانَهُ».

ای ابوهاشم! زمانی فرا خواهد رسید که مردم چهره‌هایی خندان و گشاده و دل‌هایی سیاه و تاریك دارند، سنّت در میان آنان بدعت و بدعت سنّت باشد، و مؤمن در میان ایشان خوارو بی‌مقدار شده و فاسق گرامی و صاحب اعتبار، فرمانروایانشان نادان و ستمگر و علمای آن‌ها به دربار ستمگران آمد و شد دارند، ثروتمندانشان زاد وتوشه مستمندان را به سرقت می‌برند و کوچکترها بر بزرگترها پیشی می‌گیرند، از نظر آن‌ها هر فرد نابخرد و حیله‌گری شخصیّتی آگاه به شمار می‌آید و هر انسان هوشمندی از دیدگاهشان فقیر است. میان افراد باایمان مخلص و فاسد اهل تردید تمایزی قائل نیستند، وگوسفند را از

گرگ بازنمی‌شناسند. علمای آنان بدترین مخلوقات خداوند روی زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوّف می‌گرایند، به خدا سوگند! آنان اهل تجاوز و بازگشتن از حق و تحریف به باطل‌اند. در دوست داشتن مخالفین ما مبالغه می‌کنند و شیعیان و دوستداران ما را گمراه می‌کنند، پس اگر منصبی یابند از رشوه‌ها سیر نشوند و اگر فروگذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد به ریا، خدا را عبادت کنند؛ بدان و آگاه باش! آنان راهزن مؤمنان و دعوتگران به کیش بد دینان‌اند، هرکه آنان را دریابد باید از آن‌ها حذرکند و دین و ایمان خود را حفظ نماید».

سپس فرمودند:

«یا أَبا هاشِمٍ! هٰذا ما حَدَّثَني أَبي، عَنْ آبائِهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلامُ، وَ هُوَ مِنْ أَسْرارِنا، فَاكْتُمْهُ إِلّا عَنْ أَهْلِهِ».[٢١]

«ای ابوهاشم! این سخنی است که پدرم ازپدرانش از جعفربن محمّد علیهما السّلام به من بازگفت، و جزو اسرار ماست، پس آن را جزاز اهلش پنهان دار».

و محقّق مقدّس اردبیلی گوید: و اخبار درین باب بسیار است.

توجّه کنید: این حدیث شریف را فقیهی محقّق مانند ملا احمد اردبیلی از فقهایی محقّق چون شیخ مفید نقل نموده و فقهایی والا مقام چون شیخ حرّ عاملی صاحب وسائل الشیعه بنابر اعتمادی که داشته‌اند نقل نموده‌اند.

***

آیا می‌توان در نماز به غیر شیعه اقتدا کرد؟

سؤال- آیا می توان در نماز به غیر شیعه اقتدا کرد؟ در روایتی آمده: نوادر الراوندي: بإسناده عن موسى بن جعفر، عن أبيه عليهما السلام قال: كان الحسن والحسين عليهما السلام يصلّيان خلف مروان بن الحكم فقالوا لأحدهما: ما كان أبوك يصلّي إذا رجع إلى البيت؟ فقال: لا والله ما كان يزيد على صلاة. بحار الأنوار: ج٤٤ ص١٢٣ ح١٥.

از حضرت موسی بن جعفر از پدرش روایت شده که امام حسن و امام حسین علیهما السّلام پشت سر مروان بن حکم نماز می خواندند، به یکی از فرزندان ایشان گفتند: پدرت وقتی به خانه برمی گشت نماز (را مجدداً) نمی خواند؟ جواب داد: نه به خدا سوگند، یک نماز بیشتر نمی خواند.
حال آن‌که در روایت دیگری آمده: لا صلاة خلف الفاجر، و لا یقتدی إلّا بأهل الوَلایة. الخصال: ج٢ ص٦٠٤.
نماز پشت سر فاجر درست نیست و به غیر شیعه مذهب نباید اقتدا کرد.
جواب- همانطور که می‌دانیدحضرات معصومین پیوسته در تقیّه بوده‌اند، و تقیّه از ضروریّات تشیّع است و احادیثی در این باره وجود دارد و متون فقهی قدمای علمای شیعه، گواه این است‌که امام جماعت، رسول ماموم در اقامه نماز جماعت است و باید مؤمن جوانحی و جوارحی باشد و غیر او شایستگی این جایگاه را ندارد، و ائمّه در ظاهر نمازمی‌گذاشته‌اند ودردل به‌آنان اقتدا نمی‌نموده‌اند، درکتب حدیث وفقه چنین آمده است.

* * *

آیا اقتدا به امام جماعتی که اهل بدعت است جائز است؟

سؤال- اگر روحانی‌ای را بشناسیم که اهل بدعت است، یا به هر صورتی در رابطه با اهل‌بیت علیهم السّلام، خلافی از او صادر شده، آیا می‌توانیم به احترام نماز جماعت، پشت سر او بایستیم و نماز خودمان را بخوانیم؟
جواب- اگر امام جماعت بدعت‌گذار باشد و یا نسبت به اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام ظلم نموده و یا اهل غلوّ باشد، فاقد شرط ایمان و عدالت است، و اگر گناه کبیره کند و یا اصرار بر انجام گناه صغیره نماید فاقد شرط عدالت بوده و اقتدا به او صحیح نیست، چون کسی که در دربار حق تعالی سفیر مأمومین است باید مؤمن و عادل باشد. والله العالم.

* * *

آیا نماز تنها توجه قلبی به الله تعالی است؟

سؤال- برخی از نواهای شیطانی که به گوش می‌رسد حاکی از آن است‌که: نماز عبارت است از

توجّه قلبی به الله و نه این نمازی که اکنون مسلمانان به پا می‌دارند که شامل:... قیام، رکوع، سجده و... و در قرآن تعداد رکعت‌های نمازهای صبح، ظهر، عصر، مغرب و عشاء ذکر نشده، پاسخ این شبهه را بفرمایید.

جواب- چنین سخنانی بوی دهان نجس منکران دین دارد، در واقع آنچه ذکر شد، انکار ضروری دین است که مورد اتّفاق همه فرقه‌های اسلامی می‌باشد و منکر ضروری دین مرتد و کافر است.

و ما، در این مختصر به منظور آگاهی پیروان قرآن و عترت، به برخی از انبوه آیات قرآن کریم و احادیث دربار رسول‌الله و ائمّه اطهار صلّی الله علیهم و سلّم اشاره نموده‌ایم:

آیات قرآنی درباره:

اوقات نماز

سوره (۲۰) طه آیه ۱۳۰: «فَاصْبِرْ عَلىٰ ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّكَ تَرْضىٰ».

سوره (۵۰) ق آیه ۳۹: «فَاصْبِرْ عَلىٰ ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ».

سوره (۳۰) الرّوم آیه ۱۷و ۱۸: «فَسُبْحانَ اللهِ حينَ تُمْسُونَ وَ حينَ تُصْبِحُونَ * وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيًّا وَ حينَ تُظْهِرُونَ».

سوره (۱۷) الإسراء آیه ۷۸: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً».

محافظت بر وقت نمازها و نماز ظهر- و قیام- و قنوت

سوره (۲) آیه ۲۳۸: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطىٰ وَ قُومُوا لِلّٰهِ قانِتِينَ».

قبله در نماز

سوره (۲) آیه ۱۵۰: «وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ

مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ».

سوره (۲) آیه ۱۵۱: «وَ مِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلّا يَكُونَ لِلنّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلّا الَّذينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْني وَ لِأُتِمَّ نِعْمَتي عَلَيْكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ».

سوره (٦) الأنعام آیه ۷۹: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذي فَطَرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ حَنيفاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِكينَ».

تغییر قبله

سوره (۲) آیه ۱۴۲: «سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّاهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ».

سوره (۲) آیه ۱۴۵: «وَ لَئِنْ أَتَيْتَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ بِكُلِّ آيَةٍ ما تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَ ما أَنْتَ بِتابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَ ما بَعْضُهُمْ بِتابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذاً لَمِنَ الظّالِمينَ».

سوره (۲) آیه ۱۴۴: «قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ في السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ حَيْثُ ما كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا يَعْمَلُونَ».

نیّت نماز

سوره (٦) الأنعام آیه ۱۶۲: «قُلْ إِنَّ صَلاتي وَ نُسُكي وَ مَحْيايَ وَ مَماتي لِلّهِ رَبِّ الْعالَمينَ».

قرائت در نماز و کیفیّت آن

سوره (۱۷) الإسراء آیه ۱۱۰: «قُلِ ادْعُوا اللهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمانَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنىٰ وَ لا تَجْهَرْ بِصَلاتِكَ وَ لا تُخافِتْ بِها وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذٰلِكَ سَبيلاً».

رکوع در نماز- و نماز جماعت

سوره (۲) آیه ٤٣: «وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعينَ».

سوره (۷۷) المرسلات آیه ٤٨: «وَ إِذا قيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لا يَرْكَعُونَ».

رکوع و سجده در نماز

سوره (۲۲) الحج آیه ۷۷: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

سوره (۳) آل‌عمران آیه ٤٣: «يا مَرْيَمُ اقْنُتي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدي وَ ارْكَعي مَعَ الرَّاكِعينَ».

ذکر رکوع نماز

سوره (٥٦) الواقعة آیه ٧٤: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظيمِ».

سوره (٥٦) الواقعة آیه ٩٦: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظيمِ».

سوره (٦٩) الحاقة آیه ٥٢: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظيم».

سجده نماز

سوره (٥٣) النجم آیه ٦٣: «فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَ اعْبُدُوا».

ذکر سجده نماز

سوره (۸۷) الأعلى آیه ۱: «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلى».

صلوات واجب در نماز

سوره (۳۳) الأحزاب آیه ٥٦: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْليماً».

نماز مسافر

سوره (٤) النساء آیه ۱۰۱: «وَ إِذا ضَرَبْتُمْ في الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكافِرينَ كانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُبيناً».

کیفیّت اقامه نماز خوف در میدان جنگ

سوره (٤) النساء آیه ١٠٢: «وَ إِذا كُنْتَ فيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاةَ فَلْتَقُمْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طائِفَةٌ أُخْرى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكُمْ فَيَميلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً واحِدَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كانَ بِكُمْ أَذىً مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكافِرينَ عَذاباً مُهيناً».

وقت اقامه نماز شب

سوره (٧٣) المزمل آیه ٢٠: «إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنىٰ مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذينَ مَعَكَ وَ اللهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ ... وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ...وَ اسْتَغْفِرُوا اللهَ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحيمٌ».

سوره (١٧) الإسراء آیه ٧٩: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَكَ عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقاماً مَحْمُوداً».

سوره (٥٠) ق آیه ٤٠: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ».

سوره (٥٢) الطور آیه ٤٩: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ».

سوره (٧٦) الإنسان آیه ٢٦: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلاً طَويلاً».

تارک نماز به عمد

امام امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام فرمودند:

«إِنَّ الْفاخِتَةَ تَقُولُ: سُبْحانَ مَنْ يَرىٰ وَ لا يُرىٰ وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلىٰ. اللّٰهُمَّ الْعَنْ مَنْ تَرَكَ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً».[٢٢]

همانا (پرنده) فاخته می‌گوید (ذکر او چنین است): منزّه است آن‌که می بیند و دیده نمی‌شود و او در دیدگاه بلند است، بار الها! کسی را که نماز را به عمد ترک می‌نماید، لعنت کن.

از امام جعفرصادق علیه‌السّلام نقل شده که فرمودند:

« ... وَ تَرْكُ الصَّلاةِ مُتَعَمِّداً أَوْ شَيْءٍ مِمّا فَرَضَ اللهُ‌لِأَنَّ رَسُولَ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قالَ: مَنْ تَرَكَ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ بَرِئَ مِنْ ذِمَّةِ اللهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ... ».[٢٣]

«... و دیگراز شمار گناهان کبیره، ترک عمدی نماز است زیرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: کسی که نماز را عمداً ترک کند، از ذمّه خدا و رسولش دوری جسته ... ».

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«مَنْ تَرَكَ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً فَقَدْ كَفَرَ».[٢٤]

هرکه عمداً نماز را ترک کند به تحقیق کافرورزیده است.

امام جعفرصادق علیه‌السّلام فرمود:

«جاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقالَ: يا رَسُولَ‌اللهِ! أَوْصِنِي. فَقالَ: لا تَدَعِ الصَّلاةَ مُتَعَمِّداً فَإِنَّ مَنْ تَرَكَها مُتَعَمِّداً فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ مِلَّةُ الْإِسْلامِ».[٢٥]

مردی خدمت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رسید و عرض کرد: یا رسول‌الله! مرا وصیّت نما. حضرت فرمود: نماز را به عمد ترک نکن، زیرا همانا هرکس آن‌را به عمد ترک نماید، از ذمّه اسلام خارج شده است.

امام محمّد باقرعلیه‌السّلام فرمودند:

«قالَ رَسُولُ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: ما بَيْنَ الْمُسْلِمِ وَ بَيْنَ أَنْ يَكْفُرَ إِلّا تَرْكُ الصَّلاةِ الْفَرِيضَةِ مُتَعَمِّداً، أَوْ يَتَهاوَنَ بِها فَلا يُصَلِّيَها».[٢٦]

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: فاصله میان این‌که مسلمان کافرگردد، جز ترک نمودن نماز واجب به عمد نیست، و یا این‌که نماز را سبک بشمارد تا آن‌که آن‌را ترک

نماید.

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«ما بَيْنَ الْكُفْرِ وَ الْإِيمَانِ إِلّا تَرْكُ الصَّلاةِ».[٢٧]

فاصله میان کفر و ایمان جز ترک نماز نیت.

مرجع امور دین (در معرفت، طاعت و سلوک) کیست؟

حضرت الله تبارک و تعالی در بسیاری از آیات قرآن کریم، مسلمانان را برای درک حقایق قرآنی، امر به مراجعه به خاندان وحی فرموده. و بیان نموده که تفسیر آیات قرآن و بیان مقصود و مراد الله، (آیات اعتقادی و احکامی و اخلاق) تنها به عهده رسول‌الله و اهل‌بیت نبوّت صلوات الله علیهم اجمعین می‌باشد:

سوره (٥٩) الحشر آیه ٨٠: «... وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَديدُ الْعِقابِ».

سوره (١٦) النحل آیه ٤٤: «بِالْبَيِّناتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ».

سوره (١٦) النحل آیه ٦٤: «وَ ما أَنْزَلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ إِلّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فيهِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».

سوره (١٦) النحل آیه ٤٣: «... فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ».

سوره (٢١) الأنبياء آیه ٧: «... فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ».

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در احادیث متواتر ثقلین و مدینة العلم و ... فرمود:

«أَنَا مَدينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بابُها»

من شهر علم هستم و علیّ درب آن است.

«عَلِيٌّ مَعَ الْقرآنِ وَ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ» و ...

علیّ با قرآن است و قرآن با علیّ است، و . . . .

به امّت فهماند که برای درک حقایق باید به سنّت ایشان و سنّت خاندان اطهار آن حضرت مراجعه نمود، و این دو از همدیگر جدایی ناپذیر می باشند.

خداوند در قرآن کریم تصریح دارد بر وجوب اطاعت از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اطاعت محض همراه با تسلیم، تا آن جا که اطاعت از آن حضرت را اطاعت از خود بیان فرموده:

سوره (۳) آل‌عمران آیه ۳۲: «قُلْ أَطيعُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللهَ لا يُحِبُّ الْكافِرينَ».

سوره (۳) آل‌عمران آیه ۱۳۲: «وَ أَطيعُوا اللهَ وَ الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

سوره (٤) النساء آیه ۵۹: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ في شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْويلاً».

سوره (۵) المائدة آیه ۹۲: «وَ أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ احْذَرُوا فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّما عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبينُ».

سوره (۸) الأنفال آیه ۱: «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفالِ قُلِ الْأَنْفالُ لِلّٰهِ وَ الرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَصْلِحُوا ذاتَ بَيْنِكُمْ وَ أَطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنينَ».

سوره (۸) الأنفال آیه ۲۰: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ».

سوره (۸) الأنفال آیه ٤٦: «وَ أَطيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ ريحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرينَ».

سوره (۲٤) النور آیه ۵٤: «قُلْ أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبينُ».

سوره (۲٤) النورآیه ۵٦: «وَ أَقيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ».

سوره (٤۷) محمّد (صلّی الله علیه و آله) آیه ۳۳: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا أَطيعُوا اللهَ وَ أَطيعُوا الرَّسُولَ وَ

لا تُبْطِلُوا أَعْمالَكُمْ».

سوره (۵۸) المجادلة آیه ۱۳: «أَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ اللهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ».

سوره (٦٤) التغابن آیه ۱۲: «وَ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّما عَلىٰ رَسُولِنَا الْبَلاغُ الْمُبِينُ».

سوره (٦٤) التغابن آیه ١٦: «فَاتَّقُوا اللهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

سوره (٤) النساء آیه ۸۰: «مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللهَ وَ مَنْ تَوَلّىٰ فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً».

رسول‌الله الگو و مقتداست

و از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در حدیث مشهور است (و در بسیاری از کتاب‌های حدیث و فقه شیعه و عامّه است) که فرموده باشند:

«صَلّوا كَما رَأَيْتُموني أُصَلّي».[۲۸]

نماز بگزارید همانطور که می‌بینید من نماز می گزارم.

و سیره عملی رسول‌الله و اهل‌بیت عصمت و طهارت صلوات الله و سلامه علیهم، و سیره متّصله مسلمین متشرّعین به اهل‌بیت وحی چنین بوده.

پرهیز از مخالفت با قرآن و سنّت رسول‌الله

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«مَنْ خالَفَ كِتابَ اللهِ وَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فَقَدْ كَفَرَ».[۲۹]

هرکس که مخالفت با کتاب الله و سنّت حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم کند، به یقین کافرشده است.

حذر از تفسیر وحی به رأی

الله تبارک و تعالی فرمود:

«ما آمَنَ بي مَنْ فَسَّرَ بِرَأْيِهِ كَلامي ... ».[۳۰]

آن کس که به رأی خود کلام مرا تفسیرکند، به من ایمان نیاورده ... ».

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«... وَ مَنْ فَسَّرَ [بِرَأْيِهِ] آيَةً مِنْ كِتابِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ».[۳۱]

... وکسی‌که آیه‌ای از کتاب الله را [به رأی خود] تفسیرکند، به یقین کافرگشته.

بنابراین تفسیروحی تشریعی نیزبه عهده رسول‌الله و اهل‌بیت اطهار ایشان یعنی حضرت علیّ بن ابی طالب و فاطمه زهراء و حسنین و نه امام از فرزندان امام حسین علیهم الصلوة و السّلام است، و نه کس دیگری و هیچ گونه تغییرو یا تبدیلی از آن‌ها نشده ونباید بشود. از ذات مقدّس الله تعالی با توسّل به اهل‌بیت اطهارمی‌خواهیم که ما را از شرور و فتن و مهالک و حیله‌های دشمنان دانا و جهالت سست ایمانان حفظ فرماید.

***

حکمت قتل مرتد چیست؟

سؤال- چرا مرتد باید کشته شود؟

جواب - ارتداد که از کلمه «ردّ» گرفته شده به معنی بازگشت است، بازگشت به کفر.

احکام جزایی مترتّب بر ارتداد اختصاص به اسلام ندارد و در برخی ادیان و مذاهب بزرگ نیز هرگاه کسی از دین برگزیده روی گرداند کافر به شمار می آید و بدان سبب که از دین سابق برگشته مرتد خوانده و مجازات می شود. و در فرهنگ دین اسلام از آن جهت که دین حق نزد خداوند است: «إِنَّ الدّينَ عِنْدَ اللهِ الْإِسْلامُ»[۳۲]حتّی زمانی که کسی از دین حق باز می‌گردد کشته نمی‌شود بلکه او را باید تحت نظردر زندان نگه دارند و حقایق اسلام را براو عرضه دارند آن‌گاه اگردر حالی که مرد و دارای عقل بود و از روی عمد از اسلام روی گرداند کشته می‌شود. و این به آن جهت است‌که اسلام مدّعی است دینی بر حق و علمی است و همیشه به

پرسش‌های علمی و عقلی پاسخ صحیح را دارد و می‌دهد و همه ابهامات و شبهه‌ها را پاسخ می‌دهد و کسی که از پذیرفتن حقایق علمی عقلی و حقیق سرباز می‌زند دیگرافراد جامعه را که از آگاهی لازم برخوردار نیستند را منحرف می‌نماید و برای جلوگیری از انحراف جامعه می‌بایست این عضو بیمار را که ویروس وار سبب بیماری اعتقادی جامعه می‌شود از میان بردارد، چنان‌که اگر عضوی از بدن کسی سبب فساد بقیّه اعضای بدن کسی شود برای جلوگیری از آن آسیب جبران ناپذیرآن عضو محکوم به قطع شدن می‌باشد.

***

حکم عدّه زن پس از زنا

سؤال- کسی که با زنی زنا نموده آیا بعد از زنا باید عدّه نگه دارد تا بتواند با او ازدواج نماید؟

جواب- بنابراحتیاط واجب باید پس از یک بار حیض دیدن و پاک شدن زن با او ازدواج نماید، و الله العالم.

***

حکم ازدواج با زنی که در عدّه زنا کرده

سؤال- اگر کسی با زنی که در عدّه طلاق بوده است زنا نماید می تواند ازدواج نماید؟

جواب- زنا در عدّه رجعیّه موجب حرمت ابدی می‌گردد، و الله العالم.

***

وقت غسل جمعه

سؤال- وقت غسل جمعه از چه ساعتی است؟ آیا در شب جمعه نیز می‌شود غسل جمعه نمود؟

جواب- وقت غسل جمعه از طلوع فجر صادق روز جمعه تا زوال ظهر است، و از بعد از ظهر آن تا غروب روز شنبه وقت قضاء آن است، لکن احوط اولی از ظهر تا غروب جمعه آن است که به قصد قربت مطلقه به‌جا آورد، و قصد اداء و قضاء نکند.

و اگر تا غروب به جا نیاورد احوط و اولی آن است که شب شنبه به جا نیاورد بلکه در روز شنبه

به قصد قضاء آن را به عمل آورد. و بعضی احتمال داده‌اند که وقت قضاء آن موسّع باشد تا آخر هفته، ولی مشکل است، و باکی نیست به آن‌که در سایر ایام غسل کند بدون قصد ورود بلکه به امید آن‌که مطلوب شارع مقدس باشد.

***

آیاتی که درباره خُمُس و وجوب آن آمده است

سؤال- آیا درباره خُمُس و وجوب آن آیه‌ای در قرآن آمده است؟

جواب- نگاهی اجمالی به اهمّیّت فریضه خمس در آیات و احادیث می‌اندازیم:

در احادیث اهل‌بیت نبوّت صلوات الله علیهم به آیات زیر استناد شده است:

۱- سورة الأنفال ۸ الآیة۴۲

«وَاعْلَموا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ».

و بدانید: هرچه فائده بردید پنج یك آن مال خداست و مال رسول و خویشان رسول و یتیمان و مسکینان و درمانده است، (چنین کنید) اگر به خدا و به آنچه در روز جدایی، روزی که دو گروه یکدیگر را ملاقات کرد، بر بنده‌مان نازل کرده‌ایم، ایمان دارید، که خدا بر همه چیز تواناست.

۲- سورة الإسراء ۱۷ الآیة ۲۷

«وَ آتِ ذِي الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذيراً».

و حق خویشاوند (رسول) و فقیر و درمانده را بده، و مال را به اسراف خرج مکن».

۳- سورة الحشر ۵۹ الآیة۷ و ۸

«وَ ما أَفاءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ وَ لكِنَّ اللهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلىٰ مَنْ يَشاءُ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ».

آنچه خدا (از بنو نضیر) به پیامبرش برگردانید (از فیء) چیزی است که برآن اسبی و شتری نتاختید لیکن خدا پیامبرانش را برهرکس خواست مسلط می‌کند، خدا برهر چیزی تواناست.

٤- سورة الحشر٥٩ الآیة ٨

«ما أَفاءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَديدُ الْعِقابِ».

آنچه خدا از اهل آبادی ها برپیامبرش (از فیء) برگردانید مال خدا و مال رسول و مال خویشان رسول و یتیمان و مساکین و درمانده است، تا فیء مالی نباشد که در دست ثروتمندان گردش می‌کند، آنچه پیامبربه شما داد بگیرید و آنچه را که از آن نهی کرد ترك کنید، از خدا بترسید که عذاب خدا سخت است».

٥- سورة المدّثّر٧٤ الآیة٤٥

«وَ لَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ».

(جهنمیان گویند) فقیررا اطعام نمی‌کردیم.

٦- سورة المطفّفین ٨٣ الآیة٢

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ».

وای برکم فروشان* کسانی که چون از مردم کیل می‌گیرند تمام می‌گیرند * و چون برای فروختن به آنها پیمانه یا وزن می‌کنند کم می‌کنند.

از حضرت امام جعفرصادق علیه السّلام روایت شده که درباره آیه کریمه: «وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ ... » **فرمودند:**

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفينَ» يَعْنِي الْمُنافِقينَ لِخُمُسِكَ يا مُحَمَّدُ! «الَّذينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النّاسِ يَسْتَوْفُونَ» أَيْ إِذا صارُوا إِلىٰ حُقُوقِهِمْ مِنَ الْغَنائِمِ يَسْتَوْفُونَ «وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» أَيْ إِذا سَأَلُوهُمْ خُمُسَ آلِ مُحَمَّدٍ نَقَصُوهُمْ».[۳۳]

«وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفينَ» **منظور منافقان هستند که خمس توراکم می‌دهند ای محمّد!** «الَّذينَ إِذَا اكْتالُوا عَلَى النّاسِ يَسْتَوْفُونَ» **یعنی وقتی حقوق خود را از غنائم می‌خواهند کامل می‌گیرند،** «وَ إِذا كالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ» **یعنی وقتی خمس آل‌محمّد را از آن‌ها بخواهند کم می‌دهند.**

۷- سورة (۸۹) الفجر الآیة۱۹

«وَ لا تَحاضّونَ عَلىٰ طَعامِ الْمِسْكينَ».

برطعام مسکین یکدیگررا تشویق نمی‌کنید».

۸- سوره(۹۲) الّلیل الآیات ٦و۷و۸

«فَأَمّا مَنْ أَعْطىٰ وَ اتَّقىٰ * وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ * وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ * وَ ما يُغْني عَنْهُ مالُهُ إِذا تَرَدّىٰ».

اما کسی که عطا کند و در آن تقوی داشته باشد * و وعده خوبترخدا را تصدیق کند * حتما او را به خصلت آسان‌ترموفق می‌کنیم * و اما کسی که بخل ورزد و با آن بی‌نیازی جوید * و وعده نیکوترخدا را تکذیب کند * حتما او را به خصلت سخت‌ترمی‌رسانیم * چون به هلاکت مُشْرِف شود مالش او را بی‌نیاز نمی‌کند.

از امام جعفرصادق علیه السّلام روایت شده‌که در تفسیرآیه: «فَأَمّا مَنْ أَعْطىٰ وَ اتَّقىٰ وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ * وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنىٰ وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْىٰ» **فرمودند:**

«فَأَمّا مَنْ أَعْطَى» الْخُمُسَ «وَ اتَّقىٰ» وَلايَةَ الطَّواغيتِ «وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ» بِالْوَلايَةِ

«فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ» فَلا يُريدُ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِ إِلّا تَيَسَّرَ لَهُ «وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ» بِالْخُمُسِ «وَ اسْتَغْنىٰ» بِرَأْيِهِ عَنْ أَوْلِياءِ اللهِ «وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ» بِالْوَلايَةِ «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ» فَلا يُريدُ شَيْئاً مِنَ الشَّرِّ إِلّا تَيَسَّرَ لَهُ».[۳۴]

مقصود از «فَأَمّا مَنْ أَعْطىٰ» خمس است، «وَ اتَّقىٰ» پرهیز از ولایت طاغوت‌ها است، و مقصود از حسنی در آیه «وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنىٰ» تصدیق به ولایت است، «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرىٰ» یعنی که چیزی از خیر را نخواهد مگر بر او آسان نماییم، «وَ أَمّا مَنْ بَخِلَ» یعنی و کسی که به پرداختن خمس بخل ورزد، «وَ اسْتَغْنىٰ» و به رای و نظر خودش از خواست اولیای خداوند بسنده کند، «وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنىٰ» و تکذیب ولایت نماید، «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرىٰ» پس سختیها را بر او آسان و روان کنیم پس چیزی از شر را نخواهد مگر اینکه بر او آسان نماییم.

اهمّیّت خُمُس در احادیث

۱- ابو بصیر گوید: به حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام عرضکردم: کمتر چیزی که بنده ای به آن به دوزخ می رود چیست؟ فرمود:

«مَنْ أَكَلَ مِنْ مالِ الْيَتيمِ دِرْهَماً وَ نَحْنُ الْيَتيمُ».[۳۵]

کسی که از مال یتیم یك درهم بخورد، و یتیم ما اهل‌بیت هستیم.

شیخ صدوق گوید: معنی یتیم در این‌جا بی‌قرین است و پیغمبر را هم به همین معنی یتیم می‌گفتند، و همچنین هر امامی بعد از او یتیم است، و آیه ۱۱ سوره نساء در باره خوردن اموال یتیمان به ظلم و ستم در باره آنان نازل شده است ... .

۲- امام محمّد باقر علیه السّلام فرمود:

«... وَ لا يَحِلُّ لِأَحَدٍ أَنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً حَتّىٰ يَصِلَ إِلَيْنا حَقُّنا».[۳۶]

... و برای کسی حلال نیست که از مال خمس چیزی را بخرد مگر این‌که حقّ ما

اهل‌بیت را به ما برساند.

٣- امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«إِنَّ اللهَ (الَّذي)[٣٧] لا إِلٰهَ إِلّا هُوَ لَمّا حَرَّمَ عَلَيْنَا الصَّدَقَةَ أَنْزَلَ لَنَا الْخُمُسَ، فَالصَّدَقَةُ عَلَيْنا حَرامٌ، وَ الْخُمُسُ لَنا فَريضَةٌ، وَ الْكَرامَةُ (أَمْرٌ)[٣٨] لَنا حَلالٌ».[٣٩]

براستی، آن خدائی که به جزاو معبود برحق نیست چون زکاة و صدقه گرفتن را برما روا نداشت، آیه خمس را درباره ما فرو فرستاد، پس زکاة برما حرام است، و خمس برای ما از طرف خداوند واجب شده است، وگرفتن پیشکشی برما حلال است.

٤- حضرت امام جعفرصادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ الْإِمامَ يَحْتاجُ إِلىٰ ما في أَيْدِي النّاسِ فَهُوَ كافِرٌ، إِنَّمَا النّاسُ يَحْتاجُونَ أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمُ الْإِمامُ، قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكّيهِمْ بِها».[٤٠]

کسی که معتقد باشد که امام به آنچه در دست مردم است احتیاج دارد کافراست. بلکه مردم نیازمندند که امام (خمس و سهم و سایروجوه را) از آنها بپذیرد، خدای عزّو جلّ می فرماید: «از اموال آنها زکاة بگیرتا آنها را بوسیله آن پاك و بی‌آلایش سازی».

٥- عبد الله بن بکیرمی‌گوید: ازحضرت امام جعفرصادق علیه السّلام شنیدم می‌فرمود:

«إِنّي لَآخُذُ مِنْ أَحَدِكُمُ الدِّرْهَمَ وَ إِنّي لَمِنْ أَكْثَرِ أَهْلِ الْمَدينَةِ مالاً، ما أُريدُ بِذٰلِكَ إِلّا أَنْ تُطَهَّرُوا».[٤١]

من از شما شیعیان درهم (خمس) را می‌گیرم در حالی که مالم از اکثراهل مدینه بیشتر است، قصدی جزطهارت شما را ندارم.

٦- مردی از بازرگانان فارس و پیروان امام رضا علیه السّلام، به ایشان نامه نوشت و درباره خمس اجازه خواست (تا ایشان به او ببخشند)، آن حضرت در پاسخ او نوشتند:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ. إِنَّ اللهَ واسِعٌ كَريمٌ. ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوابَ، (وَ عَلَى الضّيقِ الْهَمَّ)؛[۴۲] لا يَحِلُّ مالٌ إِلّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللهُ، وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنا عَلىٰ ديننا، وَ عَلىٰ عِيالاتِنا، وَ عَلىٰ (مَوالينا)؛[۴۳] وَ ما (نَبْذُلُهُ)[۴۴] وَ نَشْتَري مِنْ أَعْراضِنا مِمَّنْ (نَخَفُ سَطْوَتَهُ)؛[۴۵] فَلا تَزْوُوهُ عَنّا، وَ لا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعاءَنا ما قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ إِخْراجَهُ مِفْتاحُ (رِزْقِكُمْ)؛[۴۶] وَ تَمْحيصُ ذُنُوبِكُمْ، وَ ما تَمْهَدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فاقَتِكُمْ؛[۴۷] وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفي لِلّهِ (بِما عَهِدَ إِلَيْهِ)؛[۴۸] وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجابَ بِاللِّسانِ، وَ خالَفَ بِالْقَلْبِ، وَ السَّلامُ».[۴۹]

بسم الله الرّحمان الرّحيم. همانا خداوند واسع و كريم است. براى انجام كار (ى كه مورد رضايتش باشد) ثواب و براى تنگ‌نظرى، غم و اندوه را ضمانت كرده است. هيچ مالى حلال نيست مگر از راهى كه خداوند آن را حلال كرده است و به راستى كه خمس يارى ما بر دين و عيالات و دوستانمان است و وسيله بذل و بخشش ما و حفظ آبرويمان در برابر كسى است كه از او بيم داريم. آن‌را از ما دريغ نداريد و خود را از دعاى ما محروم نسازيد تا آن‌جا كه بر آن توانا هستيد؛ زيرا پرداخت خمس، گشايش روزىِ شما و مايه پاك شدن گناهان شما و ذخيره‌اى است كه براى روز بى‌نوائى خود پس‌انداز مى‌كنيد. و مسلمان تنها كسى است كه براى خدا بدان چه با او پيمان بسته است، وفا كند. و مسلمان نيست كسى كه به زبان پذيرا و به دل مخالف است، و السّلام.

۷- علىّ بن ابراهيم گويد: پدرم گفت: من خدمت امام محمّد تقى عليه السّلام بودم كه صالح بن محمّد بن سهل كه متولّى اوقاف قم بود، وارد شد و به حضرت عرض كرد: آقاى من! آن ده هزار را به من حلال كن، زيرا آن‌ها را خرج كرده‌ام، به او فرمود: حلالت باد. چون صالح بيرون رفت، امام جواد عليه السّلام فرمود:

«أَحَدُهُمْ يَثِبُ عَلىٰ أَمْوالِ حَقِّ آلِ‌مُحَمَّدٍ وَ أَيْتامِهِمْ وَ مَساكينِهِمْ وَ فُقَرائِهِمْ وَ أَبْناءِ

سَبيلِهِمُ فَيَأْخُذُهُ ثُمَّ يَجيءُ فَيَقُولُ اجْعَلْني في حِلٍّ أَ تَراهُ ظَنَّ أَنّي أَقُولُ لا أَفْعَلُ؟! وَ اللهِ لَيَسْأَلَنَّهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَنْ ذٰلِكَ سُؤالاً حَثيثاً».[۵۰]

شخصی به اموال آل‌محمّد و یتیمان و مساکین و فقرا و در راه ماندگانشان می تازد و می‌خورد سپس می‌آید و می‌گوید: مرا حلال کن، گمان می‌کند من می‌گویم: نمی‌کنم؟! (من می‌گویم حلالت باد) ولی به خداوند سوگند که در روز قیامت خدا از آن‌ها بدون مسامحه بازخواست خواهد کرد.

* * *

حکم شرعی إقامه نماز قبل از طلوع و قبل از غروب خورشید

سؤال- آیا نماز خواندن قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب جائز است؟

جواب - یکی از شیعیان در نامه‌ای به ساحت مقدّس امام زمان سلام الله علیه و عجّل الله فرجه توسط یکی ازسفراء حضرت این سؤال راکرد وحضرت درتوقیعی جواب داده‌اند:

«وَ أَمّا ما سَأَلْتَ عَنْهُ مِنَ الصَّلاةِ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ عِنْدَ غُرُوبِها، فَلَئِنْ كانَ كَما يَقُولُ النّاسُ إِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطانٍ وَ تَغْرُبُ بَيْنَ قَرْنَيْ شَيْطانٍ فَما أُرْغِمَ أَنْفُ الشَّيْطانِ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الصَّلاةِ فَصَلِّها وَ أَرْغِمْ أَنْفَ الشَّيْطانِ».[۵۱]

امّا آن‌چه درباره نماز در هنگام طلوع آفتاب و غروب آفتاب پرسیدی، اگرآن چه سنّیان روایت کرده‌اند راست باشد که آفتاب در میان دو شاخ شیطان طلوع می‌کند و در میان دو شاخ شیطان فرو می‌رود، در نتیجه هیچ چیز بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد که بهتراز نماز باشد، پس در این دو وقت نماز کن و بینی شیطان را به خاک بمال.

و در موثق از حضرت امام جعفرصادق صلوات الله علیه وارد شده است‌که آن حضرت از نماز هنگام طلوع آفتاب و هنگام غروب آفتاب نهی فرمودند زیرا که آفتاب میان دو قرن یک شیطان طلوع می‌کند و میان دو شاخ شیطانی فرو می‌رود یعنی در وقت غروب میان دو شاخ

شیطانی دیگر فرو می‌رود غیر شیطان صباح.[۵۲]

محمّد تقی مجلسی می‌نویسد: و مرفوعاً منقولست که شخصی به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمود که: حدیثی از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه به ما رسیده که آفتاب طالع می‌شود میان دو قرن شیطان فرمودند: بلی به درستی که ابلیس تختی میان آسمان و زمین می‌گذارد و چون آفتاب طالع می‌شود و آفتاب پرستان سجده آفتاب می‌کنند ابلیس به شیاطین تابعین خود می‌گوید که: این‌ها سجده من می‌کنند و چون بنی آدم نیز در این وقت نماز کنند به اتباع خود می‌گوید که این‌ها نیز سجده من می‌کنند. یعنی در وقت طلوع اهل مغرب رو به مشرق می‌کنند و نماز می‌کنند می‌گوید که این‌ها سجده من می‌کنند و در وقت غروب اهل مشرق رو به مغرب می‌کنند به ایشان می‌گوید که سجده من می‌کنند یا مطلقاً. و بر مضمون نهی از نماز چند روایت دیگر وارد شده است و بنا بر این دو قرن شیطان میان دو شاخ او خواهد بود یا آن که آفتاب از پشت سر او طالع می‌شود چون دو طرف سر را نیز قرنین می‌گویند. و جمعی چنین گفته‌اند که مراد از دو قرن دو لشکر شیطانست یکی شیاطین که سجده او می‌کنند صریحا یا اطاعت او می‌کنند پس گویا او را سجده می‌کنند و لشکر دیگر بنی آدم است که ایشان را گمراه کرده است که سجده آفتاب می‌کنند چنانکه الحال نیز مقرّر است در هند که هندویان در وقت طلوع سجده آفتاب می‌کنند و ممکن است که مراد اطاعت باشد به این‌که چون روز می‌شود بنی آدم و شیاطین همه بندگی شیطان می‌کنند چنان‌که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: آیا عهد نکردم با شما که عبادت شیطان مکنید که او دشمن هویدای شماست و مرا عبادت کنید، یعنی من دوست شمایم. لیکن جمعی از استادان ما که در فهرست نام ایشان را برده است و هر مرتبه که ایشان را یاد می‌کند رضی الله عنه می‌گوید با آن‌که از مشایخ اجازه‌اند و کتاب اسدی نزد او بوده است و مشایخ از اسدی روایت کرده‌اند و او از جمله نوّاب است یعنی در زمان غیبت صغری اگر کسی کاری به حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه داشت در ری

به او عرض می‌کردند و او عرض می‌نمود به نایبان آن حضرت صلوات الله علیه و عمده نوّاب آن حضرت در عرض هفتاد و چند سال چهار کس بودند. اول عثمان بود و بعد از او محمّد بود که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام توثیق ایشان فرموده‌اند و نیابت را قریب به پنجاه سال این پدر و پسر داشتند و معجزات بسیار بردست ایشان ظاهر می‌شد و بعد از وفات محمّد، حسین بن روح نایب بود و بعد از او علیّ بن محمّد سمری و در سنه تناثر نجوم علیّ ابن بابویه فوت شد و محمّد بن یعقوب کلینی و سمری و غیر ایشان از فضلای شیعه. و بعد از سمری غیبت کبری شد و اسدی عریضه نوشت در مسائل بسیار که عَمْری از حضرت صاحب الأمر صلوات الله علیه بپرسد جواب هر مسأله را در تحت آن نوشته بودند و این مسأله را چنین نوشته بود که: امّا آن‌چه سؤال کرده از نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب پس اگر راست باشد آن چه سنّیان روایت کرده‌اند که آفتاب طالع می‌شود در میان دو قرن شیطان و فرو می‌رود میان دو قرن شیطان پس هیچ چیز بینی شیطان را بر خاك نمی‌مالد که بهتر از نماز باشد پس در این دو وقت نماز کن و بینی شیطان را بر خاك مال و از این حدیث صحیح ظاهر می‌شود که اصل این حدیث افتراست.

«نتیجه» إقامه نماز در دو وقت ١- قبل از طلوع خورشید ٢- قبل از غروب خورشید بنابراین‌که آن چند روایت مطابق فتوای پیروان أصحاب سقیفه ملعونه است و بعید نیست که معصوم تقیّه فرموده باشد چنان‌که شیخ طوسی علیه الرّحمه فرموده است، و در توقیع از جانب اعلیحضرت ولیّ عصر عجّل الله فرجه الشریف آن حضرت به جواز إقامه نماز در این دو وقت حکم فرموده‌اند بنابراین اشکالی ندارد و جایز خواهد بود، والله العالم.

***

حکم بقاء بر تقلید فقیه میّت

سؤال- بقاء بر تقلید از میّت آیا جائز است؟ یا خیر؟

جواب۱- از فقیه امامی اثناعشری که از کتاب الله مجید قرآن کریم (به بیان و تفسیر اهل‌بیت نبوّت) و سنّت مطهّره محمّد و آل‌محمّد صلّی الله علیهم حکم کند و فتوی بدهد و مراعات احتیاط بکند و احوط را ملاک قرار بدهد تقلید جائزاست، و پس از مرگ او نیز برفتوای او می شود باقی ماند، و الله العالم.

* * *

اذن پدر دختر بالغه شرط صحّت عقد ازدواج ...

سؤال- آیا عقد دختر بالغه إذن پدر و ولی او در صحّت عقد لازم است یا خیر؟

جواب- ولایت دختر با ولیّ او می‌باشد، مگر این‌که بالغه و رشیده باشد و مصلحت خودش را بداند و از عواقب این کار آگاه بوده و عاقلانه تصمیم بگیرد و ازدواج او تالی فاسدی نداشته باشد و همسری را که برای ازدواج موقّت و یا دائم برگزیده است کفو ایمانی او باشد، و برای احراز این شرائط باید به فقیه عادل مراجعه نماید، و الله العالم.

* * *

حکم گفتن شهادت به ولایت در اذان و اقامه

سؤال- با توجّه به فتاوای مراجع سلف و کنونی مبنی بر استحباب گفتن شهادت به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در اذان و اقامه آیا گفتن این شهادت در اذان و اقامه واجب است یا خیر؟

جواب- شواهدی حدیثی و روائی و خبری است دال بر این‌که در زمان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از مراسم واقعه غدیرخم در ضمن اذان توسّط ابوذر و سلمان رضی الله عنهما برای عموم و در ملأ گفته می‌شده، و احادیث و روایات و اخبار بسیاری نیزدلالت وجود دارد بر لزوم آن در هرکجا که شهادتین داده می‌شود، و به دلیل این‌که اکنون قرن‌هاست که از شعائر بلکه از اعظم شعائرشیعه امامیّه است چنان‌که در حدیث شریف آمده است:

«وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْءٍ كَما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ». [۳] [۵]

و چنان که برای ولایت ندا زده شد، برای هیچ چیزدیگری فریاد زده نشده.

و چون شعار شیعه امامیّه است ترک آن بدعت خواهد بود، و به دلایل دیگری گفتن آن پس از شهادتین در هرکجا که باشد در اذان و غیرآن لازم و واجب است، هرچند که گفتن اذان و اقامه در نفس خودشان واجب نیستند. والله العالم.

* * *

حکم نوحه‌خوانی و عزاداری

در نهی از نوحه خوانی و عزاداری به روایاتی استناد شده آیا صحیح است؟

سؤال- در نهی از نوحه خوانی و عزاداری به روایات زیر استناد نموده‌اند:

الف- پیامبر صلّی الله علیه و آله: النّیاحة من عمل الجاهلیّة. من لایحضره الفقیه:ج٤ ص٣٧٦.

ب- عن ابن مسعود قال: قال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله: لیس منّا من ضرب الخدود و شقّ الجیوب. مسکّن الفؤاد عند فقد الأحبّة و الأولاد: ص ١٠٨.

پیامبر خدا فرمود: از ما نیستند کسانی که (به هنگام مصیبت) برگونه‌ها بزنند و گریبان‌ها پاره کنند.

توضیح: نقل است آن زمان که چشم حضرت زینب بر سر مبارک برادرش افتاد، دست برد و گریبان خویش پاره کرد.

ج- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول‌الله صلى الله عليه و آله: ضرب المسلم يده على فخذه عند المصيبة إحباط لأجره. الكافي: ج٣ ص٢٢٤ ح٤.

پیامبر خدا فرمود: مسلمان به هنگام مصیبت چون با دست خویش به ران خود بکوبد، مزدش نابود می‌شود. نظر حضرت عالی در این مورد چیست؟

جواب- روایاتی وجود دارند که دلالت بر جواز (نیاحة) نوحه‌گری بر غیر معصوم از نزدیکان می‌کنند، اگرشامل دروغ نباشند. و اگرشامل دروغ باشند حرام خواهد بود. و اظهار جزع و فزع و انواع عزاداری مرسوم میان شیعیان تحت نظرو تأیید و تقریرحضرات اهل‌بیت نبوّت علیهم السّلام و فقهای شیعه در طی چهارده قرن بوده است، نه تنها حرام نیست بلکه موجب تقرّب الی الله و ثواب و اجرعظیم و بهترین نوع تعظیم شعائرالله عزّوجلّ می‌باشد، و احادیثی نیزدر

تشویق و ترغیب بر آن‌ها وجود دارد، و تعظیم شعائر و آن‌چه ارتباط با آنان دارد، تعظیم دین می‌باشد.

و روایاتی که ذکر نموده‌اید، حمل بر عدم جواز نیاحه و سوگواری بر کافران در زمان جاهلیّت و بر سر قبور آنان می‌شود. و روایت ابن مسعود مرفوع و فاقد اعتبار است. و روایت کافی ضعیف است و گویای احباط اجر می‌باشد و دلالت بر حرمت این کار نمی‌کند، و چنان‌چه گفتیم این برای غیر معصومین است و برای آن حضرات دلایل جواز ویژه خود را دارد، و نه تنها حرام نیست بلکه بنابر آیه مودّت، واجب است، اظهار فرح در ایّام سرور آنان و اظهار مصیبت در ایام عزای آنان.[۵۴]

وگریبان پاره نمودن حضرت زینب سلام الله علیها و سر شکستن حضرتش از بهترین نوع عزاداری برسالارشهیدان است که اجر عظیمی را برای آن حضرت به ارمغان آورده است.

و در موثّقه ابن سدیر از امام جعفر صادق علیه السّلام است که:

«... وَ قَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ، وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفاطِمِيّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ عَلىٰ مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ، وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ».[۵۵]

... و به درستی که زنان فاطمی برای مصیبت حسین بن علیّ علیه السّلام گریبان‌ها پاره کردند، و بر گونه‌های خود لطمه زدند، و بر مانند او برگونه‌ها لطمه زده شود، و گریبان‌ها پاره گردد.

***

حکم نماز و اذکار آن به غیر زبان عربی

سؤال - آیا در نماز واجب یومیه می توان در رکوع و سجود به زبان فارسی دعا نمود؟ با توجه به فتاوای علما که عربی باشد بهتر است. آیا چنین اجازه ای داریم یا خیر؟ و چرا؟

جواب - نماز رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم که به تعلیم حضرت الله جلّ جلاله بوده و اقامه نماز آنحضرت و حضرات اهل‌بیت نبوّت صلّی الله علیهم با تمامی اجزای آن به زبان عربی

بوده، و نماز از عبادات توقیفی است و باید متلقّات از معصوم باشد و تمامی دعاهایی که برای قنوت و یا در جاهای دیگرنمازها از معصومین رسیده به زبان عربی بوده، بنابراین وظیفه معیّنه در مورد دعا در نماز و قنوت آن و ادعیه و اذکار به زبان عربی است، و الله العالم.

***

حکم سجده بر مهر نقش‌دار

سؤال - اکثر مهرهایی که در دسترس ماست یک روی آن ساده و روی دیگرآن نقش هایی موجود است، آیا سجده بر طرفی که نقش دارد از نظر شرعی اشکال دارد یا خیر؟

جواب- سجده برمهرهایی که ذکرنمودید در غیرجایی که برشیعه طعن می زنند، اشکال ندارد. والله العالم.

***

حکم خوردن ماء الشّعیر رائج ...

سؤال - خوردن ماء الشعیر که در کشور تولید و رایج است جایز است یا خیر؟

جواب- ماء الشّعیری که بسیارش مستی بیاورد قلیل آن نیزنجس وخوردن آن حرام است.

ماء الشّعیر اگر دارای الکل باشد و یا موادی که برای تولید آن استفاده می‌کنند دارای الکل باشد هرچند که پس از تولید الکلش را تبخیرو یا از آن بگیرند نیزهمان حکم را دارد. و در این زمان باید برای خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها علم به حلال و طاهربودن آن‌ها حاصل گردد.

***

حکم ماهواره و ...

سؤال - خریدن و نصب ماهواره فقط به جهت استفاده از برخی شبکه های اسلامی و شیعه جایز است یاخیر؟

جواب- استفاده مشروع از آلات مشترکه اگرسبب فساد برای خود و خانواده و دیگرکسانی که در دسترسشان است نگردد فی نفسه اشکال ندارد، والله العالم.

***

حکم نماز جمعه در عصر غیبت

سؤال - علّت حرمت نماز جمعه در زمان غیبت چیست، و از مراجع عظام سلف و فعلی کدام به این مسئله مقیّد می باشند؟

جواب- فقهائی که قائل به حرمت اقامه نماز جمعه در زمان غیبت اعلیحضرت ولیّ عصر امام زمان عجّل الله فرجه الشریف شده‌اند دلایلی ذکر نموده‌اند و از آن‌هاست این‌که: منصب امامت جمعه منصبی الهی است و به جعل الهی تحقق می‌یابد لذا باید یا معصوم و یا نایب منصوب از جانب آنان برای اقامه نماز جمعه باشد و بنابر فرمایش اهل‌بیت نبوّت علیهم السّلام از شرایط اقامه نماز جمعه امامت امام عادل که همان معصوم و یا منصوب از جانب اوست می‌باشد. و قائلین به حرمت آن شیخ طوسی و سید مرتضی و ابن ادریس حلّی و بسیاری دیگر بوده‌اند که در ضمن کتابی و یا کتاب و رساله‌ای در اثبات حرمت آن تحریر و تالیف نموده اند. والله العالم.

***

حکم استمناء زن با خودش

سؤال- آیا إستمناء کردن زن با خودش شرعا جائز است یا خیر؟ از آیات و احادیث اهل‌بیت صلوات الله علیهم اجمعین بفرمایید.

و آیا آبی که از زن خارج می‌شود حکم منی را دارد یا فقط آب است؟

جواب- إستمناء به معنی کاری است که با آن کار درخواست بیرون آمدن منی گردد به غیر جماع نمودن، خواه با دست (خود و یا غیر) و یا با ملاعبه و ملامسه غیر همسر و یا به نحو دیگری (مانند شنیدن و دیدن محرّک شهوت)، و اغلب با دست است، و إمناء به قصد حارج نمودن منی و بدون آن، بدون همسر است. إمناء و إستمناء در شرع مطهّر حرام و از گناهان کبیره است. و إستمناء به وسیله همسر به سبب هدر دادن منی حرام می‌باشد.

(در توصیف مؤمنان) چنین فرموده است:

«وَ الَّذينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ * إِلّا عَلىٰ أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومينَ * فَمَنِ ابْتَغىٰ وَراءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ العادُونَ».[٥٦]

و آن‌ها که دامان خود را (از آلوده‌شدن به حرام و بی‌عفتی) حفظ می‌کنند؛ مگر در مورد همسران و کنیزانشان که (در مباشرت با آنان) هیچ‌گونه سرزنشی بر ایشان نیست؛ پس هرکس فراتر از این بخواهد تجاوز کار است.

و استمناء کننده از «عادون» است و از راه نامشروع ارضاء شهوت نموده است زیرا ورای همسر و نزدیکی مشروع با او را بهره برده و از «ملومین» است. و در صحیحه علاء بن الرّزین است از امام جعفرصادق علیه السّلام، راوی گوید: از امام درباره حکم «خَضْخَضَة» پرسیدم حضرت فرمود:

«هِيَ مِنَ الْفَواحِشِ ... ».[٥٧]

آن از (گناهان بزرگ و) فاحشه‌ها است ... .

«خضخضة» نمودن که برای طلب شهوت و لذّت جنسی است نیزهرچند که منی خارج نشود، و همچنین «دَلْك» در حکم شرعاًحرام و نهی شده‌اند و برای آن‌ها تعزیر لازم است مگر این‌که جاهل قاصرباشد.

ابوبصیرگوید: شنیدم إمام جعفرصادق می فرمود:

«ثَلاثَةٌ لا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ لا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَ لا يُزَكّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَليمٌ؛ النّاتِفُ شَيْبَهُ، وَ النّاكِحُ نَفْسَهُ، وَ الْمَنْكُوحُ في دُبُرِهِ».[٥٨]

خدای عزّوجلّ در روز قیامت با سه کس سخن نگوید و نگاهشان نکند و لیاقت‌شان نبخشد و برایشان عذاب دردناکی خواهد بود؛ آن‌که ریش خود را بکند (و بتراشد)، و آن‌که از خود لذّت جنسی ببرد (مقصود إمناء و استمناء است)، و آن (مردی) که مورد لذّت جنسی مردان قرار گیرد.

و در کتاب العوالي از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله روایت نموده:

«ناكِحُ الْكَفِّ مَلْعُونٌ».[٥٩]

آن‌که با دست خود نکاح کند (شهوت و لذّت جنسی برد) لعنت شده.

و أحمد بن محمّد بن عیسی الأشعری از پدرش گوید: درباره خضخضة از امام جعفرصادق علیه السّلام پرسیده شد پس فرمود:

«إِثْمٌ عَظيمٌ قَدْ نَهَى اللهُ عَنْهُ في كِتابِهِ، وَ فاعِلُهُ كَناكِحِ نَفْسِهِ، وَ لَوْ عَلِمْتُ بِما يَفْعَلُهُ ما أَكَلْتُ مَعَهُ».

گناه بزرگی است که خداوند از آن در کتابش نهی کرده است و استمنا کننده چونان کسی است که با خویش جماع می‌کند و اگرمن باخبرشوم از کسی که این کار را انجام می‌دهد، با او هم‌غذا نخواهم شد.

راوی پرسید: ای فرزند رسول خدا! برایم آن‌چه از کتاب خداوند درباره استمناست توضیح دهید؟ حضرت فرمودند: آن فرموده خداوند است:

«فَمَنِ ابْتَغىٰ وَراءَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ العادُونَ، وَ هُوَ مِمّا وَراءَ ذٰلِكَ».

پس هرکه فراترازآن را بخواهد همانان تجاوزگرند، واِستمناء ازغیرراه (ازدواج) است.

آن مرد پرسید: کدام بزرگ‌تراست، زنا یا إستمناء؟ حضرت فرمود:

«هُوَ ذَنْبٌ عَظيمٌ، قَدْ قالَ الْقائِلُ بَعْضُ الذَّنْبِ أَهْوَنُ مِنْ بَعْضٍ وَ الذُّنُوبُ كُلُّها عَظيمٌ عِنْدَ اللهِ لِأَنَّها مَعاصِيَ، وَ أَنَّ اللهَ لا يُحِبُّ مِنَ الْعِبادِ الْعِصْيانَ، وَ قَدْ نَهانَا اللهُ عَنْ ذٰلِكَ، لِأَنَّها مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ، وَ قَدْ قالَ: «لا تَعْبُدُوا الشَّيْطانَ إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّما يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحابِ السَّعيرِ».[٦٠]

إستمناء گناه بزرگی است. گوینده‌ای خواهد گفت که: بعضی از گناهان سبك‌تر از بعضی دیگراست ولی همه گناهان نزد خداوند بزرگ است؛ چرا که همه معصیت های

الله است، و خداوند دوست ندارد که بندگانش گناه کنند، و خداوند ما را از این کار بازداشته است؛ چرا که کار شیطان است، و خداوند فرموده است: «پرستش شیطان نکنید، شیطان دشمن شماست، او را دشمن بگیرید، شیطان گروهش را دعوت می‌کند تا از یاران آتش باشند».

چنان‌که واضح است در این حدیث شریف و احادیث و روایات دیگری تصریح شده است بر این‌که استمناء کاری حرام و گناهی بزرگ است و شامل مرد و زن می‌شود.

و از مجموع کلمات فقهاء شیعه برواجب شدن غسل جنابت برزن نیزبه سبب خروج منی از او حکم نموده‌اند، بلکه برخی از فقهاء شیعه نیزادّعای إجماع برحرمت آن برای زن نموده‌اند مانند: شهید دوم در کشف اللّثام ج۲ ص۵، و وحید بهبهانی در مصابیح الظّلام: ج۱ ص۸۷ و ملّای نراقی در مستند الشّیعة: ج۲ ص۲۵٤، و برخی فرموده‌اند که این حکم مخالفی ندارد مانند: سبزواری در الذّخیرة: ص٤۹ و نجفی در جواهر الکلام: ج۳ ص۳ و همدانی در مصباح الفقیه: ج۳ ص۲۲۲، و روایاتی برآن تصریح دارد مانند صحیحه حسن بن محبوب ازمعاویة بن حکیم از امام جعفرصادق علیه السّلام که فرمود:

«إِذا أَمْنَتِ الْمَرْأَةُ وَ الْأَمَةُ مِنْ شَهْوَةٍ جامَعَهَا الرَّجُلُ أَوْ لَمْ يُجامِعْها في نَوْمٍ كانَ ذٰلِكَ (كانَتْ- الإستبصار) أَوْ في يَقَظَةٍ فَإِنَّ عَلَيْهَا الْغُسْلَ».[٦١]

چون از زن و کنیز منی ریخت براثرشهوت خواه به جماع مرد با او باشد یا نه، در خواب باشد یا در بیداری غسل براو واجب است.

نعوذ بالله تعالی من معاصیه و الله المستعان.

***

حکم تجدید قبر و تصویر کشیدن جان‌دار

سؤال- در روایتی آمده: من جدّد قبراً أو مثّل مثالاً فقد خرج من الإسلام. (من لا یحضره الفقیه جلد۱صفحه۱۸۹)- کسی که قبری را نوسازی کند یا صورت جانداری را بکشد از اسلام خارج شده.

نظر حضرت عالی در خصوص روایت مذکور چیست؟

جواب- محمّد تقی مجلسی در شرح فارسی من لا یحضره الفقیه جلد۲ صفحه۵۱۲ متن حدیث و شرح آن‌را ازمن لایحضره الفقیه آورده است و اقوال در اختلاف کلمه: جدّد، وی چنین می‌نویسد:

روایت کرده: احمد بن محمّد بن عیسی از محمّد بن سنان از ابو الجارود از اصبغ بن نباته که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که: هرکه تجدید کند قبررا یا مثالی بکشد یعنی صورتی از صور مجسّمه یا اعمّ از مجسّمه و غیرمجسّمه بکشد و یا بسازد یا شخصی را مقتدا کند که حق سبحانه و تعالی او را امام و مقتدا نکرده باشد یا هرسه مراد باشد، پس از اسلام بیرون می‌رود، اما آخرکه ظاهراست اما باقی برهرتفسیری محمول برمبالغه است یا اگراز روی مخالفت معصوم عمداً کند که در این صورت کافر می‌شود. و این حدیث به اصطلاح متأخّرین ضعیف است امّا نزد متقدّمین صحیح است چون از کتاب اصبغ بوده است و آن اوّل کتابی بود که شیعه تصنیف کردند و از جمله اصول است و مشایخ خلاف کرده‌اند در معنی خبر و لفظ آن امّا صفّار پس او به جیم می‌خوانده است و بس، و ابن ولید که استاد صدوق است و تلمیذ صفّار از استاد خود روایت کرده است‌که جایزنیست تجدید و تازه کردن قبرو نه گل مالیدن برآن بعد از آن‌که مدت‌ها گذشته باشد و در اول آن را گل مالیده باشند چون در عرف می‌گویند که تازه کرده است قبررا و لیکن اگرشخصی بمیرد و قبراو را گل بمالند جایزاست که قبرهای دیگررا مرمت کنند بی‌آن‌که تجدید کنند و از نو بسازند و حکمتش آن است‌که اندراس قبور سبب رقّت زایران است و آن سبب مرمت صاحبان قبور. و ابن الولید از استاد دیگرش سعد بن عبد الله نقل کرده است‌که او به حای بی‌نقطه می‌خوانده است به آن‌که در نسخه او از کتاب اصبغ نقطه نداشته است یا اگرنقطه داشته باشد ضبط آن نکرده بودند که از استادان شنیده باشند و نقطه کتاب را تجویز می‌کرده‌اند که از سهو

نسّاخ باشد و بنا براین تحدید به معنی تیزکردنست یعنی خرپشته ساختن و احادیث از رسول خدا و ائمّه بسیار وارد شده است‌که نمی‌باید که قبرخرپشته باشد بلکه مسطّح و چهار گوشه می‌باید و سنّیان از پسرابوهریره نقل کرده‌اند که او گفته است در کتاب خود که اگر چه سنّت آن است‌که مسطّح و مربّع باشد و لیکن چون شیعه چنین می‌کند سنّی علی رغم شیعه مُسَنَّم می‌کند تا قبرشیعه و سنی از یکدیگرامتیاز داشته باشد. و ابن ولید از برقی نقل کرده است‌که او من جدّث می‌خوانده است و جدّث بمعنی قبراست و نمی‌دانیم که مراد او چیست و مرادش ظاهراست که یعنی قبررا قبرکند که نبش قبرکند که میّتی دیگردر آن بگذارد و لیکن قانون قدما نبوده است‌که از کسی تا مراد او را نشنوند بگویند که مراد او اینست و این را نشنیده بودند. و ابن ولید گفته است‌که آن‌چه اعتقاد من است آنست که جدّد به جیم است و معنی او نبش قبراست زیرا کسی که نبش قبرکند او را قبرکرده است و ما را محتاج گردانیده که آن را تازه کنیم پس ابن ولید لفظ صفّار را اختیار کرده است و معنی برقی را.

و صدوق گفته است‌که من می‌گویم که تجدید به آن معنی که صفار گفته است و تحدید به حای مهمله که سعد خوانده است و جدّث که برقی گفته است همه حق است به حسب واقع چون همه از حیثیّت احادیث دیگرثابت است و داخل است در معنی این حدیث چون ظنّ خوب به مشایخ مقتضی آن است‌که این معانی را ایشان از معصوم شنیده گفته باشند و هرکه مخالفت امام کند از روی عناد و تازه کردن قبرو خرپشته ساختن و شکافتن قبرو یکی از این‌ها را حلال داند پس از اسلام به در رفته است و اعتقاد من آن است‌که آن حضرت فرموده است که هرکه مثالی بکشد یعنی بدعتی قرار بدهد و مردمان را به آن بدعت دعوت کند یا دینی وضع کند از اسلام بدر می‌رود و آن‌چه من می‌گویم از روی اخباری است‌که از ائمّه هدی صلوات الله علیهم

بمن رسیده است اگر درست گفته‌ام حقّ است که حق سبحانه و تعالی بر زبان‌های ایشان جاری کرده است در ضمن اخبار و اگر خطا کرده‌ام از من شده است.

و احتمال دارد مرادش این باشد که چون ائمّه هدی صلوات الله علیهم رخصت اجتهاد در حدیث داده‌اند و اجتهاد احتمال غلط دارد پس اگر حق گفته‌ام ایشان فرموده بودند پس آن حق از گفته ایشان است به حسب واقع و اگر خطا کرده باشم خطائی است که از من صادر شده است. و تاویل کلام صدوق به نحوی که ممکن بود کرده شد و صدوق به مراد خود اعلم است و الله العالم.

و شیخ مفید رضی الله عنه به خاء معجمه خوانده است، به معنی شکافتن قبر که میّتی دیگر در آن بگذارند یا به واسطه دزدیدن کفن و غیر آن.

و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که هریك از این معانی محتمل است و حق سبحانه و تعالی اعلم است و کسی که خبر را فرموده است و این معنی حق است پس بنا بر گفته شیخ طوسی از چنین خبری که این‌همه احتمال در او رود و مضبوط نباشد عمل نتوان کرد اما چون در نسخ تهذیب و غیره چون خبر به عنوان جیم مضبوط است دور نیست که عمل به آن توان کرد که قائل شوند به کراهت تجدید و امّا تسنیم پس ظاهر است که باطل است و احادیث ما در تربیع و مسطّح کردن که خلاف تسنیم است مستفیض است.

تمام شد شرح جامع مجلسی.

و به نظر می‌رسد که روایت مزبور تاویلی داشته باشد که آن‌را شیخ صدوق در کتاب دیگر خود کتاب معانی الأخبار: ص۱۸۱ ح۱ به سند خود از امام صادق علیه السّلام آورده است. روایت نموده است که حضرت امام جعفرصادق علیه السّلام فرموده باشند:

«مَنْ مَثَّلَ مِثالاً أَوِ اقْتَنىٰ كَلْباً فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلامِ».

شخصی که مجسّمه‌ای بسازد یا ازسگی نگهداری کند از اسلام بیرون رفته است.

پس به حضرت گفته شد: بنابراین بسیاری از مردم هلاک گردیده‌اند؟! فرمود:

«لَیْسَ حَیْثُ ذَهَبْتُمْ إِنَّما عَنَیْتُ بِقَوْلِي: مَنْ مَثَّلَ مِثالاً مَنْ نَصَبَ دیناً غَیْرَ دینِ اللهِ وَ دَعَا النّاسَ إِلَیْهِ، وَ بِقَوْلِي مَنِ اقْتَنیٰ کَلْباً عَنَیْتُ مُبْغِضاً لَنا أَهْلَ الْبَیْتِ اقْتَناهُ فَأَطْعَمَهُ وَ سَقاهُ، مَنْ فَعَلَ ذٰلِكَ فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْإِسْلامِ».

چنان که شما پنداشته‌اید نیست، بلکه مقصود من از گفته‌ام (پیکره ساز) شخصی است که دین‌سازی کند، و غیر دین خدا آئین دیگری درست کند و مردم را به آن دعوت نماید، و مقصودم از شخصی که سگی نگهداری نماید کسی است که دشمن و کینه‌توز ما خاندان رسالت را نگهداری نماید و به او آب و غذا دهد، هرکس چنین کاری بکند از مرز اسلام خارج گشته است.

***

حکم حضور جنب در حرم و مراقد اهل‌بیت اَطهار

سؤال- کسی که جنابت در گردن دارند می تواند به حرم داخل بشود یا نه؟

جواب- بنابر صحیحه ابن ابی عمیر در التهذیب و الکافی شریفین علّت مسجدیّت مساجد اصابت رشّه‌ای از خون نبیّ و وصیّ مقتول صلوات الله و سلامه علیهم بر زمین آن‌ها است[۶۲] و حرم حضرات معصومین علیهم السّلام که قبور آن حضرات است حکم مساجد را دارند اگر که اشدّ نباشد، مکث جنب در آن‌جاها جایز نیست، و بعید نیست که گذر جنب از آن‌ها هم جایز نباشد به جهت ردع و تقبیح امام حسین آن اعرابی را[۶۳] و امام صادق علیهما السّلام ابوبصیر را از حضور در محضرشان[۶۴] و احکام در ارتباط با امام حیّ و پس از شهادت تفاوت نمی‌کند. و دیگر این‌که عترت را رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در حدیث متواتر ثقلین قرین قرآن قرار داد، و آنان قطب قرآن و عارف به آن و حافظ و مفسّر و مدلولش[۶۵] می‌باشند لذا حکم عترت حکم قرآن است و از آن است حکم طهارت و غیر آن.

***

حکم حضور حائض در حرم و مراقد اهل‌بیت اَطهار

سؤال- خانمی که در ایام عادت است می تواند به حرم ائمه وارد بشود یا نه؟

جواب- همان‌طور که در جواب سؤال قبل ذکر گردید حرم اهل‌بیت اطهار علیهم السّلام حکم مساجد را دارد، و مکث و گذر حائض از آن‌ها جائز نمی‌باشد.

***

حکم رقصیدن زن برای زنان

سؤال- آیا زن در عروسی می تواند به زنان برقصد یانه؟

جواب- رقص از مصادیق بارز طرب است که حرام می‌باشد. و در حدیث شریف کافی به سند قوی و معتبر از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است که فرمود: شما را از رقصیدن و آلات طرب نهی می‌کنم[۶۶] و روشن است که از مطلق رقصیدن نهی فرمودند و نهی ایشان دلالت بر حرمت می‌کند. و غایت نواختن آلات موسیقی طرب و رقص است.

***

حکم کف زدن (تصفیق)

سؤال- کف زدن در مجالس عروسی و غیر عروسی جایز است یا نه؟

جواب- قرآن کریم تصریح دارد بر این‌که عبادت کفّار و مشرکین و اهل فسق کف زدن پی در پی بوده است، کف بر کف زدن جهت لهو و لعب و طرب و عبادت نامشروع است. و آیه کریمه تصریح بر آن دارد[۶۷]، و برای شناخت گناه کبیره از صغیره فرموده‌اند: آن گناهی است که در قرآن ذکر شده و بر آن وعده آتش و عذاب داده شده می باشد[۶۸] با توجه به آیات قبل و بعد آن معلوم می‌شود که کف زدن نیز یکی از مصادیق گناهان کبیره است، و الله العالم.

***

حکم نماز مسافر برای کار

سؤال- بنایی همیشه در شهر خود کار می‌کند. تصادفاً چند روز برای کار سفر می‌کند و هرشب به

خانه برمی گردد. حکم نماز او چیست؟

جواب- کسی که احیاناً برای شغلش به سفرمی‌رود اگرنمی‌تواند قصد اقامت بکند، حکم نماز و روزه‌اش حکم مسافراست. و اگرمدّت زمان طولانی چنین باشد که هفته‌ای یک بار به این سفرمی‌رود و چند روز به کار مشغول می‌باشد، چون سفراو لازمه کارش می‌باشد و کارش سفرکردن نیست، احتیاط درجمع است. والله العالم.

***

حکم وضوی ارتماسی

سؤال- آیا وضوی ارتماسی صحیح است؟

جواب- وضوی ارتماسی صحیح است به دلیل:

۱- خبراسحاق بن عمّار: از امام جعفرصادق علیه السّلام از ظرف طشت و کوزه و تاره‌ای که درآن عکس و تمثال است و یا ظرفی از نقره پرسید و امام علیه السّلام فرمود:

«لا یُتَوَضَّأُ مِنْهُ وَ لا فیهِ».[٦٩]

با آن‌ها و درآن‌ها وضوگرفته نشود.

۲- إتّفاق محکیّ از جماعتی از فقهاء شیعه.

۳- إطلاق آیه وضوء و إطلاق ادلّه غَسل، از تحقّق غسل به مجرّد استیلاء آب برپوست. اطلاق ادلّه غسل از جهت ریختن و یا ارتماس که درهردو صورت غَسل است.

٤- عدم اقامه دلیل برمنع وضوء به نحوارتماس.

۵- مجرّد کون منقول از اهل‌بیت علیهم السّلام به ریختن با آب قلیل موجب حصروضوء به ریختن آب نمی‌باشد، چنان‌که جلّ روایات وارده در تطهیر نجاسات به آب قلیل بوده است استفاده نمی‌شود انحصار تطهیربه آب قلیل، و الله العالم.

***

حکمت سجده بر تربت امام حسین علیه السّلام

سؤال- چرا ما شیعه‌ها سر به مهر سجده می‌کنیم؟ آیا بعد از واقعه عاشورا به دلیل نشان دادن ارادت به امام حسین علیه السّلام این کار را انجام می‌دادیم یا دلیل دیگری دارد؟ یا از همان وقت جدایی شیعه این کار رواج داشته؟

جواب- بنابر دستور رسول‌الله صلّی الله علیه و آله که تفسیر وحی است، نمازگزار باید هنگام سجده، پیشانی را بر زمین بگذارد و لکن از آن‌جایی که شریف‌ترین خاک‌ها، خاک قبر امام حسین علیه السّلام است، شیعه آن‌را به صورت مهر قرار می‌دهد تا این‌که بر خاک که سبب خاکی شدن فرش و لباس است جلوگیری شود و بر بهترین خاک‌ها که طبق فرمایش امام صادق علیه السّلام هفت حجاب را پاره می‌کند و ثواب نماز را افزون می‌نماید بر مهر کربلاء مقدّس سجده مستحبّ مؤکّد است و واجب نیست.

***

کامل خواندن نماز چهار رکعتی در حائر حسینی

سؤال- چرا نماز در یازده گامی ضریح امام حسین علیه السّلام کامل است؟

جواب- در حائر امام حسین علیه السّلام طبق فرمایش اهل‌بیت علیهم السّلام نماز چهاررکعتی برای مسافر به تخییر است و افضل اقامه نماز به تمام می‌باشد، و برای حائر آن حضرت چند حد ذکر کرده‌اند که کم‌ترین آن زیر قبّه مقدّسه حسینی و یا مسافت بیست و پنج ذراع می‌باشد.

***

کامل خواندن نماز در کوفه

سؤال- چرا نماز در مسجد کوفه کامل است؟

جواب- از اماکنی که برای مسافر اختیار است که نماز چهار رکعتی را کامل و یا شکسته بخواند، مسجد کوفه بلکه شهر کوفه می‌باشد حسب فرمایش اهل‌بیت علیهم السّلام در احادیثی چند، و حکمت آن‌را خداوند و اهل عصمت علیهم السّلام می‌دانند.

***

ثواب زیارت امام حسین علیه السّلام در اربعین

سؤال- چرا اربعین حسینی و زیارت امام و یارانش در این روز ثوابی به خصوص دارد؟

جواب- بنابر فرمایش امام حسن زکیّ عسکری علیه السّلام که فرمودند:

«عَلائِمُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ؛ ... وَ زِيارَةُ الْأَرْبَعِينِ».

نشانه‌های مؤمن پنج چیزاست؛ ... و زیارت اربعین است.

از نشانه‌های مؤمن زیارت اربعین امام حسین علیه السّلام است، و بایسته است‌که چون از علائم ایمان است دارای فضیلتی بزرگ باشد.

* * *

غرض از استغفار پیامبر اکرم و معصومین علیهم السّلام

سؤال- آیا استغفار پیامبر اکرم یا معصومین صلّی الله علیهم برای این‌که استغفار عبادت است یا این‌که برای خود یا شیعیان یا برای خود و شیعیان و امّت خود می‌باشد؟

جواب- استغفار آن حضرات از جهت درخواست بخشش گناهانشان نبوده زیرا گناهی از آنان سر نمی‌زند، همان طور که ابتلاء آنان برای کفّاره گناهانشان نیست، بلکه برای شیعیان و امّت مرحومه است، که بنابر روایات مستفیضه در هر صبح و شام و روزهای دوشنبه و جمعه هر هفته اعمال شیعیان بر آن‌ها عرضه می‌شود، و ایشان برای گناه کاران از شیعه استغفار می‌نمایند، و ملائک که از فاضل شعاع و نور ارواح اهل‌بیت نبوّت اند نیز چنین می‌کنند:

«تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلا إِنَّ اللهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ».[۷۰]

نزدیك است‌که آسمان‌ها از فراز هم یکی پس از دیگری شکافته (و درهای آن به وحی رسولان باز) شود، و فرشتگان به ستایش خدای خود تسبیح گویند و برای اهل زمین از خدا مغفرت و آمرزش طلبند، آلاهمانا الله بسیار آمرزنده و مهربان است.

«وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلّا لِيُطاعَ بِإِذْنِ اللهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا

اللّٰهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللّٰهَ تَوّاباً رَحيماً».[۷۱]

و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن‌که به فرمان خدا از وی اطاعت شود، اگر آن‌ها وقتی که به خود ستم کردند پیش تو آمده و از خدا آمرزش خواسته و پیامبر (هم) برآن‌ها آمرزش خواسته بود البته خدا را بسیار توبه پذیرو مهربان می‌یافتند.

و استغفار اهل‌بیت علیهم السّلام برای گناه‌کاران از شیعیان عبادت است.

***

حرام بودن ذات آلات قمار و شطرنج

سؤال- آیا ذات آلات قمار شطرنج حرام است یا این‌که بازی با آن حرام است و آیا بدون برد و باخت، به چه دلیل حرام است؟

جواب- حرمت لعب با شطرنج انصراف به بازی با رهان و قمار برچیزی نیست، زیرا در روایات آمده که جمیع تصرّفات آن و تقلّب آن شرک و کفر است، همین‌طور تقرّب به آن، و مستفاد از منع قرب به آن اراده مبالغه در اجتناب و تنزّه از آن است. و در صحیحه بزنطی از امام صادق علیه السّلام است که فرمود:

«بَيْعُ الشِّطْرَنْجِ حَرامٌ، وَ أَكْلُ ثَمَنِهِ سُحْتٌ، وَ اتِّخاذُها كُفْرٌ، وَ اللَّعِبُ بِها شِرْكٌ، وَ السَّلامُ عَلَى اللّاهي بِها مَعْصِيَةٌ وَ كَبيرَةٌ مُوبِقَةٌ، وَ الْخائِضُ يَدَهُ فيها كَالْخائِضِ يَدَهُ في لَحْمِ الْخِنْزيرِ، وَ لا صَلاةَ لَهُ حَتّىٰ يَغْسِلَ يَدَهُ كَما يَغْسِلُها مِنْ مَسِّ لَحْمِ الْخِنْزيرِ، وَ النّاظِرُ إِلَيْها كَالنّاظِرِ في فَرْجِ أُمِّهِ، وَ اللّاهي بِها وَ النّاظِرُ إِلَيْها في حالِ مَا يُلْهىٰ بِها وَ السَّلامُ عَلَى اللّاهي بِها في حالَتِهِ تِلْكَ فِي الْإِثْمِ سَواءٌ، وَ مَنْ جَلَسَ عَلَى اللَّعِبِ بِها فَقَدْ تَبَوَّأَ مَقْعَدَهُ مِنَ النّارِ، وَ كانَ عَيْشُهُ ذٰلِكَ حَسْرَةً عَلَيْهِ فِي الْقِيامَةِ، وَ إِيّاكَ وَ مُجالَسَةَ اللّاهِي الْمَغْرُورِ بِلَعِبِها، فَإِنَّهُ مِنَ الْمَجالِسِ الَّتي قَدْ باءَ أَهْلُها بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ يَتَوَقَّعُونَهُ كُلَّ ساعَةٍ فَيَعُمُّكَ مَعَهُمْ».[۷۲]

فروختن شطرنج و خوردن پول آن حرام و گرفتن آن کفرو بازی با آن شرک است و سلام

کردن به بازی کننده با آن، معصیت و گناه بزرگ و نابودگراست. هرکس دست خود را به آن آلوده کند، مانند کسی است که دست خود را به گوشت خوک آلوده نموده باشد؛ نماز ندارد مگر این که دست خود را بشوید (تطهیر نماید) و تماشاگر آن مانند کسی است که به شرمگاه مادرش نگاه کند و سرگرم شونده و بیننده و سلام کردن (سلام کننده) به شطرنج باز در هنگام بازی با شطرنج، همه در گناه با یکدیگر یکسان هستند. و هرکس در مجلس شطرنج بازی، برای بازی کردن بنشیند، حتماً جایگاه خود را آتش قرار داده، و این خوشی در روز قیامت برای او حسرت خواهد بود. و بپرهیز از کسی که شطرنج بازی می‌کند و به بازی با آن مغرور شده، زیرا این مجلس از مجالسی است که غضب خدا اهلش را فراگرفته و هر لحظه، در معرض نزول غضب الهی هستند، آن‌گاه تو را نیز همراه با ایشان فرا می‌گیرد.

و روایت ابوالرّبیع شامی از امام جعفرصادق علیه السّلام در جواب به سؤال از شطرنج و نرد فرمود: «لا تَقْرَبُوهُما- لا تَقْرَبْهُما»، هرچند که ابو الربیع مجهول است لکن حسن بن محبوب که از اصحاب اجماع است از او روایت نموده است و این روایت معتمد است.[۳۷] مجموع روایات درباره شطرنج و ما أُعدّ و وضع للقمار نیز می‌رساند که آن‌ها ذاتاً حرام‌اند و هرگونه تقلّبی با آن‌ها نیز حرام است، زیرا وضع آن‌ها برای قماربوده است. و از برای شطرنج و نرد تعبیر لعب شده است و به دلیل این که همه انواع تقلّبات با آن‌دو بنابر فرمایش امام صادق حرام است پس انصراف به بازی با شطرنج تنها با قماکردن و برسررهان و چیزی نیست. و درحدیث شریف تحف‌العقول از امام جعفرصادق علیه‌السّلام است که فرمود:

«... وَ ذٰلِكَ إِنَّما حَرَّمَ اللهُ الصِّناعَةَ الَّتي حَرامٌ هِيَ كُلُّهَا الَّتي يَجيءُ مِنْهَا الْفَسادُ مَحْضاً نَظيرَ الْبَرابِطِ وَ الْمَزامیرِ وَ الشِّطْرَنْجِ وَ كُلِّ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ الصُّلْبانِ وَ الْأَصْنامِ وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ مِنْ صِناعاتِ الْأَشْرِبَةِ الْحَرامِ وَ ما يَكُونُ مِنْهُ وَ فيهِ الْفَسادُ مَحْضاً وَ لا يَكُونُ فيهِ وَ لا

مِنْهُ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلاحِ فَحَرامٌ تَعْليمُهُ وَ تَعَلُّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ جَميعُ التَّقَلُّبِ فيهِ مِنْ جَميعِ وُجُوهِ الْحَرَكاتِ كُلِّها ... ».[۷۴]

و همانا خداوند متعال کار و ابزاری را حرام کرده است که تمام (کاربرد و مصرف) آن حرام است و جز در راه فساد کاربرد ندارد؛ مانند تارسازی و نی‌سازی و شطرنج سازی و هر آلت لهو دیگری و همچنین حرام فرموده است ساختن صلیب‌ها و بت‌ها و شبیه آن‌ها، مانند نوشیدنی‌های حرام و آن‌چه که از آن و در آن جز فساد نیست و از آن و در آن چیزی از کاربردهای سالم نباشد. آموختن آن و آموزش دادن آن و کار کردن با آن و مزد گرفتن برای آن و همه کاربردهای آن و هرگونه حرکتی با آن‌ها حرام است.

حضرت تصریح دارد که هیچ‌گونه وجه صلاحی در این مصادیق که ذکر فرموده که شطرنج از آن‌ها است نمی‌باشد، و مطلق انتفاع از شطرنج و ما أُعدّ للقمار حرام است. و روایاتی که دلالت دارند بر این‌که شطرنج به منزله لحم خنزیر است مفید آن است. علیّ ابن رئاب می‌گوید: نزد امام جعفرصادق علیه السّلام رفتم و به امام عرض کردم: فدایت گردم! درباره شطرنج چه می‌فرمایید؟ امام علیه السّلام فرمود:

«الْمُقَلِّبُ لَها كَالْمُقَلِّبِ لَحْمَ الْخِنْزيرِ».

حرکت دهنده مهره‌های آن، همانند زیر و رو کننده گوشت خوك است!

پرسیدم: چه چیزی برزیرو رو کننده گوشت خوك است؟ امام فرمود:

«يَغْسِلُ يَدَهُ».[۷۵]

دستش را بشوید.

دیگر این‌که اصل وضع شطرنج و نرد و مانند آن‌ها از آلات قمار برای قمار کردن با آن‌ها وضع شده‌اند. و دلیل دیگر اجماع شیعه است چنان که در کتب فقهیّه خود تصریح نموده‌اند، و تصریح بر عدم خلاف شده است. از جمیع آن‌ها استفاده می‌شود که شطرنج و آلات قمار ذاتاً

حرام‌اند. مختصر ذکر شد به دلیل کثرت اشتغال. و الله العالم.

***

دلیل سرایت وقف بر هفت طبقه زمین و هفت طبقه آسمان

سؤال- از کدام دلیل هست که هفت طبقه زمین از پایین و بالا وقف می‌باشد؟ اگر کسی یک طبقه آپارتمان وقف کرد درست است یا نه؟

جواب- روایتی به خصوص این مسئله ذکر نشده است و تابع عرف است، و روایت مرسله‌ای که از امام جعفر صادق علیه السّلام وارد شده است که:

«أَساسُ الْبَيْتِ مِنَ الْأَرْضِ السّابِعَةِ السُّفْلىٰ إِلَى الْأَرْضِ السّابِعَةِ الْعُلْيا»[۷۶]

اساس و پی خانه (کعبه) از طبقه هفتم زمین است تا طبقه هفتم بالا (آسمان).

دلالت بر این دارد که اساس بیت الله الحرام از کجا تا به کجاست و نمی‌توان آن را دلیل برای همه مساجد قرار داد. و در صحیحه خالد بن أبي اسماعیل است که گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردی بر روی کوه ابو قبیس رو به قبله نماز می گذارد (چگونه است)؟ فرمود: «لا بَأْسَ».[۷۷] این روایت دلالت می‌کند بر این‌که قبله فضا و هوای محاذی و سمت قبله تا آسمان است و نه بنای ساختمان کعبه، و بر این امر فرقه ناجیه شیعه امامیّه اجماع دارند، و بر بیش از این دلالت نمی‌کند. همچنین درباره کعبه روایت دیگری است در تهذیب الأحکام به روایت خود از طاطری واقفی از محمّد بن ابی حمزه، از عبد الله ابن سنان، از امام صادق علیه السّلام که مردی از حضرت سؤال کرد: از بالای کوه ابو قبیس نماز عصر را اقامه نمودم آیا این کفایت می‌کند درحالی که کعبه در زیر پایم است؟ فرمود:

«نَعَمْ إِنَّها قِبْلَةٌ مِنْ مَوْضِعِها إِلَى السَّماءِ».[۷۸]

آری همانا آن از جای گاهش تا آسمان قبله است.

این روایت در سندش طاطری می‌باشد که درباره‌اش گفته‌اند: **واقفيّ معاند في الوقف**، لکن توثیق شده است وجود دارد، و اختصاص به کعبه و قبله دارد و امکان تعدّی به مساجد و

اوقاف ندارد، مگر این‌که در نیّت و قصد واقف باشد، و یا عرف متشرّعین تعدّی وقف را از جهت سفلی و علیا به مقداری که تایید کنند، و گرنه دلیلی برآن نیست، و اگرکسی یک طبقه آپارتمان را وقف کرد وقف او درست است و تعدّی به دیگرطبقات نمی کند، همچنین اگروقف تا مدت معیّنی باشد. و الله العالم.

* * *

حکم ازدواج با زنان جنّی

سؤال- ازدواج با زن جنّیه چه صورتی دارد؟

جواب- بنابر اصل جواز نکاح کسی که به ظاهر به صورت بشر است و حلّیّت آن، و عموم شرعی بودن نکاح مگرآن‌که مانعی شرعی بیاید، و روایات امام محمّد باقر علیه السّلام بر این‌که نکاح جنّیّه‌ای با قابیل انجام گرفته است و شریعت او منسوخ نگشته است، و این‌که احکام براساس ظواهرهستند و نه حقایق و گرنه بسیاری در باطن سگ و خوک و میمون و دیگربهایم هستند لکن احکام حلّیّت و حرمت و طهارت و نجاست برظاهرو صورت ظاهری جاری می‌گردند. و نکاح جنّ و جنّیّه اگربه صورت بشرنباشد اصلاً محال است بربشر و برای جنّیان ظهور در غیرصورتشان منافاتی ندارد، و هنگامی که به صورت بشردرآید احکام بشر براو جاری می‌شود. ملاک در صحّت نکاح صورت ظاهری است و نه صورت نفسی، و الله العالم.[۷۹]

* * *

نواصب برای تحریم نکاح متعه به روایاتی استناد می‌کنند

سؤال- در خصوص تحریم متعه به روایات زیراستناد نموده‌اند :

۱-روایت اول: بحارالأنوار: ج۱۰۰ ص۳۱۸ب۱۰ ضمن حدیث ۳۵ قال لي محمّد بن أبي عمير: عن عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن المتعة ؟ فقال: لاتُدَنِّسْ نَفْسَكَ بِها.

ترجمه امام جعفرصادق می گوید: با صیغه زنان خودت را آلوده مکن.

۲- روایت دوم: بحارالأنوار: ج۱۰۰ ص۳۱۸ ب۱۰ حدیث۳۶ کتاب حسین بن سعید و النوادر: ابن أبي عمیر عن هشام بن الحکم عن أبي عبد الله علیه السّلام قَالَ: ما تَفْعَلُها عِنْدَنا إلّا الْفَواجِر.
امام صادق در پاسخ سؤال کننده می گوید صیغه زنان را در نزد ما افراد خبیث و فاجر انجام می دهند. نظر حضرتعالی در این ارتباط چیست؟

جواب- در حلال بودن نکاح متعه دلیل قرآنی وجود دارد و دلیلی برنسخ حکم آن وجود ندارد، و احادیث بسیاری در حلال بودن آن و استحبابش نیزوارد گشته است که جای شک نمی‌باشد، و اخبار دلالت می‌کنند براین‌که اصحاب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در زمان آن حضرت و زمان خلیفه اوّل و مدتی از خلافت دوّمی نیزنکاح متعه می‌نموده‌اند تا این‌که خلیفه دوّم آن‌را حسب زعم خود حرام نمود و منع کرد.

و از روایاتی که دلالت برجواز متعه می‌کند، جوابی است که شیخ طوسی در کتاب غیبت به طریق معتبراز حضرت ولیّ عصرعلیه السّلام در جواب یکی از سؤالات محمّد بن عبد الله بن جعفرحمیری نقل نموده است و طبرسی هم در احتجاج به طور مرسل این مکاتبه را آورده است و آن روایت چنین است: و سؤال شد: از مردی که حقّ می‌گوید (شیعه است) و معتقد به حلال بودن متعه است، و قائل به رجعت می‌باشد، جزآن‌که او همسری دارد که در تمام امور با او سازگار و موافق است، و آن مرد با همسرش عهد بسته که با داشتن او ازدواج نکند، و متعه نکند، و کنیزهم اختیار ننماید، و به این عهد حدود نوزده سال عمل نموده و به گفته خود وفا نموده، ولی گاهی پیش می‌آید که چند ماهی از منزلش بیرون است و متعه نمی‌کند و نفس او نیزبه این کار تحریك نمی‌شود، ولی می‌بیند رعایت این‌کار او را در دیده دیگرهمراهان (شیعه) او- از برادر و فرزند گرفته تا غلام و وکیل و دیگران- سبك ساخته است، ولی با این حال او میل دارد از سرمحبّتی که به همسرش دارد و صیانت او و نفس خود برهمان عهد باقی بماند، نه برای تحریم متعه که خداوند را بدان معتقد است، با این اوصاف آیا در این ترك و کناره‌گیری گناهی متوجّه او خواهد بود یا نه؟ جواب از ناحیه مقدّسه آمد که:

«يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُطيعَ اللهَ تَعالىٰ [بِالْمُتْعَةِ] لِيَزُولَ عَنْهُ الْحَلْفُ عَلَى الْمَعْرِفَةِ « فِي الْمَعْصِيَةِ» وَ لَوْ مَرَّةً واحِدَةً ... ».[۸۰]

برای او مستحبّ (و پسندیده) است که خدای تعالی را با انجام متعه اطاعت کند تا عهد و قسم در معصیت از او زایل شود؛ هرچند برای یك مرتبه... .

از روایت استفاده می‌شود که نه تنها تعهّد مذکور لازم المراعات نیست، بلکه استحباب ترك مراعات هم دارد و ضرورت، مانند جلوگیری از گرفتار شدن مردم به زنا مشروعیت آن‌را ایجاب بکند، کما این‌که طبق نصوص متعددی، اگر متعه حرام نمی‌شد، مردم به زنا گرفتار نمی‌شدند.

و درباره دو روایتی که ذکرشده‌اند و تعبیر «عندنا» در روایت هشام بن حکم باید گفت: در آن زمان در مدینه فتوای مالك که فقیه حکومت بود در آن رواج داشت، حضرت راضی به انجام آن در آن مقطع زمانی و در شهر مدینه نبودند به جهت این‌که سبب گرفتاری شیعیان می‌گردید و طعن بر شیعه بود، به این لحاظ حضرت می‌فرماید در این‌جا یعنی مدینه به جز بدکاران که می‌خواهند به اسم متعه مرتکب فجور بشوند، متعه را انجام نمی‌دهند، و واقع را بیان می‌فرمودند نه این‌که این کار حرام باشد.

دیگر این‌که از روایات استفاده می‌شود که، در آن محیط و در بسیاری از زمان‌ها، زن‌های شوهردار متعه می‌شدند و لذا در بعضی از روایات هست که در سابق متعه مشکلی نداشت، ولی حالا چون متعه شدن زنان شوهردار شایع شده است، تحقیق کنید که زن شوهردار نباشد، لذا در چنین شرایطی حضرت به طور موقت آن‌را اجازه نمی‌دادند، و الّا وقتی که مجموع روایات ملاحظه بشود، تردیدی در جواز متعه نمی‌شود و حتی در بعضی از موارد که خطر وجود دارد، مستحب و بلکه واجب می‌شود و حتی در بعضی از روایات هست که ازدواج با زن‌های مشهور به زنا هم جایز است زیرا آنان را از حرام به حلال می‌برید.

***

حلال و مشروع بودن متعه

سؤال- آیا متعة النساء (ازدواج موقت، متعه) در کتاب‌های پیروان فرقه‌های شافعی، حنفی، حنبلی ذکر شده و روایتی در این باره هست یا خیر؟

جواب- قبل از جواب بایسته است مختصری درباره متعه توضیح داده شود.

متعه آن است‌که زن آزاد کامل خود را به نکاح مردی مسلمان با مهری معیّن تا مدتی معیّن برساند و آن مرد قبول کند، این ازدواج موقت است و در آن آنچه در نکاح دائم شرط است، شرط می‌باشد.

این‌که عقد جامع شرایط صحّت و عدم وجود مانعی از نسب و یا سبب و غیرآن باشد. و در آن وکالت مانند عقد دائم جایز می‌باشد. و اگر فرزندی به وجود آمد به پدر ملحق می‌شود. آثاری که در ازدواج دائم است، در ازدواج موقّت نیز می‌باشد از حرمت و محرمیّت و عدّه و غیر آن، مگر این‌که در ازدواج موقّت جدایی به طلاق نمی‌باشد بلکه به انقضای مدّت عقد و یا به بخشیدن باقی مانده مدّت ازدواج توسّط مرد محقّق می‌گردد و احکام دیگری نیز دارد که در این مختصر جای ذکر آن‌ها نمی‌باشد.

دلایل مشروع بودن نکاح متعه:

۱- کتاب الله عزّوجلّ

درباره متعة النّساء آیه‌ای در قرآن کریم می‌باشد و آن سوره (٤) النّساء آیه ۲۵ است:

«وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلّا ما مَلَكَتْ اَيمانُكُمْ كِتابَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ إِنَّ اللهَ كانَ عَليماً حَكيماً».

ازدواج با زنان شوهردار حرام است مگر آن‌ها را که هنگام اسارت مالک شده‌اید، این‌ها نوشته خدا درباره شماست، و غیر از این‌ها برای شما حلال است که با ثروت خود آنان را

انتخاب کنید، در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمایید، با زن‌هایی که ازدواج متعه می‌کنید، باید مهرآن‌ها را به عنوان یک امرواجب بپردازید، و اگرپس از تعیین مهریه واجب با رضایت، کم و زیاد کنید مانعی ندارد، زیرا که خداوند آگاه و حکیم است.

و از گروهی از صحابه و تابعین نقل شده تصریح براین‌که این آیه مبارکه درباره متعه نازل شده و حتّی این‌که آنان آیه را چنین می خوانده اند: «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلىٰ أَجَلٍ ... »، و در مصحف‌های خود نیزچنین نوشته بوده‌اند که از جمله آنان عبدالله بن عبّاس، أُبي بن كعب، عبدالله بن مسعود، جابربن عبدالله، ابوسعيد الخدري، سعيد بن جبير، مجاهد، سدّيّ و قتادة هستند.

در ذیل تفسیرآیه ذکرشده مراجعه شود به تفسیرطبری، قرطبی، ابن کثیر، الکشّاف و الدرّ المنثور، و نیز مراجعه شود به احکام القرآن جصّاص جلد۲ ص۱٤۷، السنن بیهقی جلد۷ صفحه۲۰۵، شرح نووی برصحیح مسلم جلد٦ ص۱۲۷ و کتاب المغنی ابن قدامه جلد۷ صفحه۵۷۱.

بلکه ذکرنموده‌اند که ابن عبّاس سه مرتبه گفته است:

والله لأنزلها الله كذلك.

به خدا سوگند که خداوند این آیه را این‌گونه نازل فرموده.

و از او و أُبيّ بن كعب نقل کرده‌اند که آن دو تصریح نموده‌اند این آیه نسخ نشده.

قرطبی در تفسیرخود جلد۵ صفحه۱۳۰تصریح نموده براین‌که این آیه دلالت برنکاح متعه می‌کند و این قول همه است:

و قال الجمهور: المراد نكاح المتعة الذي كان في صدر الإسلام.

۲- سنّت مطهّره

و در سنّت احادیث بسیاری است که دلالت برآن می‌کند که ما به یکی اکتفا می‌کنیم. بخاری و مسلم و احمد حنبل و غیرآنان از عبدالله بن مسعود روایت کرده‌اند که گفت:

كنّا نغزو مع رسول‌الله صلّى الله عليه [و آله] و سلّم ليس لنا نساء. فقلنا: ألا نستخصي؟ فنهانا عن ذلك، ثمّ رخّص لنا أن ننكح المرأة بالثوب إلى اجل، ثمّ قرأ عبدالله: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَيِّباتِ ما أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لايُحِبُّ الْمُعْتَدينَ».

با رسول‌الله صلّى الله عليه [و آله] و سلّم در غزوه‌ای بودیم و زنان با ما نبودند، پس به رسول‌الله گفتیم: آیا خود را اخته نکنیم؟ پس آن حضرت ما را از این کار نهی فرمود، سپس ما را رخصت داد که زن را با یک پیراهن تا مدّت معین به نکاح درآوریم،

سپس ابن مسعود این آیه را تلاوت کرد:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاتُحَرِّمُوا طَیِّباتِ ... ».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! طیّباتی (و پاکیزه‌هایی) را که خداوند برای شما حلال نموده است حرام ننمایید و (از احکام خداوند تجاوز و) تعدّی نکنید. به درستی که خداوند کسانی را که از (احکام خداوند تعدّی و) تجاوز کنند دوست ندارد.[۸۱]

دقّت نمایید در این‌که جناب ابن مسعود چرا این آیه را خواند؟! یعنی خداوند و رسول او متعه را حلال نموده‌اند و برحلال بودن نیزباقی مانده و نسخ نشده و خداوند کسی را که خلاف حکم خدا حکم کند دوست ندارد.

۳- اِجماع

اختلافی در میان مسلمانان نیست در این‌که متعه نکاح می‌باشد چنان که قرطبی در تفسیر خود جلد۵ صفحه۱۳۲ گفته است:

لم يختلف العلماء من السّلف و الخلف أنّ المتعة نكاح إلى أجل،... .

علمای سلف وخلف کسی اختلاف ندارد که متعه نکاحی است تا مدتی معیّن... .

همچنین طبری در تفسیر آیه از سدّی نقل نموده که گفته:

فهذه المتعة، الرّجل ينكح المرأة بشرطٍ إلى أجل مسمّى ... .

پس این متعه چنین است که مردی زن را نکاح می کند به شرطی تا مدتی که نام برده می شود ... .

و ابن عبدالبرّ در کتاب التمهید گفته:

اجماع نموده‌اند که متعه نکاح است ... .

خدا و رسول حلال نمودند و عمر تحریم نمود؟!!!

متعة النّساء مانند متعة الحجّ تا زمان شهادت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم و حتّی زمان ابوبکر، و مدتی از خلافت عمربن الخطّاب بوده و مردم به آن دو عمل می‌نموده‌اند تا این‌که او گفت:

متعتان كانتا على عهد رسول‌الله و أنا أنهى عنهما وأُعاقب عليهما.

دو متعه در عهد رسول‌الله بوده است و من از آن دو نهی می‌کنم و بر انجام آن‌ها عقوبت می‌کنم.

این سخن وی در کتاب‌های فقه و حدیث و تفسیر و کلام ذکرشده می‌توانید به برخی از آن‌ها که ذکر می‌شود مراجعه کنید.[۸۲]

عمر تصریح می‌کند که متعه حجّ و متعه نساء در زمان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم حلال بوده و نمی‌گوید که آن حضرت نهی فرمودند.

در کتاب المحاضرات راغب اصفهانی آمده:

قال يحيى بن أكثم لشيخ بالبصرة: بمن اقتديت في جواز المتعة؟ قال: بعمر بن الخطّاب. فقال: كيف هذا و عمر كان أشدّ الناس فيها؟! قال: لأنّ الخبر الصّحيح قد أتى أنّه صعد المنبر فقال: إنّ الله و رسوله أحلّا لكم متعتين و إنّي أحرّمهما عليكم

وأُعاقب عليهما؛ فقبلنا شهادته و لم نقبل تحريمه.

یحیی بن أکثم به شیخی در بصره گفت: در جایز بوده متعه به چه کسی اقتدا نمودی؟ گفت به عمر. گفت: چگونه است در حالی که عمر شدیدترین مردم بود در منع متعه؟ گفت: زیرا در خبر صحیح است که عمر بر منبر رفت و گفت: به درستی که خدا و رسول او دو متعه را بر شما حلال نمودند و من آن دو را حرام می‌کنم بر شما و بر انجام آن‌ها عقوبت می‌کنم؛ پس ما قبول می‌کنیم شهادت دادن او به حلال نمودن متعه از طرف خدا و رسول را، و قبول نمی کنیم تحریم او را.

و در شرح تجرید قوشچی بحث خلافت عمر آمده:

أنّ النهي كان عن المتعتين و حيّ على خير العمل.

که نهی عمر از متعة النساء و الحج و گفتن حيّ علی خیرالعمل بوده.

و در کتاب المبسوط سرخسی جلد۵ صفحه۱۵۳ است عمر گفت:

لا أُوتي برجل تزوّج امرأة الى أجل إلّا رجمته و لو أدركته ميّتاً لرجمت قبره.

مردی را برایم نیاورند که زنی را برای مدتی ازدواج نموده باشد مگر این‌که او را سنگسار کنم (حدّ زنا) و اگر او را مرده بیابم، هرآینه قبر او را سنگسار کنم.

و حتی در همان زمان، اضافه بر امیرالمؤمنین علیه السّلام بزرگانی از صحابه بودند که با تحریم و منع عمر مخالفت می‌کردند: احمد در مسند جلد۱ صفحه۹۷ و مسلم از شقیق نقل می کنند:

كان عثمان ينهى عن المتعة، و كان عليّ يأمر بها، فقال عثمان لعليّ: إنّک كذا و كذا - ثم قال عليّ: لقد علمت أنّا تمتّعنا مع رسول‌الله؟ فقال: أجل.

عثمان از متعه نهی می‌نمود و علیّ به آن امر می‌نمود، پس عثمان به علیّ گفت: تو چنین و چنان (می‌گویی)، سپس علیّ فرمود: به راستی که دانسته‌ای که ما در زمان رسول‌الله متعه نمودیم؟ گفت: آری.

و در مسند احمد جلد۱ صفحه۱۳٦ و همچنین بخاری و مسلم در باب تمتّع از سعید بن المسیّب آورده‌اند که:

اجتمع عليّ و عثمان بعسفان، فكان عثمان ينهى عن المتعة و العمرة. فقال له عليّ: ما تريد إلى أمر فعله رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم تنهى عنه؟! فقال عثمان: دعنا عنك! فقال عليّ: إنّي لا أستطيع أن أدعك.

درعسفان علیّ وعثمان جمع شدند، و عثمان از متعة النّساء و الحجّ نهی می‌کرد. پس علیّ به او فرمود: از آنچه پیامبر انجام داده چه می‌خواهی که نهی می‌کنی؟ پس عثمان گفت: ما را رها کن. پس علیّ فرمود: من نمی‌توانم تو را رها کنم.

ودرمسند احمد جلد۱ صفحه۳۳۷ از ابن عبّاس نقل می‌کند که به عروة بن الزّبیر گفت:

پیامبر متعه نمود و عروه گفت: ابوبکر و عمر نهی نمودند، ابن عبّاس به جهت تحقیر وی گفت: عریّة چه می‌گوید، اراهم سیهلکون می بینم که به زودی هلاک می‌شوند، می‌گویم پیامبر فرمود و می‌گویند: ابوبکر و عمر نهی نمودند!!!

کلام ابن عبّاس و همچنین مولی امیرالمؤمنین علیه السّلام که فرمود:

لولا أنّ عمر نهى عن المتعة ما زنى إلّا شقيّ.

اگر نبود که عمر نهی از متعه نمود، کسی جز انسان شقاوتمند زنا نمی‌کرد.

کتاب المصنّف عبد الرزّاق بن همّام جلد۷ صفحه۵۰۰ و تفسیر طبری جلد۵ صفحه۱۷ و تفسیر الدرّ المنثور جلد۲ صفحه٤۰ و تفسیر رازی جلد۳ صفحه۲۰۰.

ابن حزم در کتاب المحلّی جلد۹ صفحه۵۱۹ گوید:

وقد ثبت على تحليلها بعد رسول‌الله صلّى الله عليه [وآله] و سلّم جماعة من السّلف رضي الله عنهم، منهم من الصّحابة رضي الله عنهم: أسماء بنت أبي بكر الصّدّيق وجابر بن عبدالله و ابن مسعود و ابن عبّاس و معاوية بن أبي سفيان و عمرو بن حريث و أبو

سعید الخدريّ و سلمة و معبد أبناء أُميّة بن خلف. و رواه جابر بن عبدالله عن جميع الصّحابة مدّة رسول‌الله صلّى الله عليه وآله و سلّم و مدّة أبي بكر و عمر إلى قرب آخر خلافة عمر. قال: و من التّابعين: طاووس و عطاء و سعيد بن جبير و سائر فقهاء مكّة أعزّها الله.

و به تحقیق که برحلال بودن متعه پس از رسول‌الله صلّى الله عليه [وآله] و سلّم گروهی از سلف ثابت ماندند، و از آن‌ها هستند صحابه: اسماء دخترابوبکرو جابربن عبد الله و ابن مسعود و ابن عبّاس و معاویه و عمرو بن حریث و أبوسعید خدریّ و سلمة و معبد فرزندان أُمیّة بن خلف. و روایت نموده جابر از همه اصحاب در مدت زمان پیامبر و مدت زمان ابوبکرو زمان خلافت عمرتا نزدیکی آخرخلافت عمررا. و گوید: و از تابعین براین قول هستند طاووس و عطاء و سعید بن جبیرو سایرفقهاء مکّه.

و از مشهورترین فقهای مکّه که قائل به حلال بودن متعه بوده است: عبدالملك بن عبدالعزیز، معروف به ابن جریج مکّی، متوفّی سال ۱۴۹ هجری قمری است. وی از بزرگان فقهای عامّه است و از معروفین از تابعین است و از رجال صحیح بخاری و مسلم است و از موثقین از محدّثین است، که درباره او ذکرکرده‌اند که نزدیک به نود زن را متعه نمود.

نتیجه: در قرآن کریم و سنّت نبوی و اجماع مسلمانان و تصریح خود عمراست که متعه حلال خدا ورسول است ونسخی اتّفاق نیفتاده بلکه تحریم ونهی ازجانب عمربوده است.

آیا حکم حلال بودن متعه در زمان رسول‌الله صلّى الله عليه وآله و سلّم نسخ شده؟

امّا اخباری نقل می‌کنند مبنی براین‌که حکم حلال بودن متعه نسخ شده است برای این واقعه تاریخ‌های مختلف نقل نموده‌اند که خود اختلاف دلالت برجعل و کذب می‌کند. حتّی گفته‌اند که هفت بار این واقعه اتّفاق افتاده. و کلام مسلم:

باب نكاح المتعة و بيان أنّه أُبيح ثم نسخ... و استقرّ حكمه إلى يوم القيامة.

همچنین اخباری که می‌گوید عمر تحریم کرد دلالت دارد بر حلال بودن آن تا آخر زمان حیات رسول‌الله و ابی بکر و بخشی از زمان حکومت عمر.

بعضی عنوان می‌کنند که تحریم در غزوه تبوک بوده، به روایت امیرالمؤمنین علیه السّلام. گوییم: آنچه از آن حضرت نقل نموده‌اند نیز مختلف است: در صحیح مسلم به شرح نووی در حاشیه قسطلانی: ج٦ ص١٢٩ آمده که حضرت به ابن عبّاس گفته‌اند:

إنّك رجل تائه، إنّ رسول‌الله نهى عنهما يوم خيبر و عن أكل لحوم الحمر.

در سنن نسائی: ج٦ ص١٢٦ آمده: یوم حنین، و عمدة القاري به سند از علی علیه السّلام روایت را آورده ولی بدون ذکر متعه. در المنهاج في شرح مسلم حاشیه قسطلانی آمده: **أنّ النّبي نهى عنها في غزوة تبوك.**

در مجمع الزّوائد: ج٤ ص٢٦٥ آمده:

إنّك رجل تائه إنّ رسول‌الله نهى عن المتعة في حجّة الوداع.

سه زمان: غزوه تبوک، حنین و حجّة الودع و همه به سندی واحد از امیرالمؤمنین در امری واحد!!!

اوّلی را متّفق‌اند در صحّتش، و دوّمی در کتاب نسائی است و نزد آنان صحیح است. چهارمی را طبرانی در مجمع الزّوائد گوید: **رجاله رجال صحیح**، و سومی را نووی در المنهاج شرح صحیح مسلم: ج٦ ص١٣١ نقل از قاضی عیاض نموده که گفت:

لم يتابعه أحد على هذا و هو غلط.

کسی متابعت نمی‌کند بر آن و آن غلط است.

ابن حجر در فتح الباري: ص١٣٧ گوید:

و أغرب من ذلک رواية اسحاق بن راشد عن الزّهريّ عنه بلفظ: نهى في غزوة تبوك عن نكاح المتعة و هو خطأ أيضاً.

و غریب تر از آن، روایت اسحاق بن راشد از زهری است که پیامبر در غزوه تبوک نهی فرمود از نکاح متعه و او نیز غلط است.

اما پنجمی، نقل شافعی نکاتی دارد: اگر نهی از متعه در روز خیبر نزد وی ثابت بوده، پس نباید ساکت می‌ماند که این تدلیسی قبیح است. ولی شافعی از کسانی است که تحریم را از رسول‌الله در روز خیبر می‌داند.

از طرفی همه اتّفاق دارند براین‌که امیرالمؤمنین علیه السّلام قائل به حلّیّت متعه بودند.

بزرگانی از عامّه تصریح به غلط و دروغ بودن تحریم در خیبر نموده‌اند مانند ابن حجر در شرح فتح الباری: ج۹ ص۱۳۸: **لا یعرفه أحد من أهل السّیر و رواة الأثر.**

و عیني درعمدة القاري: ج۱۷ ص۲٤٦ گوید: قال ابن عبد البرّ: **و ذکر النّهي عن المتعة یوم خیبر غلط.**

ابن حجرعسقلانی درفتح الباری شرح البخاری جلد۹ حدیث۱۳۸ از سهیلی نقل می‌کند:

و متصل می‌شود به این حدیث اشکالی که بیان می شود: زیرا در آن است که نهی از نکاح متعه در روز خیبر بوده، و این چیزی نیست که سیره نویسان و راویان اثر (حدیث) آن‌را بشناسند.

و عینی در کتاب عمدة القاري: ج۱۷ ص۲٤٦ آورده است: ابن عبد البرّ گوید:

و ذکر النّهي عن المتعة یوم خیبر غلط.

و ذکر نهی از متعه در خیبر غلط است.

و ابن القیّم در کتاب زاد المعاد في هدي خیر العباد جلد۲ صفحه۱۸٤ آورده است:

قصّة خیبر لم یکن فیها الصحابة یتمتّعون بالیهودیّات، ولا استأذنوا في ذلك رسول‌الله، و لا نقله أحد قطّ في هذه الغزوة، و لا کان للمتعة فیها ذکر ألبتّة، لا فعلاً ولا تحریماً.

در قصه خیبر متعه صحابه با زنان یهود نمی‌باشد و اصلا ذکری از متعه در آن‌جا نمی

باشد نه فعل و نه تحریم آن.

سخن دیگر این‌که همه اخباری که از حضرت علیّ علیه السّلام نقل شده از زهری است از دو فرزند محمّد حنفیّه و مدار این احادیث بر نقل زهری است، اضافه بر این‌که این اخبار با همدیگر تعارض دارند، زهری شخصی است که جعل حدیث دروغ می‌نموده، وی از مشهورترین منحرفین از امیرالمؤمنین علیه السّلام است و از عمربن سعد لعنة الله علیه که ناصبی و قاتل امام حسین علیه السّلام روایت نقل می‌نماید، از عاملان حکومت امویان و بنیانگذاران حکومت آنان می‌باشد که همین سبب شده تا بزرگان از علمای عامّه بر او انکار نمایند، و امام یحیی بن معین از بزرگان علمای رجال عامّه هنگامی که از اعمش سخن می‌گوید او را قدح نموده. بنابراین او از نواصب و دشمنان اهل‌بیت وحی می‌باشد و مورد وثوق نیست، اضافه بر این‌که بخاری و مسلم در صحیح خود در باب متعه و احمد در مسند جلد٤ صفحه٥١ خبری را از حسن بن محمّد (حنفیّه) از سلمة بن الأکوع و جابربن عبدالله نقل نموده‌اند که گفتند:

أنّ رسول‌الله صلّی الله علیه [و آله] و سلّم أتانا فأذن لنا في المتعة.

پیامبرما را آمد و برای ما متعه را اجازه داد.

که این خبر دلالت می‌کند بر حلال بودن متعه و این‌که آن دو قائل به حرمت متعه نبوده‌اند، حال چگونه می‌شود کسی از این دو صحابی حکم حلال بودن متعه را روایت کند و اگر که تحریم شده باشد، نسخ شدن حکم متعه را به تحریم، از آن‌ها روایت نکند و یا به آن‌ها خبر ندهند؟!!!

نتیجه

حکم حلال بودن متعه از ضروریّات دین است به صراحت و دلالت قرآن و سنّت و اجماع و مسلمانان در قول و عمل بر آن بودند، و مولانا امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب و بقیّه امامان معصوم از خاندان عصمت و طهارت علیهم السّلام موافق دستور و حکم خدا و رسول بوده‌اند.

و این عمربود که در نزدیکی آخرخلافتش تحریم نمود، حال باید پرسید:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللهُ يَهْدي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلّا أَنْ يُهْدىٰ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُون».[۸۳]

بگو (ای پیامبر): آیا هیچ یك از معبودهای شما، به سوی حق هدایت می‌کند؟! بگو: تنها خدا به حق هدایت می‌کند! آیا کسی که هدایت به سوی حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تراست، یا آن کس که خود هدایت نمی‌شود مگراین‌که هدایتش کنند؟ شما را چه می‌شود، چگونه داوری می‌کنید؟!»

و نیزقرآن حکم کسی را که خلاف حکم خدا و رسول حکم کند معلوم فرموده:

سوره(۵) المائدة آیه۴۵

«...وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ».[۸۴]

... و کسانی که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند».

«...وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ».[۸۵]

...و کسانی که برآنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، ستمگرند».

«...وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ».[۸۶]

...و کسانی که برآنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند».

آن‌که حکم به ما انزل الله نکند: کافر، ستمگر، فاسق است

و عاقبت و جایگاه کافررا چنین فرموده است:

«إِنَّ الَّذينَ كَفَرُوا وَ ماتُوا وَ هُمْ كُفّارٌ أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ النّاسِ أَجْمَعينَ».[۸۷]

کسانی که کافرشدند، و در حالِ کفراز دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم برآنها خواهد بود».

«قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللهِ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنازِيرَ وَ عَبَدَ الطّاغُوتَ أُولٰئِكَ شَرٌّ مَكاناً وَ أَضَلُّ عَنْ سَواءِ السَّبيلِ».[۸۸]

بگو (ای پیامبر): آیا شما را از کسانی که موقعیّت و پاداششان نزد خدا بدتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آن‌ها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده) و از آن‌ها، میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده، و پرستش طاغوت کرده‌اند؛ موقعیّت و محل آن‌ها، بدتر است؛ و از راه راست، گمراه‌ترند».

«... فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ».[۸۹]

و بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند که: «آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود، همه را حق یافتیم؛ آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟! در این هنگام، ندادهنده‌ای در میان آن‌ها ندا می‌دهد که: لعنت خدا بر ستمگران باد.

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أُولٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلىٰ رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهادُ هٰؤُلاءِ الَّذينَ كَذَبُوا عَلىٰ رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظّالِمينَ».[۹۰]

چه کسی ستمکارتر است از کسی که بر خدا افترا می‌بندد؟! آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، در حالی که شاهدان (پیامبران و فرشتگان) می‌گویند: این‌ها همان‌هایی هستند که به پروردگارشان دروغ بستند! ای لعنت خدا بر ظالمان باد».

***

حدّ مال اندوزی شیعه...؟

بسم الله الرّحمان الرّحیم حضور محترم حضرت آیة الله آقای شیخ حیدر تربتی کربلائی (مدّ ظلّه)

سلام علیکم لطفاً به دو سؤال زیر پاسخ فرمایید:

سؤال۱- فرمایش گهربار مولا امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیهما السّلام در حکمت۱۱۲ نهج البلاغة: «مَنْ أَحَبَّنا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلْيَسْتَعِدَّ لِلْفَقْرِ جِلْباباً . هرکس ما اهل‌بیت را دوست می‌دارد، باید برای پذیرفتن فقر، لباس سر تا سری آماده کند» به چه معناست؟[۹۱]

سؤال۲- آیا شیعه اجازه دارد پول‌دار و غنی باشد؟ با وجود این‌که شیعیان بسیاری در فقر و تنگ‌دستی و گرفتاری هستند، مشکلاتی که مستلزم مفاسد و گرفتاری‌ها و نابسامانی‌های بسیار است، آیا با مرام تشیّع سازگاری دارد که افراد غنی و دارا نسبت به این‌ها بی‌توجه باشند؟ یا شخصی میلیاردر باشد و بگوید "من فقط خمس و زکاتم را می‌پردازم" این کفایت می‌کند؟ اصفهان جمعی از ارادتمندان به حضرت عالی

بسم الله الرّحمان الرّحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین، و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلی أبد الآبدین

و السّلام علیکم و علی جمیع المسلّمین أنفسهم لآل محمّد صلوات الله علیهم

جواب۱- این حدیث شریف در کتاب‌های بسیار ارزشمندی مانند کتاب شریف بصائرالدّرجات، محمّد بن الحسن الصفّار رحمه الله ـ که از اصحاب برجسته امام حسن زکیّ عسکری علیه‌السّلام است ـ وکتاب شریف الإختصاص شیخ بزرگوار مفید قدّس سرّه آمده به سندشان ازسعد خفّاف ازامام محمّدباقرعلیه السّلام نقل می‌کنند که فرمود:

«بَیْنا أَمیرُ الْمُؤْمِنینَ یَوْماً جالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ وَ أَصْحابُهُ حَوْلَهُ فَأَتاهُ رَجُلٌ مِنْ شیعَتِهِ فَقالَ: یا أَمیرَ الْمُؤْمِنینَ! إِنَّ اللهَ یَعْلَمُ أَنّي أَدینُهُ بِحُبِّكَ فِي السِّرِّ كَما أَدینُهُ بِحُبِّكَ فِي الْعَلانِیَةِ وَ أَتَوَلّاكَ فِي السِّرِّ كَما أَتَوَلّاكَ فِي الْعَلانِیَةِ. فَقالَ أَمیرُالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ: صَدَقْتَ، أَما فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جِلْباباً، فَإِنَّ الْفَقْرَ أَسْرَعُ إِلیٰ شیعَتِنا مِنَ السَّیْلِ إِلیٰ قَرارِ الْوادي. قالَ: فَوَلَّی الرَّجُلُ وَ هُوَ یَبْكي فَرَحاً لِقَوْلِ أَمیرِالْمُؤْمِنینَ عَلَیْهِ السَّلامُ (صَدَقْتَ) ... ».[۹۳]

یکی از روزها امیرالمؤمنین علیه السّلام در مسجد نشسته بود و یاران ایشان گرد حضرت اجتماع کرده بودند، در این هنگام یکی از شیعیان آمد و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! خدا می‌داند که من به محبّت و دوستی شما، در نهان ملتزم به دین خدا هستم همان‌گونه که آشکارا به محبّت و دوستی شما، به دین خدا ملتزم هستم و در نهان دوستی و پیروی از شما را پیشه نموده‌ام چنان‌که آشکارا چنین‌ام. امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: راست

گفتی، حال (که چنین است) برای فقر لباس سرتاسری تهیه کن زیرا سریع‌تر از سرازیر شدن سیل به سمت درّه، فقر به سوی شیعیان ما سرازیر است.

امام محمّد باقر علیه السّلام فرمودند:

آن مرد در حالی که به خاطر فرمایش آن حضرت (که به او فرموده بودند: راست گفتی) از شوق می‌گریست، رفت.

در فرمایش حضرت آمده است: «جلباب»، و نفرمودند مقنعه یا پیراهن یا جوراب و کلاه، «جلباب» یعنی چادر و لباس سرتاسری. جلباب ازار و رداء است که به تن می‌پوشند. می‌فرمایند: کسی که ما اهل‌بیت را دوست دارد، باید برای فقر آماده شود، لباس سرتاسری فقر برای خویش مهیا کند.

محدّث جلیل حسین بن سعید اهوازی در کتاب شریف «المؤمن» از اصبغ بن نباته نقل می‌کند که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای امیرمؤمنان، به خدا سوگند، من شما را به خاطر خدا دوست می‌دارم. مولا فرمود:

«صَدَقْتَ، إِنَّ طِينَتَنَا مَخْزُونَةٌ أَخَذَ اللهُ مِيثاقَها مِنْ صُلْبِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جِلْباباً، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ‌اللهِ صَلَّى الله عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: وَ اللهِ يا عَلِيُّ! إِنَّ الْفَقْرَ لَأَسْرَعُ إِلىٰ مُحِبّيكَ مِنَ السَّيْلِ إِلىٰ بَطْنِ الْوادي».[۹۴]

راست گفتی، همانا سرشت ما گنجینه‌ای است که خداوند پیمان (پای بندی به) آن را از پشت آدم علیه السّلام گرفت. پس برای فقر جامه‌ای فراگیر بگیر، زیرا به راستی که از رسول‌خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم، می‌فرمود: به خدا سوگند، ای علیّ! همانا مستمندی نسبت به دوستان ما شتابان‌تر است از (سرازیر شدن) سیلاب به ته درّه.

در کتاب شریف بصائرالدّرجات و الإختصاص به سند خودشان از اصبغ بن نباته نقل می‌کنند که در ضمن حدیثی گفت: ... سپس دیگری برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین! من با ولایت تو،

پیرو دین خدا هستم و تو را در پنهان چنان دوست می‌دارم که در آشکارا دوستت دارم. مولا علیه السّلام فرمود:

«صَدَقْتَ، طینَتُكَ مِنْ تِلْكَ الطّینَةِ وَ عَلیٰ وَلایَتِنا أُخِذَ میثاقُكَ وَ إِنَّ رُوحَكَ مِنْ أَرْواحِ الْمُؤْمِنینَ فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جِلْباباً فَوَ الَّذي نَفْسي بِیَدِهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَاللهِ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ یَقُولُ: إِنَّ الْفَقْرَ إِلیٰ مُحِبّینَا أَسْرَعُ مِنَ السَّیْلِ مِنْ أَعْلَی الْوادي إِلیٰ أَسْفَلِهِ».[۹۵]

راست می‌گویی، سرشت تو از آن سرشت (ویژه و پاکیزه) است و بر (پذیرش و پای‌بندی به) ولایت ما از تو پیمان گرفته شده و همانا روح تو از ارواح مؤمنین است. در نتیجه برای فقر تن‌پوش سرتاسری تهیه نما زیرا سوگند به آن‌کس که جانم در دست اوست، همانا از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم می‌فرمود: به درستی که فقر نسبت به دوست‌داران ما (اهل‌بیت)، سریع‌تر است از سیلان سیلی که از بالای دره به پایین آن سرازیر می‌شود.

در کتاب شریف «الإختصاص» به سند صحیح خود از اصبغ بن نباته نقل می‌کند که گفت: همراه با امیرالمؤمنین علیه السّلام بودم که مردی نزد ایشان شرف‌یاب شد ... سپس مرد دیگری خدمت حضرت رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! همانا شما را در پنهان چنان دوست می‌دارم که آشکارا. اصبغ گوید: حضرت برای بار دوم با چوبی که در دست داشت بر زمین زد، سپس سر مبارک را بلند نموده و فرمود:

«صَدَقْتَ، إِنَّ طینَتَنا طینَةٌ مَخْزُونَةٌ، أَخَذَ اللهُ میثاقَها مِنْ صُلْبِ آدَمَ، فَلَمْ یَشِذَّ مِنْها شاذٌّ، وَ لا یَدْخُلْ فیها داخِلٌ مِنْ غَیْرِها، إِذْهَبْ فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جِلْباباً، فَإِنّي سَمِعْتُ رَسُولَاللهِ صَلَّی الله عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ یَقُولُ: یا عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ! وَ اللهِ لَلْفَقْرُ أَسْرَعُ إِلیٰ مُحِبّینا مِنَ السَّیْلِ إِلیٰ بَطْنِ الْوادي».[۹۶]

راست گفتی، همانا سرشت ما سرشتی مخزون (چونان گنج نگهداری و پنهان شده) است

که خداوند پیمان آن‌را از پشت آدم گرفت، از آن هیچ خارج نشود و از غیرآن هیچ بدان داخل نگردد. برو و برای فقرو تهی‌دستی تن‌پوشی سرتاسری برگیر زیرا که به راستی شنیدم رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرمود: ای علیّ بن ابی‌طالب! به خدا سوگند همانا فقربه دوستان ما شتابان‌تراست از سرازیرشدن سیلاب به درّه.

شیخ بزرگوار طوسی قدّس سرّه در کتاب الأمالی خود به سندش از ابن نباته نقل می‌کند که گفت: نزد امیرالمؤمنین علیه السّلام نشسته بودم، شخصی آمد و به آقا عرض کرد: من شما را دوست می‌دارم و ... حضرت فرمودند: دروغ می‌گویی. دومی آمد گفت: به خدا سوگند ای امیرمؤمنان! راستی در دل دوستت دارم چنان‌چه در آشکارا. راوی می‌گوید: حضرت علیّ علیه السّلام چوبی که در دست داشتند، مدت طولانی به زمین کوبیده، وانگه سر برداشتند و فرمودند:

«صَدَقْتَ، إِنَّ طينَتَنا طينَةٌ مَرْحُومَةٌ، أَخَذَ اللهُ ميثاقَها يَوْمَ أَخَذَ الْميثاقَ، فَلا يَشِذَّ مِنْها شاذٌّ، وَ لا يَدْخُلُ فيها داخِلٌ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، أَما إِنَّهُ فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جِلْباباً، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: الْفاقَةُ إِلىٰ مُحِبّيكَ أَسْرَعُ مِنَ السَّيْلِ الْمُنْحَدِرِ مِنْ أَعْلَى الْوادي إِلىٰ أَسْفَلِهِ».[۹۷]

راست گفتی، سرشت ما سرشتی مورد رحمت قرار گرفته است که خدا پیمانش را درروز پیمان ستاندن گرفت، بنابراین تا روز قیامت از آن هیچ بیرون نشود و بدان هیچ درنیاید (یعنی کسانی که در عالم ذرّ، در میثاق ولایت وارد شدند و با اهل‌بیت همراه شدند، دردنیا هم با ایشان هستند، کسانی هم که نبودند، به این‌ها اضافه نمی‌شوند)، هلا که برای تهی‌دستی، تن‌پوشی سرتاسری برگیرکه به راستی ازرسول خدا صلّی الله علیه وآله شنیدم می‌فرمود: (ای علیّ!) نداری به دوستان توشتابان‌تراست از سیلاب سرازیرشده از فراز وادی به سوی فرودش.[۹۸]

از آن‌جا که توان‌گری از اعمال دنیاست، شیعه اهل‌بیت، دوست‌دار مولانا امیرالمؤمنین علیه السّلام، باید زهد پیشه کند و از دنیا دوری نماید، به کم بهره‌ای شکیبا باشد زیرا دوستی دنیا و دوستی اهل‌بیت با یکدیگر جمع نمی‌شود.

در حدیث تکان دهنده دیگری که شیخ صدوق رحمه الله در کتاب عیون اخبار الرّضا علیه السّلام و کتاب الخصال نقل کرده، به سندش از محمّد بن اسماعیل بن بزیع آمده است: شنیدم حضرت رضا علیه السّلام می‌فرمود:

«لا یَجْتَمِعُ الْمالُ إِلّا بِخِصالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلٍ شَدیدٍ، وَ أَمَلٍ طَویلٍ، وَ حِرْصٍ غالِبٍ، وَ قَطیعَةِ الرَّحِمِ، وَ إِیثارِ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ».[۹۹]

مال، جزبه پنج ویژگی، جمع نمی‌شود: با بُخل شدید، و آرزوی دراز و حرص چیره و قطع رحم و برگزیدن دنیا برآخرت.

جواب قسمت دوم- در برخی احادیث، اهل‌بیت از شیوه‌ی بسیار جالبی برای بیان مقصود خود استفاده فرموده‌اند بدین ترتیب که با بیان یک کار نادرست، انجام دهنده آن را از خود و شیعه خود نمی‌دانند و از جمله، درباره امور اقتصادی و جمع مال است. در دیدگاه اهل‌بیت علیهم السّلام مال‌اندوزی وجمع مال، بدون انفاق ودست‌گیری ازمردم وخدمت به دین، ناپسند است تا حدی که می‌فرمایند از شیعیان ما نیست کسی که ... .

مفضّل گوید: امام صادق علیه السّلام فرمود:

«الْمالُ أَرْبَعَةُ آلافٍ، وَ اثْنا عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ كَنْزٌ، وَ لَمْ یَجْتَمِعْ عِشْرُونَ أَلْفاً مِنْ حَلالٍ، وَ صاحِبُ الثَّلاثینَ أَلْفاً هالِكٌ، وَ لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا مَنْ یَمْلِكُ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ».[۱۰۰]

«مال» ٤ هزار (درهم) است، و ۱۲ هزار درهم گنج به حساب می‌آید. و ۲۰ هزار درهم از حلال جمع نمی‌شود. و دارنده ۳۰ هزار درهم هلاک می‌گردد. و از شیعیان ما نیست کسی که مالک ۱۰۰ هزار درهم شود.

«مال، ٤ هزار درهم است»، یعنی کسی که این مقدار داشته باشد، او را صاحب مال می‌گویند. اگر کسی ۱۲ هزار درهم دارد، گنج دارد. ۱۰ هزار درهم، در حال حاضر معادل چند ملیون تومان است؟ سپس می‌فرمایند: ۲۰ هزار درهم از حلال جمع نمی‌شود. کسی که ۳۰ هزار درهم دارد هلاک شده، جهنّمی شده است. کسی که ۱۰۰ هزار درهم دارد اصلاً شیعه اهل‌بیت نیست. می‌فرمایند کسی که این قدر پول دارد، اصلاً ما او را به عنوان شیعه قبول نداریم، بیدار باشیم. امام معصوم علیه السّلام تصریح می‌کنند کسی که این‌قدر پول دارد شیعه ما نیست. ۱۰۰ هزار درهم چقدر می‌شود؟ ببینید معادل چقدر است؟

هر درهم برابر با ۲/٤ گرم نقره خالص و مساوی ۰/۷ یک مثقال است و هر مثقال ۱۸ نخود است بنابراین یک درهم برابر است با ۱۲/٦ نخود نقره. و هر ۱۰۰۰ درهم می شود ۷۰۰ مثقال نقره.

درهم اسلامی سکه نقره ای مساوی ٦ دانق است.

۱درهم شرعی=۲/٤۰گرم نقره خالص.

یک درهم=۵۲حبّه.

یک درهم= یک دوّم مثقال شرعی است= ۲/۵۲ گرم خالص نقره است.

دینار=۷۲حبّه.

۱ دینار=۱۸نخود.

برخی گفته اند: ۱دینار شرعی= حدود۲۲نخود طلای سکه‌دار.

حدیث دیگری که بسیار تکان دهنده است، در کتاب ارزشمند «مستطرفات السّرائر» از کتاب فقیه اَبان بن تغلب .شاگرد امام محمّدباقر و امام جعفرصادق علیهماالسّلام .به سند صحیح از شخصی به نام عطیّة اخو ابی‌الغرام آورده، می‌گوید: از امام محمّدباقر علیه السّلام شنیدم فرمودند:

«إِنّا لَنُحِبُّ الدُّنْیا وَ لا نُؤْتاها وَ هُوَ خَیْرٌ لَنا. وَ ما أُوتِیَ عَبْدٌ مِنْها شَیْئاً إِلّا کانَ أَنْقَصَ

لِحَظِّهِ فِي الْآخِرَةِ. وَ لَيْسَ مِنْ شيعَتِنا مَنْ لَهُ مِائَةُ أَلْفٍ، وَ لا خَمْسُونَ أَلْفاً، وَ لا أَرْبَعُونَ أَلْفاً، وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَقُولَ ثَلاثُونَ أَلْفاً لَقُلْتُ. وَ مَا جَمَعَ رَجُلٌ قَطُّ عَشَرَةَ آلافٍ مِنْ حِلِّها. قال أبو الحسن: مِنْ دَراهِمَ».[۱۰۱]

همانا ما اهل‌بیت، دنیا را دوست می‌داریم و به ما داده نمی‌شود و این برای ما بهتر است. و هرکس بهره‌ای (هرچند اندک) از دنیا ببرد، جزاین نیست که از بهره‌اش در آخرت کم می‌شود، کسی که ۱۰۰ هزار، نه، ۵۰ هزار، نه، بلکه ٤٠ هزار درهم دارد از شیعیان ما نیست؛ و اگر بخواهم بگویم ۳۰ هزار درهم، می‌گویم. و هرگز کسی ۱۰ هزار درهم از حلال نمی‌تواند گرد آورد. ابوالحسن علیه السلام فرمودند: مقصود از تعداد، درهم می‌باشد (مقصود حضرت درهم نقره است، نه دینار).

شیعه و مخالفین نقل کرده‌اند که شخصی مقروض و گرفتار بود، گدا نبود، وقتی به مسجد آمد و به همه رو زد، ابن‌عبّاس به او گفت: به خانه حسین بن علیّ علیهما السّلام برو. او آمد و اشعاری خواند که هرچه داشتم فروختم، فقط آبرو دارم که برای آن جزشما مشتری دیگری سراغ ندارم. حضرت داخل منزل تشریف بردند و فرمودند: قنبر! از درآمد باغ‌های ما چه مقدار باقی مانده است؟ گفت: این چند هزار درهم. کیسه را به حضرت داد. حضرت آوردند و از پشت در آن هزاردرهم ودو(پیراهن) بُرْد راازتن خود درآوردند وبه اودادند و با اشعاری به او جواب فرمودند:

«خُذْها فَإِنّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ * وَ اعْلَمْ بِأَنّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَةٍ

لَوْ كانَ في سَيْرِنَا الْغَداةَ عَصاً * أَمْسَتْ سَمانا عَلَيْكَ مُنْدَفِقَةً

لٰكِنَّ رَيْبَ الزَّمانِ ذُو غِيَرٍ * وَ الْكَفُّ مِنّي قَليلَةُ النَّفَقَةِ».

این‌را بگیرو من به توعذرخواهم *بدان همانا من برتو مهربانم

اگرحق ما را به ما می‌دادند *باران بخشش از آسمانمان برتو فرو می‌ریخت

لکن حوادث روزگار متغیّراست *و فعلاً دست من از نفقه کم است.

او شروع به گریه کرد. حضرت فرمودند: کم بود؟ شرمنده‌ام بیش از این نداشتم. عرض کرد: نه، من با این پول، قرض‌هایم ادا می‌شود هیچ، خود و خانواده و عشیره‌ام همه غنی می‌شویم. غصّه من از این است‌که این دست‌های کریم، چطور زیرِ خاک می‌رود. امام حسین علیه السّلام چنین است. مال داشتند امّا مالی که توقّف نمی‌کرد.[۱۰۲]

قرآن کریم می‌فرماید:

«... كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ».[۱۰۳]

... تا (این اموال) در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

چرا زکات؟ چرا خمس؟ چرا انفاق؟ برای این‌که مال، فقط در دست یک عدّه و گروه خاص دست به دست نشود، تا خوی سلطه‌گری در انسان‌ها ملکه نشود. البته آن‌چه به قدر کفاف است، مشکلی ندارد لکن پولی که جمع کرده، ثروتی که نیازی به آن ندارد، نان‌خور ندارد، عائله ندارد، چرا این پول را جمع کرده؟ نباید عدّه خاصّی باشند که پول فقط دردست آن‌ها باشد. ثروت باید در چرخه کار و میان نیازمندان تقسیم شود.

انفاق، زکات مال است. زکات یعنی پاک شدن و خالص شدن، مال به این وسیله تطهیر می‌شود. همچنین یکی دیگر از معانی زکات نمو و رشد است. وقتی انفاق کنید، مال با سلامت رشد می‌کند به دور از هرآفت. قرآن کریم می‌فرماید:

«مَثَلُ الَّذينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ في سَبيلِ اللهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ في كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ، وَ اللهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ».[۱۰۴]

مَثَل کسانی که دارایی‌های خویش را در راه خدا انفاق می‌کنند مانند دانه‌ای است‌که هفت خوشه از آن می‌روید که در هر خوشه‌ای، صد دانه است، و خداوند برای هر آن کس که بخواهد، دوچندان می‌سازد.

همچنین می‌فرماید:

«مَنْ ذَا الَّذي يُقْرِضُ اللهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثيرَةً».[۱۰۵]

کیست که به خداوند وامی نیکو دهد که خداوند برای او بسیار دوچندان سازد.

فرمود: اگر بخواهم بگویم کسی که ۳۰ هزار درهم دارد او هم شیعه نیست، می‌گویم. سپس فرمودند: هرگز هیچ مردی ۱۰ هزار درهم از پول حلال جمع نکرده است. یعنی یک جایی مشکل دارد. کلام معصوم، حقّ محض است.

درتفسیرمجمع‌البیان حدیث شریفی ازرسول‌الله صلّی الله علیه وآله نقل می‌کندکه فرمودند:

«إِنَّ لِكُلِّ بِناءٍ يُبْنىٰ وَبالٌ عَلىٰ صاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ، إِلّا ما لا بُدَّ مِنْهُ».[۱۰۶]

هر بنایی که ساخته شود، برای صاحب خود در روز قیامت وبالی خواهد بود مگر ساختمانی که مورد نیاز است.

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«كُلُّ بِناءٍ لَيْسَ بِكَفافٍ فَهُوَ وَبالٌ عَلىٰ صاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيامَةِ».[۱۰۷]

هربنایی که بیش از کفاف و بسنده باشد، در روز قیامت، برای صاحبش وبال خواهد شد.

مولای موحّدان امیرمؤمنان علی علیه السّلام فرمودند:

«الْمالُ وَبالٌ عَلىٰ صاحِبِهِ إِلّا ما قَدَّمَ مِنْهُ».[۱۰۸]

مال برصاحبش وبال (سختی) است مگرآن مالی که (قبل از مُردن، انفاق نموده و) پیش فرستاده است.

وبال، یعنی چه؟ یعنی سنگینی که به گردن است، یعنی سختی، گرفتاری که در برزخ و آخرت صاحبش را گرفتار می‌کند. اگربیشتراز کفاف و شأن باشد، وبال است.

درکافی آمده است: معاذ بن کثیرگوید: از امام جعفرصادق علیه السّلام شنیدم فرمودند:

«مُوَسَّعٌ عَلىٰ شيعَتِنا أَنْ يُنْفِقُوا مِمّا في أَيْديهِمْ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِذا قامَ قائِمُنا حَرَّمَ عَلىٰ كُلِّ

ذي كَنْزٍ كَنْزُهُ حَتّىٰ يَأْتِيَهُ بِهِ، فَيَسْتَعينَ بِهِ عَلىٰ عَدُوِّهِ، وَ هُوَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ»:[۱۱۰]

شیعیان ما در وسعت هستند و می‌توانند در کارهای خیر، در راه صحیح خرج کنند، انفاق کنند اما هنگامی که قائم ما عجّل الله فرجه الشّریف قیام کند همه گنج‌ها به صاحبان آن‌ها حرام است، آن‌ها باید گنج‌ها را بیاورند و در اختیار او بگذارند تا دشمنان خود را بدان منکوب کند و این است معنی آیه شریفه: «وَ الَّذینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ ... » یعنی و کسانی که طلا و نقره را گنجینه (ذخیره) می‌سازند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنان را به مجازات دردناکی بشارت ده.

و در تهذیب الأحکام آمده است که امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«مُوَسَّعٌ عَلىٰ شيعَتِنا أَنْ يُنْفِقُوا مِمّا في أَيْديهِمْ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِذا قامَ قائِمُنا عَلَيْهِ السَّلامُ حَرُمَ عَلىٰ كُلِّ ذي كَنْزٍ كَنْزُهُ حَتّىٰ يَأْتُوهُ بِهِ يَسْتَعينُ بِهِ».[۱۱۱]

شیعیان ما در وسعت هستند و می‌توانند در کارهای خیر انفاق کنند اما هنگامی که قائم ما اهل‌بیت علیه السّلام قیام کند، همه گنج‌ها را به صاحبان آن‌ها حرام می‌کند، تا آن‌جا که گنج را برایش بیاورند و حضرت با آن مال برانجام کارهایش یاری طلبد.

بنابربیان قرآن کریم، یکی از ویژگی‌های پرهیزکاران، توجّه به محرومان و کسانی است‌که براثر فشارهای گوناگون، دست نیاز دراز می‌کنند، پرهیزکاران برای رفع نیاز نیازمندان، در مال خود سهمی تعیین می‌کنند:

«إِنَّ الْمُتَّقينَ في جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ * آخِذينَ ما آتاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنينَ * كانُوا قَليلاً مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ * وَ بِالْأَسْحارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَ في أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ».[۱۱۲]

(آن روز) همانا پرهیزکاران در بهشت‌ها و (کنار) چشمه‌هایند* و آنچه را پروردگارشان عطا

فرموده دریافت می‌کنند؛ همانا آنان پیش از این نیکوکار بودند* اندکی از شب را می‌خوابیدند* و در هنگام سحر استغفار می‌کردند*و در ثروت‌هایشان حقّ برای سائل (فقیردرخواست‌کننده) و محروم بود.

امام حسین علیه السّلام فرمودند:

«...وَ اعْلَمُوا أَنَّ حَوائِجَ النّاسِ إِلَيْكُمْ مِنْ نِعَمِ اللهِ عَلَيْكُمْ فَلا تَمَلُّوا النِّعَمَ فَتَحُورَ نِقَماً ...».[۱۱۳]

... و بدانید بدرستی‌که نیازهای مردم به شما، از جمله نعمت‌های خداوند بر شماست، مبادا از نعمت‌ها ملول شوید که تبدیل به بلا خواهند شد.

امّا با کمال تاسّف، برخی با هزاران توجیه و بهانه از پرداخت وجوهات شرعی نیز سر باز می‌زنند، در حالی که در حدیث قوی آمده است: مردی از بازرگانان فارس و از پیروان حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیهما السّلام به ایشان نامه‌ای نوشت و درباره خمس اجازه خواست (تا بخشیده شود)، حضرت در پاسخ او نوشتند:

«بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ، إِنَّ اللهَ واسِعٌ كَريمٌ، ضَمِنَ عَلَى الْعَمَلِ الثَّوابَ، وَ عَلَى الضّيقِ الْهَمَّ (عَلَى الْخِلافِ الْعِقابَ)[۱۱۴] لا يَحِلُّ مالٌ[۱۱۵] إِلّا مِنْ وَجْهٍ أَحَلَّهُ اللهُ، وَ إِنَّ الْخُمُسَ عَوْنُنا عَلىٰ ديننِا، وَ عَلىٰ عِيالاتِنا، وَ عَلىٰ مَوالينا، وَ ما نَبْذُلُهُ[۱۱۶] وَ نَشْتَري مِنْ أَعْراضِنا مِمَّنْ نَخافُ سَطْوَتَهُ، فَلا تَزْوُوهُ عَنّا، وَ لا تَحْرِمُوا أَنْفُسَكُمْ دُعاءَنا ما قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ، فَإِنَّ إِخْراجَهُ مِفْتاحُ رِزْقِكُمْ، وَ[۱۱۷] تَمْحيصُ ذُنُوبِكُمْ، وَ ما تُمَهِّدُونَ لِأَنْفُسِكُمْ لِيَوْمِ فاقَتِكُمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ يَفي لِلّهِ بِما عَهِدَ إِلَيْهِ، وَ لَيْسَ الْمُسْلِمُ مَنْ أَجابَ بِاللِّسانِ وَ خالَفَ بِالْقَلْبِ، وَ السَّلامُ».[۱۱۸]

بسم الله الرّحمان الرّحیم، همانا خداوند گستراننده و بخشنده است. برای انجام کار(ی که مورد رضایتش باشد) پاداش و برای تنگ‌نظری (در این باره) غم و گرفتاری را ضمانت

کرده است. هیچ مالی حلال نیست مگر از راهی که خداوند آن‌را حلال کرده است، و به راستی که خمس، یار ما برای دین و عیالات و دوستانمان است و آن چیزی است که می‌بخشیم و به وسیله آن آبرویمان را در برابر کسی است که از او بیم داریم، حفظ می‌کنیم. آن‌را از ما دریغ ندارید و خود را از دعای ما محروم نسازید تا جایی که برآن توانا هستید، زیرا پرداخت خمس، سبب گشایش روزی و مایه پاک شدن گناهان شما و ذخیره‌ای است‌که برای روز بی‌نوایی خود پس‌انداز می‌کنید. و مسلمان، فقط کسی است‌که برای خدا بدان‌چه با او پیمان بسته، وفا کند و مسلمان نیست کسی که به زبان پذیرا و به دل مخالف است. و السّلام.

مطلب قابل توجّه دیگر این‌که هرچند وجوهات شرعیّه دارایی خود را پرداخت کرده باشیم، مجاز نیستیم آن‌را به اسراف و اتلاف صرف کنیم و یا در راه غیرحق که اصطلاحاً به آن «تبذیر» گفته می‌شود ـ خرج نماییم، قرآن کریم می‌فرماید:

«وَ ءاتِ ذَا الْقُرْبىٰ حَقَّهُ وَ الْمِسْكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذيراً * إِنَّ الْمُبَذِّرينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطينِ وَ كانَ الشَّيْطانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً».[۱۱۹]

و حقّ خویشاوندان و تهی‌دست و از راه‌مانده را بپرداز، و در راه غیرحق خرج مکن * بی‌تردید تبذیر کنندگان، برادران شیاطین‌اند، و شیطان همواره نسبت به پروردگارش بسیار نافرمان است.

در تفسیر علیّ بن ابراهیم قمی علیه الرّحمة آمده است:

(تبذیر در آیه مذکور) یعنی مال خود را در غیرراه طاعت خداوند صرف نکن.[۱۲۰]

بنابراین شیعه و دوست‌دار اهل‌بیت نبوّت صلوات الله علیهم اجمعین با کمال جدّیّت، به کسب مال حلال می‌پردازد و برای بی‌نیاز نمودن خود و خانواده و ارحام و مؤمنین سعی می‌کند و نه تنها وجوهات شرعیّه خود را می‌پردازد و از مستمندان دست‌گیری می‌کند، بلکه حقّ در

مال خود، برای سائل و محروم قرار داده و اسراف و تبذیر نمی‌کند.

در ادّعای شیعه بودن خود صادق باشیم، و تسلیم محض فرمایشات و دستورات امامان معصوم باشیم، با هرآنچه در اختیار داریم از مال و زبان و قدم و آبرو، برای رفع مشکلات مؤمنین تلاش کنیم و همواره درصدد جلب رضایت و محبّت امام زمان علیه السّلام باشیم. باید در عمل نشان دهیم که منتظرآن حضرت هستیم و غباری از قلب مطهّرش برطرف نماییم.

شیعه‌ای که درباره‌اش فرموده‌اند:

«إِنَّ شیعَتَنا خُلِقُوا مِنْ فاضِلِ طینَتِنا».[۱۲۱]

همانا شیعیان‌ما از زیادت گِلِ ما اهل‌بیت آفریده شده‌اند.

از زیادت سرشت اهل‌بیت نبوّت می‌باشند و نشانه‌اش چنین است:

«... إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالَى اطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ فَاخْتارَنا، وَ اخْتارَ لَنا شیعَةً، یَنْصُرُونَنا، وَ یَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا، وَ یَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا، وَ یَبْذُلُونَ أَمْوالَهُمْ وَ أَنْفُسَهُمْ فینا، أُولٰئِكَ مِنّا وَ إِلَیْنا ...».[۱۲۲]

... همانا الله تبارك و تعالی بر زمین نظری (خاص) افکند و ما را برگزید، و برای ما شیعیانی برگزید که ما را یاری کنند، و به شادی ما شاد باشند، و به خاطر اندوه ما اندوهگین گردند، و مال و جانشان را در راه ما ببخشند، آنان از ما هستند و به سوی ما آیند ... .

باید ببینیم چه چیزی اهل‌بیت علیهم السّلام را ناراحت می‌کند و سعی داشته باشیم تا آن غم را از قلب ایشان بزداییم، و مشکلات مادّی شیعیان و نیازهای غذایی، درمانی، ازدواج و مسکن آنان را با صرف مال خود رفع نماییم، و بدانیم کسی که دلش برای امام زمانش می‌تپد، در دنیا مال اندوزی نمی‌کند، که مبادا به ما بفرمایند: «لَیْسَ مِنْ شیعَتِنا» تو شیعه ما نیستی زیرا مال‌اندوزی می‌کنی.

باید هرآنچه در توان داریم، برای هدایت اَیتام آل‌محمّد صلوات الله علیهم، در امر دین و نشر معارف اهل‌بیت هزینه کنیم. بُخل، یکی از صفات ناپسندی است که تمامی ندارد. آرزوی مال اندوزی بیشتر که تنها، حرصی بی نتیجه است. اگر صله رحم کنیم و نیازهای مادّی ارحام خویش را برطرف نماییم، مال جمع نمی‌شود تا این‌که آفت بزند.

مال اندوزی یعنی برگزیدن دنیا، دنیا را برآخرت مقدّم داشتن، چیره نمودن و سستی در ایمان به معاد، بی‌تفاوت بودن نسبت به آخرت. در قلب کسی که مال اندوزی می‌کند در واقع ایمانی که او را وادار به انفاق کند، قرار نگرفته است.

این‌جا، سؤالی به ذهن می‌آید: یعنی نباید غنی و ثروتمند باشیم؟ حضرت امّ‌المؤمنین خدیجه سلام الله علیها، ایشان یک نمونه است، مگر ایشان ثروتمند نبودند؟ بله ولی ایشان تمام دارایی خود را در اختیار پیغمبر گذاشتند، تا صرف مسلمانان نیازمند شود و در راه پیشرفت اسلام صرف شود. نمی‌گوییم پول‌دار نشویم، بلکه شیعه موظّف است از راه حلال کسب سرمایه نموده و خود را به لحاظ مادی تقویت کند، درآمد بیشتر کسب کند تا سربار جامعه و وابسته نباشد، همچنین از نیازمندان دستگیری نماید و خودکامه نباشد، مال غایت و هدف او نباشد، مال را یک‌جا جمع نکند و در حرکت و کار بیاندازد، تولید کار کند و در آبادانی شهر و دیار خود و نیازمندان به قدر کفاف صرف مال کند؛ و باید بداند و باور داشته باشد که این مال امانت است، همه چیز امانت و عاریت است، مالکیّت‌ها اعتباری هستند، و بنا بر این است که چند روزی در اختیار ما باشد تا معلوم شود جوهره ما چیست.

اکنون که دشمنان دین اسلام، به هر وسیله‌ای، کفر و فحشاء را نشر می‌دهند، شیعه توانمند موظّف است با انفاق در امر جوانان و مستمندان، فقر را رفع نماید، و برای جلب رضایت ولی نعمت خود، امام زمان ارواحنا فداه صرف کند، تا مصداق این آیه نباشد:

«وَ الَّذينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لا يُنْفِقُونَها في سَبيلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ».[۱۲۳]

کسانی که طلا ونقره وپول جمع می کنند ودرراه خدا انفاق نمی کنند، عذابی دردناک دارند.
در این نوشته برخی از احادیثی را آوردیم که به صراحت بیان می‌کند که شیعه نباید مال اندوزی کند مگر این‌که انفاق نموده، و به داد بیچارگان برسد، و او امانت‌داری بیش نیست، و ملکیّت وی اعتباری است. لازم است به این آیات و احادیث با تدبّر نظری بیاندازیم، امید است مورد رضایت الله تعالی گردیم.

«... وَ صِلِ اللّٰهُمَّ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُ وُصْلَةً تُؤَدّي إِلىٰ مُرافَقَةِ سَلَفِهِ، وَ اجْعَلْنا مِمَّنْ يَأْخُذُ بِحُجْزَتِهِمْ، وَ يَمْكُثُ في ظِلِّهِمْ، وَ أَعِنّا عَلىٰ تَأْدِيَةِ حُقُوقِهِ إِلَيْهِ، وَ الْإِجْتِهادِ في طاعَتِهِ، وَ الْإِجْتِنابِ عَنْ مَعْصِيَتِهِ، وَ امْنُنْ عَلَيْنا بِرِضاهُ، وَ هَبْ لَنا رَأْفَتَهُ وَ رَحْمَتَهُ وَ دُعاءَهُ وَ خَيْرَهُ، ما نَنالُ بِهِ سَعَةً مِنْ رَحْمَتِكَ، وَ فَوْزاً عِنْدَك، ... ».[۱۲۴]

... و بار الها! میان ما و او (امام زمان) پیوندی برقرار کن که نتیجه آن همراهی پدرانش باشد، و ما را از کسانی قرار بده که دامن آنان را گرفته‌اند، و در سایه آنان زندگی می‌کنند، و ما را در ادای حقّ آن حضرت، و تلاش در طاعتش، و دوری از نافرمانیش یاری کن، و به رضایتش بر ما منت گذار، و خوشنودیش را نصیبمان گردان، و مدل‌سوزی و رحمت و دعا و خیرش را بر ما ببخش، تا به وسیله آن به رحمت وسیع و رستگاری بزرگ نزد تو برسیم، ... .

«... وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبينُ».[۱۲۵]

... و بر پیامبر جز اِبلاغ رسالت به روشنی نیست.

***

گویند: دین حقیقی و یقین‌آور در دست نیست چون علما اختلاف دارند...

بسمه تعالی محضر استاد محترم آیة الله تربتی کربلائی سلام علیکم

فرد مهندسی که مطالعات اسلامی زیادی دارد و تحت تاثیر افکار فلسفی و صوفی است، و در هیآت مذهبی هم سخنرانی و روضه خوانی می‌کند، ادعا می‌کند که الآن دین حقیقی در دست ما

نمی‌باشد، بلکه باید امام زمان عجّل الله فرجه بیاید و دین را احیاء کند، هیچ کدام از علماء دین حق را نمی‌گویند، هر کدام ممکن است بخشی از دین را بگویند، بله، تلاش این‌ها را خداوند پاداش می‌دهد و مأجورند، ولی حقیقت دین را نرسیده‌اند، دلیل هم این است‌که در همه مسائل علماء و فقهاء اختلاف دارند بنابر این ما نمی‌توانیم یقین پیدا کنیم به دین حق، او می‌گوید: بنا بر آنچه در دعای ندبه آمده است‌که: أَيْنَ مُحْيِي مَعالِمِ الدّينِ وَ أَهْلِهِ- و حدیث: يَأْتي بِدينٍ جَديدٍ- بنابراین اکنون دین‌حقیقی در دست نیست.

و می‌گوید: نه صد در صد کلام فلاسفه را می‌شود رد کرد و نه کلام متکلّمین را، در اعتقادات می توانیم بگوییم که نه حرف این و نه حرف آن درست است و باید چیز میانه‌ای در اعتقادات بپذیریم، - لطفا جواب این شبهه را بیان کنید، خداوند توفیقتان بدهد. محمّد سبحانی روز جمعه ١٤ ذی الحجه ١٤٣٨

بسم الله الرّحمان الرّحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین،و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلی أبد الآبدین

و السّلام علیکم و علی جمیع المسلّمین أنفسهم لآل‌محمّد صلوات الله و سلامه علیهم

جواب- قرآن کریم در آیه کریمه:

«... وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَديدُ الْعِقابِ».[١٢٦]

... و آنچه پیامبر (از احکام و معارف) برای شما آورد، بگیرید (و به کار بندید) و از آنچه نهی کرد خودداری کرده (و بازایستید). از خدا پروا کنید همانا خداوند سخت کیفر است.

ما را امر به اخذ دین از معارف و احکام و اخلاق از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله نموده است.

و در آیه کریمه:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»[١٢٧]

بنابر تفسیر اهل‌بیت علیهم السّلام ما را امر فرموده از جانشینان معصوم رسول‌الله بپرسیم، و آیات بسیار دیگری که در آن‌ها نیز امر فرموده به این‌که معالم دین را از چهارده‌معصوم علیهم

السّلام بگیریم، و استثنایی برای زمان غیبت نشده، و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله امر به تمسّک به (قرآن کریم و عترت) در حدیث فوق حدّ تواتر لفظی و معنوی ثقلین فرموده، و تضمین عدم ضلالت امّت به شرط تمسّک به آن‌دو کرده و این‌که آن‌ها تا قیامت از یکدیگر جدایی ناپذیرند، و بنابراین حدیث شریف در عصرغیبت امام‌عصرعجّل الله فرجه که تکلیف باقی است قرآن و عترت که باید مصدر باشند تا از ضلالت مصون بود نیز باقی هستند، رسول‌الله که خبراز عصرغیبت داده در متابعت از حدیث ثقلین این عصررا استثناء نفرموده.

اکنون که در عصرغیبت امام‌زمان ارواحنا فداه می‌باشیم، او وجود دارد و حضور، و روی همین زمین و به امامت و هدایت می‌پردازد، او لطف عامّ الهی است‌که هیچ زمانی خالی از آن نیست، «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ»[۱۲۸]لکن هدایت او از پس غیبت است چون خورشید پس ابرها، به وسائطی مشغول هدایت است، و از آن‌هاست میراث عظیم وحی تنزیلی الهی که قرآن کریم است، و وحی تفسیری که احادیث و سنّت مطهّره اهل‌بیت نبوّت است، به تفقّه فقهاء مؤمن، و امداد الهی به واسطه حضرتش، و جلوگیری آن حضرت از تحریف غالیان و دیگر تحریف‌های در دین.[۱۲۹]حضرت ولیّ عصر سلام الله علیه وظائفی دارد که به نیکوترین وجه انجام داده و می‌دهند و از آن‌هاست حفظ دین و شیعیان.[۱۳۰]

کسانی که توان اخذ بی‌واسطه معالم دین از این دو یادگار و خلیفه رسول‌الله (قرآن کریم و عترت‌رسول‌الله) را بنابرآنچه آنان مقرّر نموده‌اند ندارند، باید به فقهاء عدول با شرائطی که برای آنان در احادیث اهل‌بیت‌نبوّت علیهم السّلام ذکرگردیده مراجعه نمایند.[۱۳۱]

فقهاء عدول امامیّه موظف به تفقّه در دین و فهم عمیق از قرآن و سنّت مطهّره خاندان نبوّت‌اند، باید در شبهات توقّف نموده و امربه آن کنند و در مواردی که حکم الهی روشن نیست احتیاط کرده و به آن امرنمایند، با بدعت‌ها مخالفت کنند، اینان وسائط معارف حقّه و احکام الهیّه‌اند به مکلّفین. امام موسی‌کاظم علیه السّلام در پاسخ به علیّ بن سوید مرقوم فرمودند:

«لا تَأْخُذَنَّ مَعالِمَ دینِكَ عَنْ غَیْرِ شیعَتِنا».[۱۳۲]

معالم دینت را از غیر شیعیان ما (اهل‌بیت نبوّت) مگیر.

و فرمودند:

مؤمنین فقهاء مانند دژهای شهرند برای دین اسلام (محافظ آن هستند).[۱۳۳]

باید به آنان مراجعه شود و نباید به این دژ محکم آسیبی برسد که بر دین مردم آسیب می‌رسد. سعی وافر و جدّ علماء و فقهاء مؤمن از امامیّه بر این بوده که آن‌چه به برهان عقل و فطرت برگرفته از ثقلین است را به عموم مکلّفین عرضه نمایند، شکّر الله مساعیهم. یاد آور می شوم: این گونه سخنان از شخصی که ذکر نمودید سابقه‌ای دیرینه دارد، لکن در این زمان جمعیّت کفر تمام سعی خود را بر این قرار داده که مردم را از علماء و فقهاء مؤمن امامیّه جدا کنند تا به اهداف شوم خودشان نائل گردند. هشیار باشیم! دشمنان قسم خورده اسلام حقیق و رئیس آنان شیطان رجیم لعنهم الله تعالی سعی مداوم داشته و دارند که علماء عدول و دلسوز و فداکار شیعه امامیّه را متّهم نمایند و مردم را از آنان و دین جدا کنند، تا با القاءآت خود به راه‌ها و به انحاء مختلف بدعت‌ها را داخل دین کنند و به تدریج و از درون، دین را به تحریف بکشانند، و از آن سخنان است این‌که میان علماء و فقهاء اختلاف است و این‌که اختلاف میان آنان دلیل بر این است‌که دین حقیق اکنون وجود ندارد، نتیجه این می‌شود که علماء و فقهاء متدیّنی که عمر عزیز خود را در طیّ دوازده قرن برای حفظ اسلام صرف نموده‌اند دیگر مورد اعتماد عموم مردم نباشند، و اشخاص بی‌دین و مزدور دشمنان جای آنان قرار گیرند و به فرقه سازی پرداخته و مردم را به انحراف از دین به سوی کفر و شرک چون اعتقاد به وحدت موجود و حلول و اتّحاد و غیر آن‌ها ببرند، و در باور آنان خرافات و انواع جهل و سلوک‌های شیطانی را جای دهند، در طول بیش از چهارده قرن از اسلام عزیز، قرآن و خاندان وحی و علماء و فقهاء امامیّه نه تنها تمامی شبهه‌ها را پاسخ داده بلکه همیشه ندای هل من مبارزشان بلند بوده، و حیاتی جاودانه

دارند، آیا چنین دینی حقیق نیست و برای مقطع خاصّی است؟ آگاه و هشیار باشیم و فریب دشمنان را نخوریم و خودمان را از فیض عظیم دین سراسرنور اسلام محروم ننماییم.

در عصرغیبت امام معصوم که دسترسی به آن‌حضرت در حضورش برای همه مگرجناب خضر و یکی دو نفرمشخص دیگرمیسور نیست، ناچار از مراجعه به فقهاء عدول مؤمنین هستیم و باید که آنان معارف حقّه و احکام شرعیّه را از قرآن کریم و احادیث اهل‌بیت نبوّت استخراج نمایند. در محکمات و ضروریّات دین اختلافی نیست، ما بق را باید به محکمات برگردانند، و در جاهایی که امرروشن نیست احتیاط کنند و به احتیاط فتوا دهند که خود احتیاط از دستورات دین و مراد شارع مقدّس است، و درجاهایی که امرمشتبه است توقّف نموده و به آن دستور دهند.

اختلاف‌هایی که حاصل می‌گردد در بعضی از موارد به سبب معتبربودن عدالت راوی و موثّق بودن و یا نبودن آن است، که هرفقیهی بنابرمبنای خودش در موضوعی فتوایی می‌دهد و آن دیگری خلاف آن را، و در برخی از موارد اختلاف در دلالت روایت از جهت دلالت مطابق و تضمنّی و التزامی است، و در برخی از موارد معنی لغوی کلمه‌ای سبب اختلاف در فتوی می‌گردد، و مانند آن، در برخی موارد نیزدلائل بردو نظربریک حکم یکسان هستند که شارع مقدّس مکلّف را مختار به اخذ یکی از آن‌دو فرموده، و اختلاف‌ها در برخی از فروع هستند و هیچ کدام از این‌ها سبب نمی‌گردد که اصل دین حقیق از میان برود.

موضوع مهم دیگراین‌که بنابرصریح فرمایش اهل‌بیت علیهم السّلام تمامی حروف علم بیست و هفت حرف می‌باشند که تمامی آن‌چه را که پیامبران الهی برای بشرآورده‌اند دو حرف بیشتر نیست و در دولت امام زمان عجّل الله فرجه الشّریف ما بق آن ها را نشرخواهد داد[۳۴]حال می پرسیم اکنون و پیش از زمان ما که خبری از آن بیست و پنج حرف علم در دست عموم مردم نبوده دین حقیق نبوده؟ بوده و می‌باشد و تا دولت مهدی سلام الله علیه نرسیده است بوده و ما مأمور به عمل به آن‌چه از آن علوم به ما رسیده است می‌باشیم و نه بیشتراز آن. درعصرغیبت

که زمان سلطنت جهل است و دولت سرّ اهل‌بیت نبوّت نیز خداوند تعالی دوست دارد که عبادت و اطاعت شود به سرّ، همان طور که دوست دارد در دولت عقل و علم عبادت به عَلَنْ شود، به احکام اِضطراریّه هم عمل شود، و همه این‌ها دین حقیق الله تبارک و تعالی است و ما مکلّف به آن‌ها هستیم.[۱۳۵] بسیاری از احادیث در ظروف مختلف و تقیّه صادر شده‌اند، و تشخیص آن‌ها به تخصّص و ممارست و دقّت بسیار فقیه نیازمند است، و در موضع تقیّه حکم فرق دارد و آن هم دین حقیق است.

و امّا این‌که گفته است:

بنا بر آنچه در دعای ندبه آمده است که: أَيْنَ مُحْيِي مَعالِمِ الدّينِ وَ أَهْلِهِ- و حدیث: يَأْتي بِدينٍ جَديدٍ- بنابراین اکنون دین حقیقی در دست نیست.

می گوییم: در فرازهایی از برخی از زیارت‌ها نیز چنین آمده است:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا مُحْيِيَ مَعالِمِ الدّينِ - وَ صَلِّ عَلىٰ وَلِيِّكَ الْمُحْيي سُنَّتَكَ».[۱۳۶]

برتو سلام ای زنده‌کننده‌معالم‌دین-و برولیّت که زنده‌کننده سنّتت درود فرست.

و مقصود إحیاء معالم‌دین است‌که در میان دشمنان اسلام با تحریف مرده و به آن عمل نمی‌شود، و با اجرای آن‌ها در سرتاسر جهان، دین و جهانیان إحیاء می‌گردند.

در این‌جا ذکر نکاتی لازم به نظر می‌رسند:

۱- بنابر روایاتی بخشی از معارف و علوم اهل‌بیت رسالت علیهم السّلام و برخی از احکام شرعیّه به جهت نبودن شرائط و مقتضیات در عصر معصومین بیان نشده و علم به آن‌ها تنها نزد معصومین است‌که در عصر ظهور بیان خواهند شد.

۲- و بخشی از آن‌ها که بیان گردیده و در احادیث و کتاب‌ها بوده به دست ما نرسیده است‌که آن‌ها نیز توسّط امام عصر و اهل‌بیت در ظهور و دولت‌کریمه آل‌محمّد صلّی الله علیهم اجمعین بیان و اجرا خواهند شد.

۳- درعصرغیبت که دسترسی به امام معصوم معسوراست، علماء و فقهاء امامیّه مأمور به اخذ وظائف از ادلّه هستند، ولی در عصردولت حضرات معصومین تمامی احکام حقیقیّه عرضه و اجراء می‌گردند.

٤- و در طول تاریخ اسلام برخی از احکام کمتربه آن‌ها عمل شده و یا اصلاً در جامعه بیان نشده است، مانند گرفتن جزیه با خفّت و خواری از اهل ذمّه در ممالک اسلامی، که به طور حتم این‌گونه احکام نیزدر دولت اهل‌بیت اجراء خواهند شد. به جهت بیان وعمل واجراء این علوم واحکام خواهند گفت که او به دین جدیدی آمده و دعوت به آن می‌کند، درحالی که همه آن‌ها از دین حقیق است که موانعی در بیان و اجراء آن‌ها بوده.

و این‌که گفته است:

نه صد در صد کلام فلاسفه را می‌شود رد کرد و نه کلام متکلّمین را، در اعتقادات می‌توانیم بگوییم که نه حرف این و نه حرف آن درست است و باید چیزمیانه‌ای در اعتقادات بپذیریم.

می گوییم: فلاسفه در توحید و خالقیّت و بقیّه معارف الهیّه نه تنها سخنی ندارند بلکه منکر آن‌ها و با روح دین مخالف هستند[۱۳۷] و اهل‌بیت اطهار ما را از اخذ معارف از غیرقرآن و سنّت مطهّره نهی فرموده‌اند. قرآن کریم تصریح دارد براین‌که:

«وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ».[۱۳۸]

هیچ ترو خشکی نیست جزاین‌که در کتاب روشنگراست.

«وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ».[۱۳۹]

و هرچیزی را در امام روشنگرإحصاء و جمع نموده‌ایم.

در احادیث اهل‌بیت علیهم السّلام کتاب مبین و امام مبین به امام معصوم تفسیر شده، و فرموده است:

«وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ».

و از برای هر قومی هدایت‌گری است .

و صریح روایات متواتره است که مقصود از هادی در آیه کریمه امام و ولیّ معصوم است، و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«... فَبِنَا اهْتَدَوْا إِلىٰ مَعْرِفَةِ تَوْحيدِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ تَسْبيحِهِ وَ تَهْليلِهِ وَ تَحْميدِهِ وَ تَمْجيدِهِ، ...».[۱۴۰]

... پس فرشتگان به ما به معرفت توحید الله عزّوجلّ و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید (و بزرگ داشت) او هدایت یافتند، ... .

و حضرات امامان معصوم فرمودند:

«بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وُحِّدَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ، وَ مُحَمَّدٌ حِجابُ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ».[۱۴۱]

خداوند تبارک و تعالی به (سبب و واسطه) ما (خاندان‌نبوّت) به یگانگی پرستیده و شناخته می‌شود، و محمّد صلّی الله علیه و آله حجاب (و واسطه هدایت و دیگر فیوضات) خداوند است.

برای معرفت خالق و جهان هستی و مبدأ و معاد و بقیّه معارف الهیّه چاره‌ای جز پیمودن آن راهی که خداوند تعالی قرار داده و به آن هدایت فرموده است نیست، و علم کلامی که برگرفته از قرآن کریم و تفسیر حضرات محمّد و آل‌محمّد صلوات الله علیهم باشد درست است، و نه نتیجه عقل و فکر قاصر اشخاص غیر معصوم از خطا. و هر مکلّفی موظّف به تحصیل علم و قطع و یقین به معارف با برهان عقل و فطرت با هدایت ولیّ معصوم است و نه به شک و تردید، که اگر از اهل ریب و گزینش به رأی و نظر این و آن باشد عارف و مؤمن نخواهد بود. دیگر این‌که اعتقاد درست بر اساس حقّ جدّی‌ترین موضوعی است که در عالم است، باید باوری بر اساس علم و قطع داشت و در بارگاه الهی عذری پذیرفته نیست، خاصّه اگر که خود معرفت صحیح نداشته و

مبلّغ نیزباشیم که بازگشتی برای اصلاح نخواهد بود.

«اللّٰهُمَ عَرِّفْني نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ، اللّٰهُمَ عَرِّفْني رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللّٰهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني حُجَّتَكَ ضَلِلْتُ عَنْ ديني، اللّٰهُمَّ لا تُمِتْني مَيْتَةً جاهِلِيَّةً، وَ لا تُزِغْ قَلْبي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَني، ... ».[۱۴۲]

بارالها! خودت را به من بشناسان، زیرا اگرتو خودت را به من معرفی نکنی، رسولت را نشناسم، خدایا! پیغمبرت را به من معرفی کن، زیرا اگرتو پیغمبرت را به من نشناسانی، حجت ترا نشناسم، خداوندا! حجّت خود را به من بشناسان، زیرا اگرتو حجّتت را به من نشناسانی (معرفت ندهی)، از راه دینم گمراه می‌شوم، بارالها! مرا به مرگ جاهلیّت (و کفر) میران، و قلبم را پس از هدایت منحرف مساز، ... .

أعاذنا الله عزّوجلّ و إيّاكم من شرور آخر الزّمان و فتنه، و من تسويلات النّفس الأمّارة بالسّوء، و وساوس الشّيطان اللّعين الرّجيم و حزبه. و السّلام عليكم و رحمة الله. ذي الحجّة الحرام ١٤٣٨ قم المقدّسة عشّ آل‌محمّد صلّى الله عليهم. عُبيدهم حيدر حسين التربتي الكربلائي، عفى الله عن والديه و عنه.

***

حرام محض بودن شطرنج و آلات قمار

سؤال- در راه بازگشت از عراق و عتبات عالیات برای نماز مغرب و عشا در مسجدی واقع در ایلام توقف کردیم. که در آن مسجد یک روحانی با چند تن از جوانان آن منطقه مشغول به صحبت درباره مسئله قمار بودند. اما پس از نماز توسط یکی از دوستان این حقیر را نیز وارد بحث نمودند و آن روحانی مسئله را این گونه برای من بیان کرد: بازی کردن با وسایلی همچون: پاسور، بیلیارد، منچ و ... تا زمانی که در منطقه و محل زندگی شخص به عنوان قمار استفاده می‌شود، حرام می‌باشد ولی چنان‌چه در آن منطقه از چنین وسایلی به عنوان قمار استفاده نشود، حالت قمار را از

دست می‌دهد و بازی کردن با این وسایل جایز می‌باشد. اما سؤال این حقیر از حضرت عالی: ۱.قمار به چه معنایی می‌باشد؟ ۲.آیا ادعای از دست دادن حالت قمار در این گونه موارد صحیح است یا خیر؟

جواب- در سوره ۲ قرآن کریم آیه ۲۲۰ آمده است:

«يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فيهِما إِثْمٌ كَبيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِما، ...».

(ای پیغمبر!) از تو درباره شراب و قمار (و حکم آن‌ها) می‌پرسند، بگو: در آن‌دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است، و گناه هردو از سودشان بزرگ‌تراست.

و در آیه دیگری آمده است:

«يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! حق این است‌که شراب و قمار و بت‌های منصوب و تیرهای قرعه (نجس و) پلید و از عمل شیطانند پس از این‌ها دوری کنید امید است‌که رستگار شوید.

در هردو آیه سخن از میسررفته و در تفسیر اهل‌بیت علیهم السّلام همان قمار است.

در آیه سوّم: سوره ۵ المائده آیات ۹۱ و ۹۲ آمده است:

«إِنَّمايُريدُ الشَّيْطانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ».

بدرستی‌که شیطان می‌خواهد با شراب و قمار در میان شما فتنه و دشمنی افکند و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد آیا بس می‌کنید؟.

در آیه اوّل: آن را دارای إثم کبیرو در آیه دوّم رجس و از عمل شیطان و امربه اجتناب مؤمنین از آن فرموده است و در آیه سوّم اراده شیطان در نوشیدن شراب و عمل قمار را ایجاد دشمنی میان

مؤمنین و بغض و کینه و جلوگیری و بازداشت از ذکرو یاد خدا و برپا داشتن نماز ذکرفرموده.

و امام محمّد باقرعلیه السّلام فرمود:

«وَ أَمَّا الْمَيْسِرُ فَالنَّرْدُ وَ الشِّطْرَنْجُ وَ كُلُّ قِمَارٍ مَيْسِرٌ ... كُلُّ هٰذا بَيْعُهُ وَ شِراؤُهُ وَ الْإِنْتِفاعُ بِشَيْءٍ مِنْ هٰذا حَرامٌ مِنَ اللهِ مُحَرَّمٌ وَ هُوَ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ وَ قَرَنَ اللهُ الْخَمْرَ وَ الْمَيْسِرَ مَعَ الْأَوْثانِ».[۱۴۳]

امّا معنای میسر، نرد و شطرنج و هرقماری میسراست ... و تمام این موارد خرید و فروش و هرگونه بهره برداری از این‌ها حرام است؛ از جانب خدا حرام شده و پلید و از کار شیطان است، و خداوند شراب و قمار را قرین بت‌ها قرار داده است. توضیح آن‌که: گناه می‌گساری و قماربازی با بت‌پرستی و کفرورزیدن به خدا قرین است.

و فرمود:

«يَدْخُلُ فِي الْمَيْسِرِ اللَّعِبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَ النَّرْدِ وَ غَيْرُ ذٰلِكَ مِنْ أَنْواعِ القِمارِ حَتّٰى أَنَّ لَعِبَ الصِّبْيانِ بِالْجَوزِ مِن القِمارِ».[۱۴۴]

بازی با شطرنج و نرد و غیراین‌دو از انواع قمار، همه داخل در میسراست، حتّی گردوبازی بچّه‌ها هم قمار (و از مصادیق میسر) است (و همان حکم را دارد).

و از امام جعفرصادق علیه السّلام درباره آیه: «... فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ»[۱۴۵] **پرسیده شد که حضرت فرمودند:**

«الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ» **مقصود شطرنج است و مقصود از** « قَوْلَ الزُّورِ» **غنا است و نرد شدیدتراز شطرنج است. و فرمود:**

«... وَ لايَجُوزُ اللَّعِبُ بِالْخَواتيمِ وَالْأَرْبَعَةَ عَشَرَ وَكُلُّ ذٰلِكَ وَأَشْباهُهُ قِمارٌحَتّٰى لَعِبُ الصِّبْيانِ بِالْجَوْزِهُوَ الْقِمارُ ... ».[۱۴۶]

... و جایزنیست بازی با خواتیم و اربعة عشرو همه آن‌ها و چیزهای دیگری که شبیه آن

است قمار می‌باشد و حتّی بازی کودکان با گردو که همان نیز قمار است ... .

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«... وَ أَمَّا الشِّطْرَنْجُ فَهِيَ الَّذي قالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ، فَقَوْلُ الزُّورِ الْغِناءُ، وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ عَنْ جَميعِ ذٰلِكَ لَفي شُغُلٍ، ما لَهُ وَ الْمَلاهي؟! فَإِنَّ الْمَلاهِيَ تُورِثُ قَساوَةَ الْقَلْبِ، وَ تُورِثُ النِّفاقَ، وَ... ».[۱۴۷]

و امّا شطرنج، همان است که خدای عزّوجل در مورد آن فرموده است: از پلیدی از بت‌ها (بت پرستی) اجتناب ورزید، و از سخن ناروا دوری کنید و «سخن ناروا» غنا است، و همانا مؤمن از تمامی این کارها به کار دیگر است، مؤمن را چه به آلات لهو، (مؤمن و شطرنج بازی و مطربی؟!) زیرا (استعمال) آلات لهو، قساوت قلب می آورد، و دورویی را به یادگار می نهد، و ... .

و در کتاب المقنع ابن بابویه قمّی: ص۱۵٤ که از کتب متون احادیث است آمده: در تفسیر از اهل‌بیت علیهم السّلام است که:

«أَنَّ الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثانِ الشِّطرَنْج، وَ قَولَ الزُّورِالغِناءُ، ... وَ اجْتَنِبِ الْمَلاهِيَ كُلَّها، وَاللَّعْبَ بِالْخَواتيمِ وَالْأَرْبَعَةَ عَشَرَ، فَإِنَّ الصّادِقينَ نَهَوْاعَنْ ذٰلِكَ أَجمَعَ».

«الرِّجسَ مِنَ الأوثانِ» **شطرنج** و «قَولَ الزُّورِ» **غنا می‌باشد ... و از انجام کارهای بیهوده (استعمال آلات موسیقی) بپرهیز، و از بازی کردن با خواتیم و اربعة عشردوری کن. زیرا امامان راستگو از انجام دادن همه آن‌ها نهی فرموده‌اند.**

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«... وَ ذٰلِكَ إِنَّما حَرَّمَ اللهُ الصِّناعَةَ الَّتي هِيَ حَرامٌ كُلُّهَا الَّتي يَجِيءُ مِنْهَا الْفَسادُ مَحْضاًنَظيرَ الْبَرابِطِ وَ الْمَزامِيرِ وَ الشِّطْرَنْجِ وَ كُلِّ مَلْهُوٍّ بِهِ وَ الصُّلْبانِ وَ الْأَصْنامِ وَ ما أَشْبَهَ ذٰلِكَ مِنْ صِناعاتِ الْأَشْرِبَةِ الْحَرامِ وَ ما يَكُونُ مِنْهُ وَ فيهِ الْفَسادمَحْضاً وَ لا يَكُونُ

فيهِ وَ لا مِنْهُ شَيْءٌ مِنْ وُجُوهِ الصَّلاحِ فَحَرامٌ تَعْليمُهُ وَ تَعَلُّمُهُ وَ الْعَمَلُ بِهِ وَ أَخْذُ الْأَجْرِ عَلَيْهِ وَ جَميعُ التَّقَلُّبِ فيهِ مِنْ جَميعِ وُجُوهِ الْحَرَكاتِ كُلِّها ... ».[۱۴۸]

... و خداوند تنها آن صنعت و حرفه‌ای را تحریم نموده که تماماً حرام است، و منحصرا فساد برانگیز می‌باشد، نظیر ساختن آلات موسیقی همچون تار، نی، و شطرنج و هر آلت لهوی، و صلیب سازی، و ساختن بت و مانند آن همچون صنعت ساخت نوشابه‌های حرام و آنچه صلاح و خیری در آن نیست و فساد محض است، و عاری از هر مصرف سودمندی است در این صورت آموزش و آموختن و عمل به آن و دریافت دستمزد بر آن؛ و خلاصه هر گونه تصرّف در آن‌ها نامشروع و حرام است، جز آن حرفه‌ای که در امور صناعات از آن استفاده می‌شود، ... .

و احادیث دیگری که تعمیم داده شده است حرمت بازی نمودن و لهو و سرگرمی با آلات قمار و غیر آلات قمار را، و آن‌چه را که از آن شخص نقل نموده‌اید سخنی بی اساس است.

دیگر این‌که همان آثاری که در بازی با آلات قمار چون شطرنج است، در لهو و بازی با آلات دیگری که برد و باخت دارند مانند بیلیارد و آن‌چه ذکر شد نیز می‌باشد.

در صریح فرمایش معصومین علیهم السّلام است که آن‌چه برد و باخت و بازی و لهو باشد خواه شطرنج و نرد و اربعة‌عشر و بازی با گردو و غیره همگی حرام محض می‌باشد زیرا آثار سوء در همه آن‌ها می‌باشد خواه با رهان و قمار بر سر چیزی باشد یا نباشد.

دیگر این‌که تأسیس این ابزار از جانب کفّار برای قمار و برد و باخت و اتلاف عمر و ترویج روحیه سلطه طلبی و قساوت قلب و دوری از ذکر خدا و نماز و آن‌چه خوبی است می‌باشد، و موافق شیطان رجیم و حزب وی لعنهم الله است. و الله العالم.

***

حکم پوشیه (روبنده) زدن زنان

سؤال- در شب سوم پس از عاشورا هنگام مراجعت به هتل با یکی از شیخ‌های عراقی که کمی فارسی می‌دانست به گفت و گو نشستیم. این حقیر از ایشان پرسیدم ظاهراً زنان عراقی پس از حمله لشکر آمریکا به عراق، دیگر از روبنده استفاده نمی‌کنند و این امر یقیناً سرآغاز یک حمله فرهنگی به زنان شما بوده و اگر مردم عراق فکری برای این موضوع نکنند طولی نخواهد کشید که زنان شما نیز به درد امروز جامعه ایران، یعنی بی‌عفّتی و بی‌حجابی برخی از زنان مبتلا می‌گردند. آن شیخ در پاسخ گفت: مدتی است که شبهاتی در بین مردم این دیار رواج یافته است. همانند این‌که می‌گویند: زنانی که روبنده می‌زنند، زنان صیغه‌ای هستند ویا این‌که بسیاری از فقها پوشاندن وجه و کفّین را واجب نمی‌دانند و صحبت‌هایی از این قبیل. لکن ما ناچاریم برای حفظ زنانمان از این تهمت‌ها آنان را بدون روبنده بیرون آوریم . در پاسخ این حقیر دلیل مذکور را دلیلی موهوم خوانده و به ایشان متذکر شدم که این یک دسیسه شیطانی است ... . اما سؤال این حقیر از حضرت عالی: در حال حاضر وظیفه شیعیان در برخورد با این‌گونه مسائل چیست؟

جواب- شایعه‌ای که ذکر نموده‌اند (هر که روبندی بزند یعنی ...) از دسیسه‌های افراد فاسد و جاهل و مزدور اجانب می‌باشد. و صریح قرآن است که چنان رو بگیرند تا این‌که شناخته نشوند، و در حدیث شریف است که تمامی هیکل زن عورت است مگر (پیر) زنانی که در خود شهوت نیابند، و بزرگانی از فقهای شیعه فتوا بر وجوب پوشاندن وجه و کفّین داده‌اند، و سیره متشرّعین نیز بر پوشاندن تمامی بدن زن بوده است. إن شاءالله تعالی به زودی جواب تفصیلی را خواهم نوشت.

لازم به ذکر است که حضرت آیة الله تربتی کربلائی پس از چند سال کتاب «محبوب محبوب» را در این موضوع تالیف و نشر نمودند و روایاتی را که دلالت بر وجوب پوشاندن صورت و دست‌های زنان از نامحرم را دارند در آن کتاب آورده‌اند به آن کتاب نورانی مراجعه نمایید.

* * *

حکم نامیدن سگ برای خود جهت اظهار وفاداری به اهل‌بیت اطهار

سؤال- پس از عاشورا هنگامی که از حرم حضرت عبّاس به طرف حرم مطهّر اباعبدالله علیهما السّلام در حرکت بودیم به چند تن از جوانان ایرانی برخورد نمودیم که به گردن خود قلّاده سگ بسته بودند. این حقیر به طرف آن‌ها رفته و با لحنی نرم پس از سلام و علیک از آنان علّت این عمل را جویا شدم. در جواب گفتند: ما همچون سگانی هستیم که به حرم اباعبدالله الحسین علیه السّلام پناهنده شده‌ایم. از آنان پرسیدم آیا برای این کار خود ادلّه شرعی نیز دارید؟ که در پاسخ مرا به مباحثه با شیخ خود دعوت کردند و نزد او بردند. در بحث با او ادلّه این کار را جویا شدم و ایشان برای این کار خود چند دلیل را برشمردند؛ که از آن جمله: ۱.منظور ما از نسبت دادن سگان به خود، تنها وفای سگ است. ۲.سگ اصحاب کهف- از نظر جای‌گاه و مقام- یکی از چهار حیوانی شد که به صورت انسان وارد بهشت می‌شود. ۳.در جریان نقل شده درباره حضرت موسی علیه السّلام آمده است: هنگامی که خداوند متعال از آن‌حضرت درخواست نمود موجودی را که از خود پست‌تر می‌داند، به کوه طور ببرد، آن حضرت پس از تفحّص بسیار، به سگی نیمه جان برخورد نمود، دو پای آن سگ را گرفت و به طرف کوه کشید، اما ناگاه به خود گفت: نکند این سگ از من...؟ و سگ را رها کرد و به طرف کوه رفت و عرض کرد: بارالها من کسی را نیافتم که مطمئن باشم از من پست تر است. پس خداوند متعال فرمود اگر آن سگ را آورده بودی، از مقام نبوّت زائل می‌شدی. ٤.در فرمایشات اهل‌بیت هم از نام حیوانات و صفات آنان استفاده شده است. همانند اسدالله الغالب که به حضرت امیر علیه السّلام نسبت داده می‌شود. ٥.در بین مردم نسبت دادن واژه سگ به خود نشان دهنده شدّت تواضع و امری پذیرفته شده است. اما سؤال این حقیر از حضرت عالی: آیا این ادله جزء ادله‌ی شرعی برای این امور محسوب می شود یا خیر؟

سؤال- روزی که برای زیارت به مقام صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشّریف رفته بودیم در مسجد با چند جوان ایرانی برخورد نمودیم که در دست و پا و گوش‌های خود حلقه کرده بودند. وقتی پیگیر این موضوع شدیم ناباورانه دریافتم که متأسفانه جمع کثیری از جوانان عزادار ... به این فتنه دچار شده‌اند، که با چند تن از آنان به بحث نشسته و علّت این مسئله را جویا شدم. آنان در پاسخ گفتند: در زمان ائمّه علیهم السّلام غلامان از گوشواره و دستبند استفاده می‌کردند، ما نیز چون خود را غلام امام حسین علیه السّلام می‌دانیم، می‌خواهیم با این کار اعلام کنیم که غلام حلقه به گوش ارباب هستیم. بنده نیز در پاسخ آنان این امر را از چند جهت بررسی کردم: ۱.بدعت، ۲.تشبّه به

کفّار، ۳.تشبه به جنس مخالف. اما سؤال این حقیر از حضرت عالی: نظر شارع مقدس درباره این قبیل اقدامات چیست؟

جواب- آن‌چه ذکرشد دلیل شرعی براین‌که برای إظهار وفاء، کسی برخود نام سگ قرار دهد و یا حلقه در گوش کند نمی‌باشد و جواب تفصیلی به این دو سؤال را در جلسه درس إن شاءالله تعالی خواهم داد، و در نوشته ای دیگرمکتوب می نمایم.

لازم به ذکراست‌که حضرت آیة الله تربتی کربلائی پس از چند سال کتاب «فضل‌طینت‌نور» را در این موضوع به نحوتفصیلی تالیف و نشرنمودند به آن کتاب نورانی مراجعه نمایید.

***

توقیفی بودن صیغ عقود

ضرورت خواندن صیغه صحیح عقد نکاح دائم و موقّت

بسم الله الرّحمان الرّحیم الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین و لعنة الله علی أعدائهم اجمعین

خدمت فقیه عالی‌قدر، مروّج علوم حقّه آل‌الله صلوات الله علیهم اجمعین، حضرت آیة الله تربتی کربلائی (حفظه الله تعالی) سلام علیکم

احتراماً به عرض می‌رسانم مدتی است در یکی از مدارس حوزه علمیّه اصفهان، یکی از مدرسین سطح عالی، اقدام به طرح مباحثی پیرامون فتاوای مراجع عالی‌قدرشیعه، مخصوصاً در چند سده اخیر نموده و مدّعی است برخی از فتاوای فقهای عظیم الشّأن، بر استدلالات متقن استوار نمی‌باشد و بیشتر براساس شهرت نزد اصحاب است و دلایل عقلی و نقلی مستقل بر آن مترتب نیست، البته از جلسات مختلف با ایشان بحث‌های مختلف شنیده‌ایم که متاسفانه نتایج کافی در بر نداشته است، فلذا در این نوشتار به چهار مسئله از مباحث انتقادی ایشان اشاره می‌نماییم، و از محضر شریفتان می‌خواهم که چون همیشه چراغی پیش روی این حقیر و طلّاب گرانقدر قرار دهیدکه حوزه مقدّسه از شبهات شبهه‌افکنان خالی گردد.

سؤال- یکی از ایرادات همیشگی ایشان در این مسئله است‌که نصوص اسلامی از لزوم خواندن صیغه عربی صحیح برای محرمیّت خالی می‌باشد، و هرگاه به شرائط قبل از ازدواج زوجین همانند

نبودن در عدّه، اجازه پدر برای غیر بالغه رشیده، و... حاصل گردد؛ مانعی برای محرمیّت آن دو نمی‌باشد و نیازی به خواندن صیغه عربی صحیح نیست، که با توجّه به صحبت ایشان در بسیاری از روابط جنسی، مسئله زنا وارد نمی‌شود.

* * *

نصوص بر حکم نجاست مسکرات

سؤال- از دیگر مدّعیات ایشان آن است‌که نصوص، از نجاست شراب خالی است و اوّلین کسی که مسئله نجاست شراب را مطرح کرد جناب شیخ الطائفه طوسی رحمة الله علیه می‌باشد که وی نیز در عنفوان جوانی این فتوا را صادر فرمود و شاگردان ایشان نیز به این فتوا اعتراض نموده و فقهای پس از ایشان به حسب عظمت جایگاه جناب شیخ رحمة الله علیه، فتوا به نجاست شراب داده‌اند و علّت فتوای جناب شیخ طوسی به نجاست، فهم ناصحیح ایشان از آیه:«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»[۹] می‌باشد.

* * *

اهمّیّت پیاده‌روی اربعین برای زیارت امام حسین علیه‌السّلام

سؤال- یکی از مباحث اخیر ایشان مربوط به اربعین اباعبدالله الحسین علیه السّلام و خاندان گرامی ایشان می‌باشد و این‌که چه دلیلی برای بزرگ کردن پیاده روی اربعین به این حد و عظمت می‌باشد به گونه‌ای که در چند سال اخیر، در نزد عوام اینگونه مطرح می‌شود که نرفتن به پیاده روی، ظلم به این خاندان مطهّر است و این‌که اصل پیاده روی را از خود زیارت مهم تر می‌دانند.

* * *

سؤال- شبهه دیگر ایشان مربوط به تقسیم بندی خمس می‌باشد و این‌که ایشان مکرراً عنوان می‌کند که نصوص از اجازه تقسیم بندی خمس به سهم امام و سادات خالی می‌باشد و فتوای علمای شیعه به این امر، بر اساس اجتهاد در مقابل نص است.

در پایان صمیمانه از حضرت عالی که در پاسخ به این شبهات، جوابهای کاملی را مبذول می دارید، سپاسگزارم و توفیقات همیشگی حضرت عالی را تحت عنایات امام زمان عجّل الله تعالی فرجه الشّریف خواستارم.

عبد الحسین علیه السّلام

امین براتی ۱۷ربیع الاوّل۱۴۳۸ مطابق با۲۷ آذر ۱۳۹۵

بسم الله الرّحمان الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطّاهرین، و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین إلی أبد الآبدین

و السّلام علیکم و علی جمیع المسلّمین أنفسهم لآل‌محمّد صلوات الله علیهم

پیش از جواب دادن به آنچه نقل گردید ذکر نکاتی لازم است:

طرح مسائلی این چنین و نیز یک طرفه بیان نمودن آن‌ها، خلاف عقل و شرع و علم و وجدان سالم است، قرآن کریم می فرماید:

«وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً».[۱۵۰]

و در پی آن‌چه درباره‌اش نمی‌دانی، نرو، به راستی که گوش و چشم و دل، همه را بدان بازخواست کنند.

قضاوت ناصحیح درباره علماء و فقهایی چون شیخ الطّائفة الحقّة طوسی اعلی الله مقامهم الشّریف، که بر همه شیعیان و علم و فقه حقّی عظیم دارند، در دادگاه عدل الهی عقوبتی سخت خواهد داشت، رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«الْفُقَهاءُ أُمَناءُ الرُّسُلِ ما لَمْ یَدْخُلُوا فِي الدُّنْیا».[۱۵۱]

فقیهان، امینان پیامبران هستند مادامی که در دنیا داخل نشوند.

اجماع شیعه که یکی از مجمعین را ولیّ معصوم می‌دانند، بنابراین‌که یکی از مجمعین، معصوم می‌باشد، نزد فقهاء شیعه حجّت و به منزله نصّ معصوم می‌باشد چنان چه ما را به پیروی از اجماع شیعه امر فرموده‌اند:

«...يُنْظَرُ إِلىٰ ما كانَ مِنْ رِوايَتِهِمْ عَنّا في ذٰلِكَ الَّذي حَكَما بِهِ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ مِنْ أصْحابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنا وَ يُتْرَكُ الشّاذُّ الَّذي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أصْحابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لا رَيْبَ فيهِ، ...».[۱۵۲]

... باید آنچه آنان براساس احادیث ما که مورد اتّفاق نزد اصحاب توست، حکم نموده‌اند، مورد توجّه قرار گیرد و آنچه را که نزد شیعیان مورد اتّفاق و مشهور نیست، رها شود. زیرا در آنچه مورد اتفاق است تردیدی نیست، ... .

و مسائلی که مطرح نموده‌اید، مورد اجماع علمای شیعه است.

و در جایی که نصّ خاصّی در دست نیست اما قدمای از فقهاء شیعه فتوایی داده‌اند، حاکی از آن است که آن نص، به دست ما نرسیده و مفقود شده است لکن کسانی که به عصر غیبت صغری نزدیک بوده‌اند به این نصوص دسترسی داشته‌اند، زیرا آنان متون روایات را کتاب‌های فقهی خود قرار می‌داده‌اند، و علماء شیعه امامیّه عند فقد النّصوص، به آن کتاب‌ها مراجعه می‌نموده‌اند؛ مانند «الشرائع» ابن بابویه، «الهدایة» و «المقنع» شیخ صدوق، «المقنعة» شیخ مفید، «المراسم العلویّة» سلّار بن عبدالعزیز، «النّهایة» شیخ طوسی و غیر آن‌ها و بنابر آن نصوص، فتوا و حکم می‌داده‌اند.

هشدار که بدون داشتن علم صحیح نظردادن درباره دین حنیف اسلام امری است بس خطیر، زیرا نطق از جانب الله بوده و نسبت دادن حکمی به خالق سبحانه و تعالی است:

«قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالاً قُلْ آللهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللهِ تَفْتَرُونَ».[۱۵۳]

(ای پیامبر) بگو آیا آن روزی را که خداوند برایتان فرو فرستاد، دیدید؟ برای آن حلال و حرام وضع نمودید (برخی را حلال و برخی را حرام پنداشتید) بگو: آیا خداوند به شما اجازه داد (که چنین کنید) یا بر خدا افترا می‌بندید؟

توقیفی بودن صیغ عقود

جواب شبهه‌ها:

جواب۱- از مسلّمات است که صیغ عقود توقیفی هستند، همان صیغه‌هایی که شارع فرموده و یا امضاء کرده است. و نزد راویان احادیث و فقهاء مفروغ عنه بوده که باید برای عقود، صیغه صحیح قرائت شود، خاصّه در نکاح که درباره آن به احتیاط نیز امر شده، به صیغه‌های «زوّجت» و «أنکحت» و «متّعت»، و عقد زوجیّت و نکاح مشروع، به قرائت صحیح و قبول آن برقرار می‌گردد، و اجماع مسلمین بروجوب قرائت صیغه عقد است.

و بحمد الله تعالی، خلاف آن ادّعاهایی که نقل نمودید، نصوصی از اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام به ما رسیده که دالّ براین است‌که یکی از شروط اساسی انعقاد علقه زوجیّت نکاح و یا متعه، قرائت صیغه عقد است، و بدون آن علقه زوجیّت منعقد نمی‌گردد، و ارتباط آن دو نامشروع و فرزند حاصل از آنان، اگرجاهل باشند، ولد شبهه و اگرعالم باشند، ولد زنا و حرام می‌باشد. و از آن نصوص برخی را ذکرمی‌نماییم:

دلائل ضرورت خواندن صیغه عقد نکاح

۱- کتاب الله تعالی:

دلیل برانعقاد نکاح به تلفّظ «زَوَّجْتُكَ»:

«... فَلَمّا قَضیٰ زَیْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناکَها ...».[۱۵۴]

... چون زید حاجت خویش را از آن زن برطرف کرد، او را به توتزویج کردیم ... .

و دلیل برانعقاد نکاح به تلفّظ «أَنْكَحْتُكَ»:

«وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ ...».[۱۵۵]

و زنانی را که پدران شما به زنی گرفته‌اند، به (نکاح) و همسری نگیرید، ... .

و مراد از این دو مورد، عقد است که با «زَوَّجْتُكَ» و «أَنْكَحْتُكَ» تحقّق می‌یابد.

سنّت مطهّره:

در صحیحه برید عجلی از امام محمّد باقرعلیه السّلام در بیان آیه کریمه:

«... وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ ميثاقاً غَليظاً».[۱۵۶]

... و زنان از شما پیمانی محکم (و استوار) گرفته‌اند.

آمده است که فرمود:

«الْميثاقُ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتي عُقِدَ بِهَا النِّكاحُ وَ أَمّا قَوْلُهُ: «غَليظاً» فَهُوَ ماءُ الرَّجُلِ يُفْضيهِ إِلَى امْرَأَتِهِ».[۱۵۷]

میثاق همان سخنی است که ازدواج بدان بسته می‌شود و اما فرموده خداوند «غَليظاً» آن آب مرد است که آن را به زنش می‌رساند.

معلوم است که میثاق در آیه کریمه تلفّظ به آن کلمه‌ای است که به آن عقد نکاح واقع می‌گردد، و واضح است که مجرّد رضایت باطنی، بلکه اظهار آن به غیر لفظ معیّن کفایت نمی‌کند. این صحیحه به وضوح دلالت می‌کند بر اعتبار و شرطیّت صحّت تلفّظ، و عدم کفایت مجرّد رضایت باطنی و اظهار آن به غیر لفظ معیّن. و در اعتبار تلفّظ و قرائت صیغه در انشاء عقد نکاح و عدم کفایت معاطات خلافی میان فقهاء نیست.

و احادیث دیگر:

درحدیث است که عقد نکاح حضرت آدم وحوّاء علیهما السّلام را الله تعالی اِنشاء فرمود:

«... فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: وَ قَدْ شِئْتُ ذٰلِكَ وَ قَدْ زَوَّجْتُكَها فَضُمَّها إِلَيْكَ ...».[۱۵۸]

... پس خدای عزّوجلّ فرمود: خواست من همین است (که حوّا را به همسری تو درآورم)، او را به نکاح تو درآوردم پس او را نزد خود ببر... .

و از امام جعفرصادق و امام موسی کاظم و از فقه منسوب به امام علیّ‌الرّضا علیهم السّلام و غیر آن‌ها روایاتی است دالّ بر این که می‌بایست صیغه عقد در نکاح متعه[۹] گفته شود و شرط است، نیز[۱۰] به طریق اولی در نکاح دائم شرط صحّت می‌باشد. و از برخی از آن‌ها مفروغیّت

شرطیّت آن نزد راوی و پرسش گر ظاهر است، و سؤال او از کیفیّت و خصوصیّت‌های متعه است.

و در حدیث شریف از امیرالمؤمنین و امام محمّدباقر و امام جعفرصادق علیهم السّلام است که در دعای شب زفاف بگوید:

«اللّٰهمّ... وَ بِكَلِماتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها ...».[۱۶۱]

بار إلها ... و به کلمات تو وی را برخود حلال کردم ... .

واضح است که آن نکاح به سبب قرائت کلماتی، واقع شده و مباح می‌گردد.

صیغه عقد نکاح به ایجاب و قبول است و امام علیه السّلام به آن تصریح فرموده، ... و در حدیث شریف:

«... فَإِذا قالَتْ: نَعَمْ فَقَدْ رَضِيَتْ فَهِيَ امْرَأَتُكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى النّاسِ بِها».[۱۶۲]

... پس آن‌گاه که گفت: آری همانا راضی شده پس او همسر توست و تو سزاوارتر همه مردم به او هستی.

به گفتن لفظ «نعم» توسّط زن، نکاح واقع می‌گردد و ظاهر است که حدیث بر عدم کفایت رضای باطنی، و شرطیّت صحّت تلفّظ دلالت دارد، که اگر با گفتن «نعم»، پذیرش وی واقع نشود، عقد زوجیّت تحقّق پیدا نمی‌کند و آن مرد نیز «أَوْلَى النّاسِ بِها» نخواهد گردید.

اِجماع شیعه:

و اجماع شیعه امامیّه نیز بر آن است؛ چنانکه در کتب فقهی شیعه امامیّه رضوان الله علیهم ذکر نموده‌اند.[۱۶۳] و سیره عملی و فتوایی آنان گواه است.

و فرق میان عقد نکاح با دیگر عقود آن است که در عقد نکاح، تلفّظ به صیغه شرط است و در دیگر عقود، إنشاء آن‌ها به فعل نیز محقق می‌شود. و إجماع علماء اسلام است چنان که بسیاری تصریح نموده‌اند که تلفّظ در اصل صیغه عقد نکاح شرط است، و به إباحه و

معاطات تحقّق نیافته و مباح نمی‌شود.

نتیجه:

لابدّ و ناچار است که برای نکاح و یا متعه مشروع، اضافه برشرائطی که فقهاء شیعه در کتب فقهی و فتوائی ذکر نموده‌اند، صیغه صحیح عقد قرائت گردد، و نکاح معاطاتی خلاف صریح قرآن و صحاح احادیث و احادیث معتبر و اخبار غیر معتبر منجَبَر به شهرت عظیمه است، اضافه براین‌که إثباتاً دلیلی برصحّت آن نداریم، پس نکاح معاطاتی باطل و نامشروع است.

***

نجاست خمر و مسکرات

جواب۲- این شبهه، ٦ قسمت دارد:

یکم- نصوص از نجاست شراب خالیست

دوم- اوّلین کسی که مسئله نجاست شراب را مطرح کرد، جناب شیخ الطّائفه شیخ طوسی رحمة الله علیه می باشد

سوم- وی نیز در عنفوان جوانی این فتوا را صادر فرمود

چهارم- شاگردان ایشان نیز به این فتوا اعتراض نمودند

پنجم- فقهای پس از ایشان، به حسب عظمت جایگاه جناب شیخ رحمة الله علیه، فتوا به نجاست شراب داده اند

ششم- علّت فتوای جناب شیخ طوسی به نجاست، فهم ناصحیح ایشان از آیه:«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» می باشد.

جواب قسمت یکم از شبهه ۲ که گفته است: نصوص از نجاست شراب خالیست.

قبل از این‌که به ادلّه برحکم نجاست خمرو دیگرمسکرات بپردازیم به برخی موضوعات نظری می‌اندازیم.

قائلین به طهارت خمر از قدماء فقهاء امامیّه

جز علیّ بن بابویه و فرزند او شیخ صدوق[۶۴] و جعفی صابونی[۶۵] و عمّانی[۶۶] **علی ما حکي عنهم**، کس دیگری قائل به طهارت خمر نبوده، آنان یا به طهارت خمر تصریح نموده‌اند و یا به حکم به طهارت خمر تمایل داشته‌اند.

جواب فقهاء و اِجماع آنان

شیخ شهید اوّل و محقّق حلّی در المعتبر و علّامه حلّی در المختلف و دیگر فقهاء امامیّه جواب آنان را داده‌اند[۶۷] و ما بر آنچه گذشت و نیز اضافه بر جواب علماء به این موضوع، می‌گوییم: أظهر و مشهور نقلاً و تحصیلاً، قدیماً و در همه قرون، میان فقهاء شیعه بلکه اجماع آنان بر نجاست خمر و مسکرات مایع است، مگر چند نفر از خاصّه و عامّه که قابل ذکر نیستند، و در «الخلاف» و «الإیضاح» نفی مخالف نموده‌اند، بلکه ظاهر «النّاصریّات» و «الغنیه» است. و در «السّرائر» قول مخالفین را مخالف اِجماع مسلمین دانسته چه رسد به اِجماع طائفه حقّه امامیّه.

و یحیی بن سعید حلّی در «نزهة النّاظر» می‌گوید:

القول بطهارة الخمر خلاف الإجماع.

قول به طهارت شراب خلاف اِجماع است.

و شیخ شهید اوّل در «ذکری الشّیعة» فرموده:

إنّ القائل بالطهارة تمسّک بأحادیث لا تُعارض القطعيّ.

همانا قائل به طهارت (شراب) تمسّک به احادیثی کرده که تَعارض قطعیّ نمی‌کند.

و شیخ بهائی در «حبل المتین» می‌نویسد:

أطبق علماء الخاصّة و العامّة علی نجاسة الخمر إلّا شرذمة منّا و منهم لم یعتدّ الفریقان بمخالفتهم. هذا کلّه مضافاً إلی إجماعات الفقّاع مع أنّه خمر أو بمنزلة الخمر بل هو أضعف من الخمر و أقرب إلی الطّهارة.

علمای شیعه و عامّه جزعدّه کمی از ما و آن‌ها که به مخالفت آنان توجهی نمی‌شود همه

متفقند براین‌که خمر نجس است. به اضافه اِجماعات با این‌که فقّاع (آبجو) خمراست و یا به منزله خمربلکه ضعیف‌تراز خمراست و نزدیک است به طهارت (لکن حکم خمردر نجس بودن را دارد).

و می‌گوییم: از گفتار فقهاء معلوم می‌شود که خبراز اِجماع مستفیض است و نه اِجماع به خبر واحد، و خارج است از قسمت آحاد، و داخل است در قطع و تواتر. و اِجماع، برمخالفت آن چند مخالف سبقت گرفته و در زمان حیات آنان نیزچنین بوده است، و مخالفت اینان اعتباری ندارد. و مخالفین از روی اجتهاد قائل به طهارت شده‌اند، ولی اِجماع امری تعبّدی و لازم الإتّباع است، زیرا یکی از مُجْمِعین امام معصوم علیه السّلام است. و اضافه برآیه و احادیث دالّ بر نجاست خمرو مطلق مسکرات، روایاتی که برنجاست فقّاع (آبجو) دلالت می‌کند ـ که مست کنندگی آن ضعیف‌تراست ـ و در حدیث بود که (آبجو) خمرکوچک است، پس به طریق اولی خمرو باقی نبیذها و مسکرات از انگور و خرما و کشمش و عسل و ذرت و غیرآن‌ها، نجس خواهند بود.

اضافه برآن، روایات و فتوای فقهاء بر«نَزْح» همه آب چاهی که در آن خمر ریخته شده امر می‌کند. و اما اختلاف موجود در روات و روایات، از امام علیه السّلام است، و به جهت حکمت‌ها و مصلحت‌هایی چند و به اقتضای ظروف تقیّه از حکّام جور و فاسقان بوده که شدیداً به نوشیدن آن ولع داشته‌اند، و آن ضرری به مسلَّم بودن حکم نزد خواصّ ائمّه علیهم السّلام نمی‌زند؛ چنان که وقتی از امام می‌پرسند لباسی که آلوده به مقداری خمراست و یا به نبیذ و یا فقّاع (آبجو)، آیا باید شسته شود؟ و نمی‌پرسند که آیا باید برای نماز شست؟ بنابراین آشکار است که نجاست آن‌ها برایشان امری مسلَّم بوده. و به احتمال بعید، اگرهم برای نماز گزاردن بوده باشد و مثلاً برای این بوده که آیا باید شسته شود یا مانند خون کمتراز یک درهم مَعْفُوّ(و بخشوده) است یا خیر؟

اما اشکالی که برخی کرده‌اند که "عامّه نیز قائل به نجاست خمر بوده‌اند پس وجهی ندارد که بگوییم روایات دالّ به حسب ظاهر بر طهارت خمر از روی تقیّه صادر شده است".

در جواب می‌گوییم : همان طور که روایاتی را آوردیم دالّ بر این‌که آبجو نیز خمر است و نبیذ هم خمر است و سایر مسکرات مایع خمر هستند، عامّه نیز فقّاع را نجس نمی‌دانند، بنابراین فقّاع (آبجو) که داخل در خمر است، و نبیذ و غیر آن از اَنبذه که آن‌ها قبول حمل بر تقیّه نمی‌کنند که تفریع بر خمرند، و آن‌ها را حتّی عوام عامّه در بازارها می‌فروخته‌اند یا می‌نوشیده‌اند، پس آن‌ها که فرعی از خمر هستند و اهل‌بیت حکم به نجاست آن‌ها فرموده‌اند، پس به طریق اولی خمر(از انگور و...) نجس می‌باشد.

و صدور روایات طهارت خمر، به جهت تقیّه از همه اقشار عامّه بوده که فقّاع (آبجو) و أنبذه را پاک و حلال می‌دانسته‌اند. و این روایات در دسترس فقهاء امامیّه بوده و از آن‌ها فهمیده‌اند که از روی تقیّه صادر شده لذا بر حکم به نجاست مطلق خمر اجماع کرده‌اند.

یکی دیگر از مرجّحات، کثرت احادیث و روایات دالّ بر نجاست مطلق خمر است، و یکی از این همه اقتضا می‌کند به عمل و نه تأویل به کراهت و غیر آن.

روایات دالّ بر طهارت خمر

اما برخی از روایاتی که از آن‌ها عدم نجاست خمر و مسکرات را استفاده کرده‌اند، از آن هاست:

موثّقه عبد الله بن بکیر، گوید: نزد امام جعفر صادق علیه السّلام بودم که مردی درباره مسکر و نبیذ که بر پیراهن بریزد از او پرسید (که آیا باید شسته شود؟) حضرت فرمود:

«لا بَأْسَ».[۱۶۸]

باکی نیست.

و ضعیفه حسن بن ابی ساره، گوید: به امام جعفر صادق علیه السّلام عرض کردم: ما با یهودیان و نصرانیان و مجوسیان مخالطه داریم و بر آنان داخل می‌شویم و آنان می‌خورند و

می‌آشامند، ساقی آنان می‌گذرد و برلباس‌هایم خمرمی‌ریزد (آیا باید آن را بشویم؟) فرمود:

«لا بَأْسَ بِهِ، إِلّا أنْ تَشْتَهِيَ أَنْ تَغْسِلَهُ (لِأثَرِهِ)».[۱۶۹]

ازآن باکی نیست، مگراین که دوست داشته باشی آن‌را بشویی (به خاطراثرش).[۱۷۰]

و صحیحه حسین بن موسی حنّاط، گوید: از امام جعفرصادق علیه السّلام پرسیدم: از مردی که شراب می‌نوشد و آن‌را از دهانش بالا بیاورد (قی کند) و برپیراهنم بریزد (حکمش چیست؟) فرمود:

«لا بَأْسَ».[۱۷۱]

باکی نیست.

چاره روایات به حسب ظاهر دالّ بر طهارت خمر

شیخ طوسی قدّس سرّه پس از نقل سه روایت مذکور می‌فرماید:

و الّذي يدلّ على أنّ هذه الأخبار محمولة على التّقيّة ما تقدّم ذكره من الآية، و أنّ الله تعالى أطلق اسم الرّجاسة على الخمر، و لا يجوز أن يرد من جهتهم ما يضادّ القرآن و ينافيه. و أيضاً قد أوردنا من الأخبار ما يعارض هذه، و لا يمكن الجمع بينهما إلّا بأن نحمل هذه على التّقيّة لأنّا لو عملنا بهذه الأخبار كنّا دافعين لأحكام تلك جملةً و لم نكن آخذين بها على وجه، و إذا عملنا على تلك الأخبار كنّا عاملين بما يلائم ظاهر القرآن، فحملنا هذه على التّقيّة لأنّ التّقيّة أحد الوجوه التي يصحّ ورود الأخبار لأجلها من جهتهم، فنكون عاملين بجميعها على وجه لا تناقض فيه، و يدلّ على ورود هذه الأخبار على جهة التقيّة أيضاً.

و در الإستبصار فرموده:

فالوجه في هذه الأخبار كلّها أن نحملها على ضرب من التّقيّة، لأنّها موافقة لمذاهب كثيرة من العامّة و إنّما قلنا ذلك لأنّ الأخبار الأوّلة مطابقة لظاهر القرآن قال الله تعالى:

«إِنَمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ» **فحكم على الخمر بالرّجاسة.**[۱۷۲]

و فرموده:

على أنّ الأخبار التي أوردناها أخيراً ليس فيها: أنّه لا بأس بالصّلاة في الثّياب الّتي يصيبها الخمر، و إنّما سئل عن ثوب يصيبه خمر؟ فقال: لا بأس به، و يجوز أن يكون نفي الحظر عن لبسه و التمتّع به، و إن لم تجز الصّلاة فيه.[۱۷۳]

و همانطور که ایشان فرموده در این اخبار که از آلوده شدن لباس به خمر نفی بأس فرموده است، ساکت است از این‌که آیا می‌شود با آن لباس آلوده به خمر نماز خواند یا این‌که باید شسته شود، و نزد راوی مفروغ عنه بوده که باید برای نماز شسته شود، زیرا خمر نجس است و سؤال او از این است که آیا پوشیدن لباس آلوده به خمر جائز است یا خیر؟

بنابر این روایاتی از این دست نیز بر عدم نجاست خمر و مسکرات دلالت نمی‌کند. و روایاتی که ظاهراً بر عدم نجاست خمر و مسکرات دلالت می‌کند، چون با صریح آیه قرآن همراه با تفسیر اهل‌بیت عصمت و طهارت از کلمه رجس مخالفت دارد، و با احادیث صحاح ـ که برخی از آن‌ها را آورده‌ایم ـ مخالفت دارد، بنابر فرموده خود اهل‌بیت رسالت علیهم السّلام، باید صدور آن‌ها را حمل بر تقیّه نمود و اخذ به مُجْمَعٌ علیه شیعه امامیّه کرد.

علاج اختلاف احادیث:

به موافقت قرآن و احادیث صحیحه و مخالفت عامّه و اخذ به مُجْمَعٌ علیه شیعه امامیّه

از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله روایت شده که فرموده‌اند:

«إِذا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَديثانِ مُخْتَلِفانِ فَأَعْرِضوهُما عَلىٰ كِتابِ اللهِ، فَما وافَقَ كِتابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَ ما خالَفَ كِتابَ اللهِ فَذَروهُ».[۱۷۴]

چون دو حدیث که با یکدیگر اختلاف دارند برایتان آمد، آن‌دو را به کتاب خدا عرضه کنید، آن چه با کتاب خدا موافقت داشت، بدان عمل کنید و آن‌را که با کتاب خدا

مخالف بود، رها کنید.

و از امام جعفرصادق علیه السّلام روایت شده است:

«إذا أَتاكُمْ عَنّا حَديثانِ مُخْتَلِفانِ فَخُذُوا بِما وافَقَ مِنْهُمَا الْقُرْآنَ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا لَهُما شاهِداً مِنَ الْقُرْآنِ فَخُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ، فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لا رَيْبَ فيهِ، فَإِنْ كانَ فيهِ اخْتِلافٌ وَ تَساوَتِ الْأَحاديثُ فيهِ فَخُذُوا بِأَبْعَدِهِما مِنْ قَوْلِ الْعامَّةِ».[۱۷۵]

چون برایتان دو حدیث مختلف از ما نقل شد، آن را که با قرآن موافق است، عمل کنید، چنان چه برای هیچ کدام شاهدی از قرآن نیافتید، عمل به اجماع کنید، زیرا امری که بر آن اجماع شده است، تردیدی در آن نیست، چنان چه در آن (اجماع نیز) اختلاف بود و احادیث با یکدیگرتساوی داشتند، امری را عمل کنید که از اعتقاد عامّه دورتراست.

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمود:

«إذا وَرَدَ عَلَيْكُمْ حَديثانِ مُخْتَلِفانِ فَأعْرِضُوهُما عَلىٰ كِتابِ اللهِ، فَما وافَقَ كِتابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَ ما خالَفَ كِتابَ اللهِ فَرُدُّوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُما في كِتابِ اللهِ فَأعْرِضُوهُما عَلىٰ أخْبارِ الْعامَّةِ، فَما وافَقَ أخْبارَهُمْ فَذَرُوهُ، وَ ما خالَفَ أخْبارَهُمْ فَخُذُوهُ».[۱۷۶]

چون با دو حدیث مختلف روبرو شدید، آن‌دو را به کتاب خدا عرضه کنید، آن‌چه که با کتاب خدا موافق بود، بدان عمل کنید و آن‌چه با کتاب خدا مخالف بود، رد کنید. و چنان‌چه آن‌دو را درکتاب خدا نیافتید، آن‌دو را به اَخبار عامّه عرضه کنید، آنچه با اَخبار آنان موافق بود، رهاکنید وبدان‌چه با اَخبارعامّه مخالف بود، ملتزم شده وعمل کنید.

و از عبد صالح امام موسی کاظم علیه السّلام روایت شده که فرمودند:

«إذا جاءَكَ الْحَديثانِ الْمُخْتَلِفانِ فَقِسْهُما عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَ عَلىٰ أحاديثِنا، فَإِنْ أشْبَهَهُما فَهُوَ حَقٌّ، وَإِنْ لَمْ يُشْبِهْهُما فَهُوَ باطِلٌ».[۱۷۷]

چون دو حدیث مختلف برایتان آمد، آن‌دو را به کتاب‌الله و احادیث ما (اهل‌بیت) عرضه

کنید، چنان‌چه با آن‌دو مشابهت داشت، همان حق است و چنان‌چه با آن‌دو مشابهت نداشت، باطل است.

و از اهل‌بیت نبوّت علیهم السّلام روایت شده که فرموده اند:

«إذا جاءَكُمْ عَنّا حَديثانِ فَأعْرِضُوهُما عَلىٰ كِتابِ اللهِ، فَما وافَقَ كِتابَ اللهِ فَخُذُوهُ، وَ ما خالَفَهُ فَاطْرَحُوهُ»[۱۷۱]

چون دو حدیث (مختلف) از ما (اهل‌بیت) برایتان آمد، آن‌دو را به کتاب‌الله عرضه کنید، آنچه با کتاب خدا موافق بود، بدان عمل کنید و آنچه با آن مخالفت داشت، بیندازید.

عمربن حنظله در روایت مقبوله خود گوید: از امام جعفرصادق علیه السّلام پرسیدم: دو نفراز اصحاب خودمان (از شیعیان) راجع به وام یا میراثی با یکدیگر اختلافی پیدا می‌کنند و نزد سلطان و قاضیان وقت (که از عامّه هستند) برای محاکمه می‌روند، آیا انجام دادن این کار جایزاست؟ حضرت فرمود:

«مَنْ تَحاكَمَ إلَيْهِمْ في حَقٍّ أوْ باطِلٍ فَإنَّما تَحاكَمَ إلَى الطّاغُوتِ، وَ ما يَحْكُمُ لَهُ فَإنَّما يَأْخُذُ سُحْتاً، وَ إنْ كانَ حَقّاً ثابِتاً، لِأنَّهُ أخَذَهُ بِحُكْمِ الطّاغُوتِ، وَ قَدْ أمَرَ اللهُ أنْ يُكْفَرَ بِهِ، قالَ اللهُ تَعالىٰ: «يُرِيدُونَ أنْ يَتَحاكَمُوا إلَى الطّاغُوتِ، وَ قَدْ أُمِرُوا أنْ يَكْفُرُوا بِهِ».

کسی که برای موضوعی، حق یا باطل، برای محاکمه نزد آن‌ها برود، به‌درستی که برای دریافت حکم الهی، نزد طاغوت رفته است و هر آنچه که طاغوت برایش بدان حکم کند، هرچند حقّ مسلّم وی باشد، اخذ به مال حرام نموده است. زیرا آن مال را بنابر حکم طاغوت دریافت کرده است. و این در حالی است‌که خداوند امر فرموده که به طاغوت کافرباشند (از او روی گردان شوند). پروردگار تعالی می‌فرماید: «می‌خواهند نزد طاغوت برای محاکمه بروند حال آن‌که به ایشان دستور داده شده که نسبت به آن کافرباشند».

عرض کردم: پس باید چگونه عمل کنند؟ فرمود:

«يَنْظُرانِ إِلىٰ مَنْ كانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوىٰ حَديثَنا، وَ نَظَرَ في حَلالِنا وَ حَرامِنا، وَ عَرَفَ أَحْكامَنا، فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَماً، فَإِنّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حاكِماً، فَإِذا حَكَمَ بِحُكْمِنا، فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللهِ، وَ عَلَيْنا رَدَّ، وَ الرّادُّ عَلَيْنا الرّادُّ عَلَى اللهِ، وَ هُوَ عَلىٰ حَدِّ الشِّرْكِ بِاللهِ».

نظر کنند به شخصی از خودِ شما (شیعیان) که حدیث ما را روایت می‌کند و در حلال و حرام ما نظر می‌افکند و احکام ما را می‌فهمد، پس باید به حکمیّت او راضی شوند چرا که من او را حاکم شما قرار دادم. اگر حاکم طبق دستور ما حکم دهد و یکی از آن‌ها از او نپذیرد، به‌درستی که حکم خدا را سبک شمرده و حکم ما (اهل‌بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله) را رد کرده است و همانا آن‌کس که حکم ما را رد کند، حکم خدا را رد کرده و این کار در حدّ شرك ورزیدن به خداست.

عرض کردم: اگر هرکدام از آن دو، یک نفر از اصحاب ما (شیعیان) را انتخاب کند و به نظارت او در حقّ خویش راضی شود، ولی آن‌دو در حکم اختلاف کنند و منشأ اختلافشان، اختلاف حدیث شما باشد، (تکلیف چیست؟) فرمود:

«الْحُكْمُ ما حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُما، وَ أَفْقَهُهُما، وَ أَصْدَقُهُما فِي الْحَديثِ، وَ أَوْرَعُهُما، وَ لا يَلْتَفِتُ إِلىٰ ما يَحْكُمُ بِهِ الْآخَرُ».

حکم درست آن است که از بین آن دو نفر، فرد عادلتر و فقیه‌تر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آن را صادر کند و نباید به حکم دیگری اعتنا شود.

گفتم: اگر هر دو آن‌ها نزد شیعیان عادل و پسندیده باشند و هیچ یک بر دیگری برتری نداشته باشد، باید چطور عمل کنند؟ فرمود:

«يُنْظَرُ إِلىٰ ما كانَ مِنْ رِوايَتِهِمْ عَنّا في ذٰلِكَ الَّذي حَكَما بِهِ، الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ

أصْحابِكَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنا، وَ يُتْرَكُ الشّاذُّ الَّذي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أصْحابِكَ، فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لا رَيْبَ فيهِ، وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلاثَةٌ: أمْرٌ بَيِّنٌ رُشْدُهُ فَيُتَّبَعُ، وَ أمْرٌ بَيِّنٌ غَيُّهُ فَيُجْتَنَبُ، وَ أمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عِلْمُهُ إِلَى اللهِ وَ إِلىٰ رَسُولِهِ. قالَ رَسُولُ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: حَلالٌ بَيِّنٌ، وَ حَرامٌ بَيِّنٌ، وَ شُبُهاتٌ بَيْنَ ذٰلِكَ، فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهاتِ نَجا مِنَ الْمُحَرَّماتِ، وَ مَنْ أخَذَ بِالشُّبُهاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّماتِ، وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لا يَعْلَمُ».

باید آنچه آنان براساس احادیث ما که مورد اتّفاق نزد اصحاب تو (یعنی شیعیان) است، حکم نموده‌اند، مورد توجّه قرار گیرد و آنچه را که نزد شیعیان مورد اتّفاق و مشهور نیست، رها شود. زیرا در آنچه مورد اتفاق است تردیدی نیست و همانا امور بر سه قسم است: ۱- امری که درستی و هدایت آن روشن است و باید از آن پیروی شود. ۲- امری که گمراهی آن روشن است و باید از انجام آن پرهیز شود. ۳- امری که مشکل است (درستی یا نادرستی آن آشکار نیست) و باید برای دریافت حقیقت آن به خداوند و پیامبرش ارجاع داده شود. پیغمبر صلّی الله علیه و آله فرموده است: حلالی است روشن و حرامی است روشن و در میان آن‌ها اموری است مشتبه (پوشیده و نامعلوم). هر آنکس که امور مشتبه را رها کند؛ از محرّمات نجات یافته و هرکس به امور مشتبه عمل کند، لاجرم مرتکب محرّمات نیز شده و ندانسته هلاک خواهد شد.

عرضه داشتم: اگر هر دو حدیث (مورد استناد) مشهور باشند و افراد مورد اعتماد آن‌را از شما روایت کرده باشند (چطور)؟ فرمود:

«يُنْظَرُ فَما وافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتابِ وَ السُّنَّةِ، وَ خالَفَ الْعامَّةَ، فَيُؤْخَذُ بِهِ، وَ يُتْرَكُ ما خالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتابِ وَ السُّنَّةِ، وَ وافَقَ الْعامَّةَ».

باید توجّه شود، هرکدام از آن‌دو حدیث که مطابق قرآن و سنّت و مخالف غیر شیعیان است، باید به آن عمل کنند، و آن حدیثی که مخالف قرآن و سنّت و موافق غیر شیعه

باشد، تَرک شود.

گفتم: فدایت شوم! به من بفرمایید اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنّت به دست آورده باشند، ولی یکی از دو خبر را موافق عامّه (غیر شیعه) و دیگری را مخالف عامّه بیابیم، به کدامیك عمل شود؟ فرمود:

«ما خالَفَ الْعامَّةَ فَفيهِ الرَّشادُ».

آن حدیثی که مخالف عامّه باشد، حق است.

گفتم: فدایت شوم، اگرهردو خبرموافق دو دسته از عامّه باشد؟ فرمود:

«يُنْظَرُ إِلىٰ ما هُمْ إِلَيْهِ أَمْيَلُ حُكّامُهُمْ وَ قُضاتُهُمْ فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخَرِ».

نظرشود به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتربدان توجه دارند، ترک شده و به آن حدیث دیگرعمل شود.

گفتم: اگرحاکمان عامّه به هردو خبربا توافق نظردهند؟ فرمود:

«إِذا كانَ ذٰلِكَ فَأَرْجِهْ حَتّىٰ تَلْقىٰ إِمامَكَ، فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهاتِ خَيْرٌ مِنَ الْإِقْتِحامِ فِي الْهَلَكاتِ».[۱۷۹]

چون چنین شد صبر کن تا امام خویش را ملاقات کنی، زیرا دست نگه داشتن در شبهات از افتادن به هلاکت‌ها بهتراست.

حاکم براین دو دسته از روایات و چاره تعارض آن‌ها

دو حدیث است؛ یکی صحیحه علیّ بن مهزیار از امام اباالحسن الرّضا علیه السّلام است، این روایت را ثقة الإسلام کلینی بزرگوار در کافی شریف آورده است و شیخ بزرگوار طوسی اعلی الله مقامهما به او اعتماد کرده و در کتاب شریف التّهذیب و الإستبصار روایت نموده است:

علیّ بن مهزیار گوید: در نوشته عبدالله بن محمّد به ابی الحسن الرّضا علیه السّلام خواندم، نوشته بود: قربانت شوم! زراره از امام محمّدباقر و امام جعفرصادق علیهما السّلام درباره خمر

روایت کرده است که اگر به پیراهن و لباس بریزد که فرموده‌اند: «باکی نیست به این‌که با آن نماز بگزارد، همانا تنها نوشیدن آن حرام شده است» و غیر از زراره از امام جعفرصادق علیه السّلام روایت نموده است که حضرت فرمودند: «اگر بر پیراهن و لباس تو خمر و یا نبیذ و یا مسکری بریزد و تو جای آن‌را می‌دانی، آن‌جا را بشوی، و اگر نمی‌دانی همه آن‌را بشوی، و اگر پیش از شستن در آن نماز گزارده‌ای، آن نماز را اعاده کن» مرا آگاه کن به کدام روایت عمل نمایم؟ حضرت امام علیّ‌الرّضا علیه السّلام مرقوم فرموده بودند:

«خُذْ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ».[۱۸۰]

فرموده امام جعفرصادق علیه السّلام (یعنی همان حکم به نجاست خمر) را بگیر (و بدان عمل کن).

و دیگری صحیحه خیران خادم از امام اباالحسن‌الهادی علیه السّلام است که شیخ کلینی قدّس سرّه آن‌را روایت نموده و شیخ طوسی با اعتماد به او، در دو کتاب خود «التّهذیب» و «الإستبصار» آن‌را روایت نموده است، خیران گوید: به امام نامه نوشتم و از حضرت پرسیدم: با پیراهنی که خمر و یا گوشت خوک به آن رسیده (آلوده‌اش کرده) است، آیا می‌شود نماز گزارد یا خیر؟ همانا اصحاب ما (شیعیان) در حکم آن به اختلاف افتاده‌اند، برخی از آنان می‌گویند: در آن نماز بگزار زیرا که خداوند تنها نوشیدن آن‌را حرام نموده است، و برخی دیگر می‌گویند: در آن نماز مگزار؟ حضرت در جواب مرقوم فرمود:

«لا تُصَلِّ فيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ».[۱۸۱]

در آن نماز مگذار که آن به راستی رجس (نجس) است.

شیخ طوسی پس از نقل روایت علیّ بن مهزیار در «التهذیب» و «الإستبصار» فرموده:

وجه الإستدلال من الخبر أنّه علیه السّلام أمر بالأخذ بقول أبي عبد الله علیه السّلام علی الإنفراد و العدول عن قوله مع قول أبي جعفر علیه السّلام، فلولا أنّ قوله علیه

السّلام مع قول أبي جعفر علیه السّلام خرج مخرج التّقیّة لکان الأخذ بقولهما علیهما السّلام معاً أولی و أحری ....

ادلّه حکم نجاست مسکرات

از سنّت مطهّره

اضافه برآیه کریمه:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»[۱۸۲]

ای ایمان آوردگان! شراب و قمار و بت‌ها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطان، از آن‌ها دوری کنید؛ امید است رستگار شوید.

این آیه دلالت صریح بر نجاست خمر دارد و مفصّلاً در جواب به قسمت ششم از همین شبهه، خواهد آمد، سیّد علی طباطبائی در ریاض المسائل می‌نویسد: احادیث صحیحی برآن دلالت می‌کند و مانند آن است روایات معتبری که شهرت عظیم، قصور سند آن‌ها را جبران می‌کند.[۱۸۳] صاحب مفتاح الکرامة نیز می‌گوید: همانا اخباری که بر نجاست خمر دلالت دارند نزدیک به بیست خبرهستند.[۱۸٤]

همچنین بحمد الله تعالی احادیث و روایاتی چند، که بیشترآن‌ها از جهت سند، صحیح و برخی معتبرو دیگرروایاتی که مُنْجَبَر به فتوای معظم علمای امامیّه و عمل آنان است، به دست ما رسیده است و در منابع معتبرحدیث امامیّه وجود دارند، و ما برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

در صحیحه حلبی، گوید: از امام جعفرصادق علیه السّلام از دارویی که با خمرعجین (و خمیر) شده است پرسیدم، فرمود:

«لا وَ اللهِ ما أُحِبُّ أَنْ أَنْظُرَ إِلَیْهِ فَکَیْفَ أَتَداوىٰ بِهِ، إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الْخِنْزیرِ أَوْ لَحْمِ الْخِنْزیرِ، وَ إِنَّ أُناساً لَیَتَداوَوْنَ بِهِ».[۱۸۵]

نه به خدا سوگند دوست ندارم به آن بنگرم، با این وجود، چگونه بدان مداوا کنم؟ به راستی که آن (یعنی خمر) به منزله چربی خوک یا گوشت خوک است، و همانا که گروه‌هایی از مردم بدان مداوا می‌کنند.

و مرسله یونس بن عبدالرّحمان از امام جعفربن محمّد صادق علیهما السّلام که فرمود:

«إذا أَصابَ ثَوْبَكَ خَمْرٌ أَوْ نَبيذٌ مُسْكِرٌ فَاغْسِلْهُ إِنْ عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ، فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ، وَإِنْ صَلَّيْتَ فيهِ فَأَعِدْ صَلاتَكَ».[۱۸۶]

اگر پیراهنت به خمرو یا نبیذ مسکرآلوده گردید و جای آن‌را می‌دانی آن‌جا را بشوی، و اگر جای آن را نمی‌دانی همه آن را بشوی، و اگرنشسته با آن نماز گزارده‌ای، نمازت را تکرار نما.

همچنین موثّقه عمّار بن موسی ساباطی از امام جعفرصادق علیه السّلام، گوید: از امام درباره ظرفی که در آن مِیْ بوده پرسیدم آیا می‌شود در آن سرکه یا آب کامخ یا زیتون نهند فرمود:

«إِذا غُسِلَ فَلا بَأْسَ ...»![۱۸۷]

چون شسته شود باکی ندارد ... .

و موثقه عمّار بن موسی از امام جعفرصادق علیه السّلام نقل می‌کند که فرمود:

«وَ لا تُصَلِّ في ثَوْبٍ أَصابَهُ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتّىٰ يُغْسَلَ».[۱۸۸]

درپیراهنی که آلوده به خمرو یا مسکری شده است تا نشسته‌ای در آن نماز مگذار.

و صحیحه علیّ بن جعفر از امام موسی‌کاظم علیه السّلام، از حضرت پرسید: آیا می‌توان از غذایی که برسفره و خانی که آلوده به خمرشده است، خورد؟ فرمود:

«إِنْ كانَ الْخِوانُ يابِساً فَلا بَأْسَ».[۱۸۹]

اگرآن خان خشک است باکی نیست.

همچنین صحیحه عبدالله بن سنان، گوید: پدرم از امام جعفرصادق علیه السّلام درباره کسی که ماهیِ حرام جرّی می‌خورد و خمرمی‌نوشد، پرسید که پیراهنش را به او عاریه داده است، آیا

پیش از شستن با آن نماز بگذارد؟ فرمود:

«لا يُصَلّي فيهِ حَتّىٰ يَغْسِلَهُ».[۱۹۰]

تا آن را نشُسته است، در آن نماز نگزارد.

و صحیحه محمّد بن مسلم، از امام محمّد باقر علیه السّلام پرسید: آیا می توان از ظرف‌های اهل ذمّه (کفار اهل کتاب) و مجوسیان نوشید؟ فرمود:

«لا تَأْكُلوا في آنِيَتِهِمْ، وَ لا مِنْ طَعامِهِمُ الَّذي يَطْبُخُونَ، وَ لا مِنْ (في) آنِيَتِهِمُ الَّتي يَشْرَبُونَ فيهَا الْخَمْرَ».[۱۹۱]

در ظرف‌های آنان (غذا) نخورید، همچنین از غذایی که می‌پزند نخورید، و از ظرف‌های آنان که درونش خمر می نوشند، نخورید.

و صحیحه عمر بن حنظله، گوید: به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: اگر در یک جام شراب، چندان آب خالص بریزند تا آن حد که صولت شراب را شکسته و مستی آن را ببرد، نظرتان چیست؟ حضرت فرمود:

«لا وَ اللهِ وَ لا قَطْرَةٌ تَقْطُرُ مِنْهُ في حُبٍّ إِلّا أُهْرِيقَ ذٰلِكَ الْحُبُّ».[۱۹۲]

نه، به خداوند سوگند حتی اگر قطره‌ای شراب در خمره‌ای بریزد، مگر این‌که آب آن خمره (باید) ریخته شود.

ابوبصیر می‌گوید: امّ خالد عبدیّه، محضر امام جعفر صادق علیه السّلام رسید و عرض کرد: من مشکلی در شکم دارم و طبیبان عراق برای مداوای آن، نبیذ را با سویق برایم تجویز کرده‌اند؛ من می‌دانستم که شما آن را ناخوش می‌دارید، دوست داشتم تا از شما درباره آن بپرسم. حضرت به او فرمود: چه چیزی سبب شد آن را ننوشیدی؟ در جواب گفت: من دینم را به عهدهٔ شما انداختم (و پیرو شما هستم) تا این‌که هنگام ملاقات خداوند او را بگویم که جعفر بن محمّد علیه السّلام مرا امر کرد و نهی نمود. حضرت (خطاب به ابوبصیر) فرمودند:

«یا أَبا مُحَمَّدٍ! أَلا تَسْمَعُ إِلىٰ هٰذِهِ الْمَرْأَةِ وَ هٰذِهِ الْمَسائِلِ؟! لا وَ اللّٰهِ لا آذَنُ لَكِ فِي قَطْرَةٍ مِنْهُ وَ لا تَذُوقِي مِنْهُ قَطْرَةً فَإِنَّما تَنْدَمينَ إِذا بَلَغَتْ نَفْسُكِ هاهُنا».

ای ابا محمّد! آیا به این زن و این مسائل گوش فرا نمی دهی؟ به خدا سوگند، من به تو اجازه قطره‌ای از آن را نمی دهم، یک قطره از آن را مزه نکن که اگر چشیدی، البته وقتی جانت به این‌جا رسید ـ و در این حال، به گلوی مبارک خویش اشاره فرمود ـ پشیمان می شوی.

سه بار به او فرمود: فهمیدی؟ گفت: آری، امام فرمود:

«ما يَبُلُّ الْميلَ يُنَجِّسُ حُبّاً مِنْ ماءٍ»[۱۹۳]!

آنچه از آن میل را تر کند، خمره‌ای از آن‌را نجس کند (کنایه از این‌که کمترین مقدار شراب نیز نجس بوده و منجّس است)، سه بار آن‌را فرمود.

در روایت از امام جعفرصادق علیه السّلام است که از آن حضرت درباره مردی که از بیماری چشم شکایت داشت و برای او سرمه‌ای را که با خمر (شراب) آمیخته بودند، تجویز کردند پرسیده شد، حضرت فرمود:

«هُوَ خَبيثٌ بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، فَإِنْ كانَ مُضْطَرّاً فَلْيَكْتَحِلْ بِهِ».[۱۹۴]

پلید (و پست و نجس) است و (در حکم) به منزله و مانند مردار است، بنابراین اگر ناچار بود به آن سرمه کند.

در این حدیث شریف امام علیه السّلام نبیذ را نیز نجس دانسته و حکم آن‌را حکم خمر دانسته است. و در موثّقه عمّار بن موسی نیز امر می‌فرمایند: آنچه آلوده به نبیذ شده، باید هفت بار مانند آن‌چه به سگ آلوده و نجس شده، شسته شود:

«يَغْسِلُهُ سَبْعَ مَرّاتٍ وَ كَذٰلِكَ الْكَلْبُ، ... وَ لا تُصَلِّ فِي بَيْتٍ فيهِ خَمْرٌ وَ لا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلائِكَةَ لا تَدْخُلُهُ، وَ لا تُصَلِّ فِي ثَوْبٍ أَصابَهُ خَمْرٌ أَوْ مُسْكِرٌ حَتّىٰ يُغْسَلَ، ...».[۱۹۵]

هفت بار آن‌را بشوید، و هم چنین (درباره آنچه) سگ (موجب نجاستش شده است) ... و در اتاق که در آن شراب و یا مست کننده‌ای هست، نماز نخوان، زیرا فرشتگان وارد آن‌جا نمی‌شوند، و با لباسی که خمر یا مست کننده‌ای بدان رسیده است نماز نخوان تا وقتی آن را بشویی، ....

و در مسند زکریّا بن آدم از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام است که گوید: به امام عرض کردم: اگر قطره‌ای خمر و یا نبیذ مسکری در دیگی که گوشت و خورشت بسیار در آن است ریخته شود حکم آن چیست؟ فرمود:

«يُهَراقُ الْمَرَقُ أَوْ يُطْعِمُهُ لِأَهْلِ الذِّمَّةِ أَوِ الْكِلابِ، وَ اللَّحْمَ فَاغْسِلْهُ وَ كُلْهُ ... ».

خورشت دور ریخته می‌شود یا این‌که به اهل ذمّه (یهودیان و نصاری) و یا به سگان داده می‌شود، گوشت را بشوی و بخور.

عرض کردم: اگر فقّاع (آبجو) نیز در آن غذا ریخته شود چطور؟ فرمود:

«أَكْرَهُ أَنْ آكُلَهُ إِذا قَطَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ طَعامي».[۱۹۶]

چنان چه در قسمتی از غذایم بچکد، ناخوش می‌دارم که آن‌را بخورم.

و البته براهل تحقیق روشن است که کراهت در این‌جا به معنی حرمت است.

و ازپرسش روات ازائمّه علیهم السّلام معلوم است که آنان معتقد به نجاست خمر بوده‌اند و نجاست خمرنزد آنان مفروغ عنه بوده و تقریرامام علیه السّلام مؤیّد اعتقاد آنان است.

اِجماع شیعه امامیّه

و اضافه برآن‌چه گذشت، اِجماع شیعه برنجاست خمراست: سیّد مرتضی علم الهدی و شیخ الطّائفة الحقّة طوسی و ابن زهره و ابن ادریس و علّامه حلّی اعلی الله مقامهم تصریح به اجماع امامیّه بر نجاست خمر و مطلق مسکرات نموده‌اند[۱۹۷]و بسیاری از فقهاء امامیّه تصریح نموده‌اند که فتوای اکثرفقهاء امامیّه برآن است.[۱۹۸]

و فقهاء دیگری غیر از شیخ طوسی رضوان الله علیهم و پیش از او نیز به صراحت حکم به نجاست خمر و جمیع مسکرات مایع نموده‌اند، و از آن‌ها هستند: شیخ مفید و سیّدمرتضی و مجمعین پیش ازآنان وهمچنین درعصرشان بنابرنقل سیّد مرتضی وشیخ طوسی.[۱۹۹]

برخی دیگر از فقهای امامیّه، قائلین به نجاست خمر و مسکرات و فقّاع: قاضی ابن البرّاج[۲۰۰] و ابن ابی المجد علیّ بن حسن حلبیّ[۲۰۱] محمّد بن علیّ بن حمزه طوسی[۲۰۲] ابن ادریس حلّی[۲۰۳] محقّق حلّی[۲۰۴] علّامه حلّی[۲۰۵] فاضل مقداد سیوری[۲۰۶] و[۲۰۷] دیگر فقهاء[۲۰۸] تغمّدهم الله برحمته.

جواب قسمت دوم از شبهه۲ که گفته است: اوّلین کسی که مسئله نجاست شراب را مطرح کرد جناب شیخ الطّائفه شیخ طوسی رحمة الله علیه می‌باشد

قائلین به نجاست خمر

جواب- گوییم: پیش از شیخ طوسی، فقهاء دیگری اعلی الله مقامهم نیز به صراحت فتوا به نجاست خمر و فقّاع (آبجو) و نبیذ و مسکرات مایع داده‌اند و از آن‌ها هستند شیخ مفید در کتاب «المقنعة» صفحه۷۹۸، می‌نویسد:

قال الله عزّوجلّ: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». فوصفها تعالى بالنّجاسة و هي الرّجاسة، و أضافها إلى أعمال الشّيطان الملعون على أفعاله الّتي نهى عنها المؤمنين و أمر باجتنابها، أمراً على الوجوب وكان ذلك مفيداً للنّهي عنها بما يقتضي فيها التّحريم.

خدای عزّوجلّ فرموده: «همانا شراب و قمار و بت‌ها و وسایل قمار پلیدند و از کارهای شیطانند، از آن‌ها دوری کنید؛ امید است‌که رستگار شوید»، پس آن‌را به نجاست توصیف نموده و آن رجاست (و پلیدی) است، و آن‌را اضافه نمود به عمل شیطان ملعون برکارهایش که خداوند مؤمنین را از آن‌ها نهی فرموده و امربه دوری از آن‌ها کرده، امری بروجوب و آن مفید نهی از آن است به آنچه که اقتضای تحریم می‌کند.

و در «المسائل الصاغانیّة» صفحه۱۱۴ نوشته است:

... و الموجب على شاربه الحدّ في ملّة الإسلام النّجس العين بحكم القرآن حيث يقول الله جلّ اسمه: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» فحكم على الخمر بالنّجاسة نصّاً لا يختلّ فهم معناه على ذوي الألباب و كلّ مسكر خمر بحكم اللّغة الّتي نزل بها القرآن و السّنّة الثّابتة ... .

... .و در ملّت اسلام برنوشنده خمرحدّ واجب می گردد، نجس العین است به حکم قرآن که الله تعالی فرماید: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ ... » پس بنابرنصّ حکم به نجاست خمر کرده چنان‌که فهم معنای نجاست از آن اختلالی برعاقلان نیاید و هرمست‌کننده‌ای به حکم لغتی که قرآن و سنّت ثابته برآن نازل شده (درحکم) خمراست ... .

و سیّد مرتضی علم الهدی در «رسائل الشّریف المرتضی» جلد۱ صفحه۹۷ جوابات المسائل الرّازیّة المسألة الأولی [حرمة الفقّاع عند الإماميّة] می‌نویسد:

إعلم أنّ الفقّاع محرّم محظور عند الإماميّة يحدّ شاربه، كما يحدّ شارب الخمر. و يجري الفقّاع عندهم في النّجاسة و التّحريم مجرى الخمر.

بدان همانا «فقّاع» آبجوحرام است و جایزنیست نزد امامیّه و برنوشنده آن حدّ شرعی زده می‌شود، همانطور که نوشنده خمرحدّ زده می‌شود. و نزد امامیّه حکم نجاست و حرمت نوشیدنش چون خمراست.

و فقیه سلاّر حمزة بن عبدالعزیزالدّیلمی متوفّای سال٤٤٨ در «المراسم العلويّة و الأحكام النّبويّة» صفحه۵۵ می‌آورد:

النّجاسات على ثلاثة أضرب؛ أحدها: تجب إزالة كثيره و قليله. و منها: ما تجب إزالة كثيره دون قليله و منها: ما تجب إزالة قليله و لا كثيره. فالأوّل: البول، ... و الخمر و سائر ما يسكر، و الفقّاع ... .

نجاست‌ها برسه گونه‌اند؛ یکی: آن‌که واجب است برطرف نمودن کم و زیاد آن. و از

آن‌ها: آن‌که واجب است برطرف نمودن کم آن و نه بسیارش. اوّلی: بول است و ... و خمرو باقی مست‌کننده‌ها، و آبجو....

جواب قسمت سوم از شبهه۲ که گفته است: شیخ طوسی در عنفوان جوانی این فتوا را صادر فرموده

گوییم: شیخ الطّائفةالإمامیّة طوسی قدّس سرّه در کتاب‌های خود: «التّهذیب» و «النّهایة» و «المبسوط» و «تفسیر التّبیان» و «الإقتصاد» و «مصباح المتهجّد» و «الجمل و العقود في العبادات» به حکم نجاست خمر تصریح نموده.[۵] این کتب را در مقاطع سنی مختلف تالیف نموده است.

جواب قسمت چهارم از شبهه۲ که گفته است: و شاگردان ایشان نیز به این فتوا اعتراض نموده اند.

می‌گوییم: ما کسی از شاگردان شیخ الطّائفة را سراغ نداریم که براو اعتراض نموده باشد.

جواب قسمت پنجم از شبهه۲ که گفته است: و فقهای پس از ایشان به حسب عظمت جایگاه جناب شیخ رحمه الله فتوا به نجاست شراب داده‌اند

می‌گوییم: علماء و فقهاء شیعه امامیّه، در امر دین هیچ ملاحظه‌ای را ننموده‌اند و پس از تصریح در فتوای خود به نجاست خمرو باقی مسکرات برآن دلیل اقامه کرده‌اند، حتی برخی از آنان دلایل شیخ طوسی را مورد نقد خود قرار داده‌اند هرچند که فتوای او را قبول داشته‌اند، و از کسانی که بربرخی از احکام او در این مورد خرده گرفته است ولی با شیخ همراهی نموده، ابن ادریس حلّی است. بگذریم از این‌که فرد مزبور، با این سخن نسنجیده، به فقاهت علماء بزرگوار شیعه امامیّه در طول تاریخ فقاهت، جسارت نموده، و باید برای این سخن خود در بارگاه الهی جوابی مدلّل آماده نماید.

جواب قسمت ششم از شبهه دوم که گفته است: و علّت فتوای جناب شیخ طوسی به نجاست، فهم ناصحیح ایشان از آیه «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»[۹] می‌باشد.

نصّ قرآنی دالّ بر نجاست خمر

جواب-گوییم: قرآن کریم می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»[۲]

این آیه دلالتی صریح برنجاست خمردارد، و رجس در کلمات فقهاء شیعه تفسیربه نجس شده، و نه تنها شیخ الطّائفة الحقّه طوسی اعلی الله مقامه، بلکه علمای دیگری نیزبرآن تصریح نموده و به این آیه برنجاست خمرو مسکرات مایع بالإصاله استدلال کرده‌اند، از جمله شیخ مفید در «المقنعة» و «المسائل الصّاغانیّة» و سیّد مرتضی علم الهدی در «المسائل النّاصریّات» و شیخ طوسی در «التّهذیب» و «المبسوط» و «تفسیرالتّبیان» و ابن زهره در «الغنیة» و ابن ادریس حلّی در «السّرائر» و قطب راوندی در «فقه القرآن» و محقّق حلّی در «المعتبر» و علّامه حلّی در «المختلف» و فاضل مقداد در «کنزالعرفان» و شیخ حسن عاملی در «معالم الدّین» و ... .[۲۱۱]

و اگراشکال شود که همراه با خمر، میسرو انصاب و ازلام نیزذکرشده که مسلّماً آن‌ها نجس نیستند، پس رجس در این آیه به معنی نجس نمی‌باشد، گوییم: درآیه به ضمیرمفرد آمده است «إِنَّهُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ» و «فَاجْتَنِبوهُ» که همه آن‌ها به خمرباز می‌گردد که اخبث از آن سه‌تای دیگر است و باید مطلقاً از آن اجتناب نمود و معنی نجس همان است. و نظر شیخ الطّائفة الحقّة وفقهاء دیگربردقّت آن‌ها دلالت می‌کند.

و در صحیحه فضل از امام جعفرصادق علیه السّلام است که کلمه «رجس» را درباره آب نیم خورده سگ به معنی «نجس» به کاربرده و فرمودند:

«رِجْسٌ نِجْسٌ، لا تَتَوَضَّأْ بِفَضْلِهِ، وَ اصْبُبْ ذٰلِكَ الْماءَ، وَ اغْسِلْهُ بِالتُّرابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، ثُمَّ بِالْماءِ».[۲۱۲]

(سگ) رجس است نجس است، با آب نیم خورده او وضو مگیر، و آن آب‌را بریز، و آن (ظرف) را اوّل با خاک بشوی (خاک مال کن) و سپس با آب بشوی.

و در صحیحه خیران خادم از امام علیّ‌الهادی علیه السّلام است، گوید: به امام نامه نوشتم و از حضرت پرسیدم: آیا با پیراهنی که خمر و یا گوشت خوک به آن رسیده (آلوده‌اش کرده) است، می‌شود نماز گزارد یا نه؟ همانا که اصحاب ما (شیعیان) در حکم آن به اختلاف افتاده‌اند، برخی از آنان می‌گویند: در آن نماز بگزار زیرا که خداوند تنها نوشیدن آن‌را حرام نموده است، و برخی دیگر از آنان می‌گویند: در آن نماز مگزار؟ حضرت در جواب مرقوم فرمود:

«لا تُصَلِّ فیهِ فَإنَّهُ رِجْسٌ».[۲۱۳]

با آن نماز مگذار که به‌راستی آن رجس (نجس) است.

اصل و علّت تحریم خمر و مسکرات

بیان علّت و اصل تحریم خمر و مسکر از انگور و خرما و غیر آن‌ها در حدیث امام جعفر صادق علیه السّلام آن است که مسکر از بول و نَفَسِ ابلیس است که از آتش است، و منشأ إختمار به غلیان بول ابلیس لعنه الله است، و هر مسکری بدان سبب حرام شده.

عصاره خرما اگر غلیان کرد و قبل از ذهاب ثُلُثَیْن آن یعنی قبل از آن‌که دو سوم آن بخار شود، حرام و نجس است، زیرا که نَفَسِ ابلیس لعنه الله تعالی به آن رسیده، پس اگر به غلیان بیافتد یعنی زیر و رو شود و یا با آتش بجوشد و گرما، مسکر و حرام است. و اگر آن (خرما و انگور) را خورده بود، تمامیش مسکر می‌گردید و حرام می‌بود. اساس مسکرات از نَفَسِ (آتش) ابلیس لعین و اساس اِختمار مسکرات به غیر آتش و به غلیان، اثر بول ابلیس است.[۲۱۴]

صحیحه زراره از امام محمّدباقر علیه السّلام[۲۱۵] و موثّقه سعید بن یسار[۲۱۶] از امام جعفر صادق علیه السّلام حاکی از نزاع حضرت نوح نبیّ الله علیه السّلام با ابلیس لعنه الله است بر سر کاشتن و غرس درخت انگور و خرما پس از طوفان، و ابلیس لعین مانع شد و بارها آن‌را از زمین کند و گفت: نمی‌گذارم آن‌را بکاری و از آنِ من است و اصحابم، تا این‌که جبرئیل علیه السّلام آمد و نزاع بدین گونه برطرف شد که پس از تبخیر دو سوم از عصاره انگور و خرما، ثُلُثِ باقی

مانده برای نوح علیه السّلام حلال است، و دو ثُلُثِ آن پیش از تبخیرش از آنِ شیطان است. یعنی اساس خمرو تحریم آن به این خاطراست که دو سهم از سه سهم، از آنِ شیطان لعنة الله علیه است. پس عصیرپس از غلیان و یا جوشیدن به حرارت و آتش، پس از تبخیردو ثلث آن، حلال و پاک می‌باشد.

خمراز چیست؟

درصحیحه عبدالرّحمان بن الحجّاج است که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: خمراز پنج چیز است: از شیره انگور، از غلیان کشمش در آب، نبیذ عسل، آبجو و نبیذ خرما، و در روایتی از امام سجّاد علیه السّلام از ذرّت نیزافزوده شده است.[۲۱۷]

مصادیق خمر: همه مسکرات

و حرمت نوشیدن سائرمسکرات ازضروریّات امامیّه است[۲۱۸]و صریح حدیث رسول‌الله صلّی الله علیه وآله[۲۱۹]امام علیّ‌السجّاد[۲۲۰]امام علیّ‌الرّضا[۲۲۱]صلوات الله علیهم است:

«كُلُّ مُسْكِرٍ حَرامٌ، وَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ».

هرمست کننده‌ای حرام است، و هرمست کننده‌ای خمراست.

و حکم خمرنجاست است، بنابراین جمیع مسکرات نجس هستند.

هرچیزی که سرانجام و اثرعاقبت آن چون خمراست، آن نیزخمراست، و حکم خمررا دارد، از جمله این‌که نجس است، امام موسی‌کاظم علیه السّلام فرمودند:

«إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِها، وَ لٰكِنَّهُ حَرَّمَها لِعاقِبَتِها، فَما كانَ عاقِبَتُهُ عاقِبَةَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ»[۲۲۲]

خداوند عزّوجل خمررا به‌خاطراسمش حرام نکرده، بلکه به‌خاطرعواقب (زیانبارش) آن‌را حرام کرده است، بنابراین هرچیزی که عواقب (زیانبار) خمررا داشته باشد، حرام است.

و امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام فرمود:

«حَرَّمَ اللهُ الْخَمْرَ لِما فیها مِنَ الْفَسادِ، وَ مِنْ تَغْییرِها عُقُولَ شارِبیها، وَ حَمْلِها إِیّاهُمْ عَلیٰ إِنْکارِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ الْفِرْیَةِ عَلَیْهِ وَ عَلیٰ رُسُلِهِ، وَ سائِرِ ما یَکُونُ مِنْهُمْ؛ مِنَ الْفَسادِ وَ الْقَتْلِ وَ الْقَذْفِ وَ الزِّناءِ، وَ قِلَّةِ الْإِحْتِجازِ مِنْ شَیْءٍ مِنَ الْحَرامِ، فَبِذٰلِکَ قَضَیْنا عَلیٰ کُلِّ مُسْکِرٍ مِنَ الْأَشْرِبَةِ أَنَّهُ حَرامٌ مُحَرَّمٌ، لِأَنَّهُ یَأْتي مِنْ عاقِبَتِها ما یَأْتي مِنْ عاقِبَةِ الْخَمْرِ، فَلْیَجْتَنِبْهُ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَتَوَلّانا وَ یَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنا کُلَّ شَرابٍ مُسْکِرٍ، فَإِنَّهُ لا عِصْمَةَ بَیْنَنا وَ بَیْنَ شارِبیها»[۲۲۳]

خداوند خمر را حرام کرد به خاطر آن تباهی و فسادی که در آن است، و این‌که عقل نوشندگان را دگرگون می‌سازد، و آنان را به اِنکار خدای عزّوجلّ و افتراء بستن بر او و پیامبرانش وادار می‌سازد، و چیزهای دیگری که از آنان سر می‌زند از فساد و قتل و تهمت و زنا، و کم پروایی از انجام کمترین کار حرام (یعنی حتی شده به کمترین مقدار کار حرام، دست می‌زنند)، بنابراین بدین سبب است که بر حرمت هر مست‌کننده‌ای از نوشیدنی‌ها حکم کردیم که مؤکّداً حرام است، چون سرانجامی همانند سرانجام خمر را دارد، و می‌کشاند به همان جایی که خمر می‌کشاند، بنابراین هر کس به خدا و روز واپسین ایمان دارد و ولایت ما خاندان نبوّت را داراست و ادّعای دوستی ما دارد، باید از آن و از هر مست‌کننده‌ای بپرهیزد، زیرا میان ما و شرابخوار هیچ گونه رابطه و عهدی برقرار نخواهد بود (و از شفاعت ما محرومند).

علیّ بن یقطین از امام موسی کاظم علیه السّلام روایت کند، حضرت فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالیٰ لَمْ یُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِإِسْمِها، وَ لٰکِنْ حَرَّمَها لِعاقِبَتِها، فَما فَعَلَ فِعْلَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ».[۲۲۴]

همانا خداوند تبارک و تعالی خمر را به خاطر نامش (که خمر است) حرام ننموده بلکه آن را به خاطر سرانجام و آثاری که دارد، حرام کرده است، بنابراین هر چیزی که کارِ خمر کند

(یعنی همان آثار خمررا داشته باشد) در (حرمت) همان خمراست.

فقّاع (آبجو) هم خمراست

به اجماع شیعه، هرمست کننده مایعی خمراست، و احکام خمررا دارد و مخالفی ندارد و از جمله آن‌ها فقّاع (آبجو) است که بنابراحادیثی چند، خمری است‌که در آیه آمده بود، و ما در این‌جا ۱۴ حدیث را درباره این‌که فقّاع (آبجو)، خمراست و آثار خمررا دارد، و حکمش حکم خمرو نجس و نوشیدنش حرام است و حدّ شارب خمررا دارد، و اهل‌بیت نبوّت به شستن لباس آلوده به آن امر فرموده‌اند، می‌آوریم و خمر(شراب انگور و خرما و غیرآن‌ها) که مستی و آثارش بیشتراست، به طریق اولی نجس می‌باشد:

عمّار بن موسی گوید: درباره فقّاع (آبجو) از امام جعفرصادق علیه السّلام پرسیدم، حضرت فرمود:

«هُوَ خَمْرٌ».[۲۲۵]

آن خمراست.

حسین القلانسیّ گوید: خدمت امام موسی کاظم نامه نوشتم و از حضرت درباره فقّاع (آبجو) پرسیدم، فرمود:

«لا تَقْرَبْهُ فَإِنَّهُ مِنَ الْخَمْرِ».[۲۲۶]

به آن نزدیک مشوکه به تحقیق از (مصادیق) خمراست.

محمّد بن سنان گوید: از امام علیّ الرّضا علیه السّلام درباره فقّاع (آبجو) پرسیدم، فرمود:

«هُوَ الْخَمْرُ بِعَيْنِها».[۲۲۷]

آن عین (و خودِ) خمراست.

ابن فضّال گوید: به حضرت أباالحسن الرّضا علیه السّلام نوشتم و از ایشان درباره فقّاع (آبجو) پرسیدم، درنامه خویش مرا نهی نمود و مرقوم فرمود:

«هُوَ الْخَمْرُ، وَ فيهِ حَدُّ شارِبِ الْخَمْرِ».[۲۲۸]

آن خمر است، و برای آن، حدّ و مجازات نوشنده خمر است.

زاذان گوید: امام جعفر صادق علیه السّلام فرمود:

«لَوْ أَنَّ لي سُلْطاناً عَلىٰ أَسْواقِ الْمُسْلِمينَ لَرَفَعْتُ عَنْهُمْ هٰذِهِ الْخَمْرَةَ».[۲۲۹]

اگر مرا سلطه و قدرتی بر بازارهای مسلمانان بود، حتما از آنان این خمر کوچک (یعنی آبجو) را رفع می‌نمودم (یعنی آن را از بازار مسلمانان برمی‌داشتم).

حسن بن الجهم و ابن فضّال گویند: از امام اباالحسن الرّضا علیه السّلام درباره فقّاع (آبجو) پرسیدیم، فرمود:

«حَرامٌ، وَ هُوَ خَمْرٌ مَجْهُولٌ، وَ فيهِ حَدُّ شارِبِ الْخَمْرِ».[۲۳۰]

حرام است، و آن خمری ناشناخته است، و برای (نوشنده) آن حدّ (و مجازات) نوشنده خمر است.

حسن وشّاء گوید: به امام علیّ الرّضا علیه السّلام نامه نوشته، از حضرت درباره فقّاع (آبجو) پرسیدم، جواب را چنین مرقوم فرمود:

«حَرامٌ، وَ هُوَ خَمْرٌ، وَ مَنْ شَرِبَهُ كانَ بِمَنْزِلَةِ شارِبِ الْخَمْرِ».

حرام است، و آن خمر است، و هرکسی که از آن بنوشد در جایگاه کسی است که خمر و شراب نوشیده است.

و فرمود:

«لَوْ أَنَّ الدّارَ داري، لَقَتَلْتُ بائِعَهُ، وَ لَجَلَدْتُ شارِبَهُ».

اگر خانه از آنِ من بود، حتماً فروشنده آن را می کُشتم، و نوشنده آن را تازیانه می‌زدم.

و فرمود:

«هِيَ خُمَيْرَةٌ اسْتَصْغَرَهَا النّاسُ».[۲۳۱]

(آبجو) خمرکوچکی است که مردم آن‌را کوچک شمرده‌اند.

سلیمان بن جعفر جعفری گوید: از امام اباالحسن الرّضا علیه السّلام درباره فقّاع (آبجو) پرسیدم، فرمود:

«هُوَ خَمْرٌ مَجْهُولٌ فَلا تَشْرَبْهُ. یا سُلَیْمانُ! لَوْ کانَ الدّارُ لِي أَوِ الْحُکْمُ لَقَتَلْتُ بائِعَهُ، وَ لَجَلَدْتُ شارِبَهُ».[۲۳۲]

(آبجو) خمری ناشناخته است، بنابراین آن را ننوش. ای سلیمان! اگرخانه (مملکت) از آنِ من و یا حکم در دست من بود، حتماً فروشنده آبجورا (به این جرم) می‌کُشتم، و نوشنده آن‌را تازیانه می‌زدم.

محمّد بن اسماعیل گوید: از امام اباالحسن الرّضا علیه السّلام درباره نوشیدن فقّاع (آبجو) پرسیدم، حضرت به شدّت اِظهار کراهت کرد.[۲۳۳]

زکریّا ابویحیی گوید: به حضرت اباالحسن نامه نوشتم درباره فقّاع (آبجو) سؤال کنم و برایش آن‌را توصیف نمودم، فرمود: آن‌را ننوش. دوباره برایش نوشتم و آن‌را توصیف نمودم که چه می‌کند، حضرت فرمود:

«لا تَشْرَبْهُ وَ لا تُراجِعْني فیهِ».[۲۳۴]

آن را ننوش و دیگردر این‌باره از من مپرس.

حسن بن علی وشّاء گوید: ابوالحسن الرّضا علیه السّلام فرمود:

«کُلُّ مُسْکِرٍ حَرامٌ، وَ کُلُّ مُخَمَّرٍ حَرامٌ، وَ الْفُقّاعُ حَرامٌ».[۲۳۵]

هرمست کننده‌ای حرام است، و هرتخمیرشده‌ای (که مست کننده است) حرام است، و فقّاع (آبجو) حرام است.

علیّ بن یقطین می‌گوید: از امام موسی کاظم علیه السّلام درباره نوشیدن فقّاع (آبجو) که در بازار درست می‌کنند و می‌فروشند و از چگونگی درست کردنش خبر ندارم، پرسیدم آیا

نوشیدنش برایم حلال است؟ فرمود: دوست ندارم (بنوشی‌اش).[۲۳۶]

ابوخدیجه از امام جعفرصادق علیه السّلام روایت کند که حضرت فرمود:

«فِي الْفُقّاعِ حَدُّ الْخَمْرِ»[۲۳۷]

کیفرفقّاع (آبجو) حدّ خمرو شراب است .

یونس گوید: از هشام بن الحکم شنیدم که او از امام جعفرصادق علیه السّلام درباره فقّاع (آبجو) و حکم آن پرسید، حضرت فرمود:

«لا تَشْرَبْهُ فَإِنَّهُ خَمْرٌ مَجْهُولٌ، فَإذا أصابَ ثَوْبَكَ فَاغْسِلْهُ»[۲۳۸]

آن را ننوش همانا خمری ناشناخته است، پس هرگاه به پیراهنت ریخت، آن را بشوی.

شیخ طوسی قدّس سرّه پس از نقل این روایت فرموده:

ثمّ قال الشيخ أيّده الله تعالى: فإن أصاب جسد الإنسان شيء من هذه الأشربة نجّسه و وجب عليه إزالته و تطهير الموضع الذي أصابه بغسله بالماء. إذا ثبت بما ذكرناه نجاسة هذه الأشربة فلا شكّ في وجوب إزالتها عن الموضع الذي يصيبه لما تقرّر من أنّه مأخوذ على الإنسان أن يصلّي و لا نجاسة على بدنه و لا على ثيابه. ثمّ قال أيّده الله تعالى: و أواني الخمر و الأشربة المسكرة كلّها نجسة لا تستعمل حتّى يهراق ما فيها منه و تغسل سبع مرّات بالماء.

سپس شیخ مفید خداوند تاییدش کند گفته: پس اگرچیزی از این نوشیدنی‌های نجس به بدن انسان رسید واجب است بر او که آن را برطرف کند و آن جایی را که به آن آلوده شده با آب بشوید. حال که ثابت شد نجاست این شراب‌ها به آنچه که ذکر نمودیم پس شکی نیست در واجب بودن زائل کردن آن‌ها از جایی که به آن رسیده که مقرر شده بر انسان واجب است نماز که به پا می‌دارد بر بدن و لباسش نجاستی نباشد. سپس می‌گوید: و ظرف‌های خمرو نوشیدنی‌های مست کننده همه نجس هستند و نباید به کار

گرفته شوند و هرآنچه در آن‌هاست باید ریخته شوند و هفت بار با آب شسته شوند.

وصحیحه علیّ بن مهزیارخبراز صحّت مرسله یونس نیزمی‌دهد و مصحّح آن می‌باشد.

* * *

نصوص بر فضیلت پیاده‌روی برای زیارت

شبهه سوّم ایشان نیز۲ قسمت دارد:

یکم- چه دلیلی برای بزرگ کردن پیاده روی اربعین به این حد و عظمت می باشد به گونه ای که در چند سال اخیر در نزد عوام این گونه مطرح می شود که نرفتن به پیاده روی ظلم به این خاندان مطهّرعنوان می شود

دوم- و اینکه اصل پیاده روی را از خود زیارت مهم ترمی‌دانند.

جواب قسمت یکم از شبهه سوّم:

برای جواب به سؤال استنکاری ایشان می‌گوییم: آری نصوص بسیاری از حضرات اهل‌بیت نبوّت صلّی الله علیهم وجود دارد که شیعیان خود را برای زیارت مراقد مطهّرائمّه خاصّه زیارت مرقد مطهّرحضرت امام حسین علیه السّلام، به پیاده‌روی و ترغیب به آن حتّی از وطن امر نموده‌اند، و ما در این‌جا برخی از آن‌ها را ذکرمی‌نماییم:

امام جعفرصادق علیه السّلام به علیّ به میمون صائغ فرمودند:

ای علیّ! امام حسین علیه السّلام را زیارت کن و (زیارت) او را رها نکن.

راوی‌گوید:گفتم: هرکس به زیارت ایشان برود چه ثوابی برای اومی‌نویسند؟ فرمود:

«مَنْ أتاهُ ماشِیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَ مَحا عَنْهُ سَیِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ دَرَجَةً، فَإذا أتاهُ وَکَّلَ اللهُ بِهِ مَلَکَیْنِ یَکْتُبانِ ما خَرَجَ مِنْ فیهِ مِنْ خَیْرٍ وَ لا یَکْتُبانِ ما یَخْرُجُ مِنْ فیهِ مِنْ شَرٍّ وَ لا غَیْرِ ذٰلِکَ، فَإذَا انْصَرَفَ وَدَّعُوهُ وَ قالُوا: یا وَلِیَّ اللهِ! مَغْفُورٌ لَکَ، أنْتَ مِنْ حِزْبِ اللهِ وَ حِزْبِ رَسُولِهِ وَ حِزْبِ أهْلِ بَیْتِ رَسُولِهِ، وَ اللهِ لا تَرَی النّارَ بِعَیْنِکَ أبَداً وَ لا تَراکَ وَ لا تَطْعَمُکَ أبَداً».[۲۳۹]

هرکس پیاده به زیارت ایشان بیاید، خدا به ازای هر قدمی که برمی دارد یک حسنه برای او می‌نویسد و یک گناه از گناهان او را محو می‌نماید و بر درجه‌ی او یک درجه می‌افزاید [نزد خدا گرامی‌تر می‌شود]. چون به زیارت‌گاه حضرت رسید، خداوند بر او دو فرشته مأمور می‌کند، هر کار خوبی که انجام می‌دهد برای او می‌نویسند، امّا اگر کار بدی انجام دهد، برای او در نامه‌ی اعمالش نمی‌نویسند، چه از دهان او باشد یا غیر آن. هنگامی که از زیارت باز می‌گردد، به بدرقه او می‌روند و می‌گویند: ای دوست خدا! خدا تو را بخشیده است. تو از سپاه خدا و سپاه پیامبرش صلّی الله علیه و آله و سپاه اهل‌بیت پیامبر خدا هستی. به خدا سوگند! هرگز آتش را به چشم نخواهی دید و آتش تو را نخواهد دید و هرگز خوراک دوزخ نخواهی بود.

جابر جعفی گوید: حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام به مفضّل فرمودند:

فاصله میان تو تا قبر مطهّر امام حسین علیه السّلام چه مقدار است؟

وی عرض کرد: پدر و مادرم فدایت شوند! یک روز و مقداری از یک روز دیگر. حضرت فرمودند:

آیا قبر حضرت را زیارت می‌کنی؟

گفت: بلی. فرمودند:

آیا تو را بشارت بدهم؟ آیا تو را به واسطه پاره‌ای از ثواب‌های آن شاد بنمایم؟

عرض کردم: بلی فدایت شوم. مفضّل گفت: حضرت به من فرمودند:

«إِنَّ الرَّجُلَ مِنْكُمْ لَيَأْخُذُ فِي جِهازِهِ وَ يَتَهَيَّأُ لِزِيارَتِهِ فَيَتَباشَرُ بِهِ أَهْلُ السَّماءِ، فَإِذا خَرَجَ مِنْ بابِ مَنْزِلِهِ راكِباً أَوْ ماشِياً وَكَّلَ اللهُ بِهِ أَرْبَعَةَ آلافِ مَلَكٍ مِنَ الْمَلائِكَةِ يُصَلُّونَ عَلَيْهِ حَتّىٰ يُوافِيَ قَبْرَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ».[۲۴۰]

هرگاه یک نفر از شما (شیعیان) اثاثیه سفرش را برمی‌دارد و برای زیارت قبر امام حسین

علیه السّلام آماده می‌شود، اهل آسمان به او بشارت می‌دهند و وقتی از درب خانه‌اش بیرون رفت، چه سواره و چه پیاده، خداوند چهار هزار فرشته را براو موکّل می‌فرماید که بروی تا هنگامی که به قبرمطهّرامام حسین علیه السّلام برسد، درود می‌فرستند.

ابوالصّامت گوید: شنیدم امام جعفرصادق علیه السّلام می‌فرمودند:

«مَنْ أتیٰ قَبْرَالْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلامُ ماشِیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَ مَحا عَنْهُ أَلْفَ سَیِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ أَلْفَ دَرَجَةٍ، فَإذا أَتَیْتَ الْفُراتَ فَاغْتَسِلْ وَ عَلِّقْ نَعْلَیْكَ وَ امْشِ حافِیاً وَ امْشِ مَشْیَ الْعَبْدِ الذَّلیلِ، فَإذا أَتَیْتَ بابَ الْحائِرِ فَکَبِّرْ أَرْبَعاً، ثُمَّ امْشِ قَلیلاً، ثُمَّ کَبِّرْ أَرْبَعاً، ثُمَّ ائْتِ رَأْسَهُ، فَقِفْ عَلَیْهِ فَکَبِّرْ أَرْبَعاً وَ صَلِّ أَرْبَعاً وَ اسْأَلِ اللهَ حاجَتَكَ».[۲۴۱]

کسی که پیاده به زیارت قبرامام حسین علیه السّلام برود، خداوند به ازای هرقدمی که برمی‌دارد برای او هزار حسنه ثبت می‌کند و هزار گناه از وی محو می‌فرماید و مرتبه‌اش را هزار درجه بالا می‌برد. وقتی به نهرفرات رسیدی، غسل کن و کفش‌هایت را آویزان نما و پا برهنه و مانند بنده ذلیل راه برو. هنگامی که به درب حائررسیدی، چهار مرتبه تکبیر بگو. سپس اندکی راه رفته و چهار مرتبه تکبیر بگو. سپس به سمت سر حضرت برو، آن‌جا بایست. سپس چهار مرتبه تکبیر بگو و نزد قبر چهار رکعت نماز بخوان و از خدا حاجت خود را بخواه.

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«إنَّ الرَّجُلَ یَخْرُجُ إلیٰ قَبْرِ الْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلامُ فَلَهُ إذا خَرَجَ مِنْ أَهْلِهِ بِأَوَّلِ خُطْوَةٍ مَغْفِرَةُ ذُنُوبِهِ، ثُمَّ لَمْ یَزَلْ یُقَدَّسُ بِکُلِّ خُطْوَةٍ حَتّیٰ یَأْتِیَهُ، فَإذا أتاهُ ناجاهُ اللهُ تَعالیٰ فَقالَ: عَبْدي! سَلْنِي أُعْطِكَ، أُدْعُنِي أُجِبْكَ، أُطْلُبْ مِنّي أُعْطِكَ، سَلْنِي حاجَةً أَقْضیها لَكَ»[۲۴۲]

شخصی که به زیارت قبرامام حسین علیه السّلام می‌رود، زمانی که از خانواده‌اش جدا شود، با اولین گامی که برمی‌دارد، گناهانش آمرزیده می‌شود. پیوسته به جهت هر

قدمی که برمی‌دارد، تقدیس می‌شود تا وقتی که به قبر برسد. وقتی به آن‌جا رسید، پروردگار متعال او را خوانده و با وی مناجات نموده و می‌فرماید: بنده من! از من بخواه تا به تو اعطاء کنم، مرا بخوان تو را اجابت نمایم، از من طلب کن به تو بدهم، حاجتی از من بخواه برایت روا سازم.

راوی می‌گوید: امام صادق علیه السّلام فرمودند:

«وَ حَقٌّ عَلَى اللهِ أنْ يُعْطِيَ ما بَذَلَ».

و برخداوند متعال است آنچه را که بذل نموده، اِعطاء فرماید.

و امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«مَنْ زارَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ شيعَتِنا لَمْ يَرْجِعْ حَتّىٰ يُغْفَرَ لَهُ كُلُّ ذَنْبٍ، وَ يُكْتَبَ لَهُ بِكُلِّ خُطْوَةٍ خَطاها وَ كُلِّ يَدٍ رَفَعَتْها دابَّتُهُ أَلْفُ حَسَنَةٍ، وَ مُحِيَ عَنْهُ أَلْفُ سَيِّئَةٍ، وَ تُرْفَعُ لَهُ أَلْفُ دَرَجَةٍ».[۲۴۳]

هرکس ازشیعیان ما، امام حسین علیه السّلام را زیارت کند، از زیارت بازنمی‌گردد مگر این‌که هرگناهی برایش آمرزیده می‌شود و برای هرگامی که برمی‌دارد و هردستی که بالا می‌برد و اسبش را حرکت داده و می‌راند، هزار حسنه ثبت شده و هزار گناه از او محو گشته و مرتبه‌اش هزار درجه بالا برده می‌شود.

جهت اِظهار مودّت که واجبی قرآنی، عقلی، فطری، و وجدانی است، کمترین کاری که می‌توانیم برای تشکراز امام مهربان و مظلوم و خاندان شهید و داغدار و اصحاب فداکارش، انجام دهیم، آنان که سبب خلقت و تشریع هستند، ایجاداً و وجوداً و بقاءً، این است‌که چند قدمی را برای زیارتش به سمت حرم و بارگاه عرشی ایشان برداریم، که اگر بتوانیم کاری جهت تعظیم آن حضرت و اهداف عالی‌اش انجام دهیم و کوتاهی نماییم، به یقین ناسپاسی کرده و ظلم بزرگی را به ایشان روا داشته‌ایم.

و زیارت آن حضرت، زیارةالله است، تعظیم ولیّ الله، تعظیم الله و تعظیم رسول‌الله و تعظیم دین اوست، و اِظهار ولایت اولیاء الله و برائت از اَعداءالله، بالاترین ظهور کلمه لا إله إلّا الله است.

پیاده روی در جهت زیارت آن حضرت، یکی از ظهورات باطنی شیعیان و لبّیک به ندای اِستنصار امام حسین علیه السّلام است. موجب ایجاد رعب و وحشت در دل دشمنان اسلام، سبب تقویت مؤمنین و نیزترویج و تقویت مکتب و تبلیغ دین است.

پیاده روی موجب تکمیل نفوس و عقول می‌گردد، سبب خلوص در ذات و صفات و اخلاص در اعمال می‌گردد، بهترین ظهور وحدت دل‌های مؤمنان و تصفیه دل و جان آنان و تکمیل و تتمیم محاسن اخلاق است. و بنابراحادیث، خود پیاده روی موضوعیّت دارد و بخشی از عبادت و تکریم و تعظیم ولیّ الله و سبب برکات فراوان است.

فریب وساوس شیطان و سربازان او را نخورید و نَمِ وجودتان را که از فاضل طینت اهل‌بیت است، ان شاء الله تعالی به اقیانوس بی‌منتهای اهل‌بیت و خاصّه حضرت سیّدالشّهداء امام حسین علیهم السّلام متّصل کنید تا دریا شوید و نور گرفته و افراد قابل را نورانی کنید، بر سفینة الحسین علیه السّلام سوار شوید و با دشمنان حضرتش همنوا نشوید تا رستگار شوید.

جواب قسمت دوم از شبهه سوّم که گفته: اصل پیاده روی را از خود زیارت مهم تر می دانند.

امام جعفرصادق علیه السّلام فرمودند:

«حَقٌّ عَلَى الْغَنِيِّ أَنْ يَأْتِيَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فِي السَّنَةِ مَرَّتَيْنِ، وَ حَقٌّ عَلَى الْفَقيرِ أَنْ يَأْتِيَهُ فِي السَّنَةِ مَرَّةً».[۲٤٤]

برتوانگرواجب است هرسال، دو مرتبه به زیارت امام حسین علیه‌السّلام برود، و برفقیر هرسال یک مرتبه واجب است به زیارتش برود.

زیارت امام حسین علیه السّلام از پیاده روی برای زیارتش جدا نیست. بنابراحادیث بسیاری از اهل‌بیت نبوّت، پیاده روی برای زیارت آن حضرت، خود موضوعیّت دارد و خداوند برای هر

قدمش ثواب و پاداشی عظیم و فوق تصوّر قرار داده است.

بدیهی است کسی که در پیاده روی اربعین شرکت می کند، غایت او مواسات و زیارت امام علیه السّلام است، و به حتم بارها آن حضرت را زیارت می‌کند هرچند به گفتن:

«السَّلامُ عَلَيْكَ يا أبا عَبْدِ اللهِ الْحُسَيْنِ ... »

و یا با سردادن ندای «یاحسین» که اسم اعظم است. و زیارت امام هرچند به پیاده روی واجب می‌گردد. درپیاده‌روی زیارت، مردم به انجام اعمال حسنه تشویق می‌شوند، و از آن‌هاست خدمت و رحم شیعیان به یکدیگر، ترویج معارف اهل‌بیت نبوّت علیهم السّلام و فداکاری و تمرین و تکمیل صفات حمیده انسانی بلکه ملکوتی، و به یقین کسی که سختی‌ها را در پیاده روی تحمّل می‌کند، اشتیاق نسبت به زیارت امام را در وجود خویش صدچندان می‌یابد، و کمی از مصائب اهل‌بیت را در رفتن به کربلا در اربعین حس می‌کند، که مواسات با آنان است.

***

نصوص بر تقسیم خمس به سهم امام و سهم سادات

جواب شبهه ٤ که گفته است: نصوص از اجازه تقسیم بندی خمس به سهم امام و سادات خالی می باشد، و فتوای علمای شیعه به این امر بر اساس اجتهاد در مقابل نص است.

کتاب الله مجید خُمُس را به صراحت به شش سهم تقسیم فرموده است:

«وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللهِ وَ ما أَنْزَلْنا عَلىٰ عَبْدِنا يَوْمَ الْفُرْقانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعانِ وَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ».[۲۴۵]

(و ای مؤمنان!) بدانید هر چه غنیمت (و فائده‌ای) برید، يك‌پنجم آن، از آن خدا و رسول و خویشان رسول (امامان) و یتیمان و بینوایان و در راه‌ماندگان (از سادات) می‌باشد. اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (فرقان) روز جدایی حق از باطل؛ روزی

که دو سپاه (اسلام و کفردر جنگ بدر) روبرو شدند نازل کرده‌ایم ایمان آورده‌اید، و خدا بر هرچیزتواناست.

و هم چنین فیء را به شش سهم تقسیم فرموده است:

«ما أفاءَ اللهُ عَلىٰ رَسُولِهِ مِنْ أهْلِ الْقُرىٰ فَلِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِياءِ مِنْكُمْ وَ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللهَ إنَّ اللهَ شَديدُ الْعِقابِ».[۲۴۶]

آنچه را که خدا از اموال کافران دیار به رسول خود غنیمت داد آن متعلق به خدا و رسول و (ائمه) خویشاوندان رسول و یتیمان و فقیران و در راه ماندگان (ایشان) است، این حکم برای آن است‌که غنایم، دولت توانگران را نیفزاید، و شما آنچه رسول حق دستور دهد (و منع یا عطا کند) بگیرید و هرچه نهی کند واگذارید و از خدا بترسید همانا سخت کیفر است.

و بنا بر تفسیر اهل‌بیت نبوّت که تنها مفسّر و مبیّن آیات کتاب الله هستند، «ذي القربی» حضرات امامان معصوم‌اند که جامع قرابة الرّسول و وصایت ایشان می‌باشند. یک سهم از شش سهم را خداوند تعالی برای آن‌ها تملیکی قرار داده، و سهم الله تعالی و سهم رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را برای آن‌ها وراثتی قرار داده است، که در جمع سه سهم می‌گردد و نام آن سهم امام علیه السّلام است، و سه سهم دیگررا از آنِ یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان سادات و فرزندان هاشم قرار داده است، به این سه سهم، سهم سادات گفته می‌شود. و شیعیان بر موافقت با صریح آیه کریمه و احادیث اِجماع دارند، در این‌جا بعضی از آن احادیث را ذکر می‌نماییم:

از امام محمّدباقر و یا امام جعفرصادق علیهما السّلام روایت شده که درباره آیه کریمه خمس فرمودند:

«خُمُسُ اللهِ وَ خُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمامِ، وَ خُمُسُ ذِي الْقُرْبىٰ لِقَرابَةِ الرَّسُولِ وَ الْإِمامِ، وَ الْيَتامىٰ يَتامىٰ آلِ الرَّسُولِ، وَ الْمَساكِينُ مِنْهُمْ، وَ أَبْناءُ السَّبيلِ مِنْهُمْ، فَلا يُخْرَجُ مِنْهُمْ إِلىٰ غَيْرِهِمْ»[۲۴۷]

(سهم) خمس الله و (سهم) خمس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله (هردو) از آنِ امام است، و (سهم) خمس ذی‌القربی به جهت قرابت به رسول‌الله و امام (از آن امام است)، و (مقصود از) یتیمان، یتیمان آل‌رسول‌الله، و مستمندان از آن‌ها و در راه ماندگانشان است، و (سهم آنان) از آن‌ها به غیرایشان خارج نمی‌گردد.

و حدیث امام موسی‌کاظم علیه السلام:

«... وَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ؛ سَهْمٌ لِلّٰهِ، وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ‌اللهِ، وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْمَساكِينِ، وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبيلِ، فَسَهْمُ اللهِ وَ سَهْمُ رَسُولِ‌اللهِ لِأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وِراثَةً، فَلَهُ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ؛ سَهْمانِ وِراثَةً وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللهِ، وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَمَلاً، وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْباقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ؛ فَسَهْمٌ لِيَتاماهُمْ، وَ سَهْمٌ لِمَساكِينِهِمْ، وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ سَبيلِهِمْ، يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتابِ وَ السُّنَّةِ، ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ ... »[۲۴۸]

...و تقسیم می‌گردد میان آن‌ها خمس برشش سهم، یک سهم از الله و یک سهم از آن رسول‌الله و سهمی از آن ذی‌القربی و سهمی از برای یتیمان و سهمی از آن مستمندان و یک سهم برای در راه ماندگان، پس (به جزسهم ذی‌القربی) سهم الله و سهم رسول‌الله از برای اولی‌الأمر (و امامان) بعد از رسول‌الله وراثتی است، پس (با سهم ذی‌القربی که امام است) برای امام سه سهم می‌شود، دو سهم وراثتی و یک سهم تقسیم شده از جانب الله است برای او، (بنابراین) نیمی از خمس به طور کامل از آن امام (و سهم امام) است. و نصف باقی مانده خمس میان اهل‌بیت او (سادات تقسیم) می‌گردد، یک سهم آن از آنِ

یتیمانشان، و یک سهم برای درماندگانشان، و یک سهم برای در راه ماندگانشان است، تا میان آنان تقسیم گردد، به دستور و تقسیم کتاب الله و سنّت رسول‌الله، تا این‌که بی نیاز گردند به سبب آن در سال خویش ... .

از عمّار ساباطی روایت است که گوید: شنیدم امام جعفرصادق می فرمود:

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ، قال: فَما كانَ لِلّٰهِ فَهُوَ لِرَسولِهِ وَ ما كانَ لِرَسولِ‌اللهِ فَهُوَ لِلْإِمامِ بَعْدَ رَسولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».[۲۴۹]

هرچیزی که از آنِ الله است، از آنِ رسول‌الله است، و هرچیزی که از آنِ رسول‌الله است (یعنی سهم الله و سهم رسول‌الله)، پس از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله برای امام علیه السّلام است.

و محمّد بن مسلم در صحیحه خود از امام محمّدباقر علیه السّلام نقل می‌کند که، حضرت درباره آیه خمس فرمود:

«هُمْ قَرابَةُ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ الْخُمُسُ لِلّٰهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لَنا».[۲۵۰]

آنان (ذی‌القربی) قرابت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله هستند، و خمس از آن الله و پیامبر و ما (امامان از اهل‌بیت نبوّت) است.

محمّد بن الفضیل گوید: از ابی الحسن الرّضا علیه السّلام درباره آیه خمس پرسیدم فرمود:

«الْخُمُسُ لِلّٰهِ وَ لِلرَّسولِ (وَ الرَّسولِ) وَ هُوَ لَنا».[۲۵۱]

خمس مال الله و برای رسول‌الله است و آن (دو) از آنِ ما (امامان معصوم) است.

امام زین العابدین علیه السلام درباره آیه:

«وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ»

فرمودند:

«لِيَتامانا وَ مَساكينِنا وَ أَبْناءِ سَبيلِنا».[۲۵۲]

از برای یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان ما (اهل‌بیت) است (که جمعا می‌شود سهم سادات).

و در حدیث دیگری چنین است:

«... فَأَمَّا الْخُمُسُ فَيُقْسَمُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ، سَهْمٌ لِلّٰهِ، وَ سَهْمٌ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْمَساكِينِ، وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبِيلِ، فَالَّذي لِلّٰهِ وَ لِرَسُولِ‌اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَسُولُ‌اللّٰهِ أَحَقُّ بِهِ فَهُوَ لَهُ خاصَّةً، وَ الَّذي لِلرَّسُولِ هُوَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْحُجَّةِ في زَمانِهِ فَالنِّصْفُ لَهُ خاصَّةً، وَ النِّصْفُ لِلْيَتامىٰ، وَ الْمَساكِينِ، وَ أَبْناءِ السَّبِيلِ مِنْ آلِ‌مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ، الَّذينَ لا تَحِلُّ لَهُمُ الصَّدَقَةُ وَ لَا الزَّكاةُ، عَوَّضَهُمُ اللّٰهُ مَكانَ ذٰلِكَ بِالْخُمُسِ، فَهُوَ يُعْطيهِمْ عَلىٰ قَدْرِ كِفايَتِهِمْ، فَإِنْ فَضَلَ مِنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لَهُ، وَ إِنْ نَقَصَ عَنْهُمْ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَتَمَّهُ لَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ، كَما صارَ لَهُ الْفَضْلُ كَذٰلِكَ يَلْزَمُهُ النُّقْصانُ».[۲۵۳]

...خمس تقسیم بر شش سهم می‌گردد؛ یک سهم از آنِ الله است، و یک سهم برای رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است، و یک سهم از برای ذی‌القربی است، و یک سهم برای یتیمان، و یک سهم برای مستمندان و یک سهم از برای در راه ماندگان است، پس آن سهمی که برای خداوند است و برای رسول‌الله که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله سزاوار تر است به آن و به او اختصاص دارد، و آن (دو سهمی) که برای رسول‌الله است مال ذی‌القربی و حجّت در زمان خود است، پس نصف خمس اختصاص به او دارد، و نصف (دیگر خمس) برای یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان از آل‌محمّد صلوات الله علیهم می‌باشد،همانانی که صدقه و زکات بر آنان حلال نیست، الله تعالی در عوض آن‌دو و به جای آن‌ها برای آنان حقّ در خمس قرار داده است. پس (امام) به مقدار کفایتشان به آن‌ها می‌دهد، پس اگر از سهم آنان چیزی بیشتر از کفایتشان زیاد شد مال

امام است، و اگر کمشان بود از سهمشان کفایتشان نکرد، امام برای آن‌ها از آن‌چه (از سهم امام) نزد اوست (تا کفایت آنان) تمام می‌دهد، همان‌طور که اگر از سهم سادات زیاده آمد مال اوست لازم است در وقتی که کم گردید تا کفایت رفع نقصان و کمبود نماید ....

شیخ صدوق در کتاب «من لا یحضره الفقیه» و «المقنع» و «الخصال» و عیّاشی در «التّفسیر» و شیخ طوسی در «تهذیب الأحکام» به سند صحیح از زکریّا بن مالک جعفی روایت کرده‌اند، وی از امام جعفرصادق علیه السّلام درباره آیه خمس (و موارد مصرف آن) پرسید؟ امام فرمود:

«أمّا خُمُسُ اللهِ فَلِلرَّسُولِ يَضَعُهُ في سَبيلِ اللهِ (يَضَعُهُ حَيْثُ يَشاءُ)، وَ أمّا خُمُسُ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلِأقارِبِهِ، وَ خُمُسُ ذِي الْقُرْبىٰ فَهُمْ أقْرِباؤُهُ، وَ الْيَتامىٰ يَتامىٰ أهْلِ بَيْتِهِ، فَجَعَلَ هٰذِهِ الْأرْبَعَةَ الْأسْهُمِ فيهِمْ، وَ أمَّا الْمَساكينُ وَ أبْناءُ السَّبيلِ فَقَدْ عَرَفْتَ (عَلِمْتَ) أنّا لا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَ لا تَحِلُّ لَنا، فَهِيَ لِلْمَساكينِ وَ أبْناءِ السَّبيلِ».[۲۵۴]

امّا سهم خمس الله برای رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است آن (دو سهم از شش سهم خمس) را در راه (رضای) الله قرار می‌دهد (و به اختیار خود مصرف می‌کند) و امّا (سهم) خمس رسول‌الله برای اقارب (امامان معصوم از قربای او) است، و (سهم) ذی‌القربی پس آنان (امامان از) نزدیکان اویند، و یتامی یتیمان از خاندان اویند، پس این چهار اسم را در آن‌ها (اقربای خود) قرار داده است، و امّا مستمندان و درراه ماندگان پس می‌دانی که ما ازصدقه (استفاده نکرده و) نمی‌خوریم و برای ما حلال نیست، پس آن (دو سهم) برای مستمندان و در راه ماندگان است.

در صحیحه بزنطی از امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام است: از حضرت درباره آیه خمس سؤال شد: آن سهمی که از آن الله است، مال کیست؟ فرمود:

«لِرَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ ما كانَ لِرَسُولِ‌اللهِ فَهُوَ لِلْإمامِ».

از آنِ رسول خدا صلّی الله علیه و آله است، و سهم رسول خدا از آنِ امام است.

به حضرت عرض شد: بفرمایید اگر دسته‌ای زیاد بودند و دسته‌ایی کم بودند، چه باید کرد؟ (یعنی چون نصف خمس باید میان سه دسته فقرا و مسکینان و در راه ماندگان سادات تقسیم شود، اگر یك دسته از آن‌ها زیادتر بودند، می‌شود به آن‌ها زیادتر داد یا نه؟) فرمود:

«ذاكَ إِلَى الْإِمامِ، أَ رَأَيْتَ رَسُولَ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ أَ لَيْسَ إِنَّما كانَ يُعْطي عَلىٰ ما يَرىٰ؟! كَذٰلِكَ الْإِمامُ»[۲۵۵]

اختیارش با امام است، به من بگو پیغمبر صلّی الله علیه و آله در این باره چگونه رفتار می‌کرد؟ مگر نه این بود که هرطور صلاح می‌دید رفتار می‌کرد؟ امام نیز چنین است.

علیّ بن ابراهیم قمی در تفسیر خود ـ که احادیثش از امام جعفرصادق است ـ درباره آیه خمس فرموده:

«قَوْلُهُ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ». وَ هُوَ الْإِمامُ، «وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» فَهُمْ أَيْتامُ آلِ‌مُحَمَّدٍ خاصَّةً، وَ مَساكِينُهُمْ وَ أَبْناءُ سَبِيلِهِمْ خاصَّةً، فَمِنَ الْغَنِيمَةِ يُخْرَجُ الْخُمُسُ، وَ يُقْسَمُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ: سَهْمٌ لِلّٰهِ، وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ‌اللهِ، وَ سَهْمٌ لِلْإِمامِ، فَسَهْمُ اللهِ وَ سَهْمُ الرَّسُولِ يَرِثُهُ الْإِمامُ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَيَكُونُ لِلْإِمامِ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ مِنْ سِتَّةٍ، وَ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ لِأَيْتامِ آلِ‌الرَّسُولِ وَ مَساكِينِهِمْ وَ أَبْناءِ سَبِيلِهِمْ، إِنَّما صارَتْ لِلْإِمامِ وَحْدَهُ مِنَ الْخُمُسِ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ لِأَنَّ اللهَ قَدْ أَلْزَمَهُ ما أَلْزَمَ النَّبِيَّ مِنْ تَرْبِيَةِ الْأَيْتامِ، وَ مُؤَنِ الْمُسْلِمِينَ، وَ قَضاءِ دُيُونِهِمْ، وَ حَمْلِهِمْ فِي الْحَجِّ وَ الْجِهادِ، وَ ذٰلِكَ قَوْلُ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمّا أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْهِ: «النَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ- وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ هُوَ أَبٌ لَهُمْ» فَلَمّا جَعَلَهُ اللهُ أَباً لِلْمُؤْمِنِينَ، لَزِمَهُ ما يَلْزَمُ الْوالِدَ لِلْوَلَدِ، فَقالَ عِنْدَ ذٰلِكَ: مَنْ تَرَكَ مالاً فَلِوَرَثَتِهِ، وَ مَنْ تَرَكَ دَيْناً أَوْ ضَياعاً فَعَلَى الْوالِي، فَلَزِمَ الْإِمامَ ما لَزِمَ الرَّسُولَ، فَلِذٰلِكَ صارَ لَهُ مِنَ الْخُمُسِ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ».[۲۵۶]

(مقصود از) ذی‌القربی امام است، و یتامی (خصوص) یتیمان آل‌محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشند، و مستمندان (خصوص) آنان و در راه ماندگان آنان‌اند، پس یک پنجم از غنیمت خارج می‌گردد، و برشش سهم تقسیم می‌شود؛ یک سهم از الله تعالی است، و یک سهم از آنِ رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، و یک سهم از آنِ امام است، پس سهم الله و رسول‌الله را امام به ارث می‌برد، نتیجه این‌که سه سهم از شش سهم برای امام است، و سه سهم برای یتیمان آل‌رسول‌الله و مستمندان و در راه ماندگان آنان می‌باشد. همانا برای امام به تنهایی سه سهم از خمس گردید زیرا که خداوند او را ملزم کرده به آنچه که پیامبر را ملزم نموده است، از تربیت یتیمان، و تأمین (رزق و آذوقه) مسلمانان، و قضا (و پرداختن) قرض‌های آنان، و حمل (و تامین) حج و جهاد آنان، و (بیان) آن سخن رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است آن‌گاه که الله تعالی (این آیه) را نازل فرمود: «پیامبر ولایتش برتراست برمؤمنان از خود آنان برخودشان، و همسرانش مادران آن‌ها (در حرمت نکاح و احترام) و او پدر آن‌ها است» پس آن هنگام که الله او را پدر مؤمنان قرار داد، لازم آمد او را آنچه را که پدر برای فرزند لازم آمد (از تأمین نیازهای زندگی او)، پیامبر فرمود: هرکسی که (از مسلمانان) از دنیا برود و مال و دارایی به جا بگذارد از برای وارثان اوست، و هرکسی که دَین (و بدهکاری) و یا بازماندگانی بی سرپرست بگزارد پس بر (پیامبر و امام که) والی است لازم است (سرپرستی کند)، پس به این خاطر امام (و جانشین رسول‌الله صلّی الله علیه و آله) را لازم گردیده، و به این سبب (و به خاطرتأمین نیازهای آنان) سه سهم از خمس برای امام گردید.

و ثقة الإسلام شیخ کلینی رضوان الله علیه در کافی شریف تقسیم خمس و فیء را با استفاده از احادیث اهل‌بیت نبوّت ذکرمی‌فرماید:

«إنّ الله تبارك و تعالى جعل الدّنيا كلّها بأسرها لخليفته حيث يقول للملائكة: «إني

جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، فكانت الدّنيا بأسرها لآدم، و صارت بعده لأبرار ولده و خلفائه، فما غلب عليه أعداؤهم ثمّ رجع إليهم بحرب أو غلبة سمّي فيئاً، و هو أن يفيء إليهم بغلبة و حرب، و كان حكمه فيه ما قال الله تعالى: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» فهو لله و للرّسول و لقرابة الرّسول، فهذا هو الفيء الرّاجع، و إنّما يكون الرّاجع ما كان في يد غيرهم، فأخذ منهم بالسّيف، و أمّا ما رجع إليهم من غير أن يوجف عليه بـ «خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ» فهو الأنفال، هو لله و للرّسول خاصّة، ليس لأحد فيه الشّركة، و إنّما جعل الشّركة في شيء قوتل عليه، فجعل لمن قاتل من الغنائم أربعة أسهم، و للرّسول سهم، و الّذي للرّسول صلّى الله عليه و آله يقسّمه على ستّة أسهم، ثلاثة له، و ثلاثة لليتامى و المساكين و ابن السّبيل. و أمّا الأنفال فليس هذه سبيلها، كان للرّسول صلّى الله عليه و آله خاصّة، و كانت فدك لرسول‌الله صلّى الله عليه و آله خاصّة، لأنّه صلّى الله عليه و آله فتحها و أمير المؤمنين عليه السّلام، لم يكن معهما أحد، فزال عنها إسم الفيء و لزمها إسم الأنفال، و كذلك الآجام و المعادن و البحار و المفاوز هي للإمام خاصّة، فإن عمل فيها قوم بإذن الإمام فلهم أربعة أخماس و للإمام خمس، و الّذي للإمام يجري مجرى الخمس، و من عمل فيها بغير إذن الإمام فالإمام يأخذه كلّه ليس لأحد فيه شيءٌ، و كذلك من عمّر شيئاً أو أجرى قناةً أو عمل في أرض خراب بغير إذن صاحب الأرض فليس له ذلك، فإن شاء أخذها منه كلّها و إن شاء تركها في يده».[۲۵۷]

خدای تبارك و تعالی همه دنیا را به خلیفه خود (پیغمبر یا امام) داده، زیرا به فرشتگان می‌فرماید: «من در زمین خلیفه قرار داده‌ام» پس همه دنیا از آنِ آدم بود (که نخستین خلیفه خدا در روی زمین بود) و پس از او به فرزندان نیکوکار و جانشینانش رسید، بنابراین دشمنانشان (یعنی کفّار و مشرکین) آنچه از دنیا، به زور گرفتند و سپس به وسیله

جنگ یا غلبه به آن‌ها برگشت «فَیء» نامند، پس «فیء» آن است که به غلبه و جنگ به آن‌ها برگردد (و فیء در لغت به معنای برگشتن است) و حکم فیء آن است که خدای تعالی می‌فرماید: «بدانید که هر چه غنیمت بگیرید، پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی‌چیزان و در راه ماندگان است» پس فیء از آنِ خدا و پیغمبر و خویشان پیغمبر است. این است بیان فیء که برگشت می‌کند. و برگشتش از این جهت است که در دست دیگران بوده و به زور شمشیر از آن‌ها گرفته شده است. و اما آنچه بدون تاختن اسب و شتر (و بدون جنگ) به آن‌ها برمی‌گردد، «أنفال» است که مخصوص خدا و پیغمبر است و هیچ کس در آن شریک نیست. شرکت تنها در چیزی است که روی آن جنگ شده و کشته داده‌اند که برای جنگجویان چهار سهم از آن غنیمت‌ها مقرر گردیده و برای پیغمبر یک سهم، و پیغمبر سهم خود را شش بخش می‌کند: سه بخش آن از خودِ اوست و سه بخش دیگرش از آنِ یتیمان و بی‌چیزان و در راه ماندگان است. و اما «انفال» چنین نیست، انفال مخصوص پیغمبر صلّی الله علیه و آله است و «فدك» مخصوص پیغمبر صلّی الله علیه و آله بود، زیرا او و امیرالمؤمنین آن را فتح کردند و دیگری با آن‌ها همراه نبود، لذا اسم «فیء» از آن برداشته و اسم «انفال» روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابان‌ها که همه به امام اختصاص دارد. و اگر مردمی با اجازه امام در آن‌ها کار کردند، چهار پنجم درآمد آن‌ها از خود ایشان و یک پنجم آن از آنِ امام است و آنچه به امام تعلّق دارد، حکم خمس را دارد (یعنی باید شش بخش شود) و هر که بدون اجازه امام در آن‌ها کار کند، امام حق دارد همه درآمد را بگیرد، و هیچ کس را در آن سهمی نیست، همچنین هر کس بدون اجازه صاحب زمین، خرابه‌ای را آباد کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد، از آنِ او نمی‌گردد، و مالك زمین اگر بخواهد از او می‌گیرد و اگر بخواهد در دست او باقی می‌گذارد.

اضافه بر روایاتی که ذکر گردیدند، روایاتی در صدد بیان برخی از سهم های شش گانه و مالکین آن‌هاست.[۲۵۸]

این‌ها برخی از نصوص قرآنی و حدیثی اهل‌بیت نبوّت، عصمت و طهارت بود که ذکر گردید، و فقهاء شیعه امامیّه در فتوا و حکم به تقسیم خمس آل‌الرسول صلّی الله علیه و آله به سهم امام علیه السّلام و سهم سادات موافقت قرآن و عترت نموده‌اند. و سهم امام را باید صرف تأمین نیازهای دینی و مادّی ضروری مؤمنین و یتیمان و ادای بدهی آنان و رفع گرفتاریشان نمایند. و چه بسیار مشاریع دینی از قبیل تأسیس حوزه‌های علمیّه دینیّه، و خدمات اجتماعی از قبیل بنیان بیمارستان‌ها و یتیم خانه و غیرآن‌ها را نموده‌اند، و در تاریخ غیبت امام زمان علیه السّلام و عجّل الله فرجه الشریف ملجأ و پناه یتیمان و بی سرپرستان و در راه ماندگان و ورشکسته‌ها و غیرآن‌ها بوده‌اند.

در آخر بر همه ما لازم است به این فرمایش مولانا امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام که به فرزندش محمّد حنفیّه وصیّت می‌فرمود گوش جان دهیم:

«یا بُنَیَّ! لا تَقُلْ ما لا تَعْلَمُ، بَلْ لا تَقُلْ کُلَّ ما تَعْلَمُ، فَإنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالٰی قَدْ فَرَضَ عَلٰی جَوارِحِکَ کُلِّها فَرائِضَ یَحْتَجُّ بِها عَلَیْکَ یَوْمَ الْقِیامَةِ، وَ یَسْأَلُکَ عَنْها، وَ ذَکَّرَها وَ وَعَظَها وَ حَذَّرَها وَ أَدَّبَها وَ لَمْ یَتْرُکْها سُدیً فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: «وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً» وَ قالَ عَزَّوَجَلَّ: «إذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکُمْ وَ تَقُولُونَ بِأفْواهِکُمْ ما لَیْسَ لَکُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللهِ عَظیمٌ...».[۲۵۹]

ای فرزندم! آنچه‌را که نمی‌دانی مگو، بلکه همه آنچه‌را که می‌دانی مگو، زیرا خدای تعالی بر کلّیه اعضاء تو وظائف و واجباتی را مقرّر داشته است که در روز قیامت بوسیله آن‌ها بر تو احتجاج می‌کند، و از آن‌ها سؤال (بازخواست) می‌نماید. و آن اعضاء را تذکّر داده، و

موعظه کرده، و برحذر داشته، و تأدیب نموده، و آن‌ها را بیهوده رها نکرده است، چنان که الله عزّوجلّ فرموده است: «و آنچه‌را که علم به آن نداری پیروی (و وقوف) مکن، زیرا گوش و چشم و دل همگی آن‌ها مسئولند». و خدای عزّوجلّ فرموده است: «آن‌گاه که آن خبر را در مجالس و محافلتان زبانزد خود می‌کنید، و چیزی را از دهانتان منتشر می‌سازید که نسبت به صحّت و واقعیّت آن علم ندارید، و این کار را آسان و بی‌اهمیّت می‌پندارید که درحقیقت، نزد خداوند گناهی عظیم است».[۲۶۰]

أعاذنا الله عزّوجلّ من شرور أنفسنا و سيّئات أعمالنا، و هدانا إلى صراطه المستقيم، و وهب لنا إيماناً به و بمحمّد و آله الأطهار صلوات الله و سلامه عليهم ثابتاً مستقرّاً. و السّلام عليكم و رحمة الله شهر ربيع الثاني ١٤٣٨ قم المقدّسة عشّ آل‌محمّد صلوات الله عليهم عُبيدهم حيدر حسين التربتي الكربلائي عفى الله عن والديه و عنه.

پی نوشت‌های بخش دوّم

۱ - سوره (۳۳) الأحزاب آیه۳۳ و ۳٤.

۲ - سوره (٦٦) التحریم آیه٤ و ٥.

۳- صفات الشّیعة: ص۳ ح٤- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجیلویه رحمة الله علیه قال: حدّثني عمّي محمّد بن أبي القاسم، عن محمّد بن عليّ الكوفيّ، عن محمّد بن سنان، عن المفضّل بن عمر، قال: قال الصّادق علیه السّلام: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مِنْ شيعَتِنا وَ هُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنا. از او: وسائل الشّیعة: ج۲۷ ص۱۱۷ ب۹ ح۳۳۳۵۹- ۲٦ و بحار الأنوار: ج۲ ص۹۸ ب۱٤ ح٤۹.

٤ - الوسائل: مُسْتَمْسِكٌ.

٥- معاني الأخبار: ص۳۹۹ باب النوادر ح٥۷- حدّثنا محمّد بن موسى المتوكّل قال: حدّثنا عليّ بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن زيادقال: قال الصادق علیه السلام: كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُنا وَ هُوَ مُتَمَسِّكٌ بِعُرْوَةِ غَيْرِنا.از او: وسائل الشّیعة: ج۲۷ ص۱۲۹ ب۱۰ ح۳۳۳۹۷- ۱٦ و مستدرك الوسائل: ج۱۷ ص۳۰۹ ب۱۰ ح۲۱٤۳۱- ۸.

٦ - مختصر البصائر: ص۱۹۸ باب في فضل الأئمّة صلوات الله علیهم و ما جاء فیهم من القرآن العزیز... ح۱۷۹/ ۲۰ و وسائل الشّیعة: ج۲۷ ص۱۳۰ ب۱۰ ح۳۳۳۹۹- عن سعد بن عبد الله في بصائر الدّرجات، عن أحمد بن محمّد بن عیسى، عن الحسین بن سعید و العبّاس بن معروف، عن حمّاد بن عیسى، عن ربعيّ بن عبد الله بن الجارود، عن الفضیل بن یسار، قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام یقول: كُلُّ ما لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هٰذَا الْبَيْتِ فَهُوَ باطِلٌ. الإختصاص: ۳۱- و قال أبو جعفر الباقر علیه السّلام: كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هٰذَا الْبَيْتِ فَهُوَ وَبالٌ. از او: مستدرك الوسائل: ج۱۷ ص۳۰۹ ب۱۰ ح۲۱٤۳۲- ۹ و ج۱۷ ص۲۸۲ ب۷ ح۲۱۳٥۳- ٥۲ و در آن است: فَهُوَ باطِلٌ.

۷- بشارة المصطفی: جزء۲ ص۲٥- أخبرنا الشیخ أبو البقاء إبراهیم بن الحسین بن إبراهیم البصري

بقراءتي عليه في المحرم سنة ست عشرة و خمسمائة بمشهد مولانا أميرالمؤمنين علي بن أبي‌طالب عليه السّلام قال: حدثنا أبو طالب محمد بن الحسن بن عتبة قال: حدثنا أبوالحسن محمد بن الحسين بن أحمد قال: أخبرنا محمد بن وهبان الدبيلي قال: حدثنا علي بن أحمد بن كثير العسكري قال: حدثني أحمد بن المفضل أبوسلمة الأصفهاني قال: أخبرني راشد بن علي بن وائل القرشي قال: حدثني عبد الله بن حفص المدني قال: أخبرني محمد بن إسحاق عن سعيد بن زيد بن أرطاة قال: لقيت كميل بن زياد و سألته عن فضل أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب عليه السّلام فقال: ألا أخبرك بوصية أوصاني بها يوما هي خيرلك من الدنيا بما فيها فقلت: بلى قال: قال لي عليّ عليه السّلام:. تحف العقول: ص۱۷۱ مانند البشارة. وسائل الشّيعة: ج۲۷ ص۱۰۳ ح۳۳۳۲۸ از تحف، بحار الأنوار: ج۷٤ ص۲٦٦ ب۱۱ ح۱ از البشارة، و ج۷٤ص٤۱۲ ب۱۵ ح۳۸از تحف. مستدرك الوسائل: ج۱۵ ص۱٦٦ ب٦۱ ح۱۷۸۷۸- ۱ و ج۱۷ص۲٦۷ ب۷ ح۲۱۳۰۲- ۱ از البشارة.

۸- سوره (۳٦) يس (صلّى الله عليه و آله) آيه ۱۳.

۹- تأويل الآيات الظّاهرة: ص٤۷۷ و تفسيرالبرهان: ج٤ ص٥٦۹ ح۸۹۰٦/ ۱۸- عن محمّد بن العبّاس رحمه الله قال: حدثنا عبد الله بن أبي العلاء، عن محمد بن الحسن بن شمون، عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن عبد الله بن القاسم عن صالح بن سهل قال سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقرأ: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ»، قال: في أميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ. بحار الأنوار: ج۲٤ ص۱۵۸ ب٤٦ ح۲٤ از كنزجامع الفوائد و تأويل الآيات الظّاهرة، كنزالدقائق: ج۱۱ ص٦۲ از شرح الآيات الباهرة.

۱۰ - معاني الأخبار: ص۹۵ باب معنى الإمام المبين ... و الأمالي- حدّثنا أحمد بن محمّد الصّائغ قال: حدّثنا عيسى بن محمّد العلويّ قال: حدّثنا أحمد بن سلّام الكوفيّ قال: حدّثنا الحسين بن عبد الواحد قال: حدّثنا الحارث بن الحسن، قال: حدّثنا أحمد بن إسماعيل بن صدقة ،عن أبي

الجارود، عن محمّد بن عليّ الباقر، عن أبيه، عن جدّه عليهم السلام قال: لَمّا أُنْزِلَتْ هذِهِ الْآيَةُ عَلىٰ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ فِي إِمامٍ مُبِينٍ»، قامَ أَبُوبَكْرٍ وَ عُمَرُ مِنْ مَجْلِسِهِما فَقالا: يا رَسُولَ‌اللهِ! هُوَ التَّوْراةُ؟ قالَ: لا. قالا: فَهُوَ الْإِنْجِيلُ؟ قالَ: لا. قالا: فَهُوَ الْقُرْآنُ؟ قالَ: لا. قال: فَأَقْبَلَ أميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلِيٌّ عَلَيهِ السَّلامُ فَقالَ رَسُولُ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: هُوَ هٰذا إِنَّهُ الْإِمامُ الَّذي أَحْصَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالى فيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ. الأمالي، الصّدوق: ص۱۷۰ مجلس۳۲ ح۵ مانند المعاني بااختلافی و در آن است: عن أبي جعفرمحمّد بن عليّ الباقرعليهما السّلام قال: لَمّا نَزَلَتْ ... . تأويل الآيات الظاهرة: ص۴۷۷ از ابن بابويه، تفسيرنور الثقلين: ج۴ص۳۷۹ ح۲۷ و بحارالأنوار: ج۳۵ ص۴۲۷ ب۲۳ ح۲ از المعاني.

۱- الكافي: ج۴ ص۵۷۵ باب زيارة قبرأبي عبد الله الحسين عليه السّلام: «...وَ بِكُمْ فَتَحَ اللهُ، وَ بِكُمْ يَخْتِمُ اللهُ، ... ». و من لايحضره‌الفقيه: ج۲ ص۶۱۵ زيارة جامعة لجميع الأئمّة عليهم السّلام: «... بِكُمْ فَتَحَ اللهُ، وَ بِكُمْ يَخْتِمُ،...».

و بحارالأنوار: ج۲۳ ص۳۱۳ ب۱۸: قال عليّ بن الحسين عليهما السّلام: « ... وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَعَنا فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلامِ في شَيْءٍ، بِنا فَتَحَ اللهُ الدّينَ، وَ بِنا يَخْتِمُهُ،...» . هركسی كه با ما نباشد بهره‌ای از اسلام نبرده، خداوند به سبب و وسيله ما دين را باز نمود، و به سبب و وسيله ما آن را می بندد... .

و بحارالأنوار: ج۲۶ ص۲۵۹ ب۵ ح۳۷:- ... محمّد بن سنان، عن الإمام جعفرالصّادق عليه السّلام أنّه قال: «نَحْنُ جَنْبُ اللهِ، و... وَ بِنا فَتَحَ اللهُ، وَ بِنا خَتَمَ اللهُ، وَ نَحْنُ الْأَوَّلُونَ، وَ نَحْنُ الْآخِرُونَ، وَ نَحْنُ أَخْيارُ الدَّهْرِ، وَ نَواميسُ الْعَصْرِ، وَ نَحْنُ سادَةُ الْعِبادِ، وَ ساسَةُ الْبِلادِ، وَ نَحْنُ النَّهْجُ الْقَويمُ، وَ الصِّراطُ الْمُسْتَقيمُ، وَ نَحْنُ عِلَّةُ الْوُجُودِ، وَ حُجَّةُ الْمَعْبُودِ، لا يَقْبَلُ اللهُ عَمَلَ عامِلٍ جَهِلَ حَقَّنا، وَ نَحْنُ قَناديلُ النُّبُوَّةِ، وَ مَصابيحُ الرِّسالَةِ، وَ نَحْنُ نُورُ الْأَنْوارِ، وَ كَلِمَةُ الْجَبّارِ، وَ نَحْنُ رايَةُ الْحَقِّ الَّتي مَنْ تَبِعَها نَجا، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنْها هَوىٰ، وَ نَحْنُ أَئِمَّةُ الدّينِ، وَ قائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ،

وَ نَحْنُ مَعْدِنُ النُّبُوَّةِ، وَ مَوْضِعُ الرِّسالَةِ، وَ إِلَيْنا تَخْتَلِفُ الْمَلائِكَةُ، وَ نَحْنُ سِراجٌ لِمَنِ اسْتَضاءَ، وَ السَّبيلُ لِمَنِ اهْتَدىٰ، وَ نَحْنُ الْقادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَناطِرُ، وَ نَحْنُ السَّنامُ الْأَعْظَمُ، وَ بِنا يَنْزِلُ الْغَيْثُ، وَ بِنا يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ، وَ بِنا يُدْفَعُ الْعَذابُ وَ النَّقِمَةُ، فَمَنْ سَمِعَ هٰذَا الْهُدىٰ فَلْيَتَفَقَّدْ فِي قَلْبِهِ حُبَّنا، فَإِنْ وَجَدَ فيهِ الْبُغْضَ لَنا وَ الْإِنْكارَ لِفَضْلِنا فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَواءِ السَّبيلِ، لِأَنّا حُجَّةُ الْمَعْبُودِ، وَ تَرْجُمانُ وَحْيِهِ، وَ عَيْبَةُ عِلْمِهِ وَ ميزانُ قِسْطِهِ، وَ ... ».

ما جنب الله هستیم... خداوند به واسطه ما افتتاح نمود و به ما ختم کرد. ما اولین و آخرین هستیم. ما بهترین جهانیان و نوامیس زمان و سرور بندگان و رهبر دنیا و راه استوار و صراط مستقیم هستیم. ما هستیم علت وجود و حجت معبود. خداوند عمل هر کسی را که جاهل به حقّ ما باشد نمی‌پذیرد. ما چراغدان نبوّت و چراغ‌های رسالت و نور نورها و کلمة الله و پرچم حق هستیم که هر کس در زیر آن پرچم باشد نجات یابد و هر که از آن تخلّف ورزد، گمراه شود. ما پیشوایان دین و رهبران سفید چهرگان و معدن نبوّت و پایگاه رسالت هستیم. ملائکه به سوی ما در رفت و آمد هستند. ما چراغ روشنگر و راه هدایت و رهبر بسوی بهشت و پل برروی گذرگاه‌ها و کوهان بزرگیم. به واسطه ما باران می‌بارد و از (فرود آمدن) عذاب و بلا جلوگیری می‌شود. هر که شنید این هدایت را در جستجوی محبّت ما در قلب خود باشد. اگر در آن بغض و انکار فضل ما را دید بداند که از راه راست منحرف شده زیرا ما حجّت معبود و مترجم وحی و خزینه علم و میزان عدالت خداییم و ... .

۱۲ - سوره (٦) الأنعام آیه ١٥٤.

۱۳- تفسیر العیّاشي: ج۱ ص۳۸۳ ح۱۲۵- عن برید العجليّ، عن أبي جعفر علیه السّلام قال: «وَ أَنَّ هذا صِراطي مُسْتَقيماً فَاتَّبِعُوهُ، وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ». قال: أ تَدْري ما يَعْني بِـ «صِراطي مُسْتَقيماً؟». قلت: لا. قال: وَلايَةَ عَلِيٍّ وَ الْأَوْصِياءِ. قال: وَ تَدْري ما يَعْني «فَاتَّبِعُوهُ؟». قال: قلت: لا. قال: يَعْني عَلِيَّ بْنَ أَبي طالِبٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ. قال: وَ تَدْري ما

يَعْني: «وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ؟». قلت: لا. قال: وِلآيَةَ فُلانٍ وَ فُلانٍ وَاللهِ. قال: وَ تَدْري ما يَعْني: «فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبيلِهِ؟». قلت: لا. قال: يَعْني سَبيلَ عَلِيٍّ عَلَيهِ السَّلامُ. البرهان في تفسير القرآن: ج۲ ص۴۹۸ ح۴/۳۷۲۶ و تفسير نور الثقلين: ج۱ ص۷۷۸ ح۳۴۳ و بحار الأنوار: ج۳۵ ص۳۷۱ ب۱۶ ح۱۶ و ج۶۴ ص۳۱ از العيّاشيّ.

۱۴ - الكافي: ج۱ ص۵۹ باب الرّدّ إلى الكتاب و السنّة و ...ح۱- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن حديد، عن مرازم ،عن أبي عبد الله عليه السلام قال:. تفسيرالقمي: ج۲ ص۴۵۱- حدّثنا محمّد بن جعفر قال: حدّثنا محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن حديد، عن مرازم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إِنَّ الْقُرْآنُ تِبْيانُ كُلِّ شَيْءٍ، حَتّىٰ وَ اللهِ ما تَرَكَ اللهُ شَيْئاً يَحْتاجُ الْعِبادُ إِلَيْهِ إِلّا بَيَّنَهُ لِلنّاسِ، حَتّىٰ لا يَسْتَطيعَ عَبْدٌ يَقُولُ لَوْ كانَ هٰذا نَزَلَ فِي الْقُرْآنِ إِلّا وَ قَدْ أَنْزَلَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ فيهِ.

بحارالأنوار: ج۸۹ ص۸۱ ب۸ ح۹ از تفسير القمّيّ.

۱۵ - توحيدالمفضّل: ص۶۸. از او: بحارالأنوار: ج۳ ص۷۵ ب۴ ح و ج۵۸ص۳۲۶ ب۴۷.

۱۶ - الإثبات: مُكَدَّرَةٌ، المستدرک: مُتَكَدِّرَةٌ.

۱۷ - المستدرک: - سائِرُونَ.

۱۸ - الهدايا و المستدرک: يُمَيِّزُونَ.

۱۹ - الهدايا: يُبْغِضُونَ.

۲۰ - المستدرک: إِنْ.

۲۱ - حديقة الشّيعة: ص۷۸۷ فصل۲- و ديگر حديثی است كه سيّد ما سيّد مرتضی ابن الداعي الحسينيّ الرازيّ رحمه الله روايت می‌كند به سند معتبر از شيخ مفيد رضی الله عنه، و او روايت می‌كند از احمد بن محمّد بن الحسن بن احمد بن الوليد، و او از پدرش محمّد بن الحسن، و او از سعد بن عبد الله، و او از محمّد بن عبد الجبّار، و او از حضرت امام حسن عسكري عليه

السّلام كه آن حضرت مخاطب ساخت ابو هاشم جعفرى را و فرمود:. و الهدايا لشيعة أئمّة الهدى: ج۱ ص۱۰۰ المقدّمة۱۰- و في الحديث بإسناد الشّيخ المفيد رحمه الله،- مانند الحديقة-. الإثناعشريّة: صص۳۳-۳٤ از الحديقة، إثبات الهداة: ج٤ ص۲۰٤ فصل۳۵ ح۲٤۸ از الحديقة بعضى از آن‌را، مقامع الفضل، آقا محمّد على كرمانشاهى فرزند وحيد بهبهانى: ج۲ ص٥٤۲ و مستدرك‌الوسائل: ج۱۱ ص۳۸۰ ب٤۹ ح۱۳۳۰۸- ۲۵ و مستدرك سفينة البحار: ج ۸ص۲۹۹ از الحديقة. منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة: ج۱٤ ص۱۷ المقام۸ از حديقة الشّيعة، و قال: و رواه المحدّث الجزائريّ أيضاً في الأنوار النّعمانيّة مرسلاً عن العسكريّ عليه السّلام مثله.

۲۲ - مستدرك الوسائل: ج۳ ص۹۱ ب۲۹ ح۳۰۹٦- ۲۹.

۲۳ - الكافي: ج۲ ص۲۸۵باب الكبائر ...ح۲٤ و من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص٥٦۳ باب معرفة الكبائر التي أوعد الله عزّوجلّ عليها النّار ...ح٤۹۳۲ و عيون أخبار الرّضا عليه السّلام: ج۱ ص۲۸۵ ب۲۸ ح۳۳ و علل الشّرائع: ج ۲ ص ۳۹۱ ب۱۳۱ ح۱ و إرشاد القلوب إلى الصّواب: ج۱ ص۱۷٦ ب۵۱.

۲٤ - عوالي اللئالي العزيزيّة: ج۲ ص۲۲٤ باب الصلاة ...ح۳٦.

۲۵ - وسائل الشّيعة: ج٤ ص٤۲ ب۱۱ ح٤٤٦٦- ۵- و عن محمّد بن الحسن، عن سهل بن زياد، عن جعفربن محمّد الأشعريّ، عن القدّاح، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:.

۲٦ - وسائل الشّيعة: ج٤ ص٤۲ ب۱۱ ح٤٤٦۷- ٦- أحمد بن محمّد البرقيّ في المحاسن: عن محمّد بن عليّ عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن بريد بن معاوية العجليّ، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله:. و محمّد بن عليّ بن الحسين في عقاب الأعمال: عن محمّد بن موسى بن المتوكّل، عن عبد الله بن جعفرالحميريّ، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحسن بن محبوب نحوه.

۲۷ - وسائل الشّيعة: ج٤ ص٤۳ ب۱۱ ح۱٤- ٤٤٦۸- ۷- و (محمّد بن عليّ بن الحسين في

عقاب الأعمال): عن محمّد بن عليّ ماجيلويه، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عبد الله بن ميمون، عن أبي عبد الله عليه السّلام، عن أبيه، عن جابر قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:.

۲۸ - متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهرآشوب: ج۲ ص۱۷۰ ح۱٤- و قال صلّى الله عليه و آله: صَلّوا كَما رَأَيْتُموني أُصَلّي.

۲۹ - الكافي: ج۱ ص۷۰ ح٦- و بهذا الإسناد (محمّد بن إسماعيل، عن الفضل بن شاذان)، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال :سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول:.

۳۰ - التّوحيد: ص٦۸ ب۲ ح۲۳۲۳ و الأمالي: ص٦ المجلس۲ ح۳ و عيون أخبار الرّضا عليه السّلام: ج۱ ص۱۱٦ ب۱۱ ح٤- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عليّ بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثنا أبي، عن الرّيّان بن الصّلت، عن عليّ بن موسى الرّضا عليه السّلام، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين عليهم السّلام قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله: قال الله جلّ جلاله:. و الإحتجاج على أهل اللجاج: ج۲ ص٤۱۰ و مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: ص۹ الفصل۱.

۳۱ - تفسير العيّاشيّ: ج۱ ص۱۸ ح٦- عن عمّار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: ... . از او: بحارالأنوار: ج۸۹ ص۱۱۱ ب۱۰ ح۱۵ و وسائل الشّيعة: ج۲۷ ص۲۰۳ ب۱۳ ح٦۷.

۳۲ - سوره (۳) آل‌عمران آيه۲۰.

۳۳ - تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: ص۷٤۷ از تفسير ابن الماهيار: ما رواه أحمد بن إبراهيم بن عبّاد، بإسناده إلى عبد الله بن بكير، يرفعه إلى أبي عبد الله عليه السّلام في قوله عزّ و جلّ:. بحار الأنوار: ج۹۳ ص۱۸۸ ب۲۲ ح۱۹ از كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهرة. و البرهان في تفسير القرآن: ج۵ ص٦۰٤ ح٤/۱۱٤۵۵ از تأويل الآيات، و مستدرك الوسائل: ج۷ ص۲۷۸ ب۱ ح۸۲۱۹- ٦ از تأويل الآيات الظاهرة.

٣٤ - تأويل الآيات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة: ص٧٨٢- و روى أحمد بن القاسم، عن أحمد بن محمّد بن خالد، عن أيمن بن محرز، عن سماعة، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال:. و مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل: ج٧ ص٢٨٠ ب١ ح٨٢٢٢- ٩ - أحمد بن محمّد السيّاري في كتاب التنزيل والتحريف: عن محمّد بن أورمة، عن الربيع بن زكريّا، عن رجل، عن يونس بن ظبيان، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: «مَنْ أَعْطٰى» الْخُمُسَ «وَ اتَّقٰى» وَلايَةَ الطَّواغيتِ «وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنٰى» بِالْوَلايَةِ «فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرٰى». قال: لا يُريدُ شَيْئاً مِنَ الْخَيْرِإلّا تَيَسَّرَلَهُ «وَ أمّا مَنْ بَخِلَ» بِالْخُمُسِ «وَ اسْتَغْنٰى» بِرَأْيِهِ عَنْ أوْلِياءِ اللهِ «وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنٰى» الْوَلايَةِ فَلا يُريدُ شَيْئاً مِنْ الْيُسْرِإلّا تَعَسَّرَلَهُ.

٣٥ - من لا يحضره الفقيه: ج٢ ص٤١ باب الخمس حديث١٦٥٠- و روي عن أبي بصير قال : قلت لأبي جعفرعليه السلام: أصلحك الله ما أيسرما يدخل به العبد النار؟ قال:.

و كمال الدّين و تمام النّعمة: ج٢ ص٥٢١ ب٤٥ ح٥٠- حدّثنا أبي و محمّد بن أحمد بن الوليد قالا: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن أبي عمير، عن عليّ ابن أبي حمزة، عن أبي بصيرقال: قلت لأبي جعفرعليه السلام: أصلحك الله ما أيسرما يدخل به العبد النار؟ قال: ... مانند آن. و تفسيرالعيّاشي: ج١ ص٢٢٥ ح٤٨ - عن أبي بصيرقال: قلت لأبي جعفرعليه السّلام: ... مانند آن.

و فقه الرضا عليه السّلام: ص٢٩٣ ب ٤٩: ... مانند آن.

٣٦ - الكافي: ج١ ص٥٤٥ ح١٤- أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن عليّ بن أبي حمزة، عن أبي بصير، عن أبي جعفرعليه السّلام قال:. و المقنعة، الشيخ المفيد: ص٢٨٠ ب٣٨- و روى أبو بصير، عن أبي جعفرعليه السّلام قال: ... وَ لا يَحِلُّ لِأحَدٍ أنْ يَشْتَرِيَ مِنَ الْخُمُسِ شَيْئاً حَتّٰى يَصِلَ إلَيْنا نَصيبُنا.

٣٧ - الخصال.

۳۸ - العيّاشي.

۳۹ - من لا يحضره الفقيه: ج۲ ص٤١ باب الخمس حديث١٦٤٩- و قال الصّادق عليه السّلام:. و الخصال: ج۱ ص۲۹۰ ما يجب فيه الخمس... - حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال : حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار، عن العبّاس بن معروف، عن الحسين ابن يزيد النوفليّ، عن اليعقوبيّ عيسى بن عبد الله العلوي، عن أبيه، عن جدّه جعفربن محمّد بن علي عليهم السلام – مانند آن-. و تفسيرالعيّاشيّ: ج۲ ص٦٤ حديث٦٥- عن عيسى بن عبد الله العلويّ، عن أبيه، عن جعفربن محمّد عليهم السلام – مانند آن-.

٤۰ - الكافي: ج۱ ص٥٣٧ باب صلة الإمام عليه السّلام ...حديث۱- الحسين بن محمّد بن عامر، بإسناده رفعه قال: قال أبوعبد الله عليه السّلام:.

٤۱ - الكافي: ج۱ ص٥٣٨ باب صلة الإمام عليه السّلام ...حديث ۷- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن ابن بكيرقال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول:. و من لا يحضره الفقيه: ج۲ ص٤٤ باب الخمس ...ح١٦٥٨- و روى عبد الله بن بكير، عن أبي عبد الله عليه السّلام - مانند آن-. و علل الشّرائع: ج۲ ص۳۷۷ ب۱۰۷ حديث ۱- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عبد الله بن بكيرقال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول:- مانند آن-.

٤۲- المقنعة و التّهذيب و الإستبصار و العوالي: وَ عَلَى الخِلافِ العِقابِ.

٤۳- الوسائل: أَمْوالِنا.

٤٤ - المقنعة: نَبْذُلُ، و در الإستبصار و العوالي: نَفُكُّ.

٤٥- التّهذيب و الإستبصار: تُخافُ سَطْوَتُهُ.

٤٦- المقنعة: أرْزاقِكُمْ.

٤۷- در العوالي: مَنْ لَقِيَ اللهَ بِما عاهَدَ.

٤٨- التّهذيب و الإستبصار: بِما عاهَدَ عَلَيْهِ.

٤٩- الكافي: ج١ ص٥٤٧ باب الفيء و... ح٢٥. و المقنعة: ص٢٨٣ ب٣٨. و تهذيب الأحكام: ج٤ ص١٣٩ ب٣٩ ح١٧. و الإستبصار فيما اختلف من الأخبار: ج٢ ص٥٩ ب٣٢ ح٩. و عوالي اللّآلي: ج٢ ص٧٧ المسلك الرّابع ح٢٠٦ به اختصار: ج٣ ص١٢٦ ب٥ح٦. وسائل الشّيعة: ج٩ ص٥٣٨ ب٣ ح١٢٦٦٥ از الكافي.

٥٠- الكافي: ج١ ص٥٤٨ باب الفيء و الأنفال و تفسير الخمس و ...حديث٢٧- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه قال: كنت عند أبي جعفر الثّاني عليه السّلام إذ دخل عليه صالح بن محمّد بن سهل و كان يتولّى له الوقف بقم فقال: يا سيّدي! اجعلني من عشرة آلاف في حلّ فإنّي أنفقتها. فقال له:. و المقنعة: ص٢٨٤ ب٣٨- و روى إبراهيم بن هاشم ... مانند آن. و الإستبصار فيما اختلف من الأخبار: ج٢ ص٦٠ ب٣٢ ح١٩٧- ١١- و روى إبراهيم بن سهل بن هاشم ... مانند آن. و الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص٢٥١- فروى عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه -مانند آن-.

٥١ - من لا يحضره الفقيه: ج١ص٤٩٨ح١٤٢٧- و قد روي نهي عن الصّلاة عند طلوع الشّمس و عند غروبها لأنّ الشّمس تطلع بين قرني شيطان و تغرب بين قرني شيطان إلّا أنّه روى لي جماعة من مشايخنا عن أبي الحسين محمّد بن جعفر الأسديّ رضي الله عنه أنّه ورد عليه فيما ورد من جواب مسائله من محمّد بن عثمان العمريّ قدّس الله روحه:.

٥٢- ترجمه حديث در لوامع صاحبقرانى مشهور به شرح فارسى فقيه: ج٥ ص٢١٨.

٥٣ - الكافي: ج٢ ص١٨باب دعائم الإسلام ...ح١- حدّثني الحسين بن محمّد الأشعريّ، عن معلّى بن محمّد الزّيادي، عن الحسن بن عليّ الوشّاء قال: حدّثنا أبان بن عثمان، عن فضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلىٰ خَمْسٍ: عَلَى الصَّلاةِ، وَ الزَّكاةِ، وَ الصَّوْمِ، وَ الْحَجِّ، وَ الْوَلايَةِ، وَ لَمْ يُنادَ بِشَيْءٍ كَما نُودِيَ بِالْوَلايَةِ.

٥٤ - الخصال: ج٢ص٦١٠-٦٣٥ ح١٠- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله

قال: حدّثني محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطيني، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير و محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السلام: أنّ أمير المؤمنين عليه السلام علّم أصحابه في مجلس واحد أربعمائة باب مما يصلح للمسلم في دينه و دنياه قال أمير المؤمنين عليه السلام:... إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالٰى اطَّلَعَ إلَى الْأَرْضِ فَاخْتارَنا، وَ اخْتارَ لَنا شيعَةً يَنْصُرُونَنا، وَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنا، وَ يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنا، وَ يَبْذُلُونَ أمْوالَهُمْ وَ أنْفُسَهُمْ فينا، أُولٰئِكَ مِنّا وَ إلَيْنا ... .

۵۵ - التّهذيب: ج۸ ص۳۲۵ ب ح۱۲۰۷-۲۳- و ذكر أحمد بن محمّد بن داود القمّيّ في نوادره قال: روى محمّد بن عيسى عن أخيه جعفر بن عيسى عن خالد بن سدير أخي حنان بن سدير قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل شقّ ثوبه على أبيه أو على أمّه أو على أخيه أو على قريب له فقال: لا بَأْسَ بِشَقِّ الْجُيُوبِ قَدْ شَقَّ مُوسَى بْنُ عِمْرانَ عَلىٰ أخيهِ هارُونَ وَ لا يَشُقَّ الْوالِدُ عَلىٰ وَلَدِهِ وَ لا زَوْجٌ عَلَى امْرَأتِهِ وَ تَشُقُّ الْمَرْأةُ عَلىٰ زَوْجِها وَ إذا شَقَّ زَوْجٌ عَلَى امْرَأتِهِ أوْ والِدٌ عَلىٰ وَلَدِهِ فَكَفّارَتُهُ حِنْثُ يَمينٍ وَ لا صَلاةَ لَهُما حَتّىٰ يُكَفِّرا وَ يَتُوبا مِنْ ذٰلِكَ وَ إذا خَدَشَتِ الْمَرْأةُ وَجْهَها أوْ جَزَّتْ شَعْرَها أوْ نَتَفَتْهُ فَفي جَزِّ الشَّعْرِ عِتْقُ رَقَبَةٍ أوْ صِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ أوْ إطْعامُ سِتّينَ مِسْكيناً وَ فِي الْخَدْشِ إذا دَمِيَتْ وَ فِي النَّتْفِ كَفّارَةُ حِنْثِ يَمينٍ وَ لا شَيْءَ فِي اللَّطْمِ عَلَى الْخُدُودِ سِوَى الْإسْتِغْفارِ وَ التَّوْبَةِ. وَ قَدْ شَقَقْنَ الْجُيُوبَ وَ لَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفاطِمِيّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ عَلىٰ مِثْلِهِ تُلْطَمُ الْخُدُودُ وَ تُشَقُّ الْجُيُوبُ.

۵۶ - سوره (۲۳)المؤمنون آیه۱۴۵ الی ۱۴۷و سوره ۷۰ المعارج آیه ۳۰ الی ۳۲.

۵۷ - الكافي: ج۵ ص۵۴۰ ح۱.از او: وسائل الشيعة: ج۲۰ ص۳۵۳ ب۲۸ ح۲۵۸۰۸-۵.

۵۸ - الخصال: ج۱ ص۱۰۶ ح۶۸. ازاو: وسائل الشيعة: ج۲ ص۱۳۱ ب۷۹ ح۱۷۰۹- ۵ و ج۲۰ ص۳۵۴ ب۲۸ ح۲۵۸۱۰- ۷.

۵۹ - عوالي اللّئالي العزيزيّة في الأحاديث الدينيّة: ج۱ ص۲۶۰ ف۱۰ ح۳۸. از او: بحار الأنوار:

ج۱۰۱ ص۳۰ ب۳۳ ح۲ و جامع أحاديث الشّيعة: ج۲۵ ص۷۹٦ ب۱۷ ح۱۳۰۰- ۳۷٦۹۹- (٤).

٦۰ - وسائل الشّيعة: ج۲۸ ص۳٦٤ ب۳ ح۳٤۹۷۸- ٤ از النوادر أحمد بن محمّد بن عيسى الأشعرى: از پدرش از امام جعفرصادق عليه السّلام. و مانند آن در بحار الأنوار: ج۱۰۱ ص۳۰ ب۳۳ ح۱ از فقه الرّضا عليه‌السّلام از پدرش از امام صادق عليه‌السّلام.

٦۱ - وسائل الشّيعة: ج۲ ص۱۸۹ ب۷ ح۱۸۹۷- ۱٤ از تهذيب الأحكام: ج۱ ص۱۲۲ ب٦ ح۱۵و الإستبصار فيما اختلف من الأخبار: ج۱ ص۱۰٦ ب٦۳ ح۵.

٦۲ - الكافي: ج۳ ص۳۷۰ ح۱٤- الحسين بن محمّد رفعه، عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي لأكره الصلاة في مساجدهم؟ فقال: لا تَكْرَهْ فَما مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إلّا عَلىٰ قَبْرِ نَبِيٍّ أوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأصابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ فَأحَبَّ اللهُ أنْ يُذْكَرَ فيها فَأدِّ فيهَا الْفَريضَةَ وَ النَّوافِلَ وَ اقْضِ فيها ما فاتَكَ. و تهذيب الأحكام: ج۳ ص۲۵۸ ب۲۵ ح٤۳- ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّي لأكره الصّلاة في مساجدهم؟ فقال: لا تَكْرَهْ فَما مِنْ مَسْجِدٍ بُنِيَ إلّا عَلىٰ قَبْرِ نَبِيٍّ أوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ قُتِلَ فَأصابَ تِلْكَ الْبُقْعَةَ رَشَّةٌ مِنْ دَمِهِ فَأحَبَّ اللهُ أنْ يُذْكَرَ فيها فَأدِّ فيهَا الْفَرائِضَ وَ النَّوافِلَ وَ اقْضِ ما فاتَكَ.

٦۳ - وسائل الشّيعة: ج۲ ص۱۹۳ ب۷ ح۱۹۰۷- ۲٤- از الخرائج و الجرائح: عن جابر الجعفيّ، عن زين العابدين عليه السّلام أنّه قال: أقْبَلَ أعْرابِيٌّ إلَى الْمَدينَةِ فَلَمّا صارَ قُرْبَ الْمَدينَةِ خَضْخَضَ وَ دَخَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ هُوَ جُنُبٌ، فَقالَ لَهُ: يا أعْرابِيُّ أ ما تَسْتَحي تَدْخُلُ إلىٰ إمامِكَ وَ أنْتَ جُنُبٌ؟ أنْتُمْ مَعاشِرَ الْعَرَبِ إذا خَلَوْتُمْ خَضْخَضْتُمْ. فَقالَ الْأعْرابِيُّ: قَدْ بَلَغْتُ حاجَتاي فيما جِئْتُ لَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَاغْتَسَلَ وَ رَجَعَ إلَيْهِ فَسَأَلَهُ عَمّا كانَ في قَلْبِهِ.

٦٤ - قرب الإسناد: ص٤۳ ح۱٤۰- قال بكر بن محمّد: و خرجنا من المدينة نريد منزل أبي عبد الله عليه السّلام، فلحقنا أبو بصير خارجاً من زقاق من أزقّة المدينة- و هو جنب، و نحن لا نعلم-

حتّى دخلنا على أبي عبد الله فسلّمنا عليه، فرفع رأسه إلى أبي بصير فقال له: يا أبا بَصيرٍ! أما تَعْلَمُ أَنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْجُنُبِ أنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِياءِ؟! فرجع أبو بصير و دخلنا. و دلائل الإمامة: ص۲۸۷ ح۲۳۵/ ۷۱- و روى بكر بن محمّد الأزديّ، عن جماعة من أصحابنا، قال بكر: خرجنا من المدينة نريد منزل أبي عبد الله عليه السّلام فلحقنا أبو بصير خارجاً من الزّقاق و هو جنب، و نحن لا نعلم، حتّى دخلنا على أبي عبد الله عليه السّلام، فرفع رأسه إلى أبي بصير فقال: يا أبا مُحَمَّدٍ! ألا تَعْلَمُ أَنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْجُنُبِ أنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَوْصِياءِ؟! فرجع أبو بصير و دخلنا. و الثّاقب في المناقب: ص٤١٠ فصل٣ ح٣٤٠- عن الأزديّ، قال: خرجنا نريد منزل أبي عبد الله جعفر بن محمّد عليه السلام فلحقنا أبو بصير، فدخلنا على أبي عبد الله عليه السلام، فرفع رأسه إلى أبي بصير و قال: يا أبا مُحَمَّدٍ! ألا تَعْلَمُ أَنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْجُنُبِ أنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِياءِ؟!. فرجع أبو بصير و دخلنا. بصائر الدرجات: ص٢٤١ ب١٠ ح٢٣- حدّثنا أبو طالب عن بكر بن محمّد قال: خرجنا من المدينة نريد منزل أبي عبد الله عليه السّلام فلحقنا أبو بصير خارجا من زقاق و هو جنب و نحن لا نعلم حتّى دخلنا على أبي عبد الله عليه السّلام، قال: فرفع رأسه إلى أبي بصير فقال: يا أبا مُحَمَّدٍ! أما تَعْلَمُ أَنَّهُ لا يَنْبَغي لِجُنُبٍ أنْ يَدْخُلَ بُيُوتَ الْأَنْبِياءِ وَ الْأَوْصِياءِ؟! قال فرجع أبو بصير و دخلنا. و الهداية الكبرى: ص٢٥٠ ب٨- قال الحسين بن حمدان: حدّثني الحسن بن محمّد بن جمهور، عن محم،د بن عليّ، عن عليّ بن محمّد،عن أبي المعزّ، عن أبي بصير قال: دخلت على أبي عبد الله الصّادق بعد مضيّ والده الباقر صلوات الله عليهما و قد جامعت أهلي فأتيت إلى عند سيّدي الصّادق من قبل أن أغتسل لأمتحنه و أرى دلالته مثل ما أراني أبوه فلمّا دخلت عليه بمجلسه و أنا على هذه الحال فقال لي: يا أبامُحَمَّد! ما كانَ فيما كُنْتَ فيهِ حاجَةٌ أنْ تَدْخُلَ عَلىٰ إمامِكَ وَ أنْتَ جُنُبٌ؟! فقلت له: جعلت فداك اعتمدت ذلك لأرى دلالتك. فقال:«أَوَ لَمْ تُؤْمِنْ»؟ قلت: « بَلىٰ، وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي». قال: قُمْ، إغْتَسِلْ مِنْ جَنابَتِكَ. ففعلت و عدت إلى مجلسه و علمت بهذه الدّلالة أنّه الإمام حقّاً. و دلائل الإمامة:

ص۲٦٥ ح۱۹٥/ ۳۱ و حدّثنا أبوالمفضّل محمّد بن عبد الله الشيبانيّ، قال: حدّثنا محمّد ابن جعفر الزيّات، عن محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب، عن الحسن بن محبوب، عن مالك بن عطيّة، عن أبي بصير، قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام و أنا أريد أن يعطيني دلالة مثل ما أعطاني أبو جعفرعليه السّلام. فلمّا دخلت عليه قال: يا أبا مُحَمَّدٍ! ما كانَ لَكَ فيما كُنْتَ فيهِ شُغُلٌ؟! تَدْخُلُ عَلىٰ إمامِكَ وَ أنْتَ جُنُبٌ؟! قال: قلت: جعلت فداك، ما فعلت إلّا على عمد. قال: أوَ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قال: قلت: بَلىٰ، وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي. قال: قُمْ يا أبا مُحَمَّدٍ! فَاغْتَسِلْ. فاغتسلت و عدت إلى مجلسي، فعلمت عند ذلك أنّه الإمام. مناقب آل‌أبي طالب عليهم السّلام: ج٤ ص۲۲٦- و في كتاب الدلالات عن الحسن بن عليّ بن أبي حمزة البطائنيّ: قال أبو بصير: إشتهيت دلالة الإمام فدخلت على أبي عبد الله عليه السّلام و أنا جنب فقال: يا أبا مُحَمَّدٍ! ما كانَ لَكَ فيما كُنْتَ فيهِ شُغُلٌ تَدْخُلُ عَلىٰ إمامِكَ وَ أنْتَ جُنُبٌ؟! فقلت: جعلت فداك ما عملته إلّا عمداً. قال: أوَ لَمْ تُؤْمِنْ؟ قلت: بَلى، وَ لٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبي. قال: فَقُمْ يا أبا مُحَمَّدٍ! وَ اغْتَسِلْ. و رجال الكشّي: ص۱۷۰ ح۲۸۸- حدّثني حمدويه، قال: حدّثني محمّد بن عيسى بن عبيد، عن يونس بن عبد الرحمان، عن أبي الحسن المكفوف، عن رجل، عن بكير، قال: لقيت أبا بصيرالمراديّ قلت: أين تريد؟ قال: أريد مولاك، قلت إنّي أتّبعك، فمضى معي فدخلنا عليه، و أحدّ النظرإليه و قال: هٰكَذا تَدْخُلُ بُيُوتَ الْأَنْبِياءِ وَ أنْتَ جُنُبٌ! قال: أعوذ بالله من غضب الله و غضبك، فقال: أستغفرالله و لا أعود. و روى ذلك أبوعبد الله البرقيّ، عن بكير.

٦٥ - سوره (۱۷) الإسراء آيه۱۰: «إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصّالِحاتِ أنَّ لَهُمْ أجْراً كَبيراً». بصائر الدرجات: ص٤۷۷ح۱۲- حدّثنا يعقوب بن يزيد، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن موسى النميري، عن علاء بن سيابة، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قول الله تعالى: «إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أقْوَمُ» قال: يَهْدي إلَى الْإمامِ. و الكافي: ج۱ ص۲۱٦ ح۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم

بن عبد الحميد، عن موسى بن أكيل النّميريّ، عن العلاء بن سيابة، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قوله تعالى: «إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ» قال: يَهْدي إِلَى الْإِمامِ. و تفسير العيّاشي: ج۲ ص۲۸۲ ح۲٤- عن أبي إسحاق: «إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ» قال: يَهْدي إِلَى الْإِمامِ. و تفسير العيّاشي: ج۲ ص۲۸۳ ح۲۵- عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفر عليه السّلام: «إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَهْدي لِلَّتي هِيَ أَقْوَمُ» قال: يَهْدي إِلَى الْوَلايَةِ.

٦٦ - الكافي: ج٦ ص٤٣٢ باب الغناء ...ح۷- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قالَ رَسُولُ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أَنْهاكُمْ عَنِ الزَّفْنِ، وَ الْمِزْمارِ، وَ عَنِ الْكُوباتِ، وَ الْكَبَراتِ.

٦٧ - سوره(۸) الأنفال آيه۳٦ «وَ ما كانَ صَلاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلّا مُكاءً وَ تَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ».

٦٨ - تفسير العيّاشيّ: ج۱ ص۲۳۹ ح۱۱٤- عن كثير النّوّاء قال: سألت أبا جعفر عليه السّلام: عن الكبائر؟ قال: كُلُّ شَيْءٍ أَوْعَدَ اللهُ عَلَيْهِ النّارَ. و عقاب الأعمال: ص۲۳۳- أبي ره قال: حدّثني محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن عليّ بن إسماعيل، عن محمّد بن النضر، عن عبّاد بن كثير النوّاء قال: سألت أبا جعفر عليه السّلام عن الكبائر؟ قال:كُلُّ شَيْءٍ وَعَدَ اللهُ عَلَيْهِ النّارَ.

٦۹- وسائل الشّيعة: ج۱ ص٤۹۱ ب۵۵ ح۱۲۹٦ از تهذيب الأحكام: ج۱ ص٤۲۵ ح۲٦/۱۳۵۳.

۷۰ - سوره (٤۲) الشّورى آيه٦.

۷۱ - سوره (٤) النّساء آيه٦۵.

۷۲ - السّرائر الحاوي لتحرير الفتاوي (و المستطرفات): ج۳ ص۵۷۷- و من ذلك ما استطرفناه من جامع البزنطيّ صاحب الرّضا عليه السّلام: عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام.

۷۳ - الخصال: ج۱ ص۲۵۱ باب النهي عن أربعة أشياء و عن أربعة ظروف ...ح۱۱۹- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رضي الله عنه قال: حدّثنا عبد الله بن جعفر الحميريّ، عن أحمد بن

محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن خالد بن جرير، عن أبي الربيع الشاميّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سئل عن الشّطرنج و النّرد؟ قال: لا تَقْرَبُوهُما. قلت: فالغناء؟ ... . و معاني الأخبار: ص۲۲٤باب معنى الدباء و المزفت و الحنتم و النّقير ح۱- أبي رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسن بن محبوب، عن خالد بن جرير، عن أبي الرّبيع الشّاميّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سئل عن النّرد و الشّطرنج؟ قال: لا تَقْرَبْهُما... . وسائل الشّيعة: ج۱۷ ص۳۲۰ ب۱۰۲ ح۲۲٦٥٥- ۱۰.

۷٤ - تحف العقول: ص۳۳٥. وسائل الشّيعة: ج۱۷ ص۸٥ ب۲ ح۲۲۰٤۷- ۱.

۷٥ - الكافي: ج٦ ص٤۳۷ باب النّرد و الشّطرنج...ح۱٥- عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن ابن محبوب، عن ابن رئاب قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السّلام فقلت: جعلت فداك! ما تقول في الشّطرنج؟ قال: الْمُقَلِّبُ لَهَا كَالْمُقَلِّبِ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ. فقلت: ما على من قلّب لحم الخنزير؟ قال: يَغْسِلُ يَدَهُ.

ضعف اين روايت منجبراست به شهرت عمل شيعه و اِجماع آنان.

۷٦ - من لا يحضره الفقيه: ج۲ ص۲٤٦ باب ابتداء الكعبة و فضلها و ...ح۲۳۱۷. از او: وسائل الشّيعة: ج٤ ص۳۳۹ ب۱۸ ح٥۳۳۷- ۳.

۷۷ - الكافي: ج۳ ص۳۹۱ باب الصّلاة في الكعبة و فوقها و ...ح۱۹- جماعة، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن الحسين بن عثمان، عن ابن مسكان، عن خالد عن أبي إسماعيل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: الرّجل يصلّي على أبي قبيس مستقبل القبلة؟ فقال: لا بَأْسَ. و تهذيب الأحكام: ج۲ ص۳۷٦ ب۱۷ ح۹۷- عنه (الحسين بن سعيد)، عن فضالة، عن الحسين بن عثمان، عن ابن مسكان، عن خالد بن أبي إسماعيل... . وسائل الشّيعة: ج٤ س۳۳۹ ب۱۸ ح٥۳۳٦-۲. ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار: ج٤ ص٦۱۸، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ج۱٥ ص۲۹٦.

۷۸ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۳۸۳ ب۱۹ ح۱۵۹۸- ۷- عنه (الطاطري)، عن محمّد بن أبي حمزة، عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السّلام. وسائل الشّيعة: ج٤ ص۳۳۹ ب۱۸ ح۵۳۳۵- ۱.

۷۹ - تفسير العيّاشيّ: ج۱ ص۲۱٦ ح٦- عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: قال لي: ما يَقُولُ النّاسُ في تَزْويجِ آدَمَ وُلْدَهُ؟ قال: قلت: يقولون: إنّ حوّاء كانت تلد لآدم في كلّ بطن غلاماً و جاريةً فتزوّج الغلام الجارية الّتي من البطن الآخر الثّاني، و تزوّج الجارية الغلام الّذي من البطن الآخر الثّاني حتّى توالدوا، فقال أبو جعفر عليه السّلام: لَيْسَ هٰذا كَذاكَ، وَ لٰكِنَّهُ لَمّا وَلَدَ آدَمُ هِبَةَ اللهِ وَ كَبُرَ سَأَلَ اللهَ أنْ يُزَوِّجَهُ فَأَنْزَلَ اللهُ لَهُ حَوْراءَ مِنَ الْجَنَّةِ فَزَوَّجَها إيّاهُ فَوُلِدَ لَهُ أرْبَعَةُ بَنينَ، ثُمَّ وُلِدَ لِآدَمَ ابْنٌ آخَرُ فَلَمّا كَبُرَ أمَرَهُ فَتَزَوَّجَ إلَى الْجانِّ فَوُلِدَ لَهُ أرْبَعُ بَناتٍ فَتَزَوَّجَ بَنُو هٰذا بَناتِ هٰذا فَما كانَ مِنْ جَمالٍ فَمِنْ قِبَلِ الْحَوْراءِ وَ ما كانَ مِنْ حِلْمٍ فَمِنْ قِبَلِ آدَمَ وَ ما كانَ مِنْ خِفَّةٍ فَمِنْ قِبَلِ الْجانِّ فَلَمّا تَوالَدُوا صَعِدَتِ الْحَوْراءُ إلَى السَّماءِ. من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص۳۸۲ح۴۳۳۸- روى القاسم بن عروة، عن بريد العجلي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالٰى أنْزَلَ عَلىٰ آدَمَ حَوْراءَ مِنَ الْجَنَّةِ فَزَوَّجَها أحَدَ ابْنَيْهِ وَ تَزَوَّجَ الْآخَرُ ابْنَةَ الْجانِّ فَما كانَ فِي النّاسِ مِنْ جَمالٍ كَثيرٍ أوْ حُسْنِ خُلُقٍ فَهُوَ مِنَ الْحَوْراءِ وَ ما كانَ فيهِمْ مِنْ سُوءِ خُلُقٍ فَهُوَ مِن ابْنَةِ الْجانِّ. المقنع: ص۳۰۱ باب النّكاح: إنّ الله تبارك و تعالى أنزل على آدم حوراء من الجنّة، فأنكحها بعض ولده و أنكح إبناً له آخر إبنة الجانّ، فما كان في النّاس من جمال (أو حسن خلق) فهو من الحوراء، و ما كان فيهم من سوء خلق أو غضب فمن الجانّ. علل الشّرائع: ج۱ ص۱۰۳ ب۹۲ ح۱- أخبرني عليّ بن حاتم قال: حدّثنا أبو عبد الله بن ثابت قال: حدّثنا عبد الله بن أحمد، عن القاسم بن عروة، عن بريد بن معاوية العجلي، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: إنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ أنْزَلَ حَوْراءَ مِنَ الْجَنَّةِ إلىٰ آدَمَ فَزَوَّجَها أحَدَ ابْنَيْهِ وَ تَزَوَّجَ الْآخَرُ إلَى الْجِنِّ فَوَلَدَتا جَميعاً فَما كانَ مِنَ النّاسِ مِنْ جَمالٍ وَ حُسْنِ خُلُقٍ فَهُوَ مِنَ الْحَوْراءِ وَ ما كانَ فيهِمْ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ فَمِنْ بِنْتِ الْجانِّ

وَ أنْكَرَأنْ يَكُونَ زَوَّجَ بَنيهِ مِنْ بَناتِهِ.

مناقب آل‌أبي‌طالب عليهم‌السّلام: ج٤ ص٢٠٤- عن علل الشّرائع عن القميّ القزوينيّ: سئل الباقر عليه السّلام عن علّة حسن الخلق و سوئه؟ فقال: إِنَّ اللهَ تَعالىٰ أنْزَلَ حَوْراءَ مِنَ الْجَنَّةِ إلىٰ آدَمَ فَزَوَّجَها مِنْ أحَدِ بَنيهِ وَ تَزَوَّجَ الْآخَرُإلَى الْجانِّ فَوَلَدَتا جَميعاً فَما كانَ لِلنّاسِ جَمالٌ وَ حُسْنُ الْخُلْقِ فَهُوَ مِنَ الْحَوْراءِ وَ ما كانَ فيهِمْ مِنْ سُوءِ خَلْقٍ فَمِنْ بِنْتِ الْجانِّ وَ أنْكَرَأنْ يَكُونَ بَنُوهُ مِنْ بَناتِهِ. رواه ابن بابويه في المقنع. رسائل آل‌طوق القطيفيّ: ج٣ ص٤٧٥- و قد وقفتُ في كلام بعض الأُدباء المأمونين، نقلًا من حاشية السّيّد نور الله الشّوشتريّ على البيضاويّ على ما لفظه: (قال السّيّد المرتضى: في كتابه الموسوم (بصحيفة الحقائق) رواية عن معاوية بن عمّار: سألت الصّادق عليه السّلام: عن آدم عليه السّلام: أكان يزوّج ابنته من ابنه؟ فقال: مَعاذَ اللهِ، لَوْفَعَلَ ذٰلِكَ ما رَغِبَ عَنْهُ رَسولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ ما كانَ دينُ آدَمُ إلّا دينَ رَسولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمّا أهْبَطَ آدَمَ وَ حَوّاءَ إلَى الْأَرْضِ وَ جَمَعَ بَيْنَهُما وَلَّدَتْ حَوّاءُ قابيلَ، ثُمَّ وَلَّدَتْ هابيلَ، فَلَمّا أدْرَكَ قابيلُ أظْهَرَاللهُ لَهُ جِنِّيَّةً مِنَ الْجِنِّ يُقالُ لَها جُمانَةَ في صورَةِ إنْسِيَّةٍ، فَأَوْحَى اللهُ إلىٰ آدَمَ: أنْ زَوِّجْها مِنْ قابيلَ. و الخرائج و الجرائح: ج٢ ص٨٢٥ ح٣٩- عن أبي بصير، جدعان بن نصر، حدّثنا أبو عبد الله محمّد بن مسعدة، حدّثنا محمّد بن حمويه بن إسماعيل الأربنوئي، عن أبي عبد الله الزبيني، عن عمربن أذينة قال: قيل لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّ النّاس يحتجّون علينا و يقولون إنّ أمير المؤمنين زوّج فلاناً ابنته أمّ كلثوم- و كان متّكئاً فجلس- و قال: وَ تَقْبَلُونَ أنَّ عَلِيّاً أنْكَحَ فُلاناً بِنْتَهُ؟! أنَّ قَوْماً يَزْعُمُونَ ذٰلِكَ لا يَهْتَدُونَ إلىٰ سَواءِ السَّبيلِ وَ لَا الرَّشادِ- فصفق بيده و قال:- سُبْحانَ اللهِ أما كانَ أميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ يَقْدِرُ أنْ يَحُولَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَها فَيُنْقِذَها؟! كَذَبُوا لَمْ يَكُنْ ما قالُوا، إنَّ فُلاناً خَطَبَ إلىٰ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ بِنْتَهُ أُمَّ كُلْثُومٍ فَأبىٰ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ. فَقالَ لِلْعَبّاسِ: وَ اللهِ لَئِنْ لَمْ يُزَوِّجْني لَأَنْتَزِعَنَّ مِنْكَ السِّقايَةَ وَ زَمْزَمَ. فَأَتَى الْعَبّاسُ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلامُ فَكَلَّمَهُ فَأبىٰ عَلَيْهِ فَأَلَحَّ الْعَبّاسُ فَلَمّا رَأىٰ أميرُ

الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ مَشَقَّةَ كَلامِ الرَّجُلِ عَلَى الْعَبّاسِ وَ أَنَّهُ سَيَفْعَلُ بِالسِّقايَةِ ما قالَ أَرْسَلَ أميرُ الْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ إِلىٰ جِنِّيَّةٍ مِنْ أَهْلِ نَجْرانَ يَهُودِيَّةٍ يُقالُ لَها سَحيقَةُ بِنْتُ جُرَيْرِيَةَ فَأَمَرَها فَتَمَثَّلَتْ في مِثالِ أُمِّ كُلْثُومٍ وَ حُجِبَتِ الْأَبْصارُ عَنْ أُمِّ كُلْثُومٍ وَ بَعَثَ بِها إِلَى الرَّجُلِ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ حَتّٰى إِنَّهُ اسْتَرابَ بِها يَوْماً فَقالَ: ما فِي الْأَرْضِ أَهْلُ بَيْتٍ أَسْحَرُ مِنْ بَني هاشِمٍ ثُمَّ أَرادَ أَنْ يُظْهِرَ ذٰلِكَ لِلنّاسِ فَقُتِلَ وَ حَوَتِ الْميراثَ وَ انْصَرَفَتْ إِلىٰ نَجْرانَ وَ أَظْهَرَ أميرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلامُ أُمَّ كُلْثُومٍ.

۸۰ - الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص۳۸۳، و الإحتجاج على أهل اللجاج: ج۲ ص۴۸۵.

۸۱ - صحيح البخاريّ: تفسير سوره المائدة،صحيح مسلم: كتاب النّكاح، مسندأحمد: ج۱ ص۴۲۰.

۸۲ - تفسير الرّازيّ: ج۲ ص۱۶۷، شرح معاني الآثار: ص۳۷۴، سنن البيهقيّ: ج۷ ص۲۰۶، بداية المجتهد: ج۱ ص۳۴۶، المحلّى: ۷ ص۱۰۷، أحكام القرآن، الجصّاص: ج۱ ص۲۷۹، شرح التّجريد، القوشجيّ الأشعريّ، تفسير القرطبيّ: ج۲ ص۳۷۰، المغني: ج۷ ص۵۲۷، زاد المعاد في هدي خير العباد: ج۲ ص۲۰۵، الدّرّ المنثور: ج۲ ص۱۴۱، كنز العمّال: ج۸ ص۲۹۳، وفيات الأعيان: ج۵ ص۱۹۷.

۸۳ - سوره (۱۰) يونس عليه السّلام آيه ۳۵.

۸۴ - سوره (۵) المائدة آيه۴۵.

۸۵ - سوره (۵) المائدة آيه۴۶.

۸۶ - سوره (۵) المائدة آيه۴۸.

۸۷ - سوره (۲) آيه۱۶۲.

۸۸ - سوره (۵) المائدة آيه۶۰.

۸۹ - سوره (۷) الأعراف آيه۴۴.

۹۰ - سوره (۱۱) هود علیه السّلام آیه۱۹.

۹۱ - نهج‌البلاغة: ص۴۸۸ حکمت۱۱۲.

۹۲ - الإختصاص: جالِساً.

۹۳ - بصائرالدّرجات: ص۳۹۱ب۸ ح۳. الإختصاص: ص۳۱۲.

۹۴ - کتاب‌المؤمن: ص۱۶ب۱ح۵، و در کتاب أعلام‌الدّین: ص۴۳۲ مرسلاً با اختلاف.

۹۵ - بصائرالدّرجات: ص۳۹۰ ب۸ ح ۱و الإختصاص: ص۳۱۰ - أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ، عن خلف بن حمّاد ... .

۹۶- الإختصاص: ص۳۱۱.

۹۷ - الأمالي، الشّيخ الطّوسيّ: ص۴۰۹مجلس۱۴ح۹۲۱- ۶۹.

۹۸ - همان.

۹۹ - عيون أخبار الرّضا علیه‌السّلام: ج۱ ص۲۷۶ب۲۸ح۱۳ و الخصال: ج۱ ص۲۸۲ ح۲۹. و كشف الغمّة في معرفة الأئمّة: ج۲ ص۲۹۴ و مشكاة الأنوار في غرر الأخبار: ص۲۷۱ فصل۷.

۱۰۰- تحف‌العقول: ص۳۷۷. التمّحيص: ص۵۰ ب۵ ح ۸۸- عن مفضّل بن عمرو عن أبي عبد الله علیه السّلام:.

۱۰۱ - بحار الأنوار: ج۶۹ ص۶۶ب۹۵ح۲۱ از مستطرفات السّرائر: ص۴۱ ح۹.

۱۰۲ - بحار الأنوار: ج۴۴ ص۱۹۰ب۲۶- وَفَدَ أَعْرابِيٌّ الْمَدينَةَ فَسَأَلَ عَنْ أَكْرَمِ النّاسِ بِها، فَدُلَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ فَوَجَدَهُ مُصَلِّياً، فَوَقَفَ بِإِزائِهِ وَ أَنْشَأَ:

لَمْ يَخِبِ الْآنَ مَنْ رَجاكَ وَ مَنْ * حَرَّكَ مِنْ دُونِ بابِكَ الْحَلْقَهْ

أَنْتَ جَوادٌ وَ أَنْتَ مُعْتَمَدٌ * أَبُوكَ قَدْ كانَ قاتِلَ الْفَسَقَهْ

لَوْلَا الَّذي كانَ مِنْ أَوائِلِكُمْ * كانَتْ عَلَيْنَا الْجَحيمُ مُنْطَبِقَهْ

قال: فَسَلَّمَ الْحُسَيْنُ وَ قالَ: يا قَنْبَرُ! هَلْ بَقِيَ مِنْ مالِ الْحِجازِ شَيْءٌ؟ قالَ: نَعَمْ أَرْبَعَةُ آلافِ دينارٍ.

فَقالَ: هاتِها قَدْ جاءَ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِها مِنّا. ثُمَّ نَزَعَ بُرْدَيْهِ وَ لَفَّ الدَّنانيرَ فيها وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ شَقِّ الْبابِ حَياءً مِنَ الْأَعْرابِيِّ وَ أَنْشَأَ:

خُذْها فَإِنّي إِلَيْكَ مُعْتَذِرٌ * وَ اعْلَمْ بِأَنّي عَلَيْكَ ذُو شَفَقَهْ

لَوْ كانَ في سَيْرِنَا الْغَداةَ عَصاً * أَمْسَتْ سَمانا عَلَيْكَ مُنْدَفِقَهْ

لٰكِنَّ رَيْبَ الزَّمانِ ذُو غِيَرٍ * وَ الْكَفُّ مِنّي قَليلَةُ النَّفَقَهْ

قال: فَأَخَذَهَا الْأَعْرابِيُّ وَ بَكىٰ فَقالَ لَهُ: لَعَلَّكَ اسْتَقْلَلْتَ ما أَعْطَيْناكَ؟ قالَ: لا وَ لٰكِنْ كَيْفَ يَأْكُلُ التُّرابُ جُودَكَ؟!!!.

یک مرد اعرابی وارد مدینه طیبه شد و از کریم‌ترین مردم جویا شد. امام حسین علیه السّلام را به وی معرفی کردند. او داخل مسجد شد و دید که امام حسین مشغول نماز است. مقابل آن حضرت ایستاد و این اشعار را سرود:

کسی که الآن چشم امید به تو دارد و حلقه درب خانه تو را حرکت دهد نا امید نخواهد شد توئی که بخشنده و مورد اعتماد می باشی پدر تو قاتل افراد فاسق و نابکار بوداگر مقام نبوّت پدران و نیاکان شما نمی بود آتش دوزخ دچار ما می‌شد.

راوی می‌گوید: امام حسین علیه السّلام سلام کرد و به قنبرفرمود: آیا چیزی از مال حجاز باقی مانده؟ گفت: آری، مبلغ چهار هزار اشرفی باقی است. فرمود: آن‌ها را بیاور! زیرا کسی که از ما بیشتربه آن‌ها احتیاج دارد آمده است. سپس آن معدن جود و سخا برد (دو لباس یمنی خود) را از تن خویش خارج کرد و آن اشرفی‌ها را در میان آن پیچید و آن‌را به علت این‌که به نظرمبارکش اندک بود و بدین جهت که از اعرابی خجل می‌شد از شکاف در به آن اعرابی عطا کرد و این اشعار را خواند:

این اشرفی‌ها را بگیرو من به علت این‌که به تومختصری عطا کردم پوزش می‌طلبم

بدان که من نسبت به توشفقت و مهربانی دارم

اگرحق ما را به ما می‌دادند باران بذل و بخشش از آسمان برتوفرو می‌ریخت
ولی چه باید کرد، حوادث روزگار وضع انسان را تغییرمی‌دهند و فعلاً دست من خالی از پول است.

راوی می‌گوید: اعرابی آن اشرفی‌ها را گرفت و شروع به گریه کرد. امام حسین به وی فرمود: آیا برای این‌که بخشش ما کم و اندک بود گریه می‌کنی؟ گفت: نه. بلکه برای این گریه می‌کنم که چگونه خاک شما را می‌رباید و این گونه بذل و بخشش‌های شما را از بین می‌برد.

۱۰۳ - سوره (۵۹) الحشرآیه۸.

۱۰٤ - سوره(۲) آیه۲٦۲.

۱۰۵ - سوره (۲) آیه۲٤٦.

۱۰٦ - تفسیرمجمع البیان: ج۷ ص۳٤۳.

۱۰۷ - الكافي: ج٦ ص۵۳۱ ح۷. و المحاسن: ج۲ ص٦۰۸ب۱ح۳ و مكارم‌الأخلاق: ص۱۲۷.

۱۰۸ - غررالحکم: ص۳٦۷ کلمه ۸۲۹۹.

۱۰۹- سوره (۹) التوبة آیه۳٤.

۱۱۰ - الكافي: ج٤ ص٦۱ ب النوادر ...ح٤. تفسیرالعیّاشيّ: ج۲ ص۸۷ح ۵٤.

۱۱۱ - تهذیب‌الأحکام: ج٤ ص۱٤۳ب۳۹ح۲٤.

۱۱۲ - سوره (۵۱) الذّاریات آیات۱٦ الی ۲۰.

۱۱۳ - بحارالأنوار: ج۷۵ ص۱۲۱ب۲۰ح٤ از کشف الغمّة.

۱۱٤ - المقنعة و التّهذیب و الإستبصار و العوالي.

۱۱۵ - الإستبصار: لَمْ يَحِلَّ.

۱۱٦ - الإستبصار: وَ ما نَفُكُّ.

۱۱۷ - المقنعة: أَرْزاقِكُمْ .

۱۱۸ - الكافي: ج۱ ص۵٤۷ ح۲۵ و المقنعة: ص۲۸۳ ب۳۸ و تهذيب‌الأحكام: ج٤ ص۱۳۹ ب۳۹ ح۱۷ و الإستبصار: ج۲ ص۵۹ ب۳۲ ح۹ و عوالي‌اللآلي: ج۳ ص۱۲٦ ح٦.

۱۱۹ - سوره (۱۷) الإسراء آيه۲۷ و ۲۸.

۱۲۰ - البرهان في تفسير القرآن: ج۳ ص۵۲٤ از تفسير عليّ بن ابراهيم: ج۲ ص۱۸.

۱۲۱ - إرشادالقلوب: ج۲ ص٤۲۳ و روضة‌الواعظين: ج۲ ص۲۹٦.

۱۲۲ - الخصال: ج۲ ص٦۱۰ ح۱۰- حدّثنا أبي رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثني محمّد بن عيسى بن عبيد اليقطينيّ، عن القاسم بن يحيى، عن جدّه الحسن بن راشد، عن أبي بصير و محمّد بن مسلم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: حدّثني أبي، عن جدّي، عن آبائه عليهم السّلام: أنّ أمير المؤمنين عليه السّلام علّم أصحابه في مجلس واحد أربعمائة باب ممّا يصلح للمسلم في دينه و دنياه، قال عليه السّلام:.

ر.ک. كامل الزّيارات: ص۱۰۱ ب۳۲ ح٦ و عيون الحكم و المواعظ: ص۱۵۲ فصل۱۲ كلمه۳۳٤۰ و غرر الحكم و درر الكلم: ص۲۳۳ كلمه۱۷۸ و جامع الأخبار: ص۱۷۹ فصل٤۱.

۱۲۳- سوره (۹) التوبة آيه۳٤.

۱۲٤ - بحارالأنوار: ج۹۹ ص۱۰۸ب۷.

۱۲۵ - سوره (۲٤) النور آيه ۵۵ و سوره (۲۹) العنكبوت آيه ۱۹.

۱۲٦ - سوره (۵۹) الحشر آيه۸.

۱۲۷ - سوره (۱٦) النّحل آيه٤٤ و سوره (۲۱) الأنبياء آيه۸.

۱۲۸ - سوره (۱۳) الرّعد آيه۸: «وَ يَقُولُ الَّذينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ».

۱۲۹ - بصائر الدّرجات: ص۱۰ باب نادر ...ح۱- حدّثني أحمد بن محمّد، عن محمّد بن خالد، عن أبي البختريّ؛ و سنديّ بن محمّد، عن أبي البختريّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إنَّ

الْعُلَماءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِياءِ، وَ ذٰلِكَ (ذاكَ- الكافي)أَنَّ الْأَنْبِياءَ لَمْ يُوَرِّثُوا (يُورِثُوا- الكافي) دِرْهَماً وَ لا ديناراً، وَ إِنَّما وَرَّثُوا (أَوْرَثُوا- الكافي) أحاديثَ مِنْ أحاديثِهِمْ، فَمَنْ أَخَذَ شَيْئاً (بِشَيْءٍ- الكافي) مِنْها فَقَدْ أَخَذَ حَظّاً وافِراً، فَانْظُرُوا عِلْمَكُمْ هٰذا عَمَّنْ تَأْخُذُونَهُ، فَإِنَّ فينا أَهْلَ الْبَيْتِ في كُلِّ خَلَفٍ عُدُولاً، يَنْفُونَ عَنْهُ تَحْريفَ الْغالينَ، وَ انْتِحالَ الْمُبْطِلينَ، وَ تَأْويلَ الْجاهِلينَ. الكافي: ج۱ ص۳۲ ح۲- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد، عن أبي البختريّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام:. و الإختصاص: ص٤- و عنه (جعفربن محمّد بن قولويه)، عن محمّد بن الحسن بن أحمد، عن محمّد بن الحسن الصفّار، عن السّنديّ، عن أبي البختريّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام:.

۱۳۰- الخرائج و الجرائح: ج ص۹۰۳ و الإحتجاج: ج۲ ص٤٩٧- «... وَ إِنّا غَيْرُ مُهْمِلينَ لِمُراعاتِكُمْ، وَلاناسينَ لِذِكْرِكُمْ، وَلَوْلا ذٰلِكَ لَنَزَلَ بِكُمُ اللَّأْواءُ، وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْداءُ ... ».

۱۳۱- التّفسيرالمنسوب إلى الإمام الحسن الزكيّ العسكريّ عليه السّلام: ص۳۰۰ ح۱٤۳- «... فَأَمّا مَنْ كانَ مِنَ الْفُقَهاءِ صائِناً لِنَفْسِهِ، حافِظاً لِدينِهِ، مُخالِفاً لِهَواهُ (عَلىٰ هَواهُ- الإحتجاج)، مُطيعاً لِأَمْرِ مَوْلاهُ فَلِلْعَوامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ ... ». و الإحتجاج: ج۲ ص٤٥٨. كمال الدّين و تمام النّعمة: ج۲ ص٤٨٤ ب٤٥ ح٤- حدّثنا محمّد بن محمّد بن عصام الكلينيّ رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يعقوب الكلينيّ، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمّد بن عثمان العمريّ رضي الله عنه أن يوصل لي كتاباً قد سألت فيه عن مسائل أشكلت عليّ، فوردت في التوقيع بخطّ مولانا صاحب الزمان عليه السّلام: «... وَ أَمَّا الْحَوادِثُ الْواقِعَةُ فَارْجِعُوا فيها إِلىٰ رُواةِ حَديثِنا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتي عَلَيْكُمْ، وَ أَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَيْهِم (عَلَيْكُم- الغيبة)، ... ». و الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص۲۹۱ فصل٤- و أخبرني جماعة، عن جعفربن محمّد بن قولويه و أبي غالب الزراريّ و غيرهما، عن محمّد بن يعقوب الكلينيّ، عن إسحاق بن يعقوب. و الخرائج و الجرائح: ج۳ ص۱۱۱٤ ح۳۰ از ابن بابويه. و الإحتجاج: ج۲ ص٤٧٩- از محمّد بن يعقوب الكلينيّ، عن

إسحاق بن يعقوب. و كشف الغمّة: ج۲ ص۵۳۱ فصل۳ از إسحاق بن يعقوب.

۱۳۲ - وسائل الشّيعة: ج۲۷ ص۱۵۰ ب۱۱ ح۳۳۴۵۷- ۴۲- عن رجال الكشّيّ: عن حمدويه و إبراهيم ابني نصير، عن محمّد بن إسماعيل الرّازيّ، عن عليّ بن حبيب المدائنيّ، عن عليّ بن سويد السّائيّ قال: كتب إليّ أبو الحسن عليه السّلام و هو في السّجن: «وَ أمّا ما ذَكَرْتَ يا عَلِيُّ مِمَّنْ تَأْخُذُ مَعالِمَ دينِكَ، لا تَأْخُذَنَّ مَعالِمَ دينِكَ عَنْ غَيْرِ شيعَتِنا ... ».

۱۳۳ - الكافي: ج۱ ص۳۸باب فقد العلماء ...ح۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن عليّ بن أبي حمزة قال: سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السّلام يقول: «إذا ماتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلائِكَةُ وَ بِقاعُ الْأَرْضِ الَّتي كانَ يَعْبُدُ اللهَ عَلَيْها وَ أبْوابُ السَّماءِ الَّتي كانَ يُصْعَدُ فيها بِأعْمالِهِ وَ ثُلِمَ فِي الْإِسْلامِ ثُلْمَةٌ لا يَسُدُّها شَيْءٌ لِأنَّ الْمُؤْمِنينَ الْفُقَهاءَ حُصُونُ الْإِسْلامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدينَةِ لَها».

۱۳۴ - الخرائج و الجرائح: ج۲ ص۸۴۱ ح۵۹- و عن موسى بن عمر بن يزيد الصّيقل، عن الحسن بن محبوب، عن صالح بن حمزة، عن أبان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ جُزْءاً (حَرْفاً- المختصر)، فَجَميعُ ما جاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ جُزْءانِ (حَرْفانِ - المختصر)، فَلَمْ يَعْرِفِ النّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْجُزْءَيْنِ(الْحَرْفَيْنِ- المختصر)، فَإذا قامَ الْقائِمُ أخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرينَ جُزْءاً (حَرْفاً- المختصر) فَبَثَّها فِي النّاسِ، وَ ضَمَّ إلَيْها الْجُزْءَيْنِ (الْحَرْفَيْنِ- المختصر) حَتّىٰ يَبُثَّها سَبْعَةً وَ عِشْرينَ جُزْءاً (حَرْفاً- المختصر)». از او: مختصر البصائر: ص۳۲۰باب في كتمان الحديث و إذاعته ...ح۳۵/۳۴۶.

۱۳۵ - الكافي: ج۲ ص۲۱۸ باب التقية ...ح۷- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن هشام بن سالم، عن أبي عمرو الكنانيّ قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «يا أبا عَمْرٍو! أرَأيْتَكَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَديثٍ أوْ أفْتَيْتُكَ بِفُتْيا ثُمَّ جِئْتَني بَعْدَ ذٰلِكَ فَسَألْتَني عَنْهُ فَأخْبَرْتُكَ بِخِلافِ ما كُنْتُ أخْبَرْتُكَ أوْ أفْتَيْتُكَ بِخِلافِ ذٰلِكَ بِأيِّهِما كُنْتَ تَأْخُذُ؟ قلت:

بأحدثهما و أدع الآخر. فقال: قَدْ أَصَبْتَ يا أبا عَمْرٍو! أَبَى اللهُ إلّا أنْ يُعْبَدَ سِرّاً، أمَا وَ اللهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذٰلِكَ إنَّهُ لَخَيْرٌلي وَ لَكُمْ، وَ أَبَى اللهُ عَزَّوَجَلَّ لَنا وَ لَكُمْ في دينِهِ إلّا التَّقِيَّةَ». الكافي: ج۸ ص۱۵۸ ح۱۵۳- محمّد بن أبي عبد الله و محمّد بن الحسن جميعاً، عن صالح بن أبي حمّاد، عن أبي جعفر الكوفيّ، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ الدّينَ دَوْلَتَيْنِ؛ دَوْلَةً لِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ، وَ دَوْلَةً لِإبْليسَ، فَدَوْلَةُ آدَمَ هِيَ دَوْلَةُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإذا أرادَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ أن يُعْبَدَ عَلانِيَةً، أظْهَرَدَوْلَةَ آدَمَ، وَ إذا أرادَ اللهُ أنْ يُعْبَدَ سِرّاً، كانَتْ دَوْلَةُ إبْليسَ، فَالْمُذيعُ لِما أرادَ اللهُ سَتْرَهُ مارِقٌ مِنَ الدّينِ». مختصر البصائر: ص۲۸۳باب في كتمان الحديث و إذاعته ...ح۷/۲۸٤- أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن خالد البرقي، عن محمّد بن مسلم، عن عيثم بن أسلم، عن معاوية بن عمّار الدهني، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «يا مُعاوِيَةُ! أ تُريدُونَ أنْ تُكَذِّبُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ في عَرْشِهِ، لا تُحَدِّثُوا النّاسَ إلّا بِما يَحْتَمِلُونَ، فَإنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالى لَمْ يَزَلْ يُعْبَدُ سِرّاً». مختصر البصائر: ص۲۹۵ باب في كتمان الحديث و إذاعته ...ح۳۰/۳۰۷- و عنهما (أحمد بن محمّد بن عيسى و عليّ بن إسماعيل بن عيسى، عن عثمان بن عيسى الكلابيّ)، عن محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عمّن ذكره، عن عبد الله بن مسكان، عن عبيد الله بن عليّ الحلبيّ، قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «ما ذَنْبي، إنْ كانَ اللهُ تَعالى يُحِبُّ أنْ يُعْبَدَ سِرّاً وَ لا يُعْبَدَ عَلانِيَةً؟!».

۱۳٦ - بحار الأنوار: ج۹۹ ص۸٦ ب۷ «... السَّلامُ عَلَيْكَ يا مُحْيِيَ مَعالِمِ الدّينِ ... ». دلائل الإمامة: ص۵۵۰ ح۱۲۸/۵۲٤- نقلت هذا الخبر من أصل بخط شيخنا أبي عبد الله الحسين الغضائري رحمه الله قال: حدّثني أبو الحسن عليّ بن عبد الله القاسانيّ قال: حدّثنا الحسين بن محمّد سنة ثمان و ثمانين و مائتين بقاسان بعد منصرفه من إصبهان، حدّثني يعقوب بن يوسف بإصبهان: «... وَ صَلِّ عَلىٰ وَلِيِّكَ الْمُحْيي سُنَّتَكَ، الْقائِمِ بِأمْرِكَ... ». و الغيبة، الشيخ الطّوسيّ: ص۲۷۹ فصل۳ و المزار الكبير: ص٦٦۸ ب٦ و جمال الأسبوع: ص۵۰۳ و البلد الأمين: ص۸۰ و

المصباح، الشّيخ الكفعميّ: ص٥٤٧.

۱۳۷ - برای مزید اطّلاع به این کتاب‌ها مراجعه نمایید: تنزیه المعبود في الرّدّ علی وحدة الموجود- وجود العالم بعد العدم عند الإماميّة- البدعة و التّحرّف- جدليّة الدّين و الفلسفة- نقدی برمثنوی- حديقة الشّيعة- خيراتيّه- نقدی جامع برتصوّف- الرّؤية الفلسفيّة- بحوث هامّة في المناهج التّوحيديّة-و کتاب‌های روشنگر دیگری در اثبات باطل بودن همه بینش‌ها و فرقه‌ها جزفرقه ناجیه امامیّه اثنا عشریّه که از متن قرآن کریم و عترت است.

۱۳۸ - سوره (٦) الأنعام آیه٦٠: «وَ عِنْدَهُ مَفاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُها إِلّا هُوَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ ما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلّا يَعْلَمُها وَ لا حَبَّةٍ في ظُلُماتِ الْأَرْضِ وَ لا رَطْبٍ وَ لا يابِسٍ إِلّا في كِتابٍ مُبينٍ».

۱۳۹ - سوره (٣٦) يس (صلّى الله عليه و آله) آیه١٣: «إِنّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتىٰ وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْناهُ في إِمامٍ مُبينٍ».

۱٤۰ - عيون أخبار الرّضا عليه السّلام: ج١ ص٢٦٣ ب٢٦ ح٢٢ و كمال الدّين و تمام النّعمة: ج١ ص٢٥٥ ب٢٣ ح٤ و علل الشّرائع: ج١ ص٦ ب٧ ح١- حدّثنا الحسن بن محمّد بن سعيد الهاشميّ الكوفيّ بالكوفة سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة قال: حدّثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفيّ قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن عليّ الهمدانيّ قال: حدّثني أبو الفضل العبّاس بن عبد الله البخاريّ قال: حدّثنا محمّد بن القاسم بن إبراهيم بن محمّد بن عبد الله بن القاسم بن محمّد بن أبي بكرقال: حدّثنا عبد السلام بن صالح الهرويّ، عن عليّ بن موسى الرضا، عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفربن محمّد، عن أبيه محمّد بن عليّ، عن أبيه عليّ بن الحسين، عن أبيه الحسين بن عليّ، عن أبيه عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله:... . و الدّرّ النّظيم: ص١٠٩.

۱٤۱ - بصائر الدرجات: ص٦٤ ب٣ ح١٦- حدّثنا عبد الله بن جعفر، عن محمّد بن عليّ، عن

الحسين بن سعيد، عن عليّ بن الصلت، عن الحكم و إسماعيل، عن بريد قال: سمعت أبا جعفر عليه السّلام يقول: «بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وَحَدَ اللهُ، وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حِجابُ اللهِ». و الكافي: ج۱ ص۱۴۵ باب النوادر..ح۱۰- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن محمّد بن جمهور، عن عليّ بن الصلت، عن الحكم و إسماعيل ابني حبيب، عن بريد العجليّ قال: سمعت أبا جعفرعليه السّلام يقول: «بِنا عُبِدَ اللهُ، وَ بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا وُحِّدَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ، وَ مُحَمَّدٌ حِجابُ اللهِ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ». و التّوحيد: ص۱۵۲ ب۱۲ ح۹- حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عبد الله بن جعفرالحميريّ، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن عبد العزيز، عن ابن أبي يعفور قال: قال أبوعبد الله عليه السّلام: «إنَّ اللهَ واحِدٌ أحَدٌ، مُتَوَحِّدٌ بِالْوَحْدانِيَّةِ، مُتَفَرِّدٌ بِأمْرِهِ، خَلَقَ خَلْقاً فَفَوَّضَ إلَيْهِمْ أمْرَ دينِهِ، فَنَحْنُ هُمْ. يَا ابْنَ أبي يَعْفُورٍ! نَحْنُ حُجَّةُ اللهِ في عِبادِهِ، وَ شُهَداؤُهُ عَلىٰ خَلْقِهِ، وَ أُمَناؤُهُ عَلىٰ وَحْيِهِ، وَ خُزّانُهُ عَلىٰ عِلْمِهِ، وَ وَجْهُهُ الَّذي يُؤْتىٰ مِنْهُ، وَ عَيْنُهُ في بَرِيَّتِهِ، وَ لِسانُهُ النّاطِقُ، وَ قَلْبُهُ الْواعي، وَ بابُهُ الَّذي يَدُلُّ عَلَيْهِ، وَ نَحْنُ الْعامِلُونَ بِأَمْرِهِ، وَ الدّاعُونَ إلىٰ سَبيلِهِ، بِنا عُرِفَ اللهُ، وَ بِنا عُبِدَ اللهُ، نَحْنُ الْأدِلّاءُ عَلَى اللهِ، وَ لَوْلانا ما عُبِدَ اللهُ».

۱۴۲ - كمال الدّين و تمام النّعمة: ج۲ ص۵۱۲ ب۴۵ ح۴۳- حدّثنا أبو محمّد الحسين بن أحمد المكتّب قال: حدّثنا أبوعليّ بن همّام بهذا الدعاء، و ذكرأنّ الشيخ العمريّ قدّس الله روحه أملاه عليه، و أمره أن يدعو به، و هو الدعاء في غيبة القائم عجّل الله فرجه الشريف: «اللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَفْسَكَ، فَإنَّكَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَفْسَكَ لَمْ أعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَبِيَّكَ، فَإنَّكَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَبِيَّكَ لَمْ أعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ، فَإنَّكَ إنْ لَمْ تُعَرِّفْني حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ ديني. اللّٰهُمَّ لا تُمِتْني ميتَةً جاهِلِيَّةً، وَ لا تُزِغْ قَلْبي بَعْدَ إذْ هَدَيْتَني، ... ». و مصباح المتهجّد: ج۱ ص۴۱۱- و ما روي عن أبي عمرو بن سعيد العمريّ رضي الله عنه قال: أخبرنا جماعة، عن أبي محمّد هارون بن موسى التلعكبريّ، أنّ أبا عليّ محمّد بن همّام أخبره بهذا الدعاء، و ذكرأنّ الشيخ

أبا عمرو العمريّ قدّس الله روحه أملاه عليه، و أمره أن يدعو به، و هو الدعاء في غيبة القائم من آل محمّد عليهم السّلام: «اللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني حُجَّتَكَ ضَلِلْتُ عَنْ ديني. اللّٰهُمَّ لا تُمِتْني ميْتَةً جاهِلِيَّةً، وَ لا تُزِغْ قَلْبي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَني، ... ». الكافي: ج۱ ص۳۳۷ باب في الغيبة ...ح۵- عليّ بن إبراهيم، عن الحسن بن موسى الخشّاب، عن عبد الله بن موسى، عن عبد الله بن بكير، عن زرارة قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: «... اللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ ديني، ... ». و الغيبة، النّعمانيّ: ص۱۶۶ ح۶- حدّثنا محمّد بن همّام رحمه الله قال: حدّثنا جعفربن محمّد بن مالك قال: حدّثنا عبّاد بن يعقوب، عن يحيى بن يعلى، عن زرارة- مانند كافى شريف-. و كمال الدّين و تمام النّعمة: ج۲ ص۳۴۲ ب۳۳ ح۲۴- حدّثنا أحمد بن محمّد بن يحيى العطّار رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عثمان بن عيسى الكلابيّ، عن خالد بن نجيح، عن زرارة بن أعين - مانند الكافي-. و الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص۳۳۴ فصل۵- و روى سعد بن عبد الله، عن جماعة من أصحابنا، عن عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجيح، عن زرارة بن أعين- مانند الكافي. و الكافي: ج۱ ص۳۴۲ باب في الغيبة... ح۲۹- الحسين بن أحمد، عن أحمد بن هلال قال: حدّثنا عثمان بن عيسى، عن خالد بن نجيح، عن زرارة بن أعين قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: «... اللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْكَ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني نَبِيَّكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني نَبِيَّكَ لَمْ أَعْرِفْهُ قَطُّ. اللّٰهُمَّ عَرِّفْني حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْني حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ ديني، ... ».

۱۴۳- تفسير القميّ: ج۱ ص۱۸۰، تفسيرالعيّاشيّ: ج۱ ص۳۳۹. وسائل‌الشّيعة: ج۱۷ ص۳۲۱ ب۱۰۲ح۲۲۶۵۷، تفسيرالبرهان: ج۱ ص۴۹۷، تفسيرنورالثّقلين: ج۱ ص۶۶۹، بحارالانوار: ج۷۶

ص۲۲۸ ب۹۸ ح۱.

۱٤٤ - تفسیرمجمع البیان: ج۳ ص۳۷۰.

۱٤٥- سوره (۲۲) الحجّ آیه۳۱.

۱٤٦ - فقه منسوب رضوی علیه السّلام: ص۲۸٤ ح٤، و من لا یحضره الفقیه: ج٤ ص٥٨ باب حدّ شرب الخمرح٥۰۹۳.

۱٤۷ - بحارالأنوار: ج۷۳ ص۳٥٦ ب٦۷ ح۲۲ و مستدرک الوسائل: ج۱۳ ص۲۲۲ ب۸۱ ح۱٥۱۸۸-۳.

۱٤۸ - تحف العقول: ص۳٥٥.

۱٤۹ - سوره (٥) المائدة آیه۹۱.

۱٥۰ - سوره (۱۷) الإسراء آیه۳۷.

۱٥۱ - الكافي: ج۱ ص٤٦ ح٥- عليّ، عن أبيه، عن النوفليّ، عن السكونيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال رسولالله صلّى الله عليه و آله: اَلْفُقَهاءُ أُمَناءُ الرُّسُلِ ما لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيا. قيل: يا رسولالله! و ما دخولهم في الدّنيا؟ قال: إتِّباعُ السُّلْطانِ، فَإذا فَعَلُوا ذٰلِكَ فَاحْذَرُوهُمْ عَلىٰ دينِكُمْ. ر.ک. دعائم الإسلام: ج۱ ص۸۱ و النوادر راوندي: ص۲۷ و كشف الغمّة في معرفة الأئمّة: ج۲ ص۱۸٤ و العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة: ص۱٥۰ و أعلام الدين في صفات المؤمنين: ص۹۰ و عوالي اللئالي العزيزيّة: ج٤ ص٥۹ ح۲ و ص۷۷ ح٦٥.

۱٥۲ - الكافي: ج۱ ص۸- و قوله عليه السّلام: خُذوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ، فَإنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لا رَيْبَ فيهِ. و الكافي: ج۱ ص٦۸ ح۱۰- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن داود بن الحصين، عن عمربن حنظلة قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان و إلى القضاة أ يحلّ ذلك قال: ... يُنْظَرُإلىٰ ما كانَ مِنْ رِوايَتِهِمْ عَنّا في ذٰلِكَ الَّذي حَكَما بِهِ الْمُجْمَعَ

عَلَيْهِ مِنْ أصْحابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنا وَ يُتْرَكُ الشّاذُّ الَّذي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أصْحابِكَ فَإنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لا رَيْبَ فيهِ ....

ر.ک. جوابات أهل الموصل فی العدد و الرّؤية: ص۴۷ و الحديث المعروف قول أبي عبد الله عليه السّلام:...، و تهذيب الأحكام: ج۶ ص۳۰۲ ب۹۲ ح۵۲/۸۴۵ و الإحتجاج على أهل اللّجاج: ج۲ ص۳۵۶.

۱۵۳ - سوره(۱۰) يونس عليه السّلام آيه۶۰.

۱۵۴ - سوره (۳۳) الأحزاب آيه۳۸: «وَ إذْ تَقُولُ لِلَّذي أنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَ أنْعَمْتَ عَلَيْهِ أمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللهَ وَ تُخْفي في نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْديهِ وَ تَخْشَى النّاسَ وَ اللهُ أحَقُّ أنْ تَخْشاهُ فَلَمّا قَضىٰ زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها لِكَيْ لا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ حَرَجٌ في أزْواجِ أدْعِيائِهِمْ إذا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً وَ كانَ أمْرُاللهِ مَفْعُولاً».

۱۵۵ - سوره (۴) النّساء آيه۲۳: «وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ إلّا ما قَدْ سَلَفَ إنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سَبيلاً».

۱۵۶ - سوره(۴) النّساء آيه۲۲: «وَ كَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أفْضىٰ بَعْضُكُمْ إلىٰ بَعْضٍ وَ أخَذْنَ مِنْكُمْ ميثاقاً غَليظاً».

۱۵۷ - الكافي: ج۵ ص۵۶۱ باب نوادر ...ح۱۹- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن أبي أيّوب، عن بريد العجليّ قال: سألت أبا جعفرعليه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: «وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ ميثاقاً غَليظاً» قال: الْميثاقُ هِيَ الْكَلِمَةُ الَّتي عُقِدَ بِهَا النِّكاحُ. وَ أمّا قَوْلُهُ: «غَليظاً» فَهُوَ ماءُ الرَّجُلِ يُفْضيهِ إِلَى امْرَأتِهِ. و تفسيرالعيّاشيّ: ج۱ ص۲۲۹ ح۶۸- عن يوسف العجليّ قال: سألت أبا جعفرعليه السّلام عن قول الله: «وَ أَخَذْنَ مِنْكُمْ ميثاقاً غَليظاً» قال: الْميثاقُ الْكَلِمَةُ الَّتي عُقِدَ بِهَا النِّكاحُ. وَ أمّا قَوْلُهُ: «غَليظاً» فَهُوَ ماءُ الرَّجُلِ يُفْضيهِ إِلَى الْمَرْأَةِ.

۱۵۸ - و من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص۳۸۰ ح۴۳۳۶- روي عن زرارة بن أعين أنّه قال: سئل أبو

عبد الله علیه السّلام: عن خلق حوّاء و قیل له: إنّ أناساً عندنا یقولون: إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ حَوّاءَ مِنْ ضِلْعِ آدَمَ الْأَيْسَرِ الْأَقْصىٰ فَقالَ: سُبْحانَ اللهِ وَ تَعالىٰ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبيراً! أَيَقُولُ مَنْ يَقُولُ هٰذا إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ ما يَخْلُقُ لِآدَمَ زَوْجَةً مِنْ غَيْرِ ضِلْعِهِ؟! وَ يَجْعَلُ لِلْمُتَكَلِّمِ مِنْ أَهْلِ التَّشْنيعِ سَبيلاً إِلَى الْكَلامِ أَنْ يَقُولَ: إنَّ آدَمَ كانَ يَنْكِحُ بَعْضُهُ بَعْضاً؟ إذا كانَتْ مِنْ ضِلْعِهِ ما لِهٰؤُلاءِ حَكَمَ اللهُ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ. ثمّ قال علیه السّلام: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمّا خَلَقَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنْ طينٍ وَ أَمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَهُ أَلْقىٰ عَلَيْهِ السُّباتَ ثُمَّ ابْتَدَعَ لَهُ حَوّاءَ فَجَعَلَها في مَوْضِعِ النُّقْرَةِ الَّتي بَيْنَ وَرِكَيْهِ، وَ ذٰلِكَ لِكَيْ تَكُونَ الْمَرْأَةُ تَبَعاً لِلرَّجُلِ، فَأَقْبَلَتْ تَتَحَرَّكُ، فَانْتَبَهَ لِتَحَرُّكِها، فَلَمَّا انْتَبَهَ نُودِيَتْ: أَنْ تَنَحَّيْ عَنْهُ، فَلَمّا نَظَرَ إِلَيْها نَظَرَ إِلىٰ خَلْقٍ حَسَنٍ يُشْبِهُ صُورَتَهُ، غَيْرَ أَنَّها أُنْثىٰ، فَكَلَّمَها فَكَلَّمَتْهُ بِلُغَتِهِ، فَقالَ لَها: مَنْ أَنْتِ؟ قالَتْ: خَلْقٌ خَلَقَنِي اللهُ كَما تَرىٰ. فَقالَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلامُ عِنْدَ ذٰلِكَ: يا رَبِّ! ما هٰذَا الْخَلْقُ الْحَسَنُ الَّذي قَدْ آنَسَني قُرْبُهُ وَ النَّظَرُ إِلَيْهِ؟ قالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: يا آدَمُ! هٰذِهِ أَمَتي حَوّاءُ، أَفَتُحِبُّ أَنْ تَكُونَ مَعَكَ تُؤْنِسُكَ وَ تُحَدِّثُكَ وَ تَكُونَ تَبَعاً لِأَمْرِكَ؟ فَقالَ: نَعَمْ يا رَبِّ، وَ لَكَ عَلَيَّ بِذٰلِكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ ما بَقيتُ. فَقالَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ: فَاخْطُبْها إِلَيَّ فَإِنَّها أَمَتي وَ قَدْ تَصْلُحُ لَكَ أَيْضاً زَوْجَةً لِلشَّهْوَةِ، وَ أُلْقِيَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ الشَّهْوَةَ، وَ قَدْ عَلَّمَهُ قَبْلَ ذٰلِكَ الْمَعْرِفَةَ بِكُلِّ شَيْءٍ. فَقالَ: يا رَبِّ! فَإِنِّي أَخْطُبُها إِلَيْكَ، فَما رِضاكَ لِذٰلِكَ؟ فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: رِضايَ أَنْ تُعَلِّمَها مَعالِمَ ديني. فَقالَ: ذٰلِكَ لَكَ يا رَبِّ عَلَيَّ إِنْ شِئْتَ ذٰلِكَ لي. فَقالَ عَزَّوَجَلَّ: وَ قَدْ شِئْتُ ذٰلِكَ وَ قَدْ زَوَّجْتُكَها فَضُمَّها إِلَيْكَ. فَقالَ لَها آدَمُ عَلَيْهِ السَّلامُ: إِلَيَّ فَأَقْبِلي، فَقالَتْ لَهُ: بَلْ أَنْتَ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ، فَأَمَرَاللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ يَقُومَ إِلَيْها وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَكانَ النِّساءُ هُنَّ يَذْهَبْنَ إِلَى الرِّجالِ حَتّىٰ يَخْطُبْنَ عَلىٰ أَنْفُسِهِنَّ، فَهٰذِهِ قِصَّةُ حَوّاءَ عَلَيْهَا السَّلامُ. و علل الشّرائع: ج۱ ص۱۸ ب۱۷ ح۱- حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا أحمد بن إدريس و محمّد بن يحيى العطّار جميعا قالا: حدّثنا محمّد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعريّ قال: حدّثنا أحمد بن الحسن بن عليّ

بن فضّال، عن أحمد بن إبراهيم بن عمّار قال: حدّثنا ابن نويه [توبة] رواه، عن زرارة قال: سئل أبو عبد الله عليه السّلام: كيف بدء النسل من ذرّيّة آدم عليه السّلام؟ فإنّ عندنا أناس [أناساً] يقولون: إنّ الله تبارك و تعالى أوحى إلى آدم عليه السّلام: أن يزوّج بناته من بنيه و إنّ هذا الخلق كلّه أصله من الإخوة و الأخوات؟! قال أبو عبد الله عليه السّلام: سُبْحانَ اللهِ وَ تَعالى عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبيراً! يَقُولُ مَنْ يَقُولُ هٰذا؟! إنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ أصْلَ صَفْوَةِ خَلْقِهِ وَ أحِبّائِهِ وَ أنْبِيائِهِ وَ رُسُلِهِ وَ حُجَجِهِ وَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ مِنْ حَرامٍ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ ما يَخْلُقُهُمْ مِنَ الْحَلالِ وَ قَدْ أخَذَ ميثاقَهُمْ عَلَى الْحَلالِ وَ الطُّهْرِ الطّاهِرِ الطَّيِّبِ وَ اللهِ لَقَدْ نُبِّئْتُ أنَّ بَعْضَ الْبَهائِمِ تَنَكَّرَتْ لَهُ أُخْتُهُ فَلَمّا نَزا عَلَيْها وَ نَزَلَ كُشِفَ لَهُ عَنْها وَ عَلِمَ أنَّها أُخْتُهُ أخْرَجَ غُرْمُولَهُ ثُمَّ قَبَضَ عَلَيْهِ بِأسْنانِهِ ثُمَّ قَلَعَهُ ثُمَّ خَرَّ مَيِّتاً. قال زرارة: ثمّ سئل عليه السّلام عن خلق حوّاء و قيل له إنّ أناساً عندنا يقولون: إنّ الله عزّوجلّ خلق حوّاء من ضلع آدم الأيسر الأقصى؟ قال: سُبْحانَ اللهِ وَ تَعالىٰ عَنْ ذٰلِكَ عُلُوّاً كَبيراً! أَ يَقُولُ مَنْ يَقُولُ هذا؟! إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنَ الْقُدْرَةِ ما يَخْلُقُ لِآدَمَ زَوْجَتَهُ مِنْ غَيْرِ ضِلْعِهِ، وَ جَعَلَ لِمُتَكَلِّمٍ مِنْ أهْلِ التَّشْنيعِ سَبيلاً إلَى الْكَلامِ يَقُولُ: إنَّ آدَمَ كانَ يَنْكِحُ بَعْضُهُ بَعْضاً إذا كانَتْ مِنْ ضِلْعِهِ! ما لِهٰؤُلاءِ حَكَمَ اللهُ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ؟!. ثمّ قال: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمّا خَلَقَ آدَمَ مِنَ الطّينِ وَ أمَرَ الْمَلائِكَةَ فَسَجَدُوا لَهُ أَلْقىٰ عَلَيْهِ السُّباتَ ثُمَّ ابْتَدَعَ لَهُ خَلْقاً ثُمَّ جَعَلَها في مَوْضِعِ النُّقْرَةِ الَّتي بَيْنَ وَرِكَيْهِ وَ ذٰلِكَ لِكَيْ تَكُونَ الْمَرْأَةُ تَبَعاً لِلرَّجُلِ، فَأَقْبَلَتْ تَتَحَرَّكُ فَانْتَبَهَ لِتَحَرُّكِها فَلَمّا انْتَبَهَ نُودِيَتْ: أنْ تَنَحَّيْ عَنْهُ، فَلَمّا نَظَرَ إلَيْها نَظَرَ إلىٰ خَلْقٍ حَسَنٍ يُشْبِهُ صُورَتَهُ، غَيْرَ أنَّها أُنْثىٰ، فَكَلَّمَها فَكَلَّمَتْهُ بِلُغَتِهِ، فَقالَ لَها: مَنْ أنْتِ؟ فَقالَتْ: خَلْقٌ خَلَقَنِيَ اللهُ كَما تَرىٰ، فَقالَ آدَمُ عِنْدَ ذٰلِكَ: يا رَبِّ مَنْ هٰذَا الْخَلْقُ الْحَسَنُ الَّذي قَدْ آنَسَني قُرْبُهُ وَ النَّظَرُ إلَيْهِ؟ فَقالَ اللهُ: هٰذِهِ أمَتي حَوّاءُ، أفَتُحِبُّ أنْ تَكُونَ مَعَكَ فَتُؤْنِسَكَ وَ تُحَدِّثَكَ وَ تَأْتَمِرَ لِأمْرِكَ؟ قالَ: نَعَمْ يا رَبِّ وَ لَكَ بِذٰلِكَ الْحَمْدُ وَ الشُّكْرُ ما بَقيتُ، فَقالَ اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ: فَاخْطُبْها إلَيَّ فَإنَّها أمَتي وَ قَدْ تَصْلُحُ أيْضاً لِلشَّهْوَةِ، وَ أَلْقَى اللهُ

عَلَيْهِ الشَّهْوَةَ وَ قَدْ عَلَّمَهُ قَبْلَ ذٰلِكَ الْمَعْرِفَةَ. فَقالَ: يا رَبِّ فَإِنِي أَخْطُبُها إِلَيْكَ فَما رِضاكَ لِذٰلِكَ؟ فَقالَ: رِضائِي أَنْ تُعَلِّمَها مَعالِمَ ديني، فَقالَ: ذٰلِكَ لَكَ يا رَبِّ إِنْ شِئْتَ ذٰلِكَ، قالَ: قَدْ شِئْتُ ذٰلِكَ وَ قَدْ زَوَّجْتُكَها فَضُمَّها إِلَيْكَ، فَقالَ: أَقْبِلي، فَقالَتْ: بَلْ أَنْتَ فَأَقْبِلْ إِلَيَّ فَأَمَرَاللهُ عَزَّوَجَلَّ آدَمَ: أَنْ يَقُومَ إِلَيْها فَقامَ، وَ لَوْ لا ذٰلِكَ لَكانَ النِّساءُ هُنَّ يَذْهَبْنَ إِلَى الرِّجالِ حَتّٰى خَطَبْنَ عَلىٰ أَنْفُسِهِنَّ فَهٰذِهِ قِصَّةُ حَوّاءَ صَلَّى اللهُ عَلَيْها. ر.ک. وسائل الشّيعة: ج۲۰ ص۲٦۱ ب۱ ح۲۵۵۷۵- ۱ و قصص الأنبياء عليهم السّلام، الرّاونديّ: ص۸۵ فصل٦ ح۳۳ قال زرارة: سئل أبو جعفر عليه السّلام ....

۱۵۹ - سوره (٤) النّساء آيه۲۵: «وَ الْمُحْصَناتُ مِنَ النِّساءِ إِلّا ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ كِتابَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَ أُحِلَّ لَكُمْ ما وَراءَ ذٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوالِكُمْ مُحْصِنينَ غَيْرَ مُسافِحينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَريضَةً وَ لا جُناحَ عَلَيْكُمْ فيما تَراضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَريضَةِ إِنَّ اللهَ كانَ عَليماً حَكيماً».

۱٦۰ - الكافي: ج۵ ص٤۵۵ ح۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن إبراهيم بن الفضل، عن أبان بن تغلب؛ و عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران و محمّد بن أسلم، عن إبراهيم بن الفضل، عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: كيف أقول لها إذا خلوت بها؟ قال: تَقُولُ: أَتَزَوَّجُكِ مُتْعَةً عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لا وارِثَةً وَ لا مَوْرُوثَةً كَذا وَ كَذا يَوْماً وَ إِنْ شِئْتَ كَذا وَ كَذا سَنَةً بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً، وَ تُسَمّي مِنَ الْأَجْرِ ما تَراضَيْتُما عَلَيْهِ قَليلاً كانَ أَمْ كَثيراً، فَإِذا قالَتْ: نَعَمْ فَقَدْ رَضِيَتْ فَهِيَ امْرَأَتُكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى النّاسِ بِها. قلت: فإنّي أستحيي أن أذكر شرط الأيّام. قال: هُوَ أَضَرُّ عَلَيْكَ. قلت: و كيف؟ قال: إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَشْتَرِطْ كانَ تَزْويجَ مُقامٍ وَ لَزِمَتْكَ النَّفَقَةُ فِي الْعِدَّةِ وَ كانَتْ وارِثَةً وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلىٰ أَنْ تُطَلِّقَها إِلّا طَلاقَ السُّنَّةِ.

از او: تهذيب الأحكام: ج۷ ص۲٦۵ ب۲٤ ح۱۱٤۵- ۷۰ و الإستبصار: ج۳ ص۱۵۰ ب۹۸

ح۵۵۱-٦ و وسائل الشّيعة: ج۲۱ ص۴۳ ب۱۸ ح۲٦٤۸٦- ۱. و الكافي: ج۵ ص٤٥٦ ح۵- محمّد بن يحيى، عن عبد الله بن محمّد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم قال: قلت: كيف يتزوّج المتعة؟ قال: تَقُولُ: يا أمَةَ اللهِ أتَزَوَّجُكِ كَذا وَ كَذا يَوْماً بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً فَإذا مَضَتْ تِلْكَ الْأيّامُ كانَ طَلاقُها في شَرْطِها وَ لا عِدَّةَ لَها عَلَيْكَ. از او: وسائل الشّيعة: ج۲۱ ص٤٤ ب ح۲٦٤۸۸- ۳. تهذيب الأحكام: ج۷ ص۲٦۷ ب۲٤ ح۱۱۵۱- ۷٦- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن موسى بن سعدان، عن عبد الله بن القاسم، عن هشام بن سالم الجواليقيّ قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: أتزوّج المرأة متعة مرّة مبهمة؟ قال: فقال: ذٰلِكَ أشَدُّ عَلَيْكَ، تَرِثُها وَ تَرِثُكَ وَ لا يَجُوزُ لَكَ أنْ تُطَلِّقَها إلّا عَلىٰ طُهْرٍ وَ شاهِدَيْنِ. قلت: أصلحك الله! فكيف أتزوّجها؟ قال: أيّاماً مَعْدُودَةً بِشَيْءٍ مُسَمًّى مِقْدارَما تَراضَيْتُمْ بِهِ، فَإذا مَضَتْ أيّامُها كانَ طَلاقُها في شَرْطِها وَ لا نَفَقَةَ وَ لا عِدَّةَ لَها عَلَيْكَ. قلت: ما أقول لها؟ قال: تَقُولُ لَها: أتَزَوَّجُكِ عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ اللهُ وَلِيّي وَ وَلِيُّكِ كَذا وَ كَذا شَهْراً بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً عَلىٰ أنَّ اللهَ لي عَلَيْكِ كَفيلاً لَتَفِيَنَّ لي وَ لا أقْسِمُ لَكِ وَ لا أطْلُبُ وَلَدَكِ وَ لا عِدَّةَ لَكِ عَلَيَّ فَإذا مَضىٰ شَرْطُكِ فَلا تَتَزَوَّجي حَتّىٰ يَمْضِيَ لَكِ خَمْسٌ وَ أرْبَعُونَ لَيْلَةً وَ إنْ حَدَثَ بِكِ وَلَدٌ فَأعْلِميني. و الإستبصار: ج۳ ص۱۵۲ ب۹۹ ح۵۵٦- ۵. الكافي: ج۵ ص٤۵۵ ح٤- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي نصر، عن ثعلبة قال: تَقُولُ: أتَزَوَّجُكِ مُتْعَةً عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نِكاحاً غَيْرَ سِفاحٍ وَ عَلىٰ أنْ لا تَرِثيني وَ لا أرِثَكِ كَذا وَ كَذا يَوْماً بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً وَ عَلىٰ أنَّ عَلَيْكِ الْعِدَّةَ. از او: تهذيب الأحكام: ج۷ ص۲٦۳ ب۲٤ ح۱۱۳۷- ٦۲. و الكافي: ج۵ ص٤۵۵ ح۲- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين؛ و عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمّد، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة، عن أبي بصير قال: لا بُدَّ مِنْ أنْ تَقُولَ في هٰذِهِ الشُّرُوطِ: أتَزَوَّجُكِ مُتْعَةً كَذا وَ كَذا يَوْماً بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً نِكاحاً غَيْرَ سِفاحٍ عَلىٰ كِتابِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عَلى أنْ لا تَرِثيني وَ لا أرِثَكِ وَ عَلىٰ أنْ تَعْتَدّي خَمْسَةً وَ أرْبَعينَ يَوْماً. و قال بعضهم:

حَيْضَةً. از او: تهذيب الأحكام: ج۷ ص۲٦۳ ب۲٤ ح۱۱۳۸- ٦۳ و وسائل الشّيعة: ج۲۱ ص٤٤ ب۱۸ ح۲٦٤۸۹- ٤. و رسالة المتعة، الشّيخ المفيد: ص۱۰ ح۱۳- عن جعفربن محمّد بن قولويه، عن عليّ بن حاتم، عن أحمد بن إدريس، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن السريّ، عن الحسن بن عليّ بن يقطين قال: قال أبوالحسن موسى بن جعفرعليه السّلام: أدْنىٰ ما يُجْزي (يَجْتَزِىءُ- المستدرك) مِنَ الْقَوْلِ أنْ يَقُولَ: أتَزَوَّجُكِ مُتْعَةً عَلىٰ كِتَابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِكَذا وَ كَذا إلىٰ كَذا. از او: بحار الأنوار: ج۱۰۰ ص۳۰۷ ب۹ ح۲۵ و مستدرك الوسائل: ج۱٤ ص٤٦۱ ب۱٤ ح۱۷۲۹۲. و الفقه المنسوب إلى الإمام الرّضا عليه السّلام: ص۲۳۲ ب۳۲- إعْلَمْ يَرْحَمُكَ اللهُ! أنَّ وُجُوهَ النِّكاحِ الَّذي أمَرَاللهُ جَلَّ وَ عَزَّبِها أرْبَعَةُ أَوْجُهٍ؛ مِنْها نِكاحُ ميراثٍ وَ هُوَ بِوَلِيٍّ وَ شاهِدَيْنِ وَ مَهْرٍمَعْلُومٍ ما يَقَعُ عَلَيْهِ التَّراضي مِنْ قَليلٍ وَ كَثيرٍوَ إنَّهُ احْتيجَ إلَى الشُّهُودِ وَ الْمُطْلَقُ مِنْ عَدَدِ النِّسْوَةِ في هٰذَا الْوَجْهِ مِنَ النِّكاحِ أَرْبَعٌ وَ لا يَجُوزُلِمَنْ لَهُ أرْبَعُ نِسْوَةٍ إذا عَزَمَ عَلَى التَّزْويجِ إلّا بِطَلاقِ إحْدَى الْأَرْبَعِ أنْ يَتَزَوَّجَ حَتّىٰ تَنْقَضِيَ عِدَّةُ الْمُطَلَّقَةِ مِنْهُنَّ وَ تَحِلَّ لِغَيْرِهِ مِنَ الرِّجالِ لِأنَّها ما لَمْ تَحِلَّ لِلرِّجالِ في حِبالَتِهِ. وَ الْوَجْهُ الثّاني نِكاحٌ بِغَيْرِشُهُودٍ وَ لا ميراثٍ وَ هِيَ نِكاحُ الْمُتْعَةِ بِشُرُوطِها وَ هِيَ أنْ تَسْأَلَ الْمَرْأَةَ فارِغَةٌ هِيَ أمْ مَشْغُولَةٌ بِزَوْجٍ أَوْ بِعِدَّةٍ أَوْ بِحَمْلٍ فَإذا كانَتْ خالِيَةً مِنْ ذٰلِكَ قالَ لَها تُمَتِّعيني نَفْسَكِ عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نِكاحاً غَيْرَسِفاحٍ كَذا وَ كَذا بِكَذا وَ كَذا وَ تُبَيِّنُ الْمَهْرَوَ الْأجَلَ عَلىٰ أنْ لا تَرِثيني وَ لا أرِثَكِ وَ عَلىٰ أنَّ الْماءَ أضَعُهُ حَيْثُ أشاءُ وَ عَلىٰ أنَّ الْأجَلَ إذَا انْقَضىٰ كانَ عَلَيْكِ عِدَّةُ خَمْسَةٍ وَ أَرْبَعينَ يَوْماً فَإذا أنْعَمَتْ قُلْتَ لَها: قَدْ مَتَّعْتِني نَفْسَكِ، وَ تُعيدُ جَميعَ الشُّرُوطِ عَلَيْها لِأنَّ الْقَوْلَ الْأوَّلَ خِطْبَةٌ وَ كُلَّ شَرْطٍ قَبْلَ النِّكاحِ فاسِدٌ وَ إنَّما يَنْعَقِدُ الْأَمْرُبِالْقَوْلِ الثّاني فَإذا قالَتْ فِي الثّاني نَعَمْ دَفَعَ إلَيْها الْمَهْرَ أَوْ ما حَضَرَمِنْهُ وَ كانَ ما يَبْقىٰ دَيْناً عَلَيْكَ وَ قَدْ حَلَّ لَكَ حينَئِذٍ وَطْؤُها ... .

۱٦۱ - الكافي: ج۵ ص۵۰۱ ح٤- عنه (محمّد بن يحيى-معلّق) عن أبي يوسف، عن الميثميّ رفعه قال: أتىٰ رَجُلٌ أَميرَالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ لَهُ: إنّي تَزَوَّجْتُ فَادْعُ اللهَ لي. فَقالَ: قُلْ: اللّٰهُمَّ

بِكَلِماتِكَ اسْتَحْلَلْتُها، وَ بِأمانَتِكَ أخَذْتُها. اللّٰهُمَّ اجْعَلْها وَلُوداً وَدُوداً لا تَفْرَكُ تَأْكُلُ مِمّا راحَ، وَ لا تَسْأَلُ عَمّا سَرَحَ. و الكافي: ج۵ ص۵۰۰ ح۲- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن أبي أيّوب الخزّاز، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إذا دَخَلْتَ بِأهْلِكَ فَخُذْ بِناصِيَتِها وَ اسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ وَ قُلْ: اللّٰهُمَّ بِأمانَتِكَ أخَذْتُها، وَ بِكَلِماتِكَ اسْتَحْلَلْتُها، فَإنْ قَضَيْتَ لي مِنْها وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُبارَكاً تَقِيّاً. و الكافي: ج۵ ص۵۰۳ ح۵ - و عنه، عن أبيه، عن حمزة بن عبد الله، عن جميل بن درّاج، عن أبي الوليد، عن أبي بصير قال: قال لي أبو عبد الله عليه السّلام: يا أبا مُحَمَّدٍ! إذا أتَيْتَ أهْلَكَ فَأيَّ شَيْءٍ تَقُولُ؟ قال: قلت: جعلت فداك! و أطيق أن أقول شيئاً؟ قال: بَلىٰ قُلْ: اللّٰهُمَّ بِكَلِماتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها، وَ بِأمانَتِكَ أخَذْتُها، فَإنْ قَضَيْتَ في رَحِمِها شَيْئاً فَاجْعَلْهُ تَقِيّاً زَكِيّاً، وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّيْطانِ فيهِ شِرْكاً. قال: قلت: جعلت فداك! و يكون فيه شرك للشّيطان؟ قال: نَعَمْ، أما تَسْمَعُ قَوْلَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ في كِتابِهِ: «وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ»؟! إنَّ الشَّيْطانَ يَجيءُ فَيَقْعُدُ كَما يَقْعُدُ الرَّجُلُ وَ يُنْزِلُ كَما يُنْزِلُ الرَّجُلُ. قال: قلت: بأيّ شيءٍ يعرف ذلك؟ قال: بِحُبِّنا وَ بُغْضِنا. و تهذيب الأحكام: ج۷ ص: ۴۰۷ ب۳۵ ح۱- أحمد بن محمّد بن عيسى، عن عليّ بن الحكم، عن مثنّى بن الوليد الحنّاط، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: إذا تَزَوَّجَ أحَدُكُمْ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ قال: قلت له: ما أدري جعلت فداك. قال: فَإذا هَمَّ بِذٰلِكَ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ وَ يَحْمَدُ اللهَ وَ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ إني أُريدُ أنْ أتَزَوَّجَ. اللّٰهُمَّ فَأقْدِرْلي مِنَ النِّساءِ أعَفَّهُنَّ فَرْجاً، وَ أحْفَظَهُنَّ لي في نَفْسِها وَ في مالي، وَ أوْسَعَهُنَّ رِزْقاً، وَ أعْظَمَهُنَّ بَرَكَةً، وَ أقْدِرْلي مِنْها وَلَداً طَيِّباً تَجْعَلُهُ خَلَفاً صالِحاً في حَياتي وَ بَعْدَ مَوْتي. فَإذا أُدْخِلَتْ عَلَيْهِ فَلْيَضَعْ يَدَهُ عَلىٰ ناصِيَتِها وَ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ عَلىٰ كِتابِكَ تَزَوَّجْتُها، وَ في أمانَتِكَ أخَذْتُها، وَ بِكَلِماتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها، فَإنْ قَضَيْتَ في رَحِمِها وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُسْلِماً سَوِيّاً وَ لا تَجْعَلْهُ شِرْكَ شَيْطانٍ. قلت: و كيف يكون شرك شيطان؟ فقال: إنَّ الرَّجُلَ إذا دَنا مِنَ الْمَرْأَةِ وَ جَلَسَ مَجْلِسَهُ حَضَرَهُ الشَّيْطانُ فَإنْ هُوَ ذَكَرَاسْمَ اللهِ تَنَحَّى الشَّيْطانُ عَنْهُ وَ إنْ فَعَلَ وَ لَمْ يُسَمِّ أدْخَلَ الشَّيْطانُ ذَكَرَهُ فَكانَ الْعَمَلُ مِنْهُما

جَميعاً وَ النُّطْفَةُ واحِدَةٌ. قلت: فبأيّ شيء يعرف هذا جعلت فداك؟ قال: بِحُبِّنا وَ بُغْضِنا. و من لا يحضره الفقيه: ج۳ ص۴۰۲ ح۴۴۰۵- قال الصّادق عليه السّلام لبعض أصحابه: إِذا أُدْخِلَتْ عَلَيْكَ أَهْلُكَ فَخُذْ بِناصِيَتِها، وَ اسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَةَ وَ قُلْ: اللّٰهُمَّ بِأمانَتِكَ أَخَذْتُها، وَ بِكَلِماتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها، فَإِنْ قَضَيْتَ لي مِنْها وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُبارَكاً سَوِيّاً وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّيْطانِ فيهِ شِرْكاً وَ لا نَصيباً. و المقنع: ص۳۰۲- وَ إذا دَخَلَتْ عَلَيْكَ فَخُذْ بِناصِيَتِها، وَ اسْتَقْبِلْ بِهَا الْقِبْلَةَ وَ قُلْ: اللّٰهُمَّ بِأمانَتِكَ أَخَذْتُها، وَ بِكَلِماتِكَ (اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها)، فَإِنْ قَضَيْتَ لي مِنْها وَلَداً فَاجْعَلْهُ مُبارَكاً تَقِيّاً مِنْ شيعَةِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّيْطانِ فيهِ شِرْكاً وَ لا نَصيباً. و شواهد التّنزيل: ج۱ ص۴۵۱ ح۴۷۷- أخبرني أبو سعد بن عليّ قال: أخبرنا أبو الحسين الكهيليّ قال: أخبرنا أبو جعفر الحضرميّ قال: حدّثنا عليّ بن حسّان، قال: حدّثني عبد الرحمان بن كثير، عن جعفر بن محمّد عليه السّلام قال: سمعته و هو يقول: إِذا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلىٰ زَوْجَتِهِ في لَيْلَةِ بِنائِهِ بِها فَلْيَقُلْ: اللّٰهُمَّ بِأمانَتِكَ أَخَذْتُها، وَ بِكَلِمَتِكَ اسْتَحْلَلْتُ فَرْجَها. اللّٰهُمَّ فَإِنْ جَعَلْتَ في رَحِمِهَا شَيْئاً فَاجْعَلْهُ باراً تَقِيّاً مُؤْمِناً سَوِيّاً، وَ لا تَجْعَلْ فيهِ شِرْكاً لِلشَّيْطانِ. فقلت له: جعلت فداك! و هل يكون فيه شرك للشّيطان قال: نَعَمْ يا عَبْدَ الرَّحْمانِ! أما سَمِعْتَ اللهَ تَعالىٰ يَقُولُ لِإبْليسَ: «وَ شارِكْهُمْ فِي الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ...»، قلت: جعلت فداك بأيش تعرف ذلك؟ قال: بِحُبِّنا وَ بُغْضِنا. ر.ک. مكارم الأخلاق: ص۲۰۸ فصل۴ عن الصّادق عليه السّلام:. تهذيب الأحكام: ج۳ ص۳۱۵ ب۳۱ ح۹۷۴- ۲۰- أحمد بن محمّد، عن عليّ بن الحكم، عن رجل، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: مَنْ أرادَ أنْ يُحْبَلَ لَهُ، فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ بَعْدَ الْجُمُعَةِ يُطيلُ فيهِمَا الرُّكُوعَ وَ السُّجُودَ ثُمَّ يَقُولُ: اللّٰهُمَّ إنّي أسْأَلُكَ بِما سَأَلَكَ بِهِ زَكَرِيّا إِذْ قالَ: رَبِّ لا تَذَرْني فَرْداً وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوارِثِينَ. اللّٰهُمَّ هَبْ لي ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إنَّكَ سَميعُ الدُّعاءِ. اللّٰهُمَّ بِاسْمِكَ اسْتَحْلَلْتُها، وَ بِأمانَتِكَ أَخَذْتُها، فَإِنْ قَضَيْتَ في رَحِمِها وَلَداً فَاجْعَلْهُ غُلاماً، وَ لا تَجْعَلْ لِلشَّيْطانِ فيهِ نَصيباً وَ لا شِرْكاً.

۱۶۲ - الكافي: ج۵ ص۴۵۵ ح۳- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن عمرو بن عثمان، عن إبراهيم بن الفضل، عن أبان بن تغلب؛ و عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن إسماعيل بن مهران و محمّد بن أسلم، عن إبراهيم بن الفضل، عن أبان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: كيف أقول لها إذا خلوت بها؟ قال: تَقُولُ: أَتَزَوَّجُكِ مُتْعَةً عَلىٰ كِتابِ اللهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لا وارِثَةً وَ لا مَوْرُوثَةً كَذا وَ كَذا يَوْماً وَ إِنْ شِئْتَ كَذا وَ كَذا سَنَةً بِكَذا وَ كَذا دِرْهَماً، وَ تُسَمّي مِنَ الْأَجْرِ ما تَراضَيْتُما عَلَيْهِ قَليلاً كانَ أَمْ كَثيراً، فَإِذا قالَتْ: نَعَمْ فَقَدْ رَضِيَتْ فَهِيَ امْرَأَتُكَ وَ أَنْتَ أَوْلَى النّاسِ بِها. قلت: فإنّي أستحيي أن أذكر شرط الأيّام. قال: هُوَ أَضَرُّ عَلَيْكَ. قلت: و كيف؟ قال: إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَشْتَرِطْ كانَ تَزْويجَ مُقامٍ وَ لَزِمَتْكَ النَّفَقَةُ فِي الْعِدَّةِ وَ كانَتْ وارِثَةً وَ لَمْ تَقْدِرْ عَلىٰ أَنْ تُطَلِّقَها إِلّا طَلاقَ السُّنَّةِ. از او: تهذيب الأحكام: ج۷ ص۲۶۵ ب۲۴ ح۱۱۴۵- ۷۰ و الإستبصار: ج۳ ص۱۵۰ ب۹۸ ح۵۵۱-۶ و وسائل الشّيعة: ج۲۱ ص۴۳ ب۱۸ ح۲۶۴۸۶- ۱.

۱۶۳ - المبسوط في فقه الإماميّة: ج۴ ص ۱۹۳- لا ينعقد النّكاح إلّا بلفظ النّكاح أو التّزويج و هو أن يقع الإيجاب و القبول بلفظة واحدة أو الإيجاب بإحداهما و القبول بالأخرى، فيقول: أنكحتك فيقول: قبلت النّكاح أو يقول: زوّجتك فيقول: قبلت التّزويج، أو يقول: أنكحتك فيقول: قبلت التّزويج أو يقول: زوّجتك فيقول قبلت النّكاح. و ما عدا ذلك فلا ينعقد به النّكاح بحال، لا بلفظ البيع و لا التّمليك و لا الهبة ... . مختلف الشّيعة في أحكام الشّريعة ج۷ ص ۱۰۵ الأوّل: في العقد و صيغته مسألة۴۳: قال الشّيخ في المبسوط: لا ينعقد عقد الدّوام إلّا بلفظين: زوّجتك، و أنكحتك. و به قال ابن الجنيد و السّيّد المرتضى و أبو الصّلاح، و ابن حمزة و ابن إدريس. و قد نقل عن بعض علمائنا انعقاده بلفظ المتعة أيضاً. و الوجه: الأوّل. لنا: الأصل عصمة الفرج و صيانته عن الغير، خرج عنه ما أجمعوا عليه من الصّيغ، فيبقى الباقي على المنع الأصليّ. و لأنّ المتعة حقيقة في النّكاح المنقطع في العرف الشرعيّ، فيكون مجازاً في الدّائم، لأصالة عدم الإشتراك، و لا يكفي في صيغ العقود ما يدلّ بالمجاز، و إلّا لم تنحصر الألفاظ، و هو

باطل إجماعاً ... . نهاية المرام في شرح مختصرشرائع الإسلام: ج۱ ص ۲۰: أجمع العلماء كافّة على توقّف النكّاح على الإيجاب و القبول اللّفظيّين. و اتّفقوا أيضاً على أنّ الإيجاب في العقد الدائم يقع بلفظ «زوّجتك» و «أنكحتك»، و قد ورد بهما القرآن في قوله تعالى: «زَوَّجْناكَها» و قوله عزّوجلّ: «وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ». و اختلفوا في لفظ (متّعتك) فذهب المصنّف و جماعة إلى أنّ النّكاح ينعقد به أيضاً، لأنّ المعتبرمن الألفاظ في العقود ما دلّ على المقصود، و لفظ المتعة من الألفاظ الدالّة على هذا المعنى، فينعقد به النّكاح كما انعقد بالصّيغتين الأوّليّين (الأوّلتين- خ ل). الحدائق النّاضرة في أحكام العترة الطّاهرة: ج۲۳ ص۱۵٦ [المسألة] الأولى [توقّف النّكاح على الإيجاب و القبول اللّفظيّين]: أجمع العلماء من الخاصّة و العامّة على توقّف النّكاح على الإيجاب و القبول اللّفظيّين. و اتّفقوا على أنّ الإيجاب في العقد الدائم يقع بلفظ: زوّجتك و أنكحتك، بل صرّح جملة منهم بأنّه لا يقع إلّا بهذين اللّفظين. قال الشّيخ في المبسوط: لا ينعقد عقد الدوام إلّا بلفظين: زوّجتك و أنكحتك و به قال ابن الجنيد و السّيّد المرتضى و أبو الصّلاح و أبو حمزة و ابن إدريس. جواهرالكلام في شرح شرائع الإسلام: ج۲۹ ص۱۳۲فصل۲- في العقد و يقع النّظر في مقامين؛ الصّيغة و الحكم، أمّا الأوّل في الصّيغة: فـ عقد النّكاح كغيره من العقود اللّازمة يفتقرإلى إيجاب و قبول لفظيّين دالّين على القصد الرّافع للإحتمال، أي القصد التّفصيليّ، و من العبارة عن الإيجاب لفظان: «زوّجتك» و «أنكحتك» بلا خلاف و لا إشكال، لكونهما مشتقّين من الألفاظ الصّريحة في ذلك وضعاً، الّتي قد ورد القرآن بهما في قوله تعالى: «فَلَمّا قَضىٰ زَيْدٌ مِنْها وَطَراً زَوَّجْناكَها» و قوله: «وَ لا تَنْكِحُوا ما نَكَحَ آباؤُكُمْ مِنَ النِّساءِ» المراد منه العقد قطعاً للإجماع و غيره على تحريم معقودة الأب على الإبن.

۱٦٤ - من لا يحضره الفقيه: ج٤ ص۵۷ - و لا بأس بالصّلاة في ثوب أصابته خمر، لأنّ الله عزّوجلّ حرّم شربها و لم يحرّم الصّلاة في ثوب أصابته. المقنع، شيخ صدوق: ص۴۵۳- و لا بأس أن تصلّي في ثوب أصابه خمر، لأنّ الله حرّم شربها (و لم يحرّم) الصّلاة في ثوب أصابته. المعتبر

في شرح المختصر: ج۱ ص٤٢٢- مسئلة: الخمر نجسة العين، ... و قال محمّد بن بابويه و ابن أبي عقيل مناّ: ليست نجسة، و تصحّ الصلاة مع حصولها في الثوب و إن كانت محرّمة. مختلف الشّيعة في أحكام الشّريعة: ج۱ ص٤٦٩- و قال أبو جعفر بن بابويه: لا بأس بالصّلاة في ثوب أصابه خمر لأنّ الله تعالى حرّم شربها و لم يحرّم الصلاة في ثوب أصابته، مع أنّه حكم بنزح ماء البئر أجمع بانصباب الخمر فيها. و در المقنع: ص۸۱ خلاف آن آمده: و إيّاك أن تصلّي في ثوب أصابه خمر.

١٦٥ - معجم رجال الحديث: ج۱۵ ص۳۲٤ الرقم:۳- محمد بن أحمد بن إبراهيم بن سليم: قال النجاشي: محمّد بن أحمد بن إبراهيم بن سليم أبو الفضل الجعفيّ الكوفيّ المعروف بالصابونيّ: سكن مصر، كان زيديّاً ثمّ عاد إلينا، و كانت له منزلة بمصر، له كتب، منها: كتاب الفاخر، ... كتاب الخطب، كتاب تفسير الرؤيا. أخبرنا أحمد بن عليّ بن نوح، عن جعفر بن محمّد، قال: حدّثنا محمّد بن أحمد بن إبراهيم ببعض كتبه. و قال الشيخ في باب الكنى (۸۹۸): أبو الفضل الصابونيّ: له كتب كثيرة، منها: كتاب المخير، و كتاب التخيير، و كتاب الفاخر، و غير ذلك، و اسمه محمّد بن أحمد بن إبراهيم بن سليمان الجعفيّ، و كان من أهل مصر، و أخبرنا أحمد بن عبدون، عن أبي علي كرامة بن أحمد بن كرامة البزّاز، و أبي محمّد الحسن بن محمد الخيزرانيّ، يعرف بابن أبي العسّاف المغافريّ، عن أبي الفضل الصابونيّ بجميع رواياته. و هو شيخ جعفر بن محمّد بن قولويه، كما تقدّم... .

١٦٦ - مختلف الشّيعة في أحكام الشّريعة: ج۱ ص٤٦٩- مسألة: الخمر، و كلّ مسكر، و الفقّاع، و العصير إذا غلا قبل ذهاب ثلثيه بالنار أو من نفسه نجس، ذهب إليه أكثر علمائنا كالشيخ المفيد، و الشيخ أبي جعفر، و السيّد المرتضى، و أبي الصلاح، و سلّار، و ابن إدريس. و قال أبو عليّ ابن أبي عقيل: من أصاب ثوبه أو جسده خمر أو مسكر لم يكن عليه غسلهما لأنّ الله تعالى إنّما حرّمهما تعبّداً لا لأنّهما نجسان، و كذلك سبيل العصير و الخلّ إذا أصاب الثّوب و الجسد.

۱٦۷ - ذکری الشّیعة في أحکام الشّریعة: ج۱ ص۱۱۵- الثّامن: المسکرات، و الأکثر علی نجاستها، و نقل المرتضی فیه الإجماع، للآیة- و الرّجس: النّجس- و للأمر باجتنابه. و لقول الصّادق علیه السلام: لا تصلّ في ثوب أصابه خمر، أو مسکر، حتّی یغسل، و الصّدوق، و ابن أبي عقیل، و الجعفيّ، تمسّکوا بأحادیث لا تعارض القطعيّ. و في حکمها العصیر إذا غلی و اشتدّ، في قول ابن حمزة. و في المعتبر: یحرم مع الغلیان حتّی یذهب الثّلثان، و لا ینجس إلّا مع الإشتداد. فکأنّه یری الشّدّة المطربة، إذ الثّخانة حاصلة بمجرّد الغلیان. و توقّف الفاضل في نهایته. و لم نقف لغیرهم علی قول بالنّجاسة ... التّاسع: الفقّاع، لأنّه خمر مجهول، کما قاله الصّادق علیه السّلام و الرّضا علیه السّلام. و عن النّبيّ صلّی الله علیه و آله: إنّه نهی عن السکرکة و هي خمر الحبشة. و عن عليّ علیه السلام: هي خمر استصغرها النّاس. و قول الجعفيّ: یحلّ بعض الفقّاع، نادر لا عبرة به، مع منع تسمیة ما وصفه فقّاعاً. مختلف الشّیعة في أحکام الشّریعة: ج۱ ص٤۷۱- احتجّ ابن بابویه، و ابن أبي عقیل: ۱- بالأصل، ۲- و بما رواه أبو بکر الحضرميّ قال: قلت لأبي عبد الله علیه السّلام: أصاب ثوبي نبیذ أصلّي فیه؟ قال: نعم، قلت: قطرة من نبیذ [قطرت] في حبّ أشرب منه؟ قال: نعم إنّ أصل النّبیذ حلال و إنّ أصل الخمر حرام. و عن الحسین بن أبي سارة قال: قلت لأبي عبد الله علیه السّلام: إن أصاب ثوبي شيء من الخمر أصلّي فیه قبل أن أغسله؟ قال: لا بأس إنّ الثوب لا یسکر، و بغیر ذلك من الأحادیث. و قد نقلناها في کتاب مصابیح الأنوار و غیره. ۳- و لأنّ المسکر لا یجب إزالته عن الثّوب و البدن بالإجماع لوقوع الخلاف فیه. ٤- و کلّ نجس یجب إزالته عن الثّوب و البدن بالإجماع إذ لا خلاف في وجوب إزالة النّجاسة عنهما عند الصّلاة. و ینتج أنّ المسکر لیس بنجس و لأنّه لو کان نجساً لکان المقتضي للنّجاسة إنّما هو الإسکار و التّالي باطل بالأجسام الجامدة کالبنج و شبهه فالمقدّم مثله. بیان الشّرطیّة: إنّ جمیع الأوصاف غیر صالحة لذلك فیبقی هذا الوصف عملاً بالسّبر و التّقسیم. و الجواب: ۱- عن الأحادیث بالطّعن في سندها أوّلاً، و بالحمل علی التّقیّة ثانیاً کما ذکره الشّیخ

رحمه الله. ۲- و عن الأصل بأنّه إنّما يصار إليه إذا لم يوجد دليل يدلّ على النّقل عنه و قد بيّنا الأدلّة الدالّة على خلافه. ۳- و عن الثّالث: بأنّ الإجماع المذكور في المقدّمتين أخذ فيهما لا بمعنى واحد فإنّه تارة جعل كيفيّة للرّبط تدلّ على وثاقته خارجاً عن طرفي القضيّة في إحداهما، و تارة جعل في الأخرى جزء من المحمول فلم يتّحد الوسط فلا إنتاج. ٤- و عن الرّابع: بالمنع من التّعليل أوّلاً بجواز كون العلّة أمراً آخر أو شيئاً منضمّاً إلى الإسكار.

۱٦۸ - تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۸۰ ب۱۲ ح۱۱۰ و الإستبصار: ج۱ ص۱۹۰ ب۱۱۲ ح٦- و روى سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عبد الله بن بكير قال: سأل رجل أبا عبد الله عليه السّلام و أنا عنده: عن المسكر و النّبيذ يصيب الثّوب؟ فقال: لا بَأْسَ.

۱٦۹ - التّهذيب.

۱۷۰ - تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۸۰ ب۱۲ ح ۱۱۱ و الإستبصار: ج۱ ص۱۹۰ ب۱۱۲ ح۷ - عنه (سعد بن عبد الله)، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن عبد الله بن بكير، عن صالح بن سيابة، عن الحسن بن أبي سارة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنّا نخالط اليهود و النصارى و المجوس و ندخل عليهم و هم يأكلون و يشربون، فيمرّ ساقيهم فيصبّ على ثيابي الخمر؟ فقال: لا بَأْسَ بِهِ، إلّا أنْ تَشْتَهِيَ أنْ تَغْسِلَهُ (لِأثَرِهِ - التهذيب).

۱۷۱ - تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۸۰ ب۱۲ ح۱۱۲ و الإستبصار: ج۱ ص۱۹۰ ب۱۱۲ ح ۸- عنه (سعد بن عبد الله)، عن محمّد بن الحسن، عن أيّوب بن نوح، عن صفوان، عن حمّاد بن عثمان قال: حدّثني الحسين بن موسى الخيّاط قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام: عن الرّجل يشرب الخمر ثمّ يمجّه من فيه فيصيب ثوبي؟ فقال: لا بَأْسَ.

۱۷۲ - الإستبصار: ج۱ ص۱۹۰ ب۱۱۲.

۱۷۳ - الإستبصار: ج۱ ص۱۹۰ ب۱۱۲

۱۷٤ - المقنع: ص٤٥٧.

۱۷۵ - رسالة جوابات أهل الموصل فی العدد و الرّؤية، الشّيخ المفيد: ص٤٧ و الحديث المعروف قول أبي عبد الله عليه السّلام قال:.

۱۷٦ - وسائل الشّيعة: ج۲۷ ص۱۱۸ ب۹ ح۳۳۳٦۲- ۲۹- سعيد بن هبة الله الرّاونديّ في رسالته الّتي ألّفها في أحوال أحاديث أصحابنا و إثبات صحّتها: عن محمّد و عليّ ابني عليّ بن عبد الصمد، عن أبيهما، عن أبي البركات عليّ بن الحسين، عن أبي جعفربن بابويه، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أيّوب بن نوح، عن محمّد بن أبي عمير، عن عبد الرحمان بن أبي عبد الله قال: قال الصّادق عليه السّلام:.

۱۷۷ - تفسير العيّاشيّ: ج۱ ص۹ ح۷- عن الحسن بن الجهم، عن العبد الصّالح عليه السّلام قال:.

۱۷۸ - الإستبصار: ج۱ ص۱۹۰ ب۱۱۲ ح٦٦۸- ۹- و قد روي عنهم عليهم السّلام أنّهم قالوا:.

۱۷۹ - الكافي: ج۱ ص٦۷ ح۱۰- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين، عن محمّد بن عيسى، عن صفوان بن يحيى، عن داود بن الحصين، عن عمربن حنظلة. و من لايحضره الفقيه: ج۳ ص۸ ح۳۲۳۳- روى داود بن الحصين، عن عمربن حنظلة عن أبي عبد الله عليه السّلام. و تهذيب الأحكام: ج٦ ص۳۰۱ ب۹۲ ح۵۲ - عنه (محمّد بن عليّ بن محبوب) عن محمّد بن عيسى، عن صفوان، عن داود بن الحصين، عن عمربن حنظلة. و الإحتجاج: ص۳۵٦- و عن عمربن حنظلة. الكافي: ج۱ ص۸- المقدّمه: فاعلم يا أخي أرشدك الله! أنّه لا يسع أحداً تمييز شيء ممّا اختلف الرواية فيه عن العلماء عليهم السّلام برأيه، إلّا على ما أطلقه العالم بقوله عليه السلام: «أعْرِضُوها عَلىٰ كِتابِ اللهِ، فَما وافَقَكِتابَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ فَخُذُوهُ، وَ ما خالَفَ كِتابَ اللهِ فرُدُّوهُ» و قوله عليه السّلام: «دَعُوا ما وافَقَ القَوْمَ؛ فَإِنَّ الرُّشْدَ في خِلافِهِمْ» و قوله عليه السّلام: «خُذُوا بِالْمُجْمَعِ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّ الْمُجْمَعَ عَلَيْهِ لارَيْبَ فيهِ». و نحن لا نعرف من جميع ذلك إلّا أقلّه و

لا نجد شيئاً أحوط و لا أوسع من ردّ علم ذلك كلّه إلى العالم عليه السّلام و قبول ما وسع من الأمر فيه بقوله عليه السّلام: «بِأَيِّمَا أَخَذْتُمْ مِنْ بابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكُمْ».

۱۸۰ - الكافي: ج۳ ص۴۰۷ ح۱۴- الحسين بن محمّد، عن عبد الله بن عامر، عن عليّ بن مهزيار؛ و محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن عليّ؛ و عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن عليّ بن مهزيار قال: قرأت في كتاب عبد الله بن محمّد إلى أبي الحسن عليه السّلام: جعلت فداك! روى زرارة، عن أبي جعفر و أبي عبد الله صلّى الله عليهما في الخمر يصيب ثوب الرجل أنّهما قالا: لا بَأْسَ بِأَنْ يُصَلّىٰ فيهِ إِنَّمَا حُرِّمَ شُرْبُها. و روى غير زرارة عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال: إذا أصابَ ثَوْبَكَ خَمْرٌ أَوْ نَبيذٌ يَعْنِي الْمُسْكِرَ فَاغْسِلْهُ إِنْ عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ، وَ إِنْ لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ، وَ إِنْ صَلَّيْتَ فيهِ فَأَعِدْ صَلاتَكَ، فأعلمني ما آخذ به؟ فوقّع بخطّه عليه السّلام: خُذْ بِقَوْلِ أَبي عَبْدِ اللهِ عَلَيْهِ السَّلامُ. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۸۱ ب۱۲ ح۸۲۶- ۱۱۳و الإستبصار: ج۱ ص۱۹۱ ب۱۱۲ ح۶۶۹- ۱۰- ما أخبرني به الشيخ أيده الله تعالى، عن أبي القاسم جعفر بن محمّد، عن محمّد بن يعقوب- مانند الكافي -.

۱۸۱ - الكافي: ج۳ ص۴۰۵ ح۵- عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن خيران الخادم قال: كتبت إلى الرجل عليه السّلام: أسأله عن الثوب يصيبه الخمر و لحم الخنزير أ يصلّى فيه أم لا؟ فإنّ أصحابنا قد اختلفوا فيه، فقال بعضهم: صلّ فيه فإنّ الله إنّما حرّم شربها، و قال بعضهم: لا تصلّ فيه؟ فكتب عليه السّلام: لا تُصَلِّ فيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۷۹ ب۱۲ ح۸۱۹- ۱۰۶و ج۲ ص۳۵۹ ب۱۷ ح۱۴۸۵-۱۷ و الإستبصار: ج۱ ص۱۸۹ح۶۶۲- ۳- و أخبرني الشيخ أيّده الله تعالى، عن أبي القاسم جعفر بن محمّد- معلّق)، عن محمّد بن يعقوب، عن عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن خيران الخادم قال: كتبت إلى الرّجل أسأله عن الثّوب يصيبه الخمر و لحم الخنزير أ يصلّى فيه أم لا فإنّ أصحابنا قد اختلفوا فيه؟ فكتب: لا تُصَلِّ (لا يُصَلّىٰ- الإستبصار) فيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ.

۱۸۲ - سوره (۵) المائدة آیه۹۱.

۱۸۳ - ریاض‌المسائل: ج۲ ص۸۳- و الحجّة في نجاسة الخمر منها بعد الإجماعات المستفیضة، المحکیّة عن السّرائر و النّزهة و الخلاف و المبسوط و النّاصریّات و الغنیة و التّذکرة، الصّحاح المستفیضة، و نحوها في الإستفاضة غیرها من المعتبرة في نفسها و المنجبر قصور أسانیدها بالشّهرة العظیمة.

۱۸٤ - مفتاح الکرامة ج۲ ص۲٦- إنّ الأخبار الدّالّة علی نجاسة الخمر تقرب من عشرین خبراً، و قریب منه ما في حاشیة المدارك.

۱۸۵ - الکافي: ج٦ ص٤١٤ ح٤- أبو علي الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن یحیی، عن ابن مسکان، عن الحلبيّ قال: سألت أبا عبد الله علیه السّلام: عن دواء عجن بالخمر؟ فقال: لا وَ اللهِ ما أُحِبُّ أنْ أنْظُرَإلَیْهِ فَکَیْفَ أتَداوىٰ بِهِ، إنَّهُ بِمَنْزِلَةِ شَحْمِ الْخِنْزیرِأوْ لَحْمِ الْخِنْزیرِ، وَ إنَّ أُناساً لَیَتَداوَوْنَ بِهِ.

۱۸٦ - الکافي: ج۳ ص٤۰۵ ح٤- عليّ بن إبراهیم، عن محمّد بن عیسی، عن یونس، عن بعض من رواه، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: إذا أصابَ ثَوْبَکَ خَمْرٌأوْ نَبیذٌ مُسْکِرٌ فَاغْسِلْهُ إنْ عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ، فَإنْ لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَاغْسِلْهُ کُلَّهُ، وَ إنْ صَلَّیْتَ فیهِ فَأعِدْ صَلاتَکَ. و تهذیب الأحکام: ج۱ ص۲۷۹ ب۱۲ ح۸۱۸- ۱۰۵ و الإستبصار: ج۱ ص۱۸۹ ب۱۱۲ ح٦٦۱- ۲- و أخبرني الشّیخ أیّده الله تعالی، عن أبي القاسم جعفربن محمّد، عن محمّد بن یعقوب- مانند الکافي-.

۱۸۷ - الکافي: ج٦ ص٤۲۸ ح۱- محمّد بن یحیی، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو بن سعید، عن مصدّق بن صدقة، عن عمّار بن موسی، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: سألته عن الدّنّ یکون فیه الخمر هل یصلح أن یکون فیه خلّ أو ماء أو کامَخٌ أو زیتون؟ قال: إذا غُسِلَ فَلا بَأْسَ. و عن الإبریق و غیره یکون فیه الخمر أ یصلح أن یکون فیه ماءٌ؟ قال:

إذا غُسِلَ فَلا بَأْسَ. و قال: في قدح أو إناء يشرب فيه الخمر؟ قال: تَغْسِلُهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ. سئل: أ يجزيه أن يصبّ الماء فيه؟ قال: لا يُجْزيهِ حَتّىٰ يَدْلُكَهُ بِيَدِهِ وَ يَغْسِلَهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۸۳ ب۱۲ ح۸۳۰- ۱۱۷- و بهذا الإسناد (أخبرني الشيخ أيده الله تعالى عن أبي القاسم جعفر بن محمّد، عن محمّد بن يعقوب- معلّق) عن محمّد بن يحيى -مانند الكافي-. و تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۱٦ ب۲ ح۵۰۱- ۲۳٦- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو بن سعيد، عن مصدّق بن صدقة، عن عمّار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السّلام - مانند الكافي با اختلافی اندک-.

۱۸۸ - تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۱٦ ب۲ ح۵۰۲- ۲۳۷- و بهذا الإسناد (محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو بن سعيد، عن مصدّق بن صدقة - معلّق) عن عمّار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السّلام في الإناء يشرب منه النبيذ؟ فقال: يَغْسِلُهُ سَبْعَ مَرّاتٍ وَ كَذٰلِكَ الْكَلْبُ. و عن الرّجل أصابه عطش حتّىٰ خاف على نفسه فأصاب خمراً؟ قال: يَشْرَبُ مِنْهُ قُوتَهُ. و سئل عن المائدة إذا شرب عليها الخمر المسكر؟ قال: حَرُمَتِ الْمائِدَةُ. و سئل فإن قام رجل على مائدة منصوبة يأكل ممّا عليها و مع الرّجل مسكر لم يسق أحداً ممّن عليها بعد؟ قال: لا يَحْرُمُ حَتّىٰ يُشْرَبَ عَلَيْها، وَ إنْ يُرْجَعْ بَعْدَ ما يُشْرَبُ فالُوذَجٌ فَكُلْ فَإنَّها مائِدَةٌ أُخْرىٰ، يَعْني كُلِ الْفالُوذَجَ، وَ لا تُصَلِّ في بَيْتٍ فيهِ خَمْرٌ وَ لا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلائِكَةَ لا تَدْخُلُهُ، وَ لا تُصَلِّ في ثَوْبٍ أصابَهُ خَمْرٌ أوْ مُسْكِرٌ حَتّىٰ يُغْسَلَ ... . و الإستبصار: ج۱ ص۱۸۹ ب۱۱۲ ح٦٦۰- ۱- أخبرني الحسين بن عبيد الله، عن أحمد بن محمّد بن يحيى، عن أبيه، عن محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسن بن عليّ، عن عمرو بن سعيد، عن مصدّق بن صدقة، عن عمّار الساباطيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: لا تُصَلِّ في بَيْتٍ فيهِ خَمْرٌ وَ لا مُسْكِرٌ لِأَنَّ الْمَلائِكَةَ لا تَدْخُلُهُ، وَ لا تُصَلِّ في ثَوْبٍ أصابَهُ خَمْرٌ أوْ مُسْكِرٌ حَتّىٰ يُغْسَلَ.

الكافي:ج٦ ص٤۲۳ ح۷- محمّد بن يحيى، عن بعض أصحابنا، عمّن ذكره، عن أبي جميلة

البصريّ قال: كنت مع يونس ببغداد فبينا أنا أمشي معه في السوق إذ فتح صاحب الفقّاع فقّاعه فأصاب ثوب يونس فرأيته قد اغتمّ لذلك حتّى زالت الشمس. فقلت له: أ لا تصلّي يا أبا محمّد؟ فقال: ليس أريد أن أصلّي حتّى أرجع إلى البيت فأغسل هذا الخمر من ثوبي. قال: فقلت له: هذا رأيك أو شيء ترويه؟ فقال: أخبرني هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد الله عليه السّلام عن الفقّاع فقال: لا تَشْرَبْهُ فَإِنَّهُ خَمْرٌ مَجْهُولٌ فَإذا أصابَ ثَوْبَكَ فَاغْسِلْهُ. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۸۲ ب ح۸۲۸- ۱۱۵- ما أخبرني به الشيخ أيده الله تعالى، عن أبي القاسم جعفربن محمّد، عن محمّد بن يعقوب - مانند الكافي-. و فرموده: ثمّ قال الشّيخ أيّده الله تعالى: فإن أصاب جسد الإنسان شيء من هذه الأشربة نجّسه و وجب عليه إزالته و تطهير الموضع الّذي أصابه بغسله بالماء. إذا ثبت بما ذكرناه نجاسة هذه الأشربة فلا شكّ في وجوب إزالتها عن الموضع الذي يصيبه لما تقرّر من أنّه مأخوذ على الإنسان أن يصلّي و لا نجاسة على بدنه و لا على ثيابه. ثمّ قال أيّده الله تعالى: و أواني الخمر و الأشربة المسكرة كلّها نجسة لا تستعمل حتّى يهراق ما فيها منه و تغسل سبع مرّات بالماء.

۱۸۹ - قرب الإسناد: ص۲۷٤ ح۱۰۸۸ و مسائل عليّ بن جعفر و مستدركاتها: ص۱۳۰ ح۱۱۷- و سألته عن الطّعام يوضع على السّفرة أو الخوان قد أصابه الْخمر أيؤكل؟ قال: إنْ كانَ الْخِوانُ يابِساً فَلا بَأْسَ.

۱۹۰ - تهذيب الأحكام: ج۲ ص۳٦۱ ب ح۱٤۹٤- ۲٦ و الإستبصار: ج۱ ص۳۹۳ ب۲۳۱ ح۱٤۹۸- ۲- عليّ بن مهزيار، عن فضالة، عن عبد الله بن سنان قال: سأل أبي أبا عبد الله عليه السّلام: عن الذي يعيّر ثوبه لمن يعلم أنّه يأكل الجرّيّ و يشرب الخمر فيردّه أيصلّي فيه قبل أن يغسله؟ قال: لا يُصَلّي فيهِ حَتّىٰ يَغْسِلَهُ. و شيخ طوسى رحمه الله پس از نقل روايت گويد: هذا الخبر محمول على الإستحباب لأنّ الأصل في الأشياء كلّها الطهارة و لا يجب غسل شيء من الثياب إلّا بعد العلم بأنّ فيها نجاسة و قد روى هذا الراوي بعينه خلاف هذا الخبر. و در

الإستبصار پس از نقل حدیث فرموده: فهذان الخبران جمیعاً راویهما عبد الله بن سنان و الحکایة فیهما عن مسألة أبیه أبا عبد الله علیه السّلام و لا یجوز أن یتناقض علی ما تری بأن یقول تارة صلّ فیه و تارة یقول لا تصلّ فیه إلّا أن یکون قوله لا تصلّ فیه علی وجه الکراهیّة دون الحظر.

می گوییم: این روایت او مطابق با قرآن کریم و احادیث صحاح دیگر است و موافق اجماع و روایت دیگرش که مخالف است همانطور که گفتیم به جهت مصالح و حکمت‌هایی که امام آن‌ها را بهتر می‌داند، و از آن‌هاست حفظ امام و شیعیان و یا ظروف تقیّه فرموده باشند، و الله العالم.

۱۹۱ - المحاسن: ج۲ ص٤٥٤ ب٤٩ ح۳۷٦- البرقي، عن ابن محبوب، عن العلاء، عن محمّد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر علیه السّلام عن آنیة أهل الذمّة و المجوس؟ فقال: لا تَأْكُلُوا فِي آنِيَتِهِمْ، وَ لا مِنْ طَعامِهِمُ الَّذي يَطْبُخُونَ، وَ لا مِنْ (في- الكافي و التهذيب) آنِيَتِهِمُ الَّتي يَشْرَبُونَ فيهَا الْخَمْرَ. و الکافي: ج٦ ص٢٦٤ ح٥- محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد، عن ابن محبوب، عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم- مانند المحاسن-. و تهذیب الأحکام: ج۹ ص۸۸ ب۲ ح۳۷۲- ۱۰۷- الحسن بن محبوب، -مانند آن-.

۱۹۲ - الکافي: ج٦ ص٤١٠ ح١٥- عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زیاد و محمّد بن یحیی، عن أحمد بن محمّد جمیعاً؛ عن علیّ بن الحکم، عن أبي المغراء، عن عمر بن حنظلة قال: قلت لأبي عبد الله علیه السّلام: ما تری في قدح من مسکر یصبّ علیه الماء حتّی تذهب عادیته و یذهب سکره؟ فقال: لا وَ اللهِ وَ لا قَطْرَةٌ تَقْطُرُ مِنْهُ فِي حُبٍّ إِلّا أُهْرِيقَ ذٰلِكَ الْحُبُّ. و تهذیب الأحکام: ج۹ ص۱۱۲ ب۲ ح٤٨٥- ۲۲۰- أحمد بن محمّد، عن علیّ بن الحکم، عن أبي المعزی، عن عمر بن حنظلة - مانند الکافي-.

۱۹۳ - الکافي: ج٦ ص٤١٣ ح١- محمّد بن الحسن، عن بعض أصحابنا، عن إبراهیم بن خالد، عن عبد الله بن وضّاح، عن أبي بصیر قال: دخلت أمّ خالد العبدیّة علی أبي عبد الله علیه

السّلام و أنا عنده فقالت: جعلت فداك إنّه يعتريني قراقرفي بطني- [فسألته عن أعلال النساء و قالت:] و قد وصف لي أطبّاء العراق النبيذ بالسويق، و قد وقفت و عرفت كراهتك له فأحببت أن أسألك عن ذلك؟ فقال لها: وَ ما يَمْنَعُكِ عَنْ شُرْبِهِ؟ قالت: قد قلّدتك ديني، فألقى الله عزّوجلّ حين ألقاه فأخبره أنّ جعفربن محمّد عليه السّلام أمرني و نهاني. فقال: يا أبا مُحَمَّدٍ! أَلا تَسْمَعُ إِلىٰ هٰذِهِ الْمَرْأَةِ وَ هٰذِهِ الْمَسائِلِ؟! لا وَ اللهِ لا آذَنُ لَكِ فِي قَطْرَةٍ مِنْهُ وَ لا تَذُوقِي مِنْهُ قَطْرَةً فَإِنَّما تَنْدَمينَ إذا بَلَغَتْ نَفْسُكِ هاهُنا- و أومأ بيده إلى حنجرته يقولها ثلاثاً- أَ فَهِمْتِ؟ قالت: نَعَمْ. ثمّ قال أبو عبد الله عليه السّلام: ما يَبُلُّ الْمِيلَ يُنَجِّسُ حُبّاً مِنْ ماءٍ -يقولها ثلاثاً-. از او: تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۱۳ ب۲ ح۴۸۷- ۲۲۲.

۱۹۴ - تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۱۴ ب۲ ح۴۹۳- ۲۲۸- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن محمّد بن الحسين و الحسن بن موسى الخشّاب، عن يزيد بن إسحاق شعر، عن هارون بن حمزة الغنويّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام في رجل اشتكى عينيه فنعت له كحل يعجن بالخمر؟ فقال: هُوَ خَبيثٌ بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ فَإِنْ كانَ مُضْطَرّاً فَلْيَكْتَحِلْ بِهِ. قرب الإسناد: ص۲۹۵ ح۱۱۶۷ و مسائل عليّ بن جعفرو مستدركاتها: ص۱۵۱ ح۲۰۱- و سألته عن الكحل يصلح أن يعجن بالنّبيذ؟ قال: لا.

۱۹۵ - تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۱۶ ب۲ ح۲۳۷- بهذا الإسناد (محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو بن سعيد، عن مصدّق بن صدقة) عن عمّار بن موسى، عن أبي عبد الله عليه السّلام في الإناء يشرب منه النبيذ؟ فقال:.

۱۹۶ - الكافي: ج۶ ص۴۲۲ ح۱- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن موسى، عن الحسن بن المبارك، عن زكريّا بن آدم قال: سألت أبا الحسن عليه السّلام عن قطرة خمرأو نبيذ مسكرقطرت في قدر فيها لحم كثيرو مرق كثير؟ فقال عليه السّلام: يُهَراقُ الْمَرَقُ أَوْ يُطْعِمُهُ لِأَهْلِ الذِّمَّةِ أَوِ الْكِلابِ، وَ اللَّحْمَ فَاغْسِلْهُ وَ كُلْهُ. قلت: فإن قطرفيها الدم؟ فقال: الدَّمُ تَأْكُلُهُ النّارُإِنْ شاءَ اللهُ. قلت:

فخمر أو نبيذ قطر في عجين أو دم؟ قال: فقال: فَسَدَ. قلت: أبيعه من اليهود و النصارى و أبيّن لهم فإنّهم يستحلّون شربه؟ قال: نَعَمْ. قلت: و الفقّاع هو بتلك المنزلة إذا قطر في شيء من ذلك؟ قال: أكْرَهُ أنْ آكُلَهُ إذا قَطَرَ في شَيْءٍ مِنْ طَعامي. و تهذيب الأحكام:ج۹ ص۱۱۹ ب۲ ح۵۱۲- ۲۴۷- به سند خود از كليني و مانند الكافي و در آن است- بَيِّنْ لَهُمْ فَإنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ. قلت: و الفقّاع هو بتلك المنزلة إذا قطر في شيء من ذلك؟ قال: أكْرَهُ أنْ آكُلَهُ إذا قَطَرَ في شَيْءٍ مِنْ طَعامي. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۷۹ ب۱۲ ح۸۲۰- ۱۰۷- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن يعقوب بن يزيد، عن الحسن بن المبارك، عن زكريّا بن آدم قال- مانند الكافي و در آن است - قال: نَعَمْ فَإنَّهُمْ يَسْتَحِلُّونَ شُرْبَهُ ... .

۱۹۷ - سيّد مرتضى علم الهدى متوفاى سال ۴۳۶ در كتاب المسائل النّاصريّات: ص۹۵ مسأل۱۶ فرموده: الخمر نجسة، و كذلك كلّ شراب يسكر كثيره. لا خلاف بين المسلمين في نجاسة الخمر، إلّا ما يحكى عن شذّاذ لا اعتبار بقولهم. و الذي يدلّ على نجاستها قوله تعالى: «إنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأنْصابُ وَ الْأزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» و قد بيّنّا أنّ الرّجس و الرجز بمعنى واحد في الشّريعة. فأمّا الشّراب الّذي يسكر كثيره: فكلّ من قال إنّه محرّم الشّرب، ذهب إلى أنّه نجس كالخمر. و إنّما يذهب إلى طهارته من ذهب إلى إباحة شربه. و قد دلّت الأدلّة الواضحة على تحريم كلّ شراب أسكر كثيره، فوجب أن يكون نجساً، لأنّه لا خلاف في أنّ نجاسته تابعة لتحريم شربه. و شيخ الطّائفة الحقّه محمّد بن الحسن الطوسيّ اعلى الله مقامه متوفّاى سال۴۶۰ در المبسوط في فقه الإماميّة: ج۱ ص۳۶ فرموده: و الخمر نجسة بلا خلاف و كلّ مسكر عندنا حكمه حكم الخمر، و ألحق أصحابنا الفقّاع بذلك ... . و ابن زهره، حمزة بن عليّ الحسينيّ متوفاى سال ۵۸۵ در غنية النزوع إلى علمي الأصول و الفروع: ص۴۱ فرموده: و الخمر نجسة بلا خلاف ممّن يعتدّ به. و ابن ادريس، محمّد بن منصور بن احمد الحلّيّ متوفاى سال ۵۹۸ در السّرائر الحاوي لتحرير الفتاوى: ج۱ ص۱۷۸ می نويسد: و الخمر نجس، بلا خلاف. و علىّ

مؤمن سبزواری قمی متوفای حدود سال ۷۰۰ در جامع الخلاف و الوفاق: ص ۲۵ گوید: و الخمر نجسة بلا خلاف ممّن یعتدّ به. و شیخ بهاء الدین العاملي در الحبل المتین: ص۱۰۲ می‌نویسد: و قد أطبق علیه علماء الإسلام من الخاصّة و العامّة علی ذلك (نجاسة الخمر) إلّا شرذمة شاذّة منّا و منهم لم یعتدّ الفریقان بمخالفتهم.

۱۹۸ - محقّق جعفر بن حسن الحلّيّ متوفای سال٦٧٦ در المعتبر في شرح المختصر: ج۱ ص٤٢٢ گوید: مسئلة: الخمر نجسة العین، و هو مذهب الثّلاثة و أتباعهم، و الشّافعيّ و أبي حنیفة و أکثر أهل العلم. و علّامه حسن بن یوسف بن مطهّر الأسديّ الحلّيّ متوفای سال ٧٢٦ در مختلف الشّیعة في أحکام الشّریعة: ج۱ ص٤٦٩ می نویسد: مسألة: الخمر، و کلّ مسکر، و الفقّاع، و العصیر إذا غلا قبل ذهاب ثلثیه بالنّار أو من نفسه نجس، ذهب إلیه أکثر علمائنا کالشّیخ المفید، و الشّیخ أبي جعفر، و السّیّد المرتضی، و أبي الصّلاح، و سلّار، و ابن إدریس. و شیخ شهید اوّل محمّد بن مکّيّ متوفای سال ٧٨٦ در ذکری الشّیعة في أحکام الشّریعة: ج۱ ص۱۱۵ فرموده: الثّامن (من النّجاسات): المسکرات، و الأکثر علی نجاستها، و نقل المرتضی فیه الإجماع ....

۱۹۹ - المقنعة: ۷۹۸ و المسائل النّاصریّات: ص۹۵ المسألة١٦ و المسائل الصّاغانیّة: ص١١٤ و رسائل الشّریف المرتضی: ج۱ ص۹۷ و جوابات المسائل الرّازیّة و المراسم العلویّة و الأحکام النّبویّة: ص۵۵. و المسائل النّاصریّات: ص۹۵ المسألة١٦- الخمر نجسة، و کذلك کلّ شراب یسکر کثیره. لا خلاف بین المسلمین في نجاسة الخمر، إلّا ما یحکی عن شذّاذ لا اعتبار بقولهم. و الذي یدلّ علی نجاستها قوله تعالی: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطَانِ» و قد بیّنّا أنّ الرّجس و الرّجز بمعنی واحد في الشّریعة. فأمّا الشّراب الذي یسکر کثیره: فکلّ من قال إنّه محرّم الشّرب، ذهب إلی أنّه نجس کالخمر. و إنّما یذهب إلی طهارته من ذهب إلی إباحة شربه. و قد دلّت الأدلّة الواضحة علی تحریم کلّ شراب أسکر کثیره، فوجب أن یکون

نجساً، لأنّه لا خلاف في أنّ نجاسته تابعة لتحريم شربه. و المبسوط في فقه الإماميّة: ج۱ ص۳٦- و الخمر نجسة بلا خلاف أو كلّ مسكر عندنا حكمه حكم الخمر، و ألحق أصحابنا الفقّاع بذلك ... . و غنية النّزوع إلى علمي الأصول و الفروع: ص٤١- و الخمر نجسة بلا خلاف ممّن يعتدّ به، و قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ» يدلّ على نجاستها، و كلّ شراب مسكر نجس. و السّرائر الحاوي لتحرير الفتاوى: ج۱ ص۱۷۸- و الخمر نجس، بلا خلاف، و لا تجوز الصّلاة في ثوب، و لا بدن، أصابه منها، قليل و لا كثير، إلّا بعد إزالتها، مع العلم بها، و قد ذهب بعض أصحابنا في كتاب له و هو ابن بابويه، إلى أنّ الصلاة تجوز في ثوب أصابه الخمر، قال: لأنّ الله حرّم شربها، و لم يحرّم الصلاة في ثوب أصابته، معتمداً على خبر روي، و هذا اعتماد منه على أخبار آحاد، لا توجب علماً، و لا عملاً، و هو مخالف للإجماع من المسلمين، فضلاً عن طائفته، في أنّ الخمر نجسة، و قد أجمع أصحابنا على أنّ الصّلاة لاتجوز في ثوب أصابته نجاسة، إلّا بعد إزالتها، سواء كانت النّجاسة قليلة أو كثيرة، إلّا ما خرج بالإجماع من الدّم، التّاسع، ... و ألحق أصحابنا الفقّاع بالخمر في جميع الأحكام. و جامع الخلاف و الوفاق: ص ۲۵- و الخمر نجسة بلا خلاف ممّن يعتدّ به لقوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَامُ رِجْسٌ» و الرّجس و النّجس و الرّجاسة و النّجاسة بمعنى. و كذا كلّ شراب مسكر نجس و كذا الفقّاع خلافاً لهما. لنا أنّ كلّ شراب أسكر كثيره فقليله حرام و كلّ ما كان كذلك فهو نجس، فالفقّاع نجس، أمّا أنّ كثيره مسكر فمعلوم بالإمتحان، و لأنّ شربه منهيّ عنه، كما سنذكره في بابه إن شاء الله تعالى. رياض المسائل: ج۲ ص۸۳ - و الحجّة في نجاسة الخمر منها بعد الإجماعات المستفيضة، المحكيّة عن السّرائر و النزهة و الخلاف و المبسوط و النّاصريّات و الغنية و التّذكرة، الصّحاح المستفيضة، و نحوها في الإستفاضة غيرها من المعتبرة في نفسها و المنجبر قصور أسانيدها بالشّهرة العظيمة.

۲۰۰ - المهذّب: ج۱ ص۲۸- «الأواني و فروعها»... و كذلك ما استعمل منها في الخمر و المسكر و

قد ورد جواز استعمال ذلك إذا غسل سبع مرّات و الإحتياط يتناول ما ذكرناه. و در ص۵۱ «باب فيما يتبع الطّهارة و يلحق بها» الّذي يتبع ذلك و يلحق به هو إزالة النّجاسات من الأبدان و الثّياب، و غير ذلك ممّا سيأتي ذكره و النّجاسة على ثلاثة أضرب: أوّلها: يجب إزالته قليلاً كان أو كثيراً. و ثانيها: يجب إزالته إذا بلغ مقداراً معيّناً، فان نقص عنه لم يجب إزالته. و ثالثها: لا يجب إزالته. فأمّا الأوّل، فهو: دم الحيض و الإستحاضة ... و الخمر، و كلّ شراب مسكر، و الفقّاع و ... .

۲۰۱ - إشارة السّبق إلى معرفة الحقّ: ص۷۹- و أمّا الطّهارة من النّجس فينبغي معرفة النّجاسات، و هي إمّا دم الثّلاثة المذكورة ... و إمّا مشروب، و هو الخمر و الفقّاع و كلّ شراب مسكر.

۲۰۲ - الوسيلة إلى نيل الفضيلة: ص۷۶ فصل «في بيان أحكام النّجاسات و وجوب إزالتها عن الثّياب و البدن»- النّجاسة ضربان دم و غير دم، ... و الرّابع أحد و عشرون شيئاً؛ بول الآدميّ ... و الخمر و كلّ شراب مسكر و الفقّاع ... .

۲۰۳ - السّرائر الحاوي لتحرير الفتاوى: ج۳ ص۴۷۲ و قال تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» إلى آخر الآيتين. و فيهما أدلّة. أوّلها إنّ الله تعالى إفتتح الأشياء المحرّمات، فذكر الخمر و الميسر، و هو القمار، و الأنصاب، و هي الأصنام، و الأزلام، و هي القداح، فلمّا ذكرها مع المحرّمات، و افتتح المحرّمات بها، ثبت أنّها آكد المحرّمات. ثمّ قال: «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ»، فسمّاها رجساً، و الرّجس الخبيث، و الرّجس النّجس، و الرّجس الحرام، ثبت أنّ الكلّ حرام. ثمّ قال: «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ»، و عمل الشّيطان حرام. ثمّ قال: «فَاجْتَنِبوهُ»، فأمر باجتنابه، و الأمر عندنا يقتضي الوجوب. ثمّ قال: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحونَ»، يعنى باجتنابها، وضدّ الفلاح الفساد.

۲۰۴ - المعتبر في شرح المختصر: ج۱ ص۴۲۲- مسئلة: الخمر نجسة العين، و هو مذهب الثّلاثة و أتباعهم، و الشّافعيّ و أبي حنيفة و أكثر أهل العلم. و قال محمّد بن بابويه و ابن أبي عقيل منا:

ليست نجسة، و تصحّ الصلاة مع حصولها في الثّوب و إن كانت محرّمة. لنا قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». و الآية دالّة من وجهين: أحدهما: أنّ الوصف بالرّجاسة وصف بالنّجاسة لترادفهما في الدّلالة. و الثّاني: أنّه أمر بالإجتناب، و هو موجب للتّباعد المستلزم للمنع من الإقتراب لجميع الأنواع لأنّ معنى اجتنابها، كونه في جانب غير جانبها. و يؤيّد ما قلناه ما رواه الأصحاب عن عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «وَ لا يُصَلّي في ثَوْبٍ أصابَهُ خَمْرٌ أوْ مُسْكِرٌ حَتّىٰ يُغْسَل». و روى محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بعض ما رواه، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: «إذا أصابَ ثَوْبَكَ خَمْرٌ أوْ نَبيذٌ مُسْكِرٌ فَاغْسِلْهُ إنْ عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ وَ إنْ لَمْ تَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَاغْسِلْهُ كُلَّهُ وَ إنْ صَلَّيْتَ فيهِ فَأعِدْ صَلاتَكَ». و روى عمّار، عن أبي عبد الله عليه السّلام في قدح يشرب فيه الخمر قال: «يُغْسَلُ ثَلاثُ مَرّاتٍ» و قال: «لا يُجْزيهِ حَتّىٰ يَدْلُكَهُ بِيَدِهِ وَ يَغْسِلَهُ ثَلاثَ مَرّاتٍ». و قد استدلّ من قال بطهارتها: بما رواه الحسن بن أبي سارة قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إنْ أصابَ ثَوْبي شَيْءٌ مِنَ الْخَمْرِ أُصَلّي فيهِ قَبْلَ أنْ أغْسِلَهُ؟ قال: «لا بَأْسَ إنَّ الثَّوْبَ لا يَسْكُر». و ما رواه الحسين بن موسى الخيّاط قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الرّجل يشرب الخمر ثمّ يمسحه من فيه فيصيب ثوبي؟ قال: «لا بَأْسَ». و الجواب عمّا احتجّوا به إنّ مع التعارض يكون الترجيح لما طابق القرآن، إمّا لأنّ شرط العمل بالحديث مطابقة القرآن، و إمّا لأنّ اطّراح ما طابقه يلزم منه مخالفة دليلين. ثمّ الوجه أنّ الأخبار المشار إليها من الطرفين ضعيفة، أمّا الأوّل فعن عمّار بن موسى السّاباطيّ و هو فطحيّ، و الثّاني عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن بعض رجاله و هذا السّند طعن فيه ابن الوليد، و ابن أبي سارة لا يقوى بانفراده حجّة، و الخبر الرّابع ليس بصريح في موضع النّزاع، و ما عدا هذه الأخبار مثلها في الضّعف. و ما صحّ منها غير دالّ على موضع النّزاع، لانّ الخبر الدالّ على المنع ممّا يقع فيه الخمر من طبيخ أو عجين يحتمل أن يكون المنع منه لا لنجاسته بل لتحريمه فاذا مازج المحلّل حرّمه، كما لو وقع في القدر دهن من حيوان محرّم، فإنّا نمنع منه

لتحریمه لا لنجاسته. و الإستدلال بالآیة علیه، فیه إشکالات لکن مع اختلاف الأصحاب و الأحادیث یؤخذ بالأحوط في الدین. و الأنبذة المسکرة عندنا في التنجیس کالخمر، لأنّ المسکر خمرفیتناوله حکم الخمر. أمّا أنّه خمرلأنّ الخمرإنّما سمّي بذلك لکونه یخمرالعقل و یستره فما ساواه في المسمّی یساویه في الإسم، و لما رواه علیّ بن یقطین عن أبي الحسن الماضي علیه السّلام قال: «إنَّ اللهَ سُبْحانَهُ لَمْ یُحَرِّمِ الْخَمْرَلِاسْمِها وَ لٰکِنْ حَرَّمَها لِعاقِبَتِها»، و ما کان عاقبته الخمرفهو خمر. و روی عطاء بن یسار، عن أبي جعفرالباقرعلیه السّلام قال: قالَ رَسولُاللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ: «کُلُّ مُسْکِرٍحَرامٌ وَ کُلُّ مُسْکِرٍخَمْرٌ».

۲۰۵ - مختلف الشّیعة في أحکام الشّریعة: ج۱ ص٤٦٩ مسألة: الخمر، و کلّ مسکر، و الفقّاع، و العصیرإذا غلا قبل ذهاب ثلثیه بالنّار أو من نفسه نجس، ذهب إلیه أکثرعلمائنا کالشّیخ المفید، و الشّیخ أبي جعفر، و السّیّد المرتضی، و أبي الصّلاح، و سلّار، و ابن إدریس. و قال أبوعلیّ ابن أبي عقیل: من أصاب ثوبه أو جسده خمرأو مسکرلم یکن علیه غسلهما لأنّ الله تعالی إنّما حرّمهما تعبّداً لا لأنّهما نجسان، و کذلك سبیل العصیرو الخلّ إذا أصاب الثّوب و الجسد. و قال أبو جعفربن بابویه: لا بأس بالصّلاة في ثوب أصابه خمرلأنّ الله تعالی حرّم شربها و لم یحرّم الصّلاة في ثوب أصابته، مع أنّه حکم بنزح ماء البئرأجمع بانصباب الخمرفیها. لنا وجوه؛ الأوّل: الإجماع علی ذلك فانّ السّیّد المرتضی قال: لا خلاف بین المسلمین في نجاسة الخمرإلّا ما یحکی عن شذّاذ لا إعتبار بقولهم. و قال الشّیخ رحمه الله: الخمرنجسة بلا خلاف، و کلّ مسکرعندنا حکمه حکم الخمر، و ألحق أصحابنا الفقّاع بذلك، و قول السّیّد المرتضی و الشّیخ حجّة في ذلك، فإنّه إجماع منقول بقولهما و هما صادقان فیغلب علی الظّنّ ثبوته، و الإجماع کما یکون حجّة إذا نقل متواتراً فکذا إذا نقل آحاداً. الثّاني: قوله تعالی: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». و الإستدلال به من وجهین؛ الأوّل: أنّ الرّجس هوالنّجس. الثّاني: قوله تعالی: «فَاجْتَنِبُوهُ» و هویدلّ علی وجوب اجتنابه و عدم مباشرته علی الإطلاق و لا

نعني بالنّجس سوى ذلك. الثّالث: ما رواه عمّار السّاباطيّ، عن الصّادق عليه السّلام قال: وَ لا تُصَلِّ فِي ثَوْبٍ أَصابَهُ خَمْرٌأوْ مُسْكِرٌحَتّىٰ يُغْسَلْ. و عن يونس، عن بعض من رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا أصاب ثوبك خمرأو نبيذ مسكر فاغسله إن عرفت موضعه، و إن لم تعرف موضعه فاغسله كلّه، فإن صلّيت فيه فأعد صلاتك. و عن خيران الخادم قال: كتبت إلى الرّجل عليه السّلام أسأله عن الثّوب يصيبه الخمر، و لحم الخنزيرأ يصلّى فيه أم لا فإنّ أصحابنا قد اختلفوا فيه؟ فكتب: لا تُصَلِّ فيهِ فَإنَّهُ رِجْسٌ. و عن زكريّا بن آدم، قال: سألت أبا الحسن عليه السّلام عن قطرة خمرأو نبيذ مسكر قطرت في قدر فيه لحم كثير و مرق كثير قال: يُهْراقُ الْمَرْقُ أَوْ يُطْعِمَهُ أَهْلُ الذِّمَّةِ، أوِ الْكَلْبَ، وَ اللَّحْمَ أغْسِلْهُ وَ كُلْهُ. قلت: فإنّه قطر الدّم فيه، قال: الدَّمُ تَأْكُلُهُ النّارُإنْ شاءَ اللهُ. قلت: فخمرأو نبيذ قطر في عجين، أو دم؟. قال: فقال: فَسَدَ. قلت: أبيعه من اليهود و النّصارى، و أبيّن لهم؟ قال: نَعَمْ فَإنَّهُمْ يَسْتَحِلّونَ شُرْبَهُ. قلت: و الفقّاع هو بتلك المنزلة إذا قطر في شيء من ذلك؟ قال: فقال: أَكْرَهُ أنْ آكُلَهُ إذا قَطَرَ فِي شَيْءٍ مِنْ طَعامي. و لأنّ الصّلاة في الذّمّة بيقين، و لا يبرأ المكلّف عن العهدة إلّا بيقين، و لا يقين مع الصّلاة في ثوب أصابه الخمرأو المسكر. احتج ابن بابويه، و ابن أبي عقيل: بالأصل، و بما رواه أبو بكر الحضرميّ قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: أصاب ثوبي نبيذ أصلّي فيه؟ قال: نَعَمْ. قلت: قطرة من نبيذ في حبّ أشرب منه؟ قال: نَعَمْ إنَّ أصْلَ النَّبيذِ حَلالٌ وَ إنَّ أصْلَ الْخَمْرِ حَرامٌ. و عن الحسين بن أبي سارة قال: قلت لأبي عبد الله عليه السّلام: إن أصاب ثوبي شيءٌ من الخمر أصلّي فيه قبل أن أغسله؟ قال: لا بأس إنّ الثّوب لا يسكر. و بغير ذلك من الأحاديث. و قد نقلناها في كتاب مصابيح الأنوار و غيره، و لأنّ المسكر لا يجب إزالته عن الثّوب و البدن بالإجماع لوقوع الخلاف فيه، و كلّ نجس يجب إزالته عن الثّوب و البدن بالإجماع إذ لا خلاف في وجوب إزالة النّجاسة عنهما عند الصّلاة، و ينتج أنّ المسكر ليس بنجس و لأنّه لو كان نجساً لكان المقتضي للنّجاسة إنّما هو الإسكار و التّالي باطل بالأجسام الجامدة كالبنج و شبهه فالمقدّم

مثله. بیان الشّرطیّة: إنّ جمیع الأوصاف غیر صالحة لذلك فیبقی هذا الوصف عملاً بالسّبر و التّقسیم. و الجواب عن الأحادیث: بالطعن في سندها أوّلاً، و بالحمل علی التّقیّة ثانیاً کما ذکره الشّیخ رحمه الله، و عن الأصل بأنّه إنّما یصار إلیه إذا لم یوجد دلیل یدلّ علی النّقل عنه و قد بیّنا الأدلّة الدالّة علی خلافه. و عن الثّالث: بأنّ الإجماع المذکور في المقدّمتین أخذ فیهما لا بمعنی واحد فإنّه تارة جعل کیفیّة للربط تدلّ علی وثاقته خارجاً عن طرفي القضیّة في إحداهما، و تارة جعل في الأخری جزء من المحمول فلم یتّحد الوسط فلا إنتاج. و عن الرّابع: بالمنع من التّعلیل أوّلاً بجواز کون العلّة أمراً آخر أو شیئاً منضمّا إلی الإسکار.

۲۰٦ - کنز العرفان في فقه القرآن: ج۱ ص۵۱: «یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّیْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ». إستدلّ أصحابنا القائلون بنجاسة الخمر بهذه الآیة و وجه الإستدلال بها من وجهین؛ ۱- أنّه وصفه بالرّجس و هو وصف النّجاسة لترادفهما و لذلك یؤکّد الرّجس بالنّجس فیقال: رجس نجس. ۲- أنّه أمر باجتنابه و هو موجب للتّباعد المستلزم للمنع من الإقتراب بسائر أنواعه لأنّ معنی الإجتناب کون کلّ منهما في جانب و هو مستلزم للهجران و یؤیّد ذلك أیضاً روایات عن أهل البیت علیهم السّلام في طرقها ضعف ینجبر بموافقة القرآن.

۲۰۷ - مفتاح الکرامة في شرح قواعد العلّامة: ج۲ ص۲۰ [المسکرات] قوله رحمه الله: و المسکرات و قد نفی عنه الخلاف السّیّد و الشّیخ. قال في «المختلف» و قولهما حجّة، فإنّهما نقلا الإجماع وهما صادقان. و في «الغنیة» کلّ شراب مسکر نجس و الفقّاع نجس بالإجماع. و في «المعتبر» الأنبذة المسکرة عندنا في التّنجیس کالخمر و في «التّحریر» علی ذلك عمل الأصحاب. و في «المسالك» القول بنجاسة المسکرات هو المذهب بل ادّعی علیه المرتضی الإجماع. و في «المختلف» و «الذّکری» و «الدّلائل» و «الذّخیرة» و «المفاتیح»: نقل الشّهرة في نجاسة المسکرات بأسرها. و في «الدّلائل» نقل الإجماع علی الحکم. و في «الذّخیرة» الحکم بنجاسة

المسكرات مخصوص عند الأصحاب بما هو مائع بالأصالة، و في «المدارك» أنّ الحكم مقطوع به عند الأصحاب... و نصّ في «المنتهى» و «التّذكرة» و «الذّكرى» على أنّ الخمر إن تجمّد لا يخرج عن حكم النّجاسة و في «المنتهى» إلّا أن تزول عنه صفة الإسكار. هذا، و قد نقل في «الدّروس» و «الذّكرى» و «شرح الفاضل» أنّ الصّدوق و الجعفيّ و الحسن ذهبوا إلى طهارة الخمر. و نسبه في «الرّوض» إلى الصّدوق و جماعة. و اقتصر في «المعتبر» و «المختلف» و «التّذكرة» و «البيان» و «كشف الإلتباس» و «المدارك» و «الدّلائل» على نسبة الخلاف إلى الصّدوق و الحسن. و في «المنتهى» نسبة الخلاف إلى الصّدوق. و ظاهر المقدّس الأردبيليّ أو صريحه القول بالطّهارة فيها و في جميع المسكرات. و احتاط المحقّق في الحكم و استحسنه في «المدارك». و في «الذّخيرة» قرّب العمل على أخبار النّجاسة و حمل أخبار الطّهارة كما في «الحبل المتين» على التّقيّة من الأمراء و الوزراء و جهّال بني اميّة و العبّاس. قال في «الحبل المتين» بل ربّما أمّ بعض امراء بني اميّة بالنّاس و هو سكران فضلاً عن أن يكون ثوبه ملوّثاً بها و احتمل الفاضل في «شرحه» التّقيّة لاشتهار العفو عن قليلها عندهم. و أمّا الإجماعات المنقولة على نجاسة الخمر بخصوصها مضافاً إلى ما سبق فأكثر من أن تحصى، ففي «السّرائر» نقل إجماع المسلمين و في «النّزهة» الإجماع و كذا في «التّذكرة» إلّا أنّه استثنى ابن بابويه و ابن أبي عقيل. و في «المبسوط» و «النّاصريّات» نفى الخلاف من المسلمين و في «الغنية» نفى الخلاف ممّن يعتدّ به و في أطعمة «الإيضاح» نفى الخلاف. و في «المنتهى» أنّه قول أكثر أهل العلم. و في «الحبل المتين» أطبق علماء الخاصّة و العامّة على نجاسة الخمر إلّا شرذمة منّا و منهم لم يعتدّ الفريقان بمخالفتهم. هذا كلّه مضافاً إلى إجماعات الفقّاع مع أنّه خمر أو بمنزلة الخمر بل هو أضعف من الخمر و أقرب إلى الطّهارة. و في «المعتبر» مذهب الثّلاثة و أتباعهم. و الشّهرة منقولة في «المختلف» و «المهذّب» و «الرّوض» و «التّنقيح» و «المدارك» و «الذّخيرة» و «المفاتيح» مضافاً إلى الشّهرة المنقولة في مطلق المسكرات، بل قد يدّعى أنّ الشّهرة مستفادة من كلّ كتاب نسب الخلاف فيه

إلى الصّدوق و الحسن أو إليهما و إلى الجعفيّ. و يلحق بها العصيرإذا غلى و اشتدّ. و الشّيخ في «التّهذيب» قال: إنّ الرّجس هوالنّجس بلا خلاف. و لذا استدلّ في «المنتهى» بالآية الشّريفة و قال: الرّجس النّجس بالإتّفاق كذا قاله الشّيخ في التّهذيب. و في «الدّلائل» أنّ الأخبار الدالّة على نجاسة الخمرتقرب من عشرين خبراً. و قريب منه ما في «حاشية المدارك».

۲۰۸ - تهذيب الأحكام: ج۱ ص ۲۷۸...فالّذي يدلّ على ذلك قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» فأطلق عليه اسم الرّجاسة و الرّجس هو النّجس بلا خلاف، فإذا ثبت أنّه نجس فيجب إزالته، ثمّ قال: «فَاجْتَنِبُوهُ» فأمر باجتناب ذلك على كلّ حال، و ظاهرأمرالله تعالى على الوجوب و اجتناب ما يتناول اللّفظ على كلّ وجه، و يدلّ عليه أيضاً من جهة الخبر... . و النهاية في مجرّد الفقه و الفتاوى: ص۵۱ باب تطهير الثياب من النجاسات و البدن و الأواني: إذا أصاب ثوب الإنسان أو جسده بول أو غائط أو منيّ، وجب إزالته، قليلاًكان ما أصابه أو كثيراً، ...و متى أصاب ثوب الإنسان أو بدنه شيء من الخمر أو الشراب المسكرأو الفقّاع قليلاً كان أو كثيراً، فإنّه يجب إزالته عن الثوب و البدن معاً. و المبسوط في فقه الإماميّة: ج۸ ص۵۷ و قال تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» إلى آخرالآيتين، و فيهما أدلّة؛ أوّلها أنّ الله تعالى افتتح الأشياء المحرّمات فذكرالخمرو الميسر، و هو القمار، و الأنصاب و هي الأصنام، و الأزلام و هي القداح التي كانوا يجيلونها بين يدي الأصنام، فلمّا ذكرها مع المحرّمات و افتتح المحرّمات بها ثبت أنّها آكد المحرّمات ثمّ قال: «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» فسمّاها رجساً و الرّجس الخبيث و الرّجس النّجس و الحرام، ثبت أنّ الكلّ حرام قال: «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» و عمل الشّيطان حرام ثمّ قال: «فَاجْتَنِبُوهُ» فأمرباجتنابه و الأمريقتضي الوجوب، ثمّ قال: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» يعنى باجتنابها و ضدّ الفلاح الفساد. و در تفسيرالتّبيان: ج۴ ص۱۵- هذا خطاب للمؤمنين أخبرهم الله تعالى أنّ الخمرو الميسرو الأنصاب و الأزلام رجس، فالخمرعصيرالعنب

المشتدّ، و هو العصير الّذي يسكر كثيره و قليله. و الخمر حرام ...و قوله «رِجْسٌ» أي نجس ... و قوله «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» إنّما نسبها الى عمل الشّيطان و هي أجسام لما يأمر به فيها من الفساد ... و قوله «فَاجْتَنِبُوا» أمر بالإجتناب أي كونوا جانباً منه في ناحية «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و معناه لكي تفوزوا بالثّواب. و في الآية دلالة على تحريم الخمر، و هذه الأشياء الأربعة من أربعة أوجه: أحدها- أنّه وصفها بأنّها رجس و هي النّجس و النّجس محرّم بلا خلاف. الثّاني- نسبها إلى عمل الشّيطان و ذلك لا يكون إلّا محرّماً. و الثّالث- أنّه أمرنا باجتنابه. و الأمر يقتضي الإيجاب. الرّابع- أنّه جعل الفوز و الفلاح باجتنابه. و الإقتصاد الهادي إلى طريق الرّشاد: ص۲۵۳ فصل(في ذكر النّجاسات و وجوب إزالتها عن الثّياب و الأبدان): النّجاسة على ثلاثة أضرب؛ أحدها يجب ازالة قليلها و كثيرها، و الثّاني لا يجب إزالة قليلها و لا كثيرها، و الثّالث يجب إزالتها على وجه دون وجه. فما يجب إزالة القليل و الكثير فالبول و الغائط و المنيّ من كلّ حيوان و كلّ شراب مسكر خمراً كان أو نبيذاً و الفقّاع و دم الحيض و النّفاس و الإستحاضة. و مصباح المتهجّد: ج۱ ص۱٤- لا يصحّ الدّخول في الصّلاة مع النّجاسة على الثّوب أو البدن إلاّ بعد إزالتها، فالنّجاسة على ضربين؛ ضرب يجب إزالة قليله و كثيره و ذلك مثل دم الحيض و الإستحاضة و النّفاس و الخمر و كلّ شراب مسكر و الفقّاع ... . و الجمل و العقود في العبادات: ص٥٦ من النّجاسات ... و النّجاسات على ضربين؛ دم و غير دم ... و ما ليس بدم من النّجاسة يجب إزالة قليله و كثيره، و هي خمسة أجناس: ۱ و ۲- كلّ مسكر خمراً كان أو نبيذاً، و الفقّاع.

۲۰۹ - سوره (٥) المائدة آيه۹۱.

۲۱۰ - سوره (٥) المائدة آيه۹۱.

۲۱۱ - المقنعة: ۷۹۸- قال الله عزّوجلّ: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». فوصفها تعالى بالنّجاسة و هي الرّجاسة، و أضافها إلى

أعمال الشّيطان الملعون على أفعاله الّتي نهى عنها المؤمنين و أمر باجتنابها، أمراً على الوجوب و كان ذلك مفيداً للنّهي عنها بما يقتضي فيها التّحريم. و در المسائل الصّاغانيّة: ص۱۱٤- ... و الموجب على شاربه الحدّ في ملّة الإسلام النّجس العين بحكم القرآن حيث يقول الله جلّ اسمه: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصٰابُ وَ الْأَزْلاٰمُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» فحكم على الخمر بالنّجاسة نصّاً لا يختلّ فهم معناه على ذوي الألباب و كلّ مسكر خمر بحكم اللغة التي نزل بها القرآن و السنّة الثابتة ... . و سيّد مرتضى علم الهدى در المسائل النّاصريّات: ص۹۵ المسألة۱٦- الخمر نجسة، و كذلك كلّ شراب يسكر كثيره. لا خلاف بين المسلمين في نجاسة الخمر، إلّا ما يحكى عن شذّاذ لا اعتبار بقولهم. و الّذي يدلّ على نجاستها قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» و قد بيّنّا أنّ الرّجس و الرّجز بمعنى واحد في الشّريعة. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص ۲۷۸-... فالّذي يدلّ على ذلك قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» فأطلق عليه اسم الرّجاسة و الرّجس هو النّجس بلا خلاف، فإذا ثبت أنّه نجس فيجب إزالته، ثمّ قال: «فَاجْتَنِبُوهُ» فأمر باجتناب ذلك على كلّ حال، و ظاهر أمر الله تعالى على الوجوب و اجتناب ما يتناول اللّفظ على كلّ وجه، و يدلّ عليه أيضاً من جهة الخبر ... . و در المبسوط في فقه الإماميّة: ج۸ ص۵۷ و قال تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» إلى آخر الآيتين، و فيهما أدلّة؛ أوّلها أنّ الله تعالى افتتح الأشياء المحرّمات فذكر الخمر و الميسر، و هو القمار، و الأنصاب و هي الأصنام، و الأزلام و هي القداح التي كانوا يجيلونها بين يدي الأصنام، فلمّا ذكرها مع المحرّمات و افتتح المحرّمات بها ثبت أنّها آكد المحرّمات ثمّ قال: «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» فسمّاها رجساً و الرّجس الخبيث و الرّجس النّجس و الحرام، ثبت أنّ الكلّ حرام قال: «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» و عمل الشّيطان حرام ثمّ قال: «فَاجْتَنِبُوهُ» فأمر باجتنابه و الأمر يقتضي الوجوب، ثمّ قال: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» يعنى

باجتنابها و ضدّ الفلاح الفساد. و تفسير التبيان: ج٤ ص١٥- هذا خطاب للمؤمنين أخبرهم الله تعالى أنّ الخمر و الميسر و الأنصاب و الأزلام رجس، فالخمر عصير العنب المشتدّ، و هو العصير الذي يسكر كثيره و قليله. و الخمر حرام ... و قوله «رِجْسٌ» أي نجس ... و قوله «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» إنّما نسبها الى عمل الشّيطان و هي أجسام لما يأمر به فيها من الفساد ... و قوله «فَاجْتَنِبُوا» أمر بالإجتناب أي كونوا جانباً منه في ناحية «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» و معناه لكي تفوزوا بالثّواب. و في الآية دلالة على تحريم الخمر، و هذه الأشياء الأربعة من أربعة أوجه: أحدها- أنّه وصفها بأنّها رجس و هي النّجس و النّجس محرّم بلا خلاف. الثّاني- نسبها إلى عمل الشّيطان و ذلك لا يكون إلّا محرّماً. و الثّالث- أنّه أمرنا باجتنابه. و الأمر يقتضي الإيجاب. الرّابع- أنّه جعل الفوز و الفلاح باجتنابه. و غنية النّزوع إلى علمي الأصول و الفروع: ص٤١- و الخمر نجسة بلا خلاف ممّن يعتدّ به، و قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ» يدلّ على نجاستها، و كلّ شراب مسكر نجس. و علیّ مؤمن قمی سبزواری در جامع الخلاف و الوفاق: ص ٢٥- و الخمر نجسة بلا خلاف ممّن يعتدّ به لقوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ» و الرّجس و النّجس و الرّجاسة و النّجاسة بمعنى. و كذا كلّ شراب مسكر نجس و كذا الفقّاع خلافاً لهما. و ابن ادريس حلّی در السّرائر الحاوي لتحرير الفتاوى: ج٣ ص٤٧٢ و قال تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ» إلى آخر الآيتين. و فيهما أدلّة؛ أوّلها إنّ الله تعالى إفتتح الأشياء المحرّمات، فذكر الخمر و الميسر، و هو القمار، و الأنصاب، و هي الأصنام، و الأزلام، و هي القداح، فلمّا ذكرها مع المحرّمات، و افتتح المحرّمات بها، ثبت أنّها آكد المحرّمات. ثمّ قال: «رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ»، فسمّاها رجساً، و الرّجس الخبيث، و الرّجس النّجس، و الرّجس الحرام، ثبت أنّ الكلّ حرام. ثمّ قال: «مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ»، و عمل الشّيطان حرام. ثمّ قال: «فَاجْتَنِبوهُ»، فأمر باجتنابه، و الأمر عندنا يقتضي الوجوب. ثمّ قال: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحونَ»، يعنى باجتنابها، و ضدّ الفلاح الفساد. و محقّق

حلّی در المعتبر في شرح المختصر: ج۱ ص٤۲۲ مسئلة: الخمر نجسة العين، و هو مذهب الثّلاثة و أتباعهم، و الشّافعيّ و أبي حنيفة و أكثر أهل العلم. و قال محمّد بن بابويه و ابن أبي عقيل منّا: ليست نجسة، و تصحّ الصّلاة مع حصولها في الثّوب و إن كانت محرّمة. لنا قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». و الآية دالّة من وجهين؛ أحدهما: أنّ الوصف بالرّجاسة وصف بالنّجاسة لترادفهما في الدّلالة. و الثّاني: أنّه أمر بالإجتناب، و هو موجب للتّباعد المستلزم للمنع من الإقتراب لجميع الأنواع لأنّ معنى إجتنابها، كونه في جانب غير جانبها. مختلف الشّيعة في أحكام الشّريعة: ج۱ ص٤٦۹ مسألة: الخمر، و كلّ مسكر، و الفقّاع، و العصير إذا غلا قبل ذهاب ثلثيه بالنّار أو من نفسه نجس، ... الثّاني: قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». و الإستدلال به من وجهين؛ الأوّل: أنّ الرّجس هو النّجس. الثّاني: قوله تعالى: «فَاجْتَنِبُوهُ» و هو يدلّ على وجوب إجتنابه و عدم مباشرته على الإطلاق و لا نعني بالنّجس سوى ذلك. و فاضل مقداد سيورى در كنز العرفان في فقه القرآن: ج۱ ص٥۱: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». إستدلّ أصحابنا القائلون بنجاسة الخمر بهذه الآية و وجه الإستدلال بها من وجهين؛ ۱- أنّه وصفه بالرّجس و هو وصف النّجاسة لترادفهما و لذلك يؤكّد الرّجس بالنّجس فيقال: رجس نجس. ۲- أنّه أمر باجتنابه و هو موجب للتّباعد المستلزم للمنع من الإقتراب بسائر أنواعه لأنّ معنى الإجتناب كون كلّ منهما في جانب و هو مستلزم للهجران. و ابن الشّهيد در معالم الدّين و ملاذ المجتهدين (قسم الفقه): ج۲ ص٥۰۰- الثّاني: قوله تعالى: «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ». و المحتجّ بها من الأصحاب كثير، منهم المحقّق و العلّامة. و قطب الدين راوندى در فقه القرآن: ج۲ ص۲۷۷- «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصابُ وَ الْأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ» أخبر الله تعالى أنّ هذه الأشياء رجس من عمل الشّيطان ثمّ أمرنا باجتنابها بأن قال:

«فَاجْتَنِبُوهُ» أي كونوا على جانب منها أي في ناحية. ففي الآية دلالة على تحريم الخمر و على تحريم هذه الأشياء من أربعة أوجه؛ أحدها أنّه وصفها بأنّها رجس و الرّجس و النّجس بلا خلاف محرّم. الثّاني نسبها إلى عمل الشّيطان و ذلك لا يكون إلّا محرّما. الثّالث أنّه تعالى أمرنا باجتنابه و الأمر يقتضي الإيجاب شرعاً. الرّابع أنّه جعل الفوز و الفلاح في إجتنابه. و الهاء في قوله: «فَاجْتَنِبُوهُ» راجعة إلى عمل الشّيطان.

و به همين مقدار كفايت شد.

۲۱۲ - تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۲۵ ب۱ ح۲۹و الإستبصار: ج۱ ص۱۹ ب۹ ح۲- و بهذا الإسناد (ما أخبرني به الشّيخ أيّده الله، عن أحمد بن محمّد، عن أبيه محمّد بن الحسن، عن الحسين بن الحسن بن أبان، عن الحسين بن سعيد[إشارة])، عن حمّاد، عن حريز، عن الفضل أبي العبّاس قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن فضل الهرّة و الشّاة و البقرة و الإبل و الحمار و الخيل و البغال و الوحش و السّباع، فلم أترك شيئاً إلّا سألته عنه فقال: لا بَأْسَ بِهِ - حتّى انتهيت إلى الكلب فقال: رِجْسٌ نَجْسٌ، لا تَتَوَضَّأْ بِفَضْلِهِ، وَ اصْبُبْ ذٰلِكَ الْمٰاءَ، وَ اغْسِلْهُ بِالتُّرابِ أَوَّلَ مَرَّةٍ، ثُمَّ بِالْمٰاءِ.

۲۱۳ - الكافي: ج۳ ص۴۰۵ ح۵- عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن خيران الخادم قال: كتبت إلى الرجل عليه السّلام: أسأله عن الثوب يصيبه الخمر و لحم الخنزير أ يصلّى فيه أم لا؟ فإنّ أصحابنا قد اختلفوا فيه، فقال بعضهم: صلّ فيه فإنّ الله إنّما حرّم شربها، و قال بعضهم: لا تصلّ فيه؟ فكتب عليه السّلام: لا تُصَلِّ فيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ. و تهذيب الأحكام: ج۱ ص۲۷۹ ب۱۲ ح۸۱۹- ۱۰۶و ج۲ ص۳۵۹ ب۱۷ ح۱۴۸۵-۱۷ و الإستبصار: ج۱ ص۱۸۹ح۶۶۲- ۳ و أخبرني الشّيخ أيّده الله تعالى، عن أبي القاسم جعفربن محمّد- معلّق)، عن محمّد بن يعقوب، عن عليّ بن محمّد، عن سهل بن زياد، عن خيران الخادم قال: كتبت إلى الرجل أسأله عن الثوب يصيبه الخمر و لحم الخنزير أيصلّى فيه أم لا فإنّ أصحابنا قد اختلفوا فيه؟ فكتب: لا تُصَلِّ (لا

يُصَلّىٰ- الإستبصار) فيهِ فَإِنَّهُ رِجْسٌ.

٢١٤ - الكافي: ج٦ ص٣٩٣ح٢- عليّ بن محمّد، عن صالح بن أبي حمّاد، عن الحسين بن يزيد، عن عليّ بن أبي حمزة، عن إبراهيم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ لَمّا أَهْبَطَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ أَمَرَهُ بِالْحَرْثِ وَ الزَّرْعِ، وَ طَرَحَ إِلَيْهِ غَرْساً مِنْ غُرُوسِ الْجَنَّةِ، فَأَعْطاهُ النَّخْلَ وَ الْعِنَبَ وَ الزَّيْتُونَ وَ الرُّمّانَ، فَغَرَسَها لِيَكُونَ لِعَقِبِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ، فَأَكَلَ هُوَ مِنْ ثِمارِها، فَقالَ لَهُ إبْليسُ لَعَنَهُ اللهُ: يا آدَمُ! ما هٰذَا الْغَرْسُ الَّذي لَمْ أَكُنْ أَعْرِفُهُ فِي الْأَرْضِ وَ قَدْ كُنْتُ فيها قَبْلَكَ؟ إِئْذَنْ لي آكُلْ مِنْها شَيْئاً، فَأَبىٰ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ يَدَعَهُ، فَجاءَ إبْليسُ عِنْدَ آخِرِعُمْرِآدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ قالَ لِحَوّاءَ: إِنَّهُ قَدْ أَجْهَدَنِي الْجُوعُ وَ الْعَطَشُ. فَقالَتْ لَهُ حَوّاءُ: فَمَا الَّذي تُريدُ؟ قالَ: أُريدُ أَنْ تُذيقيني مِنْ هٰذِهِ الثِّمارِ. فَقالَتْ حَوّاءُ: إِنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لا أُطْعِمَكَ شَيْئاً مِنْ هٰذَا الْغَرْسِ، لِأَنَّهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ لا يَنْبَغي لَكَ أَنْ تَأْكُلَ مِنْهُ شَيْئاً. فَقالَ لَها: فَاعْصِري في كَفّي شَيْئاً مِنْهُ، فَأَبَتْ عَلَيْهِ. فَقالَ: ذَريني أَمُصَّهُ وَ لا آكُلُهُ، فَأَخَذَتْ عُنْقُوداً مِنْ عِنَبٍ فَأَعْطَتْهُ، فَمَصَّهُ وَ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ لِما كانَتْ حَوّاءُ قَدْ أَكَّدَتْ عَلَيْهِ، فَلَمّا ذَهَبَ يَعَضُّ عَلَيْهِ جَذَبَتْهُ حَوّاءُ مِنْ فيهِ، فَأَوْحَى اللهُ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ إِلىٰ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَنَّ الْعِنَبَ قَدْ مَصَّهُ عَدُوّي وَ عَدُوُّكَ إبْليسُ، وَ قَدْ حَرَّمْتُ عَلَيْكَ مِنْ عَصيرَةِ الْخَمْرِما خالَطَهُ نَفَسُ إِبْليسَ، فَحُرِّمَتِ الْخَمْرُ لِأَنَّ عَدُوَّ اللهِ إبْليسَ مَكَرَ بِحَوّاءَ حَتّىٰ مَصَّ الْعِنَبَ، وَ لَوْ أَكَلَها لَحُرِّمَتِ الْكَرْمَةُ مِنْ أَوَّلِها إِلىٰ آخِرِها وَ جَميعُ ثَمَرِها وَ ما يَخْرُجُ مِنْها، ثُمَّ إِنَّهُ قالَ لِحَوّاءَ: فَلَوْ أَمْصَصْتِني شَيْئاً مِنْ هٰذَا التَّمْرِ كَما أَمْصَصْتِني مِنَ الْعِنَبِ، فَأَعْطَتْهُ تَمْرَةً فَمَصَّها، وَ كانَتِ الْعِنَبُ وَ التَّمْرَةُ أَشَدَّ رائِحَةً وَ أَزْكىٰ مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ، وَ أَحْلىٰ مِنَ الْعَسَلِ، فَلَمّا مَصَّهُما عَدُوُّ اللهِ إبْليسُ لَعَنَهُ اللهُ، ذَهَبَتْ رائِحَتُهُما، وَ انْتَقَصَتْ حَلاوَتُهُما. قال أبو عبد الله عَلَيْهِ السَّلامُ: ثُمَّ إِنَّ إبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ ذَهَبَ بَعْدَ وَفاةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ فَبالَ في أَصْلِ الْكَرْمَةِ وَ النَّخْلَةِ، فَجَرَى الْماءُ عَلىٰ عُرُوقِهِما مِنْ بَوْلِ عَدُوِّ اللهِ، فَمِنْ ثَمَّ يَخْتَمِرُ الْعِنَبُ وَ التَّمْرُ، فَحَرَّمَ اللهُ عَزَّوَجَلَّ عَلىٰ ذُرِّيَّةِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلامُ كُلَّ مُسْكِرٍ، لِأَنَّ الْماءَ جَرىٰ بِبَوْلِ عَدُوِّ اللهِ فِي

النَّخْلَةِ وَ الْعِنَبِ، وَ صارَ كُلُّ مُخْتَمِرٍ خَمْراً، لِأَنَّ الْماءَ اخْتَمَرَ فِي النَّخْلَةِ وَ الْكَرْمَةِ مِنْ رائِحَةِ بَوْلِ عَدُوِّ اللهِ إبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ.

۲۱۵ - الكافي: ج٦ ص٣٩٤ ح٣- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن أبان، عن زرارة، عن أبي جعفر عَلَيْهِ السَّلامُ قال: لَمّا هَبَطَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلامُ مِنَ السَّفينَةِ غَرَسَ غَرْساً، وَ كانَ فيمَا غَرَسَ الْحَبَلَةُ، ثُمَّ رَجَعَ إلىٰ أهْلِهِ، فَجاءَ إبْليسُ لَعَنَهُ اللهُ فَقَلَعَها، ثُمَّ إنَّ نُوحاً عَلَيْهِ السَّلامُ عادَ إلىٰ غَرْسِهِ فَوَجَدَهُ عَلىٰ حالِهِ، وَ وَجَدَ الْحَبَلَةَ قَدْ قُلِعَتْ، وَ وَجَدَ إبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ عِنْدَها، فَأتاهُ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأخْبَرَهُ أنَّ إبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ قَلَعَها، فَقالَ نُوحٌ لِإبْليسَ: ما دَعاكَ إلىٰ قَلْعِها؟ فَوَ اللهِ ما غَرَسْتُ غَرْساً أحَبَّ إلَيَّ مِنْها، وَ وَ اللهِ لا أدَعُها حَتّىٰ أغْرِسَهَا، فَقالَ إبْليسُ: وَ أنَا وَ اللهِ لا أدَعُها حَتّىٰ أقْلَعَها، فَقالَ لَهُ: اجْعَلْ لي مِنْها نَصيباً، قالَ: فَجَعَلَ لَهُ مِنْهَا الثُّلُثَ فَأبىٰ أنْ يَرْضىٰ، فَجَعَلَ لَهُ النِّصْفَ فَأبىٰ أنْ يَرْضىٰ، فَأبىٰ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلامُ أنْ يَزيدَهُ، فَقالَ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ لِنُوحٍ: يا رَسُولَ اللهِ! أحْسِنْ فَإنَّ مِنْكَ الْإحْسانَ، فَعَلِمَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلامُ أنَّهُ قَدْ جَعَلَ لَهُ عَلَيْها سُلْطاناً، فَجَعَلَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلامُ لَهُ الثُّلُثَيْنِ. فقال أبو جعفر عليه السّلام: فَإذا أخَذْتَ عَصيراً فَاطْبُخْهُ حَتّىٰ يَذْهَبَ الثُّلُثانِ، وَ كُلْ وَ اشْرَبْ فَذاكَ نَصيبُ الشَّيْطانِ.

۲۱۶ - الكافي: ج٦ ص٣٩٤ ح٤- أبو عليّ الأشعري، عن الحسن بن عليّ الكوفي، عن عثمان بن عيسى، عن سعيد بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إنَّ إبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ نازَعَ نُوحاً عَلَيْهِ السَّلامُ فِي الْكَرْمِ، فَأتاهُ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقالَ: إنَّ لَهُ حَقّاً فَأعْطِهِ، فَأعْطاهُ الثُّلُثَ فَلَمْ يَرْضَ إبْليسُ، ثُمَّ أعْطاهُ النِّصْفَ فَلَمْ يَرْضَ، فَطَرَحَ جَبْرَئيلُ ناراً فَأحْرَقَتِ الثُّلُثَيْنِ وَ بَقِيَ الثُّلُثُ، فَقالَ: ما أحْرَقَتِ النّارُ فَهُوَ نَصيبُهُ، وَ ما بَقِيَ فَهُوَ لَكَ يا نُوحُ حَلالٌ. تفسير العيّاشي: ج٢ ص٢٦٢ ح٤٠- عن سعيد بن يسار، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: إنَّ اللهَ أمَرَ نُوحاً أنْ يَحْمِلَ فِي السَّفينَةِ مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ، فَحَمَلَ النَّخْلَ وَ الْعَجْوَةَ فَكانَا زَوْجاً، فَلَمّا نَضَبَ الْماءُ أمَرَ اللهُ نُوحاً أنْ يَغْرِسَ الْحَبَلَةَ وَ هِيَ الْكَرْمُ، فَأتاهُ إبْليسُ وَ مَنَعَهُ عَنْ غَرْسِها وَ أبىٰ نُوحٌ إلّا أنْ يَغْرِسَها، وَ

أبیٰ إبْلیسُ أنْ یَدَعَهُ یَغْرِسُها، وَ قالَ: لَیْسَتْ لَکَ وَ لا لِأصْحابِکَ إنَّما هِیَ لي وَ لِأصْحابي، فَتَنازَعا ما شاءَ اللهُ، ثُمَّ إنَّهُمَا اصْطَلَحا عَلیٰ أنْ جَعَلَ نُوحٌ لِإبلیسَ ثُلُثَیْها وَ لِنُوحٍ ثُلُثَها، وَ قَدْ أنْزَلَ اللهُ لِنَبِیِّهِ في کِتابِهِ ما قَدْ قَرَأْتُمُوهُ: «وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الْأعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً»، فَکانَ الْمُسْلِمُونَ یَشْرَبُونَ بِذٰلِکَ، ثُمَّ أنْزَلَ اللهُ آیَةَ التَّحْریمِ: «إنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ الْأنْصابُ» إلی «مُنْتَهُونَ». یا سَعیدُ! فَهٰذِهِ التَّحْریمُ، وَ هِیَ نَسَخَتِ الْآیَةَ الْأُخْریٰ.

۲۱۷ - الکافي: ج٦ ص۳۹۲ ح۱- علیّ بن إبراهیم، عن أبیه و محمّد بن إسماعیل، عن الفضل بن شاذان جمیعاً، عن ابن أبي عمیر، عن عبد الرحمان بن الحجّاج، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: قال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله: الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةٍ؛ الْعَصیرُ مِنَ الْکَرْمِ، وَ النَّقیعُ مِنَ الزَّبیبِ، وَ الْبِتْعُ مِنَ الْعَسَلِ، وَ الْمِزْرُ مِنَ الشَّعیرِ، وَ النَّبیذُ مِنَ التَّمْرِ. از او: تهذیب الأحکام: ج۹ ص۱۰۱ ب۲ ح۱۷۷. الکافي: ج٦ ص۳۹۲ ح۳- أبوعلیّ الأشعري، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن یحیی، عن عبد الرحمان بن الحجّاج، عن علیّ بن جعفربن إسحاق الهاشمي، عن أبي عبد الله علیه السّلام قال: قال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله: الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةٍ؛ الْعَصیرُ مِنَ الْکَرْمِ، وَ النَّقیعُ مِنَ الزَّبیبِ، وَ الْبِتْعُ مِنَ الْعَسَلِ، وَ الْمِزْرُ مِنَ الشَّعیرِ، وَ النَّبیذُ مِنَ التَّمْرِ. الکافي: ج٦ ص۳۹۲ ح۲- علیّ بن إبراهیم، عن أبیه، عن ابن أبي عمیر، عن الحسن الحضرمي، عمن أخبره، عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال: الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْیاءَ؛ مِنَ التَّمْرِ، وَ الزَّبیبِ، وَ الْحِنْطَةِ، وَ الشَّعیرِ، وَ الْعَسَلِ. تفسیرالعیّاشي: ج۱ ص۱۰٦ ح۳۱۳ عن عامربن السمط، عن علیّ بن الحسین علیه السّلام قال: الْخَمْرُ مِنْ سِتَّةِ أَشْیاءَ؛ التَّمْرِ، وَ الزَّبیبِ، وَ الْحِنْطَةِ، وَ الشَّعیرِ، وَ الْعَسَلِ، وَ الذُّرَّةِ.

۲۱۸ - جواهر الکلام: ج٦ ص۳- من المعلوم أنّ حرمة شرب سائر المسکرات في مذهبنا من المسلّمات بل الضروریّات، من غیرفرق بین القلیل و الکثیرو المطبوخ و النیء و المتّخذ من العنب و غیره، کالنّقیع من الزّبیب، و النّبیذ من التّمر، و المسکرمن الرّطب، و الفضیخ من

البسر، و التّبع من العسل، و الجعّة من الشّعير، و المرز من الذرّة، و غيرها من الأشربة المسكرة و لو بكثيرها، بل عن الشّافعيّ و أحمد و مالك و الثّوريّ و الليث بن سعد و جمهور العامّة موافقتنا في ذلك ... .

۲۱۹ - الكافي: ج٦ ص٤٠٨ ح٣- حميد بن زياد، عن الحسن بن محمّد بن سماعة، عن أحمد بن الحسن الميثميّ، عن عبد الرّحمان بن زيد بن أسلم (عن أسلم- التّهذيب)، عن أبيه، عن عطاء بن يسار، عن أبي جعفر عليه السّلام قال قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله: كُلُّ مُسْكِرٍ حَرامٌ، وَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ. از او: تهذيب الأحكام: ج٩ ص١١١ ب٢ ح ٢١٧.

و دلائل الإمامة: ص٦٩ ح٧- و حدّثنا القاضي أبو الفرج المعافى، قال: حدّثنا إسحاق بن محمّد بن عليّ أبو أحمد الكوفيّ، قال: حدّثنا أحمد بن الحسن بن عليّ بن عبد الله المقرئ صاحب الكسائيّ، قال: حدّثنا محمّد بن إسماعيل بن إبراهيم بن موسى بن جعفر، قال: حدّثني عمّا أبي: الحسين و عليّ ابنا موسى، عن أبيهما، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن عليّ ابن الحسين، عن أبيه، عن عليّ، عن فاطمة عليهم السلام قالت: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله: يا حَبيبَةَ أَبيها! كُلُّ مُسْكِرٍ حَرامٌ، وَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ. و المقنعة: ص٧٩٩ ب٧- لقول رسول‌الله صلّى الله عليه و آله: كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَ كُلُّ خَمْرٍ حَرامٌ. الأمالي، الشّيخ الطّوسيّ: ص٣٨١ المجلس١٣ ح٨١٨- ٦٩- أخبرنا أبو الحسن، قال: أخبرنا أبو سهل أحمد بن محمّد بن عبد الله بن زياد القطّان، قال: حدّثنا إسماعيل بن محمّد بن أبي كثير القاضي أبو يعقوب الفسوي، قال: أخبرنا مكّي بن إبراهيم، قال: أخبرنا السريّ بن عامر، قال: صعد النعمان بن بشير على منبر الكوفة، فحمد الله و أثنى عليه و قال: سمعت رسول‌الله صلى الله عليه و آله يقول: ... يا أَيُّهَا النّاسُ! إِنَّ مِنَ الْعِنَبِ خَمْراً، وَ إِنَّ مِنَ الزَّبيبِ خَمْراً، وَ إِنَّ مِنَ التَّمْرِ خَمْراً، وَ إِنَّ مِنَ الشَّعيرِ خَمْراً. أَلا أَيُّهَا النّاسُ! أَنْهاكُمْ عَنْ كُلِّ مُسْكِرٍ.

۲۲۰ - دعائم الإسلام: ج٢ ص١٣٣ فصل٣ ح٤٦٩- و عن عليّ بن الحسين عليهما السّلام أنّه

قال: الْخَمْرُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْياءَ؛ مِنَ التَّمْرِ وَ الزَّبيبِ وَ الْحِنْطَةِ وَ الشَّعيرِ وَ الْعَسَلِ، -يعني بعد العنب- وَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ.

۲۲۱ - تحف العقول: ص٤١٥ -٤٢٢- روي أنّ المأمون بعث الفضل بن سهل ذا الرّئاستين إلى الرّضا عليه السّلام فقال له: إنّي أحبّ أن تجمع لي من الحلال و الحرام و الفرائض و السنن فإنّك حجّة الله على خلقه و معدن العلم. فدعا الرّضا عليه السّلام بدواة و قرطاس و قال للفضل: أُكْتُبْ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمانِ الرَّحيمِ حَسْبُنا شَهادَةُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ... وَ تَحْريمِ الْخَمْرِ قَليلِها وَ كَثيرِها، وَ كُلُّ مُسْكِرٍ خَمْرٌ، وَ كُلُّ ما أَسْكَرَ كَثيرُهُ فَقَليلُهُ حَرامٌ، وَ الْمُضْطَرُّ لا يَشْرَبُ الْخَمْرَ فَإِنَّها تَقْتُلُهُ ... .

۲۲۲ - الكافي: ج٦ ص٤١٢ ح٢- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن عليّ بن يقطين، عن أخيه الحسين بن عليّ بن يقطين، عن أبيه عليّ بن يقطين، عن أبي الحسن الماضي عليه السّلام قال:. از او: تهذيب الأحكام: ج٩ ص١١٢ ب٢ ح٢٢١.

۲۲۳ - عيون أخبار الرّضا عليه السّلام: ج٢ ص٩٨ ب٣٣ ح٢ و علل الشّرائع: ج٢ ص٤٧٥ ب٢٢٤ ح١ - حدّثنا محمّد بن موسى بن المتوكّل رحمه الله قال: حدّثنا عليّ بن الحسين السعدآباديّ قال: حدّثنا أحمد بن محمّد بن خالد، عن أبيه، عن محمّد بن سنان قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرّضا عليه السّلام يقول:.

۲۲٤ - الكافي: ج٦ ص٤١٢ ح١- عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن عليّ بن يقطين، عن يعقوب بن يقطين، عن أخيه عليّ بن يقطين، عن أبي إبراهيم عليه السّلام قال: إنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالىٰ لَمْ يُحَرِّمِ الْخَمْرَ لِاسْمِها، وَ لٰكِنْ حَرَّمَها لِعاقِبَتِها، فَما فَعَلَ فِعْلَ الْخَمْرِ فَهُوَ خَمْرٌ.

۲۲٥ - الكافي: ج٦ ص٤٢٢ ح٢- عنه (عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد)، عن عمرو بن سعيد المدائنيّ، عن مصدّق بن صدقة، عن عمّار بن موسى قال: سألت أبا عبد الله عليه السّلام عن الفقّاع فقال (لي): هُوَ خَمْرٌ.

و الكافي: ج٦ ص٤٢٤ ح١٣- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن الحسن، عن

عمرو بن سعيد، عن مصدّق بن صدقة- مانند روايت قبل-.
و تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲٤ ب۲ ح۲۷۰ و الإستبصار: ج٤ ص۹۵ ب٦۰ ح۱- أحمد بن محمّد، عن أحمد بن الحسن، عن عمرو بن سعيد- مانند الكافي-. و الرسائل العشر، شيخ طوسى: ص۲٦۰ أخبرني به جماعة، عن احمد بن محمّد بن يحيى العطّار، عن أبيه، عن احمد بن محمّد، عن احمد بن الحسن، عن عمرو بن سعيد- مانند الكافي-.

۲۲٦ - الكافي: ج٦ ص٤۲۲ ح۳- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان، عن حسين القلانسيّ قال: كتبت إلى أبي الحسن الماضي عليه السّلام أسأله عن الفقّاع؟ فقال: لا تَقْرَبْهُ فَإِنَّهُ مِنَ الْخَمْرِ. و تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲۵ ب۲ ح۲۷۸ و الإستبصار: ج٤ ص۹٦ ب٦۰ ح۹- عنه (أحمد بن محمّد)، عن محمّد بن سنان. و الرسائل العشر، شيخ طوسى: ص۲٦۳ و أخبرني جماعة، عن احمد بن محمّد بن يحيى، عن أبيه، عن احمد بن محمّد عن الحسين القلانسيّ- همه مانند الكافي-.

۲۲۷ - الكافي: ج٦ ص٤۲۳ ح٤- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن محمّد بن سنان قال: سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن الفقّاع؟ فقال: هُوَ الْخَمْرُ بِعَيْنِها. و تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲۵ ب۲ ح۲۷۷ و الإستبصار: ج٤ ص۹٦ ب٦۰ ح۸- أحمد بن محمّد، عن محمّد بن سنان قال: سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن الفقاع؟ فقال: هِيَ الْخَمْرَةُ بِعَيْنِها. و الرّسائل العشر، الشّيخ الطّوسيّ: ص۲٦۳ و أخبرني جماعة، عن أحمد بن محمّد - مانند التّهذيب-.

۲۲۸ - الكافي: ج٦ ص٤۲۳ ح۵- أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن فضّال قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عن الفقّاع؟ فكتب ينهاني عنه. و الكافي: ج٦ ص٤۲٤ ح۱۵- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عن الفقّاع؟ قال: فكتب يقول: هُوَ الْخَمْرُ، وَ فيهِ حَدُّ شارِبِ الْخَمْرِ. و تهذيب

الأحكام: ج۹ ص۱۲٤ ب۲ ح۲٦۹- أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال- مانند الكافي-.

۲۲۹ - الكافي: ج٦ ص٤۲۳ ح٦- محمّد بن يحيى و غيره، عن محمّد بن أحمد، عن الحسين بن عبد الله القرشيّ، عن رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله النوفليّ، عن زاذان، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: لَوْ أَنَّ لي سُلْطاناً عَلىٰ أَسْواقِ الْمُسْلِمينَ لَرَفَعْتُ عَنْهُمْ هٰذِهِ الْخَمْرَةَ - يعني الفقّاع-.

۲۳۰ - الكافي: ج٦ ص٤۲۳ ح۸- عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن عمرو بن سعيد، عن الحسن بن الجهم و ابن فضّال جميعاً قالا: سألنا أبا الحسن عليه السّلام عن الفقّاع؟ فقال: حَرامٌ، وَ هُوَ خَمْرٌ مَجْهُولٌ، وَ فيهِ حَدُّ شارِبِ الْخَمْرِ. از او: تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲۵ ب۲ ح۲۷٦ و الإستبصار: ج٤ ص۹۵ ب٦۰ ح۷. و الرسائل العشر، الشّيخ الطّوسيّ: ص۲٦۲ و أخبرني جماعة، عن أبي غالب الزراريّ و أبي المفضّل الشيبانيّ و جعفربن محمّد بن قولويه و الحسين بن رافع؛ عن محمّد بن يعقوب - مانند الكافي-.

۲۳۱ - الكافي: ج٦ ص٤۲۳ ح۹- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن أحمد، عن محمّد بن عيسى، عن الوشّاء قال: كتبت إليه يعني الرضا عليه السّلام أسأله عن الفقّاع؟ قال فكتب: حَرامٌ، وَ هُوَ خَمْرٌ، وَ مَنْ شَرِبَهُ كانَ بِمَنْزِلَةِ شارِبِ الْخَمْرِ. قال: و قال أبو الحسن الأخير عليه السّلام: لَوْ أَنَّ الدّارَ داري لَقَتَلْتُ بائِعَهُ وَ لَجَلَدْتُ شارِبَهُ. و قال أبو الحسن الأخير عليه السّلام: حَدُّهُ حَدُّ شارِبِ الْخَمْرِ. و قال عليه السّلام: هِيَ خُمَيْرَةٌ اسْتَصْغَرَهَا النّاسُ. و تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲۵ ب۲ ح۲۷۵ و الإستبصار: ج٤ ص۹۵ ب٦۰ ح٦- أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الوشّاء - مانند الكافي-. و الرّسائل العشر، الشّيخ الطّوسيّ: ص۲٦۲- و أخبرني جماعة، عن أحمد بن محمّد بن يحيى، عن أبيه، عن أحمد بن إدريس جميعا؛ عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن الوشّاء - مانند الكافي-.

۲۳۲ - الكافي: ج٦ ص٤۲۲ ح۱- عدّة من أصحابنا، عن سهل بن زياد، عن محمّد بن إسماعيل،

عن سليمان بن جعفر الجعفريّ قال: سألت أبا الحسن الرّضا عليه السّلام عن الفقّاع فقال: هُوَ خَمْرٌ مَجْهُولٌ فَلا تَشْرَبْهُ. يا سُلَيْمانُ! لَوْ كانَ الدّارُلي أَوِ الْحُكْمُ لَقَتَلْتُ بائِعَهُ، وَ لَجَلَدْتُ شارِبَهُ. و الكافي: ج٦ ص٤٢٣ ح١٠- محمّد بن يحيى و غيره، عن محمّد بن أحمد، عن أحمد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن سليمان بن جعفر قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السّلام: ما تقول في شرب الفقاع؟ فقال: خَمْرٌ مَجْهُولٌ يا سُلَيْمانُ فَلا تَشْرَبْهُ، أَما إِنَّهُ يا سُلَيْمانُ لَوْ كانَ الْحُكْمُ لي وَ الدّارُلي، لَجَلَدْتُ شارِبَهُ، وَ لَقَتَلْتُ بائِعَهُ. و تهذيب الأحكام: ج٩ ص١٢٤ ب٢ ح٢٧٤- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن سليمان بن حفص - بقيّه مانند الكافي-. و الإستبصار: ج٤ ص٩٥ ب٦٠ ح٥- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسن، عن عليّ بن إسماعيل، عن سليمان بن جعفر - مانند الكافي-. و الرسائل العشر، شيخ طوسى: ص٢٦٢- و أخبرني جماعة، عن احمد بن محمّد بن يحيى، عن احمد بن الحسين، عن محمّد بن إسماعيل، عن سليمان بن جعفر- مانند الكافي-.

٢٣٣ - الكافي: ج٦ ص٤٢٤ ح١١- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن إسماعيل قال: سألت أبا الحسن عليه السّلام: عن شرب الفقّاع؟ فكرهه كراهة شديدة. - أحمد بن محمّد، عن ابن فضّال، عن محمّد بن إسماعيل مثله. و تهذيب الأحكام: ج٩ ص١٢٤ ب٢ ح٢٧٣ و الإستبصار: ج٤ ص٩٥ ب٦٠ ح٤- الحسين بن سعيد، عن محمّد بن إسماعيل - مانند الكافي-. و الرسائل العشر، الشيخ الطوسي: ص٢٦١- و أخبرني أبو الحسين بن أبي جيّد، عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن الحسن بن ابان، عن محمّد بن إسماعيل - مانند الكافي-.

٢٣٤ - الكافي: ج٦ ص٤٢٤ ح١٢- محمّد بن يحيى، عن أحمد بن محمّد، عن بكر بن صالح، عن زكريّا أبي يحيى قال: كتبت إلى أبي الحسن عليه السّلام أسأله عن الفقّاع و أصفه له؟ فقال: لا تَشْرَبْهُ. فأعدت عليه كلّ ذلك أصفه له كيف يعمل. فقال: لا تَشْرَبْهُ وَ لا تُراجِعْني فيهِ. و

تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲٤ ب۲ ح۲۷۲ و الإستبصار: ج٤ ص۹۵ ب٦۰ ح۳- أحمد بن محمّد، عن بكربن صالح- بقيه سند ومتن مانند الكافي-. و الرّسائل العشر: ص۲٦۱ و أخبرني جماعة، عن أبي جعفرمحمّد بن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن احمد بن محمّد، عن بكربن صالح - بقيه سند ومتن مانند الكافي-.

۲۳۵ - الكافي: ج٦ ص٤۲٤ ح۱٤- محمّد بن يحيى، عن محمّد بن موسى، عن محمّد بن عيسى، عن الحسن بن علي الوشّاء، عن أبي الحسن الرّضا عليه السّلام قال: كُلُّ مُسْكِرٍحَرامٌ، وَكُلُّ مُخَمَّرٍ حَرامٌ، وَ الْفُقّاعُ حَرامٌ. از او: تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲٤ ب۲ ح۲۷۱ و الإستبصار: ج٤ ص۹۵ ب٦۰ ح۲. و الرسائل العشر: ص۲٦۱- و أخبرنا جماعة، عن أبي القاسم جعفربن محمّد بن قولويه و أبي غالب احمد بن محمّد الزراريّ و أبي عبد الله الحسين بن رافع كلّهم عن محمّد بن يعقوب - مانند الكافي-.

۲۳٦ - تهذيب الأحكام: ج۹ ص۱۲۵ ب۲ ح۲۸۲ و الإستبصار: ج٤ ص۹۷ ب٦۰ ح۱۳- عنه (محمّد بن أحمد بن يحيى)، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن، عن الحسين أخيه، عن أبيه عليّ بن يقطين، عن أبي الحسن الماضي عليه السّلام قال: سألته عن شرب الفقّاع الذي يعمل في السوق و يباع و لا أدري كيف عمل و لا متى عمل أ يحلّ أن أشربه؟ قال: لا أُحِبُّهُ. و الرسائل العشر: ص۲٦٤- و أخبرني جماعة، عن أحمد بن محمّد بن يحيى، عن أبيه، عن أحمد بن محمّد، عن الحسن بن عليّ بن يقطين، عن أبي الحسن الماضي عليه السّلام- مانند آن-.

۲۳۷ - الرسائل العشر: ص۲٦۳ و روى أبو خديجة، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنه قال: فِي الْفُقّاعِ حَدُّ الْخَمْرِ.

۲۳۸ - الكافي: ج۳ ص٤۰۷ ح۱۵- محمّد بن يحيى، عن بعض أصحابنا، عن أبي جميل البصريّ قال: كنت مع يونس ببغداد و أنا أمشي معه في السّوق ففتح صاحب الفقّاع فقّاعه فقفز فأصاب ثوب يونس فرأيته قد اغتمّ بذلك حتّى زالت الشمس فقلت له: يا أبا محمّد! ألا تصلّي؟

قال: فقال: ليس أريد أن أصلّي حتّى أرجع إلى البيت و أغسل هذا الخمرمن ثوبي. فقلت له: هذا رأي رأيته أو شيء ترويه؟ فقال: أخبرني هشام بن الحكم أنّه سأل أبا عبد الله عليه السّلام عن الفقّاع؟ فقال: لا تَشْرَبْهُ فَإِنَّهُ خَمْرٌ مَجْهُولٌ، فَإذا أصابَ ثَوْبَكَ فَاغْسِلْهُ. و الكافي: ج٦ ص٤٢٣ ح٧- محمّد بن يحيى، عن بعض أصحابنا، عمّن ذكره، عن أبي جميلة البصريّ- مانند آن-. و تهذيب الأحكام: ج٩ ص١٢٥ ب٢ ح٢٧٩- محمّد بن أحمد بن يحيى، عن أحمد بن الحسين (الحسن- الإستبصار)، عن أبي سعيد، عن أبي جميل البصريّ - مانند الكافي-. و تهذيب الأحكام: ج١ ص٢٨٢ ب١٢ ح١١٥- ما أخبرني به الشيخ أيده الله تعالى، عن أبي القاسم جعفر بن محمّد، عن محمّد بن يعقوب - مانند الكافي -. و الإستبصار: ج٤ ص٩٦ ب٦٠ ح١٠ مانند التهذيب. و الرسائل العشر: ص٢٦٣ و أخبرني جماعة، عن احمد بن محمّد بن يحيى، عن احمد بن الحسين، عن أبي سعيد، عن أبي جميل (جميلة) البصريّ- مانند الكافي-.

۲۳۹ - كامل الزّيارات: ص١٣٣ ب٤٩ ح٦، بحار الأنوار: ج٩٨ ص٢٤ ب٤ ح٢٤.

۲۴۰- كامل الزّيارات: ص٢٠٥ ب٧٩ ح٥ و ص١٥٣ ب٦٢ ح٤.از او: بحار الأنوار: ج ٩٨ ص١٦٣ ب١٨ ح٨.

۲۴۱ - كامل الزّيارات: ص١٣٣ ب٤٩ ح٤ و ص٢٢١ ح١٤.از او: وسائل الشّيعة: ج١٤ ص٤٤٠ ب٤١ ح١٩٥٥٥.

۲۴۲ - كامل الزّيارات: ص١٣٢ ب٤٩ ح٢ و ص١٥٢ ب٦٢ ح٢، ثواب‌الأعمال: ص٩١، جامع‌الأخبار: ص٢٥ فصل. وسائل الشّيعة: ج١٤ ص٤٢٠ ب٣٧ ح١٩٥٠٣، بحار الأنوار: ج٩٨ ص٢٤ ب٤ ح٢١.

۲۴۳ - كامل الزّيارات: ص١٣٤ ب٤٩ ح٨، بحار الأنوار: ج٩٨ ص٢٥ ب٤ ح٢٦.

۲۴۴- كامل الزّيارات: ص٢٩٣ ب٩٨ ح١، المزار، الشّيخ المفيد: ص٢٨ ب١٠ ح١، تهذيب الأحكام: ج٦ ص٤٢ ب١٦ ح. وسائل الشّيعة: ج١٤ ص٤٣٧ ب٤٠ ح١٩٥٤٨ و ص٥٣٢ ب٧٤

ح۱۹۷۵۸.

۲۴۵- سوره (۸) الأنفال آیه۴۲.

۲۴۶- سوره(۵۹) الحشرآیه۸.

۲۴۷ - تهذیب الأحکام: ج۴ ص۱۲۵ ب۳۶ ح۳۶۱- ۲- و عنه (سعد بن عبد الله)، عن أحمد بن الحسن بن عليّ بن فضّال، عن أبيه، عن عبد الله بن بكير، عن بعض أصحابه، عن أحدهما عليهما السّلام في قول الله تعالى: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكِينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ» قال: خُمُسُ اللهِ وَ خُمُسُ الرَّسُولِ لِلْإِمامِ، وَ خُمُسُ ذِي الْقُرْبىٰ لِقَرابَةِ الرَّسُولِ وَ الْإِمامِ، وَ الْيَتامىٰ يَتامىٰ آلِ الرَّسُولِ، وَ الْمَساكينُ مِنْهُمْ، وَ أَبْناءُ السَّبيلِ مِنْهُمْ، فَلا يُخْرَجُ مِنْهُمْ إِلىٰ غَيْرِهِمْ. از او: وسائل الشّيعة: ج۹ ص۵۱۰ ب۱ ح۱۲۶۰۱- ۲.

۲۴۸ - الكافي: ج۱ ص۵۳۹ ح۴- عليّ بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن حمّاد بن عيسى، عن بعض أصحابنا، عن العبد الصّالح عليه السّلام قال: الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْياءَ؛ مِنَ الْغَنائِمِ وَ الْغَوْصِ وَ مِنَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ الْمَعادِنِ وَ الْمَلّاحَةِ يُؤْخَذُ مِنْ كُلِّ هٰذِهِ الصُّنُوفِ الْخُمُسُ فَيُجْعَلُ لِمَنْ جَعَلَهُ اللهُ تَعالىٰ لَهُ وَ يُقْسَمُ الْأَرْبَعَةُ الْأَخْماسِ بَيْنَ مَنْ قاتَلَ عَلَيْهِ وَ وَلِيَ ذٰلِكَ وَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ؛ سَهْمٌ لِلّهِ وَ سَهْمٌ لِرسولِالله وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ وَ سَهْمٌ لِلْمَساكينِ وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبيلِ فَسَهْمُ اللهِ وَ سَهْمُ رَسُولِاللهِ لِأُولِي الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِ رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وِراثَةً، فَلَهُ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ سَهْمانِ وِراثَةً وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللهِ وَ لَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَمَلاً وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْباقِي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَسَهْمٌ لِيَتاماهُمْ وَ سَهْمٌ لِمَساكينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ سَبيلِهِمْ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكِتابِ وَ السُّنَّةِ ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ فِي سَنَتِهِمْ فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لِلْوالِي وَ إِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنائِهِمْ كانَ عَلَى الْوالِي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ وَ إِنَّما صارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونَهُمْ لِأَنَّ لَهُ ما فَضَلَ عَنْهُمْ وَ إِنَّما جَعَلَ اللهُ هٰذَا الْخُمُسَ خاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَساكينِ النّاسِ وَ أَبْناءِ سَبيلِهِمْ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقاتِ النّاسِ تَنْزيهاً مِنَ اللهِ لَهُمْ

لِقَرابَتِهِمْ بِرَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَرامَةً مِنَ اللهِ لَهُمْ عَنْ أَوْساخِ النّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ ما يُغْنيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ في مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ ... . و تهذيب الأحكام: ج٤ ص١٢٨ ب٣٧ ح٢- عليّ بن الحسن بن فضّال قال: حدّثني عليّ بن يعقوب، عن أبي الحسن البغداديّ، عن الحسن بن إسماعيل بن صالح الصيمريّ قال: حدّثني الحسن بن راشد قال: حدّثني حمّاد بن عيسى قال: رواه لي بعض أصحابنا ذكره عن العبد الصالح أبي الحسن الأوّل عليه السّلام قال: الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْياءَ مِنَ الْغَنائِمِ وَ مِنَ الْغَوْصِ وَ الْكُنُوزِ وَ مِنَ الْمَعادِنِ وَ الْمَلّاحَةِ ... وَ يُقْسَمُ بَيْنَهُمُ الْخُمُسُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ؛ سَهْمٌ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ سَهْمٌ لِرَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ وَ سَهْمٌ لِلْمَساكينِ وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبيلِ فَسَهْمُ اللهِ وَ سَهْمُ رَسُولِهِ لِرَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَهْمُ اللهِ وَ سَهْمُ رَسُولِهِ لِوَلِيِّ الْأَمْرِ بَعْدَ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وِراثَةً فَلَهُ ثَلاثَةُ أَسْهُمٍ سَهْمانِ وِراثَةً وَ سَهْمٌ مَقْسُومٌ لَهُ مِنَ اللهِ فَلَهُ نِصْفُ الْخُمُسِ كَمَلاً وَ نِصْفُ الْخُمُسِ الْباقي بَيْنَ أَهْلِ بَيْتِهِ سَهْمٌ لِأَيْتامِهِمْ وَ سَهْمٌ لِمَساكينِهِمْ وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ سَبيلِهِمْ يُقْسَمُ بَيْنَهُمْ عَلَى الْكَفافِ وَ السَّعَةِ ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ في سَنَتِهِمْ فَإِنْ فَضَلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ فَهُوَ لِلْوالي وَ إِنْ عَجَزَ أَوْ نَقَصَ عَنِ اسْتِغْنائِهِمْ كانَ عَلَى الْوالي أَنْ يُنْفِقَ مِنْ عِنْدِهِ بِقَدْرِ ما يَسْتَغْنُونَ بِهِ وَ إِنَّما صارَ عَلَيْهِ أَنْ يَمُونَهُمْ لِأَنَّ لَهُ ما فَضَلَ عَنْهُمْ وَ إِنَّما جَعَلَ اللهُ هٰذَا الْخُمُسَ خاصَّةً لَهُمْ دُونَ مَساكينِ النّاسِ وَ أَبْناءِ سَبيلِهِمْ عِوَضاً لَهُمْ مِنْ صَدَقاتِ النّاسِ تَنْزيهاً لَهُمْ مِنَ اللهِ لِقَرابَتِهِمْ مِنْ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَرامَةً لَهُمْ عَنْ أَوْساخِ النّاسِ فَجَعَلَ لَهُمْ خاصَّةً مِنْ عِنْدِهِ ما يُغْنيهِمْ بِهِ عَنْ أَنْ يُصَيِّرَهُمْ في مَوْضِعِ الذُّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ ....

۲۴۹ - تفسير العيّاشي: ج۲ ص۲۵ ح٦٥- عن عمّار السّاباطيّ قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: إِنَّ الْأَرْضَ لِلّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ، قال: فَما كانَ لِلّهِ فَهُوَ لِرَسولِهِ وَ ما كانَ لِرَسولِ‌اللهِ فَهُوَ لِلْإِمامِ بَعْدَ رَسولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ.

۲۵۰ - الكافي: ج۱ ص۵۳۹ ح۲- الحسين بن محمّد، عن معلّى بن محمّد، عن الوشّاء، عن أبان، عن محمّد بن مسلم، عن أبي جعفرعليه السّلام في قول الله تعالى: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ» قال: هُمْ قَرابَةُ رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ الْخُمُسُ لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لَنا.

۲۵۱ - تفسير العيّاشي: ج۲ ص۶۲ ح۵۶- عن محمّد بن الفضيل، عن أبي الحسن الرضا عليه السّلام قال سألته عن قول الله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ- فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ» قال: الْخُمُسُ لِلّهِ وَ لِلرَّسولِ (وَ الرَّسولِ-الوسائل) وَ هُوَ لَنا. از او: وسائل الشّيعة: ج۹ ص۵۱۸ ب۱ ح۱۲۶۱۷- ۱۸.

۲۵۲ - تفسير العيّاشي: ج۲ ص۶۳ ۶۳- عن المنهال بن عمرو، عن عليّبن الحسين عليه السّلام قال: قال: لِيَتامانا وَ مَساكينِنا وَ أَبْناءِ سَبيلِنا. از او: وسائل الشّيعة: ج۹ ص۵۱۸ ب۱ ح۱۲۶۱۹- ۲۰.

۲۵۳ - تهذيب الأحكام: ج٤ ص۱۲۷ ب۳۶ ح۳٦٤- ۵- محمّد بن الحسن الصفّار، عن أحمد بن محمّد قال: حدّثنا بعض أصحابنا رفع الحديث قال: الْخُمُسُ مِنْ خَمْسَةِ أَشْياءَ...فَأَمَّا الْخُمُسُ فَيُقْسَمُ عَلىٰ سِتَّةِ أَسْهُمٍ؛ سَهْمٌ لِلّهِ، وَ سَهْمٌ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ سَهْمٌ لِذِي الْقُرْبىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْيَتامىٰ، وَ سَهْمٌ لِلْمَساكينِ، وَ سَهْمٌ لِأَبْناءِ السَّبيلِ، فَالَّذي لِلّهِ وَ لِرَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَرَسُولُاللهِ أَحَقُّ بِهِ فَهُوَ لَهُ خاصَّةً، وَ الَّذي لِلرَّسُولِ هُوَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْحُجَّةِ في زَمانِهِ فَالنِّصْفُ لَهُ خاصَّةً، وَ النِّصْفُ لِلْيَتامىٰ، وَ الْمَساكينِ، وَ أَبْناءِ السَّبيلِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِمْ، الَّذينَ لا تَحِلُّ لَهُمُ الصَّدَقَةُ وَ لَا الزَّكاةُ، عَوَّضَهُمُ اللهُ مَكانَ ذٰلِكَ بِالْخُمُسِ، فَهُوَ يُعْطيهِمْ عَلىٰ قَدْرِ كِفايَتِهِمْ، فَإِنْ فَضَلَ مِنْهُمْ شَيْءٌ فَهُوَ لَهُ، وَ إِنْ نَقَصَ عَنْهُمْ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَتَمَّهُ لَهُمْ مِنْ عِنْدِهِ، كَما صارَلَهُ الْفَضْلُ كَذٰلِكَ يَلْزَمُهُ النُّقْصانُ.

۲۵٤ - من لا يحضره الفقيه: ج۲ ص۴۲باب الخمس ...ح۱۶۵۱- و سأل زكريّا بن مالك الجعفيّ

أبا عبد الله عليه السّلام عن قول الله عزّوجلّ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ وَ الْيَتامىٰ وَ الْمَساكينِ وَ ابْنِ السَّبيلِ» قال: أمّا خُمُسُ اللهِ فَلِلرَّسُولِ يَضَعُهُ في سَبيلِ اللهِ (يَضَعُهُ حَيْثُ يَشاءُ - الخصال) وَ أمّا خُمُسُ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَلِأَقارِبِهِ، وَ خُمُسُ ذِي الْقُرْبىٰ فَهُمْ أَقْرِباؤُهُ، وَ الْيَتامىٰ يَتامىٰ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَجَعَلَ هٰذِهِ الْأَرْبَعَةَ الْأَسْهُمِ فيهِمْ، وَ أَمَّا الْمَساكينُ وَ أَبْناءُ السَّبيلِ فَقَدْ عَرَفْتَ (عَلِمْتَ - العيّاشي و الخصال) أنّا لا نَأْكُلُ الصَّدَقَةَ وَ لا تَحِلُّ لَنا فَهِيَ لِلْمَساكينِ وَ أَبْناءِ السَّبيلِ. و الخصال: ج۱ ص۳۲٤ ح۱۲- حدّثنا محمّد بن عليّ ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن يحيى العطّار، عن محمّد بن أحمد، عن عليّ بن إسماعيل، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي العبّاس، عن زكريّا بن مالك الجعفيّ - بقيه حديث با اختلافى اندک-. و تهذيب الأحكام: ج٤ ص۱۲۵ ب۳٦ ح۱- سعد بن عبد الله، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله بن مسكان قال: حدّثنا زكريّا بن مالك الجعفيّ - مانند الفقيه-. و تفسير العيّاشي: ج۲ ص٦۳ ح٦٤- عن زكريّا بن مالك الجعفيّ، عن أبي عبد الله عليه السّلام - مانند الفقيه-. و المقنع: ص۱۷۱- و سأل زكريّا بن مالك الجعفي -مانند الفقيه-. وسائل الشّيعة:ج۹ ص۵۰۹ ب۱ ح۱۲٦۰۰- ۱ از فقيه و تهذيب.

۲۵۵ - الكافي: ج۱ ص٥٤٤ ح۷- (عدّة من أصحابنا، عن) أحمد، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر، عن الرّضا عليه السّلام قال: سئل عن قول الله عزّوجلّ: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبىٰ»، فقيل له: فما كان لله فلمن هو؟ فقال: لِرَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ ما كانَ لِرَسُولِ اللهِ فَهُوَ لِلْإِمامِ، فقيل له: أ فرأيت إن كان صنف من الأصناف أكثر و صنف أقلّ ما يصنع به؟ قال: ذاكَ إِلَى الْإِمامِ، أ رَأَيْتَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَيْفَ يَصْنَعُ؟ أَ لَيْسَ إِنَّما كانَ يُعْطي عَلىٰ ما يَرىٰ كَذٰلِكَ الْإِمامُ.

۲۵٦ - تفسير القمي: ج۱ ص۲۷۸.

۲۵۷- الكافي: ج۱ ص۵۳۸.

۲۵۸ - به کتاب «جامع احادیث الشّیعة» چاپ و تحقیق دوم جلد: ۱۰ باب ۱ از ابواب من یستحقّ الخمس احادیث: ۱ الی ۵ و بیشتر روایات باب مراجعه نمایید.

۲۵۹ - سوره(۲٤) النور آیه۱٦.

۲٦۰ - من لا یحضره الفقیه: ج۲ ص٦۲٦ ح۳۲۱۵. از او: وسائل الشّیعة: ج۱۵ ص۱٦۹ ب۲ ح ۲۰۲۲٤- ۷ و بحار الأنوار: ج٦٦ ص۵۱ ب۳۰.

بخش سوم
سؤالات تاریخی و جواب آن‌ها

حضور امیر المؤمنین علیه السّلام در غدیر

سؤال- شبهه نموده‌اند که امیر المؤمنین علیه السّلام در زمان واقعه غدیر در یمن بوده‌اند.

جواب- جواب بسیاری براین شبهه نواصب وجود دارد، ما به چند مورد اکتفا می‌نماییم:

۱- روایاتی که از حذیفه و زید بن ارقم و دیگر محدّثان از اصحاب در منابع بسیار فریقین آمده و از حدّ تواتر نیز بیشتر است و در کتاب الولایة طبری است؛ همگی دلالت دارند براین‌که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در هجدهم ذی‌الحجّة‌الحرام، در غدیر خم حضور داشته‌اند و جای انکار ندارد.

و کسان مورد وثوق بسیاری بوده‌اند که به صراحت گفته و گواهی داده‌اند که خود دیده‌اند رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در روز غدیر، شخص امیرالمؤمنین را با دست‌های خود بالا بردند و ....

قاضی نعمان مصری در کتاب شرح الأخبار في فضائل الأئمّة الأطهار علیهم السّلام: ج۱ ص۱۳۰ الی ۱۳٤ نقد طبری صاحب تاریخ کبیر را در کتاب الولایة بر کسی که منکر حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در غدیرخم شده است، چنین نقل می‌کند: طبری در کتاب لطیف خود الولایة فضائلی را برای امیر المؤمنین علیه السّلام ذکر نموده و سبب نوشتن کتاب خود را درباره غدیربیان نموده است که کسی شبهه نموده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در حجّة الوداع در یمن تشریف داشته‌اند، و طبری دلائل خود را ذکر نموده است و این‌که طبری از

این سخن نادرست آن جاهل بسیار شگفت زده شده است، و حجّت آورده است روایات ثابتی را که دلالت دارند بر این‌که حضرت از یمن خارج شدند و در مکّه به رسول‌الله رسیدند و این‌که آن حضرت حتّی قربانی برای خود و رسول‌الله نیز آورده بودند، و این‌که رسول‌الله در قربانی‌های خود آن حضرت را شرکت دادند و هر دو آن بزرگواران اقدام به قربانی کردن نمودند و آن‌را طبری به روایات ثابته در بودن آن حضرت در حجّة الوداع تاکید نموده است، و دیگر این‌که نزد او بر این مطلب اجماع اصحاب حدیث و علماء است تا این‌که به آن قول کسی را که نفی حضور حضرت بکند، دفع نماید.

قاضی نعمان در صفحه۳٤ می‌گوید: قول شاذّ به انکار حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در روز غدیر: کسی را نمی‌شناسیم که چنین سخنی گفته باشد، و امّت اسلام و همچنین عموم اهل علم و اصحاب حدیث اجماع نموده‌اند بر این‌که حضرت در غدیر بوده‌اند.

و کسی که نفی کند آنچه را که افراد موثّق آن‌را ثابت نموده‌اند، به او و نفی او التفاتی نمی‌شود و خلاف وی، نزد کسی از اهل علم خلاف حساب نمی‌شود و این از اصولی است‌که نزد اهل علم برطبق آن عمل می‌شود در قبول شهادت‌ها و اخبار. تمام شد سخن قاضی نعمان.

۲- همچنین در کتب فریقین، ماجرای تهنیت گفتن آن دو غاصب به امیرالمؤمنین علیه السّلام آمده است از جمله در کتب عامّه: ابن ابی شیبة در المصنّف، احمد بن حنبل در المسند، شیبانی نسویّ در مسند، ابویعلی موصلی در مسند، طبری در تفسیر، دارقطنی بغدادی در الصواعق، باقلانی در التّمهید، تا ۱۸ نفر از آنان که از بزرگان محدّثین ایشان می باشند، که این نیز دلالتی بر حضور امیرالمؤمنین علیه السّلام در غدیر است.

کتاب‌هایی که ذکر تهنیت گفتن دو غاصب به امیرالمؤمنین علیه السّلام است در کتاب عوالم العلوم و المعارف والأحوال جلد۱۵/۸ صفحه٤۸۲-٤۸۵ بالغ بر۷٤ کتاب از منابع اوّلیّه است.

***

کشتار مردان بنی قریظه و اسارت زنان و کودکان...؟

سؤال- اگر پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله رحمة للعالمین است چگونه در بنی قریظه ۹۰۰ یا ۷۰۰ نفر از خائنین را گردن زد و زن و بچه‌های آن‌ها را به اسارت گرفت؟

جواب- با ذکر مطالبی پاسخ معلوم می‌گردد: همانطور که در سخنان شما به این‌جانب عنوان نمودید: این سؤالات را از برخی جاهلان خودباخته به سایت‌ها و شبکه‌های ملحد نقل می‌نمایید.

سرآغاز این پرسش از یهود است، و برخی از مستشرقان پیشتر در کتاب‌های خودشان مطرح نموده‌اند، حدیث سازان مزدور اخبار دروغی را ساخته و پرداخته‌اند تا از اسلام و رهبران آن چهره‌ای خشن و خونریز و بی‌رحم تصویر کنند، و آن اخبار متضاد و دروغ اکنون نیز دستاویز دشمنان اسلام گردیده است. یکی از حوادثی که در تاریخ اسلام پیش آمده که اگر مددهای الهی و تدبیر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله نبود مساوی با نابودی اسلام نوپا می‌گردید حادثه جنگ خندق است، در سال پنجم هجرت غزوه «احزاب» رخ داد، در آن سال کفّار و مشرکین با ده هزار نفر رزمنده به قصد نابودی کامل اسلام آمده بودند، با لطف الهی این توطئه خنثی گردید و نتوانست ریشه اسلام را بکند، با هزاران شمشیرزن به مدینه حمله آوردند ولی نتوانستند به داخل مدینه نفوذ کنند و تنها راه نفوذ دشمن قلعه یهود بنی قریظه بود، یهودیان بنی‌قریظه، با پیامبر اسلام پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری نکرده، به نفع آن‌ها جاسوسی نکنند و با مسلمانان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشند، و مسلمانان از بابت آنان آسوده خاطر بودند. مشرکین به فکر استفاده از بنی قریظه افتادند و بنی قریظه هم در خلوت به آنان قول همکاری دادند، و پیمان خود را با مسلمانان شکستند و با اعلام پشتیبانی با دشمنان اسلام، به مشرکان عرب پیوستند و در برابر مسلمانان ایستادند. نقشه ابتدائی بنی‌قریظه این بود که در آغاز کار شهر مدینه را غارت کنند، و زنان و کودکان مسلمان را که به خانه‌ها پناهنده شده‌اند مرعوب

سازند، و این نقشه را در مدینه به تدریج عملی کردند. مأمورانی از بنی‌قریظه به صورت مرموز در شهر به تردّد پرداختند، فاش شدن این خیانت و هم دوشی یهودیان داخل مدینه، با ده هزار دشمنی که برای نبرد با مسلمانان آمده بودند، در تضعیف روحیه برخی از مسلمانان مؤثربود که با تدبیر پیامبر صلی الله علیه وآله، این خیانت، خنثی شد. بنی قریظه غیراز نقض پیمان و خیانت به مسلمانان، دو کار بسیار زشت دیگری را نیز انجام دادند: یکی رساندن آذوقه و خواربار به سپاه احزاب. دیگر این‌که در داخل شهر مدینه و در میان پناهگاه زنان و غیر نظامیان ایجاد رعب نمودند و تصمیم برای حمله شبانه به آنان گرفتند که از سوی رسول خدا خنثی شد. رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به روشی خاص جلو این توطئه را گرفته و مانع نفوذ دشمن شدند، و مأمور اطلاعاتی مسلمانان به پیامبر گزارش داد، که بنی‌قریظه از قریش و غطفان دو هزار سرباز خواسته‌اند تا از داخل دژ وارد مدینه شوند، و مدینه را غارت کنند. این خبرموقعی رسید که مسلمانان سرگرم حفاظت کرانه‌های خندق بودند که مبادا دشمن از آن عبورکند. پیامبرفوراً، دو افسر، به نام زید بن حارثه و مسلمه ابن اسلم را با پانصد سرباز مأمور کرد که در میان شهر به گردش بپردازند و تکبیرگویان از تجاوزات بنی‌قریظه جلوگیری کنند تا زنان و کودکان با شنیدن صدای تکبیرآرام بگیرند. پس از پیروزی مسلمانان بر مشرکین، و عقب‌نشینی کفار، خداوند فرمان داد که به بنی‌قریظه بی درنگ حمله کنید و پیامبرهم چنین کرد مسلمانان نیز بلافاصله آماده جنگ شدند و به سرعت قلعه‌های محکم بنی‌قریظه را در حلقه محاصره خود در آوردند. این محاصره، بیست و پنج روز به طول انجامید. و بنی قریظه تسلیم نشدند و به جای عذر خواهی برطبل جنگ کوبیدند ولی نتوانستند با مسلمان بجنگند و شکست خوردند. عقل سالم حکم می‌کند که باید با این قوم چگونه رفتار کرد؟ با این مردمی که خواهان ریشه کن شدن اسلام هستند؟ با این حال پیامبرخدا قضاوت در باره آنان را به خودشان سپرد و آنان سعد بن معاذ را برای داوری انتخاب کردند و سعد هم داوری کرد که

همه مردان جنگی کشته شوند، و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد، پیامبر هم همین داوری را اجرا کرد. و برخی از آنان با قبول اسلام نجات یافتند. گروهی از یهودیان با پذیرفتن اسلام از مرگ نجات یافتند و حیّ بن احطب، رئیس قبیله بنی‌نضیر نیز که در جریان این خیانت بزرگ حضور داشت، کشته شد. قرآن درباره عاقبت این خیانت یهودیان می‌فرماید:

«وَ أَنْزَلَ الَّذينَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ مِنْ صَياصيهِمْ وَ قَذَفَ في قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَريقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَريقاً * وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُها وَ كانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديراً».[1]

و خداوند گروهی از اهل کتاب [یهود] را که از آنان [مشرکان] حمایت کردند، از قلعه‌هایشان پایین کشید و در دل‌هایشان رعب افکند [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را می‌کشتید و گروهی را اسیر می‌کردید و زمین‌ها و خانه‌ها و اموالشان و زمینی را که در آن پا ننهاده بودید، در اختیار شما گذاشت و خداوند، بر هر چیزی تواناست.

نکات دیگری لازم به ذکر است: پیشتر پیامبر صلّی الله علیه و آله، دو بار از نقض عهد یهودیان گذشته بود گرچه خطای یهودیان بنی‌قینقاع و بنی‌نضیر، در حد جرم بنی‌قریظه نبود زیرا آنان در بدترین شرایط، خیانت و نقض پیمان کردند. و پیامبر، داوری را به عهده سعد گذاشتند و بنی‌قریظه، به این داوری رضایت دادند. پیامبر نیز بنا بر نقل واقدی فرمود: حکم سعد، مطابق حکم خداوند است. و داوری سعد معاذ، با تورات همخوانی داشت و احتمالاً سعد به علّت ارتباط نزدیک با یهود، از قوانین جزایی آن‌ها آگاهی داشته است. و پس از تمام شدن فتنه بنی‌قریظه، سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این دشمنان سرسخت و لجوج پاک گردید و نقشه آتی مشرکان نیز ناکام ماند. لازم به ذکر است که بنو قریظه قصد داشتند با کمال بی رحمی زنان و کودکان و مردان بی دفاع مسلمان مدینه را بکشند و اساس اسلام را از میان

بردارند، آیا برای خائنانی این چنین چه حکمی رواست؟ دیگر این‌که آنان سابقه خوبی در همزیستی با مسلمانان نداشتند و پیش بینی خیانت مجدد آنان می‌شد. و این‌که: برخی از نویسندگان مسلمان کشتار اسرای بنی قریظه را منکرشده و برخی تردید کرده‌اند و آن‌را به این صورت درست ندانسته‌اند. برای بررسی کامل این حادثه به کتاب تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام نوشته علی اکبرحسنی ص۲۳٤ به بعد مراجعه کنید. و دکترسید جعفرشهیدی هم در کتاب تاریخ تحلیلی خود این داستان را به این صورت که در تاریخ آمده قبول نکرده است. و برای تحقیق دقیق‌تر به کتاب: الصّحیح من سیرة النّبیّ الأعظم: ج۱۲ مراجعه کنید. به این منابع نیز مراجعه شود: السّیرة الحلبیّة: ج۲ ص٦٤۷ و ٦۳٦ و فروغ ابدیّت: ج۲ص٦۲۱ و الطّبقات الکبری: ج۲ ص۷٤- ۷۸ و السّیرة النّبویّة: ج ۳ ص۲٥٦ و سیره رسول خدا صلّی الله علیه و آله: ص٥٦۹ و المغازی، الواقدي: ج۲ ص٥۱۲ و تاریخ اسلام، مهدی پیشوایی: ص۲٦۰ و تاریخ تحلیلی اسلام، سید جعفرشهیدی: ص۷۳.

***

مشروعیّت اسارت در اسلام

سؤال- اگردین اسلام می‌فرماید: لااله الّاالله، لاتکن عبد غیرک و قد جعلک الله حرّاً، النّاس صنفان إمّا أخ لک في الدین أو نظیر لک في الخلق، لیضع عنهم إصرهم و الأغلال التي کانت علیهم، إن لم یکن لکم دین و کنتم لا تخافون المعاد فکونوا أحراراً في دنیاکم، و...چگونه ازپیامبرتا امام عسکری علیهم السّلام عبد و کنیز داشتند و خرید و فروش و هبه می‌کردند؟

جواب- درجواب این سؤال با سابقه باید مطالبی را متذکرشد تا جواب صحیح روشن شود:

در پاسخ به سؤال قبل گفته شد این‌گونه سؤال‌ها پیشینه دارد و اکنون نیز از مبادی خاص دشمنان اسلام برای اِلقاء شبهه دراذهان ودل‌های ساده‌اندیشان و نا آگاهان است.

دین حق اسلام تمام افراد بشررا از یك پدر و مادر می‌داند و هیچ امتیازی برای رنگ، ثروت، مقام، قبیله، نژاد و... در دنیا قائل نیست و تنها امتیاز را تقوا می‌شمارد و گرامی‌ترین مردمان را،

پرهیزگارترین آنان می‌داند:

«یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثیٰ وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللهَ عَلیمٌ خَبیرٌ»[۲]

ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و آن‌گاه گروه گروه و قبیله‌هایی (مختلف) گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید. همانا گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. همانا خدا دانا و آگاه است.

اسلام، مردم را در دنیا با هم برابر می‌داند چنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«النّاسُ کَأَسْنانِ الْمُشْطِ سَواءٌ»[۳]

مردم مانند دانه‌های شانه برابرند.

در نگاه اسلام، نابودی ملت‌ها و اقوام مختلف، ناشی از عدم مساوات آنان در برابر حکم حق و اجرا نشدن آن در سطح جامعه است. این رویکرد، بر خلاف نظر ارسطو است که می‌خواهد ثابت کند، غلام و برده فطرتاً وجود داشته و وجود خواهد داشت به عبارت دیگر بردگی نزد عده‌ای فطری است و خداوند عده‌ای از مردم را آفریده تا برده و غلام دیگران باشند.[۴]

اسلام، بردگی را فطری نمی‌داند و اعتقاد ندارد که خداوند دو نوع انسان آفریده است: یکی، آزاد و دیگری غلام و برده. اما اسلام برخلاف اعتقاد مردم روم، یونان باستان و عربستان، در حق بردگان- مبنی بر این‌که آنان هیچ‌گونه حقوق اجتماعی ندارند- ضمن احترام به شخصیت ایشان، آنان را در صف بقیه مردم شمرده و برای آنان حقوق متناسب وضع کرده است. اگر احیاناً در حقوق آنان، اختلافی دیده می‌شود، به جهت مصلحت خود بردگان و رعایت مصالح اجتماع بوده است. اسلام برخلاف روش‌های ظالمانه و غیرانسانی بسیاری از نقاط جهان، شالوده یك روش عادلانه را پی‌ریزی کرد و در مجموع شرایطی برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند. حتی حکومت

«ممالیك»، سال‌ها (٦٤٨م- ۹۲۳ ق) بربخش قابل توجهی از کشورهای اسلامی (مصرو شام) حکومت کردند. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، آنان را از سراسردنیا مشتاق پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به وطن خود، همراه با آزادی، مُبَلّغ و مروّج دین اسلام شدند. اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و راه آزادی بردگان را گشود. به یقین یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزان نیزمشمول همین قاعده بودند. آنان که در جنگ با مسلمانان اسیرمی‌شدند و یا به صورت تجاری وارد ممالك اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و همانند دیگر مردم، درجامعه اسلامی زندگی می‌کردند. مالکیّت کنیز، شبیه عقد ازدواج بود و موجب محرمیّت به مالك می‌گردید. گفتنی است که مادر برخی ازائمّه علیهم‌السلام نیزکنیزبوده‌اند.

و امّا آیه ای را که شاهد آورده است:

«الَّذينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».[۵]

همان کسانی که از این رسول و پیامبر«ناخوانده درس» که او را نزد خود [با همه نشانه‌ها و اوصافش] در تورات وانجیل نگاشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ پیامبری که آنان را به کارهای شایسته فرمان می‌دهد، و از اعمال زشت بازمی‌دارد، و پاکیزه‌ها را برآنان حلال می‌نماید، و ناپاك‌ها را برآنان حرام می‌کند، و بارهای تکالیف سنگین و زنجیره‌ها که بردوش آنان است برمی‌دارد؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را یاری نموده و از نوری که براو نازل شده پیروی نمودند، اینان البته همان رستگارانند.

در تفسیر «إِصْرَهُمْ - و- الْأَغْلالَ» چنین آمده است:

يعني الثّقل الّذي كان على بني إسرائيل و هو أنّه فرض الله عليهم الغسل و الوضوء بالماء و لم يحلّ لهم التّيمّم، و لا يحلّ لهم الصّلاة إلّا في البيع و الكنائس و المحاريب، و كان الرّجل إذا أذنب خرج نفسه منتناً فيعلم أنّه أذنب، و إذا أصاب شيئاً من بدنه البول قطعوه، و لم يحلّ لهم المغنم فرفع ذلك رسول‌الله صلّى الله عليه و آله عن أمّته ... .[۶]

یعنی باری که بردوش بنی‌اسرائیل بود و آن عبارت بود از این‌که خداوند غسل و وضوء با آب را برآنان واجب کرد و تیمّم را برایشان جایز ندانست و نماز را برایشان حلال نکرد مگر در صومعه‌ها و کنیسه‌ها و محراب‌ها و هرگاه یکی از آنان مرتکب گناهی می‌شد، زخمی عمیق به خود وارد می‌کرد و بدین‌وسیله، دیگران متوجه می‌شدند که او گناه کرده است و هرگاه ادرار به بدنشان می‌رشید، آن قسمت را می‌بریدند و غنیمت برای آنان حلال نبود، پس رسول الله صلّی الله علیه و آله این تحریم‌ها را از امّتش برداشت... .

و کلمه مبارکه تهلیل: «لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ» نیز برای عبودیّت است و پرستش خداوند تعالی و ارتباطی با برده‌داری و بردگی ندارد، و حدیث وصیّت أمیرالمؤمنین به فرزندش امام حسن مجتبی علیهما السّلام:

«... وَ لا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً... ».[۷]

... و بنده غیرخودت نباش زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است ... .

باز ربطی به بردگی و برده داری ندارد و مقصود سرسپردگی و بندگی روحی و دینی به غیرخالق تعالی است. و فرازی از عهدنامه امیرالمؤمنین علیه السّلام به مالک اشتر:

«... وَ أَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَ اللُّطْفَ بِالْإِحْسانِ إِلَيْهِمْ، وَ لا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفانِ؛ إِمّا أَخٌ لَكَ فِي الدّينِ وَ إِمّا نَظيرٌ لَكَ فِي

الْخَلْقِ، تَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلَ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذي تُحِبُّ أَنْ يُعْطِيَكَ اللهُ مِنْ عَفْوِهِ، ... »[۱].

مهربانی به مردم و دوست داشتن آن‌ها و لطف در حق ایشان را شعار دل خودساز؛ مبادا نسبت به آنان چونان حیوان درنده‌ای باشی که خوردنشان را غنیمت شماری؛ زیرا آنان دو دسته‌اند: یا به دین با تو برادرند و یا به آفرینش مانند تو اند. از آن‌ها خطاها سرخواهد زد یا علّت‌هایی بر آنان عارض خواهد شد، و خواسته یا ناخواسته خلاف‌هایی از دستشان برآید؛ پس همان‌گونه که تو دوست داری خداوند تو را مورد عفو و گذشت خویش قرار دهد، تو نیز آنان را مورد عفو و بخشایش خویش قرار ده ... .

ملاحظه می کنید که مراد مراعات حقوق عامّه مردم است و اجرای عدالت و نهی از تبعیض بر آنان و نیکو معاشرت نمودن حاکم اسلامی با مردم است، و ربطی به موضوع مورد بحث ندارد.

و سخن حضرت امام حسین علیه السّلام با لشکریزید و پیروان و سرسپردگان به نظام کفرو ستم آل ابی سفیان لعنة الله علیهم است.

راوی گوید: آنقدر امام با آنان جنگید که در اثر به هم خوردن صفها انبوه لشکر در فاصله میان امام حسین علیه السّلام و خیمه‌ها قرار گرفتند، آن حضرت فریاد زد:

«وَيْلَكُمْ يا شيعَةَ آلِ أَبي سُفْيانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دينٌ، وَ كُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَكُونُوا أَحْراراً في دُنْياكُمْ هٰذِهِ، وَ ارْجِعُوا إِلىٰ أَحْسابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَما تَزْعُمُونَ».

وای بر شما ای پیروان خاندان ابی سفیان! اگر دینی ندارید، و از روز قیامت پروائی ندارید، پس لا اقلّ در دنیای خود آزاد مرد باشید، اگر به گمان خود عرب نژادید به شئون نژادی خود بازگردید.

شمر لعنه الله ندا داد: ای فرزند فاطمه چه می‌گویی؟ امام علیه السّلام فرمود:

«إِنّي أَقُولُ أُقاتِلُكُمْ وَ تُقاتِلُونَني وَ النِّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ فَامْنَعُوا عُتاتَكُمْ وَ جُهّالَكُمْ وَ طُغاتَكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمي ما دُمْتُ حَيّاً».[۹]

من با شما جنگ می‌کنم و شما با من، زنان را در این میان گناهی نیست، این خیره‌سران و نادانان و ستمگرانتان را تا زنده‌ام نگذارید متعرّض حرم من بشوند.

آن‌گاه شمر لعنه الله چنین گفت: از برای توست (سخنت پذیرفته است) ای فرزند فاطمه، (خیمه ها را رها کرده) و همه‌گی رو به جنگ با او نمودند ... .

باز هم این سخنان حضرت ربطی به موضوع مورد سؤال ندارد و مقصود حضرت آزادگی و جوانمردی است و مراجعه نمودن به فطرت سلیمه انسانی است.

تمامی آنچه را که در این پرسش برای خود دلیل دانسته بر این‌که اسلام برده‌داری را تایید نموده و یا تناقض در قول و فعل رهبران معصوم اسلام پنداشته است ربطی به موضوع مورد سؤال ندارد، و دین حنیف اسلام مؤسّس بردگی نبوده است بلکه با تدابیر حکیمانه وحیانی آن‌را به کمترین قدر خودش رسانده است و اکنون پس از چهارده قرن از آغاز اسلام هرچند که موانع اجرای دستورات اسلام بسیار بوده و می‌باشد تقریبا اثری از برده‌داری در جوامع مسلمانان وجود ندارد، لذا این سؤال بی مورد است.

شاید این پرسش پیش‌آید که با آن همه توجّه اسلام، نسبت به غلامان و آزادی آنان، چرا یکباره بردگی را لغو نکرد و راه‌های برده‌داری را از بین نبرد؟

نکات اساسی:

در پاسخ به این مسئله باید به چند نکته اساسی توجه کرد:

اوّل. الغای یکباره بردگی به طور کامل در آن زمان ممکن نبود، زیرا:

۱- نظم اقتصادی مردم آن‌روز به هم می‌خورد و زندگی از هم می‌پاشید. از این جهت، اسلام

راه دیگری را پیش گرفت که در ضمن آن، بردگی به تدریج از بین می‌رفت بدون آن‌که نظام اجتماعی و اقتصادی جامعه، از هم گسسته شود. از این‌رو در مرحله نخست، همگان را ترغیب به کار و کوشش و دوری از تنبلی، بی‌کاری و عیاشی نمود تا جامعه از وضعیت سابق- که همه کارها بردوش بردگان بود- فاصله گیرد. سپس راه‌های زیادی برای رهایی بردگان قرار داد تا به تدریج، هم بردگی لغو گردد و هم مردم به زندگی فعال و به دور از عیاشی، عادت کنند.

۲- برخی از اندیشمندان، آزادی دفعی بردگان را خطرآفرین می‌دانند. منتسکیو با توجه به تجربه بسیار تلخی که غرب در این زمینه شاهد آن بوده است درباره رها ساختن دسته جمعی بردگان در یك زمان، چنین می‌نویسد:

آزاد کردن عده بی‌شماری از غلامان به وسیله وضع یك قانون مخصوص، صلاح نیست زیرا موجب اختلال نظم اقتصادی جامعه می‌گردد و حتی معایب اجتماعی و سیاسی دارد. برای مثال در ولسینی چون غلامان آزاد شده حق رأی دادن در انتخابات را پیدا کرده بودند، حائز اکثریت گردیده، قانونی وضع کردند که به موجب آن، هر کس از افراد آزاد عروسی کند، یکی از غلامان آزاد شده باید در شب اول عروسی با دختر تازه عروس بخوابد و شب دوم او را تسلیم داماد کند بنابراین آزاد کردن غلامان، باید تدریجی و همراه با فرهنگ سازی‌های لازم و مناسب باشد. برای مثال قانون گذار ممکن است اجازه دهد، غلامان از عواید کارهایشان خود را از ارباب خویش خریداری نموده، و یا دوره غلامی را محدود کنند.[۱۰]

به این کار «مکاتبه» می‌گویند که قرن‌ها قبل از مونتسکیو، در قوانین اسلامی وضع شده و جزئیات آن در قرآن آمده است.[۱۱]

۳-گوستاولوبون نیز با تکیه بر تجربه عینی خود در این‌باره، این چنین تجربه و بی‌استعداد بار آمده‌اند. از این جهت اگر اسلام، همه آن‌ها را یکباره از قید بردگی آزاد می‌ساخت، ممکن بود در

اثر نداشتن تجربه کافی و لیاقت، قادر به تشکیل زندگی مستقل و اداره آن نباشند. در نتیجه مانند غلامان قدیم آمریکا- که بعد از آزاد شدن بر اثر علت یاد شده، به کلی نیست و نابوده شده‌اند- از بین می‌رفتند.[۱۲]

از این‌رو قانون‌گذار اسلام، در عین آن‌که برای خلاصی بردگان، فکری اساسی و برنامه کاملی تنظیم کرده، از امور یاد شده غفلت نورزیده است.

٤-امکانات حکومت تازه تأسیس آن زمان، به گونه‌ای نبود که بتواند اسیران جنگی را در اماکن خاصی مثل زندان‌ها، نگه‌داری کند. بدین جهت اسیران در میان جنگاوران تقسیم می‌شدند. آنان بردگان را به خانه‌های خود می‌بردند تا هم امنیت جانی‌شان تضمین شود و هم پراکنده شده و امکان اجتماع و شورش نداشته باشند. از طرف دیگر ناچار به تغذیه آنان بودند و در مقابل از کار آن‌ها نیز استفاده می‌کردند.

مارسل بوازار در این‌باره می‌نویسد: اسلام به خاطر تأمین جانی و جلوگیری از تجاوز به اسیران جنگی، آن‌ها را طبق ضوابطی در قبایل عرب، به عنوان برده یا کنیز تقسیم می‌کرده ولی به تدریج آنان را از تمامی حقوق شهروندان مسلمان، بهره‌مند می‌ساخته است.[۱۳]

٥-در جنگ‌هایی که بین مسلمانان و غیر آنان وجود داشت، کافران، اسیران مسلمان را برده می‌ساختند. از این رو اسلام ناچار به مقابله به مثل بود و اگر می‌خواست غیر از این عمل کند، نیرو و هزینه سنگین لازم برای نگه‌داری اسیران و جلوگیری از قیام و شورش آنان را نداشت و نمی‌توانست مانع فرار و پیوستن آن‌ها به جبهه دشمن شود. از طرف دیگر برده شدن مسلمانان، زمینه تضعیف روحی مسلمین و جنگ روانی کافران را فراهم می‌کرد.

دوم. پیشتازی اسلام در منع بردگی

اسلام تمام راه‌هایی را که برای برده ساختن دیگران، در دوران‌های گذشته رواج داشت- به جز جنگ- نامشروع دانست. برخی از این راه‌ها عبارت بود از:

۱- یورش ناگهانی به منظور گرفتن اسیرو بنده.
۲- در مواردی که مدیون از پرداخت دین خود عاجزبود، صاحب دین او را در عوض آن، برده خود می‌ساخت.
۳- فروختن افراد آزاد و یا فرزندان خود به دیگران.

اسلام هیچ راهی برای برده‌سازی افراد را جایز نمی‌داند جز آن‌که شخص کافر در جنگ علیه اسلام و مسلمین به اسارت درآمده باشد. از طرف دیگر این مسئله هم تابع شرایط زمان و مکان و با صلاحدید پیشوای مسلمانان است و اگر او برده ساختن اسیران جنگی را مصلحت ندانست، می‌تواند وجهی به عنوان فدیه بگیرد و آزادشان کند و یا آنان را مورد عفو قرار دهد.[۱۴] بنابراین تنها عاملی که در اسلام مجوز گرفتن بنده و کنیز است، اسارت در جنگ است. حال آیا به رسمیت شناختن حق حیات برای کسانی که به خداوند رحمان کفرمی‌ورزند و با دین حق مبارزه می‌کنند جز از روی تفضّل الهی است؟ اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده و کشتن اسیر را جز در شدّت درگیری و معرکه جنگ روا ندانسته است لیکن باید دایره فعالیت و آزادی چنین افرادی- که از آزادی خود سوء استفاده نموده و در نبرد علیه دین خدا و مؤمنان شرکت جسته‌اند- به گونه‌ای محدود گردد. درعین حال آموزه‌های بسیاری دراسلام برای رهایی آنان وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.[۱۵]

سوم. حقوق بردگان

اسلام روابط برده و برده‌دار را به گونه‌ای کاملاً انسانی و عادلانه درآورد و راه هرگونه ظلم و بیدادگری در این روابط را مسدود ساخت و با اصول اخلاق خود، چهره دیگری از اصول برده‌داری و حقوق بردگان را در تاریخ به نمایش گذاشت. بنا برنقلی پیامبراسلام صلّی الله علیه و آله روزی مردی را سواربرمرکبش دید که غلامش درقفای او پیاده روان بود. آن حضرت فرمود: غلامت راهم سوارکن، اوبرادرتو است و روح او مثل روح تو.[۱۶]

چهارم. راه‌های آزادی بردگان

اسلام راه‌های ابتکاری متعددی را برای آزادی تدریجی بردگان اعلام نمود از جمله:

۱- اسلام آزادی بردگان را از عبادات بزرگ قرار داد. پیشوایان اسلام نیز در عمل به این عبادت، اهتمام والایی داشتند.

۲- کفّاره واجب برخی از گناهان را آزادی برده قرار داد.

۳- خرید و فروش کنیزانی را که از ارباب خود صاحب فرزند شده بودند که در اصطلاح به آن‌ها امّ‌ولد گفته می‌شد را منع کرد. این مسئله خود به خود، موجب آزادی این دسته از کنیزان می‌شد.

٤- مالکیت فرزند بر پدر و مادر خویش را منع نمود. این مسئله نیز منتهی به آزادسازی امّ ولد می‌شد.

٥- به بردگان حقّ کتابت و قرارداد با صاحبان خویش داد تا بتوانند با کار و تلاش به آزادسازی خویش بپردازند، یا مدت بردگی و گستره آن‌را محدود سازند. این مسئله باعث می‌شد که بردگان با اراده و عزم خویش، در جست و جوی آزادی برآمده و در راه آن بکوشند و سپس از ثمرات آن به خوبی بهره گیرند.

٦- در یکی از جنگ‌ها پیامبر صلّی الله علیه و آله با اسیران برده شرط کرد که هر کس ده مسلمان را سواد بیاموزد، آزاد خواهد شد. اسلام از این طریق استفاده‌های فرهنگی مناسبی نمود. این کار علاوه بر آن که به نفع مسلمانان بود، بردگان نیز در برخورد با مسلمین با عقیده و مکتب آنان بیشتر آشنا می‌شدند و زمینه برای اسلام آوردن آن‌ها فراهم می‌شد.

مارسل بوازار- ضمن بررسی امتیازات روش اسلام در برخورد با مسئله بردگی- می‌نویسد: دیگر از تعالیمی که قرآن کریم در مسائل مربوط به برده و کنیز داده و نشانه‌ی خصلت انسان دوستی اسلام است، تشویق مسلمانان به آزاد ساختن برده و گماشتن او به کارهای متناسب با

استعداد و مهارت او است. در راه اجرای هرچه بهتراین برنامه انسانی، اسلام کمك هزینه‌ای را از بیت‌المال اختصاص داده است بدین ترتیب که پرداخت وجوهی را به منظور بهبود شرایط زندگی و آزاد ساختن و به کار شایسته گماشتن بردگان بابت زکات، پذیرفته است.[۷]مهم‌تر از همه این‌ها، آزادی برده بنا به خواست او و پرداخت سرمایه لازم بدو و نیززناشویی وی با کنیزانی است‌که تمایل به ازدواج داشته‌اند (جهت احتراز از زنا و کام‌جویی به اجبار).[۸]پافشاری اسلام در آزادی برده و پرداخت سرمایه‌ای برای کار تولیدی به او، تنها آزادی ظاهری نباید تلقی شود. این عمل آزادی اقتصادی او را نیزتضمین می‌کرد و از بهره کشی آینده او به وسیله افراد پولدار یا متنفذ، جلوگیری می‌نمود. قوانین آزادی بردگان در آمریکا، کوچك‌ترین کمك مادی به برده آزاد شده نمی‌کرد. غالباً به علت دشواری‌های اقتصادی و بیکاری، بردگان سیاه پوست چندان از آزادی خود استقبال نکردند و پس از مدتی سرگردانی و بلاتکلیفی و تیره‌روزی به سوی ارباب نخستین خود بازگشتند. درحالی‌که قرآن با روشن بینی، ضمن مبارزه با بهره‌کشی و بیگاری انسان‌ها، جلوگیری از عدم تعادل اقتصادی جامعه را نیزپس از آزادی بردگان، پیشی بینی کرده است. توصیه به رفتار شایسته و نیکوکاری نسبت به پدر و مادر، خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، همسایگان و در راه ماندگان، خدمتکاران و بردگان را نیز در بر می‌گیرد.[۹]در صدر اسلام- به خصوص دوران حیات پیامبرصلّی‌الله‌علیه‌و آله- بردگان نه تنها آزاد می‌شدند بلکه از تعلیم و تربیت و مراقبت نیزبهره‌مند می‌گردیدند. به عنوان نمونه می‌توان به داستان زید بن حارثه اشاره کرد که برده‌ای آزاد شده بود. وی به مقام صحابی پیامبرصلّی‌الله علیه و آله و کتابت قرآن و حدیث رسید و فرزند او اسامه، از فرماندهان بزرگ سپاه اسلام بود. بلال حبشی نیزبه فرمانداری مدینه رسید. در ادوار بعد نیزمی‌توان به «قطب‌الدّین آیبك» اشاره نمود. وی برده‌ای بود که امپراتوری بزرگ اسلام را در سرزمین هندوستان بنیان نهاد.[۲۰]

نتیجه:

آزادی بردگان یکی از اهداف مهم دین نجاتبخش اسلام و رهبران معصوم آن بود و این‌کار به تدریج و با گذشت زمان محقّق شد، ولی باید توجه داشت که اگر مسئله ناهنجاری در یك جامعه ریشه بدواند و مدت‌ها بدان عمل شود، نمی‌توان در مدت کوتاه آن‌را ریشه کن نمود، بلکه برای از بین بردن آن باید اقداماتی حکیمانه را به تدریج اعمال نمود، در غیر این صورت مشکلات بزرگی را به بار خواهد آورد. اگر پیامبر گرامی اسلام صلّی الله علیه و آله، در ابتدای ظهور اسلام، برده داری را به یکباره لغو می‌کرد و مسلمانان برده‌های فاقد ثروت و سرمایه را آزاد کرده، از خانه‌های خود می‌راندند، مشکلات مختلفی پدید می‌آمد به گونه‌ای که بسیاری از آنان از گرسنگی می‌مردند و یا برخی ازآن‌ها مرتکب گناهان مهم اجتماعی همچون سرقت، زنا، لواط و مانند آن می‌شدند و شیرازه جامعه را بر هم می‌زدند، بنابراین آزادی یکباره بردگان، کار صحیحی نبوده است. بدین جهت، اسلام برنامه آزادی تدریجی آن‌ها را پایه‌گذاری کرده تا بردگان به تدریج آزاد گردیده و جذب جامعه اسلامی شوند.

اما در پاسخ به این سؤال که: **چگونه ازپیامبرتا امام عسکری علیهم السّلام عبد و کنیز داشتند و خرید و فروش و هبه می کردند؟:** (ضمن پرهیز از مقایسه آن دوران با عصر حاضر) توجه و مقایسه مطالب فوق پیرامون بردگان درك بهتروضعیت روحی و اجتماعی حاکم برآن دوران را فراهم می‌سازد. در عصری که با بردگان حتی گاه همانند حیوانات نیز رفتار نمی‌شد، برخورد امامان معصوم علیهم السّلام با آنان را مقایسه فرمائید. اصولا حضرات معصومین علیهم السّلام بارفتارشان باغلامان، مردم را با حقوق انسانی و الهی آن‌ها آشنا می‌کردند، در واقع، راز غلام و کنیزداشتن آنان این است‌که: آن‌ها از این طریق کلاس رهایی بخش دایر کردند، ولی نه فقط آزادسازی تن، بلکه اول آزادسازی عقل و روح و اندیشه و سپس آزادی تن آنان. یکی از شیوه‌های امامان خرید بسیار زیاد غلامان و آوردن آن‌ها در خانه و قرار دادن آنان تحت تعلیم و

تربیت اصیل و آداب اسلامی و پرورش فکری و معنوی و سپس آزادسازی آنان بوده است. امام سجّاد علیه السّلام هزاران برده را به این شکل خریده و تربیت دینی کرده و آزاد کردند به طوری که مشهور به لشگر موالیان شدند.[۱] آنان نیز که می‌ماندند خودشان نمی‌خواستند از امامان معصوم علیهم السّلام جدا شوند. برای اطلاع بیشتر در ضمن مراجعه به منابع مذکور در متن می‌توانید به این موارد نیز رجوع کنید: تفسیر المیزان: ج٦ (عربی) و ج١٢ (فارسی)، ذیل آیات ١١٦ تا ١٢٠، اسلام و مسئله آزادی بردگی، موسوی زنجانی، از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم، حجتی کرمانی، برده‌داری در روم باستان، بیدار فکر، حقوق بشر، اسدالله مبشّری، نگاهی به بردگی، محمّد علی گرامی، بردگی در اسلام، صادق ایرجی، بردگی از دیدگاه اسلام، مصطفی حسینی. و الله العالم.

***

جسارت عمرو بن عبدود و خشم امیرالمؤمنین علیه‌السّلام

سؤال- قضیّه در کشتن عمرو بن عبد ودّ لعنه الله به دست امیر المؤمنین علیه السّلام آیا درست است که آب دهان انداخت و حضرت دست برداشت و خشم خود را فرو برد بعد اورا کشت آیا صحت دارد و مدرک آن کجاست؟

جواب- داستان آب دهان انداختن عمرو بن عبدودّ لعین...را ابن شهرآشوب از طبری که از نویسندگان عامّه عمیاء است نقل نموده[۲] و سندی نیز ندارد و متن آن نیز قابل قبول نیست؛ زیرا ولیّ معصوم همیشه اقبال به ربّ دارد و هرگز نفس امّاره به سوء ندارد و هر فعلی از او سرزند ظهور اقبال او به خالق تبارک و تعالی است، و اگر هم این واقعه حقیقت می‌داشت کشتن بی‌درنگ عمرو به جهت دشنام دادن به مردگان از مسلمانان در حالی که او یک محارب بود نیز محبوب رب بود، و اگر این خبر صحیح می‌بود احتمال می رفت جهت تعلیمی داشته باشد برای مسلمانان که در اعمال باید خلوص از روی معرفت و ثبات و چیره بر نفس بودن حتّی در سخت‌ترین لحظه‌های زندگی داشته باشند و در اعمال کوچک و بزرگ خود تنها رضای

خداوند تعالی را طالب باشند، و محتمل بود برای ظهور برخی از مقامات غیبی امام برای تکمیل معرفت مسلمانان بوده باشد، و این‌که امام مطیع محض ربّ الأرباب است که در واقعه هجوم به بیت وحی و قتل و شهادت حضرت محسّن سبط شهید و حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیهما و غصب خلافت صبرنمود و تسلیم اراده خداوند تعالی بودنشان را به همه نشان دادند و الله العالم.

* * *

مدح عمر، ابوبکر، عثمان و صحابه در روایاتی...؟

سؤال- در مدح عمر و ابوبکر و عثمان و صحابه به روایات زیر استناد می کنند:

۱- روایت اول: معاني الأخبار: ص۳۸۷ باب نوادر المعاني ...ح۲۳- حدّثنا أبوالقاسم عليّ بن أحمد بن موسى بن عمران الدّقّاق قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال: حدّثنا سهل بن زياد الآدميّ، عن عبدالعظيم بن عبد الله الحسنيّ قال: حدّثني سيّدي عليّ بن محمّد بن عليّ الرّضا، عن أبيه، عن آبائه، عن الحسن بن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: إنَّ أبا بَكْرٍ مِنّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ وَ إنَّ عُمَرَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ وَ إنَّ عُثْمَانَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤادِ.

ترجمه: رسول‌الله فرمودند: ابوبکربرای من به منزله شنوائی و عمر به منزله بینائی و عثمان برایم منزله قلب است.

۲- روایت دوم: بحار الأنوار: ج٦٧ ص۱۲ ب٤٢ حديث۱۵ كتاب الإمامة و التّبصرة: عن القاسم بن عليّ العلويّ، عن محمّد بن أبي عبد الله، عن سهل بن زياد، عن النّوفليّ، عن السّكونيّ، عن جعفر بن محمّد، عن أبيه، عن آبائه عليهم السّلام قال: قال رسول الله صلّى الله عليه و آله: طُوبىٰ لِمَنْ رَآني وَ طُوبىٰ لِمَنْ رَآى مَنْ رَآني وَ طُوبىٰ لِمَنْ رَآى مَنْ رَآني- إلَى السّابِعِ ثُمَّ سَكَتَ.

ترجمه: رسول‌الله فرمودند: خوشا به حال کسانی که مرا دیدند و خوش به حال کسانی که آنهایی را که مرا دیدند را ملاقات کردند. نظر حضرتعالی در این خصوص چیست؟

جواب- روایت اول را که ناقص آورده شده کاملا می‌آوریم زیرا که در بقیه روایت و فرمایش رسول‌الله صلّی الله علیه و آله تفسیرکلام حضرت است و دقیقاً برمذمّت آن سه شخص دلالت

می کند:

عبد العظیم بن عبد الله حسنی گوید: آقایم امام یازدهم حضرت هادی، از پدرش از أجدادش، از امام حسن (حسین - العیون) علیهم السّلام برایم نقل کرد که پیامبرخدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«إِنَّ أَبا بَكْرٍ مِنّي بِمَنْزِلَةِ السَّمْعِ، وَ إِنَّ عُمَرَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ الْبَصَرِ، وَ إِنَّ عُثْمانَ مِنّي بِمَنْزِلَةِ الْفُؤادِ. قالَ: فَلَمّا كانَ مِنَ الْغَدِ دَخَلْتُ إِلَيْهِ وَ عِنْدَهُ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمانُ فَقُلْتُ لَهُ: يا أَبَهْ! سَمِعْتُكَ تَقُولُ في أَصْحابِكَ هٰؤُلاءِ قَوْلاً فَما هُوَ؟ فَقالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: نَعَمْ- ثُمَّ أَشارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِمْ فَقالَ:- هُمُ السَّمْعُ وَ الْبَصَرُ وَ الْفُؤادُ وَ سَيُسْأَلُونَ عَنْ وَلايَةِ وَصِيّي هٰذا- وَ أَشارَ إِلىٰ عَلِيِّ بْنِ أَبي طالِبٍ عَلَيْهِ السَّلامُ ثُمَّ قالَ:- إِنَّ اللهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولٰئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً.- ثُمَّ قالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ:وَ عَزَّةِ رَبّي إِنَّ جَميعَ أُمَّتي لَمَوْقُوفُونَ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ مَسْئُولُونَ عَنْ وَلايَتِهِ وَ ذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ عَزَّوَجَلَّ: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ».[۲۳]

همانا ابوبکربه منزله گوش من، و عمربه منزله چشم من، و عثمان به منزله قلب من است. بامداد فردا خدمت آن حضرت رسیدم، و امیرالمؤمنین و ابوبکرو عمرو عثمان در محضرش بودند، به آن بزرگوار گفتم: پدر جانم! دوش از شما سخنی را که درباره این چند صحابه‌ات فرمودی شنیدم، مقصود از آن چه بوده است؟ در پاسخم فرمود: آری-آن‌گاه با دست مبارکش به سوی ایشان اشاره نمود و فرمود:- ایشانند گوش و چشم و دل- و به سوی علیّ بن ابی طالب اشاره کرد، و فرمود:- به زودی از ولایت این وصیّ من بازپرسی خواهند شد- آن‌گاه فرمود: به راستی خدای عزّوجلّ می‌فرماید: به درستی که از گوش و چشم و دل، از همه اینان بازجویی شوند- آن‌گاه فرمود: به عزّت پروردگارم سوگند تمامی امّت من روز رستاخیزبازداشت می‌شوند و از ولایت علیّ از ایشان پرسیده می‌شود، و آن

است فرموده خدای عزّوجلّ: و باز دارید ایشان را (بر پل صراط) هر آینه ایشان مورد سؤال واقع خواهند شد.

بنابر این روایت مزبور دلالت بر مدح آنان نمی‌کند بلکه ...، و روایت دوم در بحار الأنوار از کتاب الإمامة و التبصرة است، و در کتاب الإمامة و التبصرة چاپ شده که از روی نسخه علامه مجلسی است این روایت وجود ندارد. و در امالی شیخ صدوق[۲۴] مانند آن‌چه را که ذکر کردید می‌باشد و لکن جناب شیخ صدوق حدیث را کامل آورده است در کتاب الخصال خود و آن چنین است:

ابو امامه گوید: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود:

«طُوبیٰ لِمَنْ رَآنِي وَ آمَنَ بِي، طُوبیٰ ثُمَّ طُوبیٰ -**یقولها سبعاً**- لِمَنْ لَمْ یَرَنِي وَ آمَنَ بِي».[۲۵]

خوشا به حال کسی که مرا دید و به من ایمان آورد، و خوشا، و دیگر بار خوشا (تا هفت بار فرمود خوشا) به حال کسی که مرا ندیده به من گروید.

و بدیهی است اگر کسی موفّق به دیدن رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم گردد و به ایشان ایمان نیاورد و یا با ایشان دشمنی و جنگ نماید کافر است، و بشارت دادن به او کاری بیهوده و نادرست است. و الله الهادي و العالم.

***

انتساب امام صادق علیه السّلام به ابوبکر

سؤال- آیا انتساب امام صادق علیه السّلام به ابوبکر... درست است؟

جواب- دلیل مدّعیان انتساب امام صادق علیه السّلام به ابوبکر، بدین قرار است: ۱- استناد می‌کنند به حدیث و اخباری که تصریح بر این مطلب دارد. ۲- و به سخنی که به آن حضرت نسبت می دهند: لقد ولّدني ابوبکر مرّتین.

امّا مورد اوّل: در کتاب اِکمال الدّین و عیون اخبار الرّضا علیه السّلام یکی از روایات درباره

لوح آسمانی ذکرشده است که در آن، سخن از نسب مادری امام جعفرصادق علیه السّلام رفته است و مادر آن حضرت را امّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن ابی بکر ذکر نموده است[۲۶] و کتاب‌های: کافی، المقنعة، الإرشاد، دلائل الإمامة، عیون المعجزات، إثبات الوصیّة، المناقب، الهدایة الکبری، روضة الواعظین، إعلام الوری و عمدة الطّالب همگی مادر آن حضرت را امّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن ابي بکر نقل کرده‌اند، و در الکافي و دلائل الإمامة و عمدة الطّالب، مادر بزرگ مادری آن حضرت را اسماء بنت عبد الرّحمان بن ابي بکر ذکر نموده است.[۲۷]

و در کتاب‌های مخالفین: کشف الغمّة از حافظ جنابذی حنبلی و از محمّد بن طلحة و از ابن الخشّاب، و در کتاب تاریخ الخمیس و الأنوار القدسیّة و التّحفة اللّطیفة همه مادر امام صادق علیه السّلام را امّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن ابی بکر دانسته‌اند.

و در کتاب‌های: کشف الغمّة از حافظ جنابذي، و تاریخ الخمیس و التّحفة اللّطیفة مادر بزرگ مادری امام صادق علیه السّلام را اسماء بنت عبد الرّحمان بن ابي بکر ذکر کرده‌اند.[۲۸]

نکته دیگر: در جای دیگری از کتاب کشف الغمّة، بنابر نقل حافظ جنابذی مادر بزرگ مادری امام باقر علیه السلام را أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بکر ذکر کرده است و این با نقل دیگر کشف الغمّة از جنابذی مخالف است.[۲۹]

نکته: شهید اوّل قدّس سرّه در کتاب الدّروس الشرعیّة، مادر امام صادق علیه السّلام را امّ فروة بنت القاسم بن محمّد ذکر نموده و نامی از ابوبکر نیاورده است.[۳۰]

امّا روایتی که در کتاب‌های العیون و الإکمال وجود دارد: اشکالاتی بر آن وارد است:

۱- تمامی راویان به جز محمّد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی که صدوق بروی ترضّی نموده است، از مجاهیل‌اند، و روایت اعتبار سندی ندارد.

۲- این روایت با احادیثی که در کتاب‌های کافی، کمال الدبین، العیون، الغیبة نعمانی و غیر آن‌ها به سند صحیح آمده، مخالفت‌هایی دارد؛ مانند این‌که در آن‌ها آمده است که جابر به امام

باقر علیه السّلام عرضه داشت: مادرت حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها لوح را به من دادند و من آن‌را خواندم و نسخه‌ای از آن برداشتم، در حالی که در این روایت آمده بود که حضرت فاطمه علیها السّلام فرموده باشند:

«نهی شده است از این‌که کسی به آن دست بزند مگر این‌که پیامبر و یا وصیّ پیامبر و یا از اهل‌بیت علیهم السّلام باشد».

و این دو مطلب با هم مغایر و مخالف‌اند.

۲- در احادیث صحیح لوح، ذکری از نسب مادری امامان نشده بود و در این روایت به تفصیل سخن از مادران امامان رفته است. با همه این‌ها این روایت از اعتبار ساقط است. و احتمال می‌رود که کلینی و مفید و غیرآن‌ها بنابر روایت عیون و کمال الدّین نسب را چنان ذکر نموده‌اند و از آنچه در کتاب‌های الإحتجاج، الصّراط، الإعلام و الروضة آمده است برمی‌آید که از کتاب العیون یا از کتاب إکمال الدین باشد.

ضمن این‌که آنچه در کتاب‌های الکافی، المقنعة، الإرشاد، الدلائل، عیون المعجزات، الإثبات و الهدایة آمده است و برخی از کتاب‌های مخالفین همه خبراند و کلام معصوم علیهم السّلام نیستند.

اضافه بر این‌ها قرمانی از علمای مخالفین در کتاب خود أخبار الدّول وآثار الأول چاپ شده در حاشیه الکامل في التاریخ به سال ۱۳۰۲ هـ در جلد۱ صفحه۲۳٤ نوشته است: أمّه (الإمام الصّادق علیه السّلام) هي أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي سمرة.

و عدم ذکر نام قاسم بن محمّد بن أبي سمرة در کتاب‌های رجال، دلیل نمی‌شود بر این‌که او یک شخصیت موهوم باشد؛ زیرا بسیاری از شخصیت‌ها هستند که در تاریخ بنابر علّت و یا عللی اهمال شده و ذکری از آنان نیامده است و چه بسا به همین خاطر است که شهید اوّل اِکتفا فرموده به ذکر این لفظ: امّ فروة بنت القاسم بن محمّد.

همچنین احتمال دارد به سبب شهرت قاسم بن محمّد بن ابی بکرباشد که نام وی را به ذهن افراد سبقت می‌دهد که هرگاه می‌نویسند: قاسم بن محمّد، به آن اضافه می‌کنند ابن ابی بکر بنابرعادت و انسی که با آن دارند اگرنگوییم که عمدی در کار نبوده تا بدین وسیله برای ابوبکرفضیلتی بتراشند. مضاف براین‌که با مراجعه به کتاب‌های تاریخ و تراجم رجال معلوم می‌شود که قاسم بن محمّد بیش از یک نفربوده است.

نتیجه این‌که: دلیلی برنوادگی امام جعفرصادق و یا امام محمّدباقرعلیهما السّلام نسبت به ابوبکر نمی‌باشد به سبب این‌که روایت‌ها از مخالفین است، و مرسل‌اند، و روایت صدوق مجهول و فاقد اعتبار است.

و امّا سخنی که به امام جعفرصادق علیه السّلام نسبت داده شده است: لقد ولّدني أبوبكر مرّتين.

از کتاب های شیعیان: عمدة الطّالب که مرسلاً آورده است و با حدیث مرسل و بدون سند، نمی‌توان برمطلبی استدلال کرد.

و در کتاب‌های مخالفان: کشف الغمّة بنابرنقلی از حافظ جنابذی، تاریخ الخمیس، التّحفة اللّطیفة و در برخی دیگراز کتاب‌های مخالفین نیزمرسل و یا مسند وجود دارد، مانند کتاب دارقطنی می‌باشد.

تمامی این‌ها از مخالفین می‌باشند و همگی به طور اِرسال و دارقطنی و برخی دیگرمسنداً نقل کرده‌اند و از سخن جنابذی در کشف الغمّة: ج۲ ص۱۶۳ که او نیزخبررا مرسلاً نقل کرده، نقلی قدیمی‌ترسراغ نداریم و به نظرمی‌رسد که ذهبی نیزدر تذکرة الحفّاظ: ج۱ ص۱۶۶ به لفظ: ولّدني أبوبكرمرّتين! مرسلاً از او نقل نموده باشد.

نقل کشف الغمّة از حافظ عبد العزیزبن الأخضرجنابذی .همان طورکه در ابتدای کتاب خود ذکرکرده است .به واسطه کتاب‌های مخالفین بوده و خود جنابذی نیزاز مخالفین است. اربلی در

کشف الغمّة از کتاب عبدالعزیز الأخضر الجنابذیّ که حنبلی است و در سال ۵۲٤ به دنیا آمده و در سال ٦۱۱ درگذشته، نقل می‌کند و می‌گوید: قال جعفر علیه السّلام: و لقد ولّدني أبوبکر مرّتین. ناقل حدیث فردی مخالف است و گفتار او در مقام احتجاج، برای شیعه حجّت نیست. اضافه بر آن این‌که روایت بی سند و در اصطلاح، حدیث مرسل است و حدیث مرسل و فاقد سند، فاقد حجّیّت و غیر قابل احتجاج است و نمی‌توان با حدیث ضعیف و خبر بی‌سند بر یك اصل عقیدتی استدلال کرد.

* * *

اگر عمر بود، امام حسین علیه‌السّلام را یاری می‌کرد؟

سؤال- گفته شده است امام حسین علیه السّلام هنگام خروج از مدینه به ابن عمر ... فرمودند: «... اگر پدرت می بود با من می‌آمد». آیا این صحّت دارد و معتبر می‌باشد؟

جواب- قبل از آن‌که به سؤال شما پاسخ بدهم لازم است که بگویم از گزارشی که جناب عالی دادید معلوم می‌شود که این به اصطلاح سؤالات و صحیح آن است که گفته شود شبهه‌ها، از سوی برخی بیمار دلانی است که قرآن کریم از آنان یاد فرموده:

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ»[۳۱]

در دل‌هایشان بیماری هست. خداوند بر بیماری ایشان بیفزاید و به خاطر دروغ گفتنشان، عذابی دردناك دارند.

وکار آنان سعی ناتوان و بیهوده‌ای برای خاموش نمودن نور الله جلّ جلاله .یعنی نور الله حضرات معصومین طٰهٰ و آل یاسین صلوات الله علیهم می‌باشد:

«يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ»[۳۲]

این‌جانب بحول الله و قوّته و با عنایات اعلی‌حضرت بقیّة الله الأعظم سلام الله علیه و عجّل الله فرجه الشّریف، جواب‌های لازم را به صورت مختصر ذکر خواهم نمود و از ذات باری تعالی جلّت عظمته هدایت خود و شما و همه آنان که طالب هدایت‌اند را به صراط مستقیم معرفت و

طاعت حضرات معصومین خواهانم.

در پاسخ می‌گوییم: آنچه به امام حسین علیه السّلام نسبت داده شده که به ابن عمر فرموده باشند، بنابر نقل عامّه چنین است: فوالّذي بعث جدّي محمّداً صلّى الله عليه و آله بشيراً و نذيراً، لوأنّ أباك عمربن الخطّاب أدرک زماني لنصرني كنصرته جدّي، و أقام من دوني قيامه بين يدي جدّي ... . این نقل در کتاب الفتوح ابن اعثم کوفي ناصبی جلده صفحات۳۸ الی ٤٤ و در مقتل الحسین علیه السّلام خوارزمی جلد۱ صفحه۱۹۰ الی ۱۹۳ می‌باشد که هردو از مخالفین‌اند و مرسلاً نقل نموده‌اند.

اضافه بر این‌که پدر عبدالله خود مؤسّس همه ظلم‌ها است و سیره وی، همه در مخالفت و عداوت با اهل‌بیت نبوّت از رسول‌الله تا بقیه اهل‌بیت صلوات الله علیهم اجمعین بوده، و نسبت این کلام به امام حسین علیه السّلام کذب محض است.

علاوه بر این‌که در این فقره آمده: لنصرني كنصرته جدّي ...، این در حالی است‌که در هیچ کجای تاریخ صحیح ثبت نشده است که وی، رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را نصرت داده بلکه در تمامی جنگ‌ها از شمار فراریان بوده و خود نیز تصریح نموده که چون بز کوهی فرار می‌کردم.

از طرفی مکالمه آن‌حضرت با ابن عمر در کتاب‌های دیگری نیز آمده است‌که فاقد این فقرات از جانب آن حضرت است.[۳۳]

***

وجود و شهادت حضرت رقیّه علیهاالسّلام

سؤال- با توجّه به یک شبهه مطرحه لطفاً سند تاریخی در خصوص وجود و شهادت حضرت رقیّه صلوات الله علیها مطلب و یا منبع موثّق عنوان بفرمایید؟

جواب- حضرت رقیّه علیهاالسّلام دخترخردسال امام حسین علیه‌السّلام که همراه اسیران اهل بیت علیهم‌السّلام به شام برده شد و در همان‌جا فوت کرده و به خاك سپرده شدند. براساس

نوشته‌های بعضی کتاب‌های تاریخی، نام مادر حضرت رقیّه علیهاالسّلام، امّ اسحاق است که پیش‌تر همسر امام حسن مجتبی علیه‌السّلام بود و پس از شهادت ایشان، به وصیّت امام حسن علیه‌السّلام به عقد امام حسین علیه السّلام در آمده است. مادر حضرت رقیّه علیها السّلام از بانوان بزرگ و بافضیلت اسلام به شمار می‌آید. بنا به گفته شیخ مفید در کتاب الإرشاد، کنیه ایشان بنت طلحه است.

رقیّه از «رق» به معنی بالا رفتن و ترقّی گرفته شده است. گویا این اسم لقب حضرت و نام اصلی ایشان فاطمه بوده است؛ زیرا نام رقیّه در شمار دختران امام حسین علیه‌السّلام کمتر به چشم می‌خورد. در واقع، بعضی از فرزندان امام حسین علیه‌السّلام دو اسم داشته‌اند و امکان تشابه اسمی نیز در فرزندان ایشان وجود دارد.

گذشته از این، در تاریخ نیز دلایلی بر اثبات این مدعا وجود دارد. چنانچه در کتب تاریخ آمده است: «در میان کودکان امام حسین علیه‌السّلام دختر کوچکی به نام فاطمه بود و چون امام حسین علیه‌السّلام، مادر بزرگوارشان را بسیار دوست می‌داشتند، هر فرزند دختری که خدا به ایشان می‌داد، نامش را فاطمه می‌گذاشت. همان گونه که هرچه پسر داشتند، به احترام پدرشان امیرالمؤمنین علیّ علیه‌السّلام وی را علیّ می‌نامید».

گفتنی است سیره دیگر امامان نیز در نام‌گذاری فرزندانشان چنین بوده است. قدیمی‌ترین کتابی که از حضرت رقیّه علیهاالسّلام به عنوان دختر امام حسین علیه‌السّلام یاد کرده است و شهادت او را در خرابه شام می‌داند، کتاب کامل بهائی است. این کتاب، اثر عالم بزرگوار، شیخ عماد الدّین الحسن بن علیّ بن محمّد طبری امامی است که به امر وزیر بهاءالدین، حاکم اصفهان در روزگار سلطنت هلاکوخان، نوشته شده است. به ظاهر، نام‌گذاری آن به کامل بهائی از آن روست که به امر بهاءالدّین نگاشته شده است. این کتاب در سال ٦٧٥ هجری قمری تألیف شده و به دلیل قدمت زیاد آن، از ارزش ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا به

جهت نزدیك بودن تألیف با رویدادهای نگاشته شده، به نسبت منابع موجود در این راستا، حائز اهمیت است و منبعی ممتاز به شمار می‌رود و دست مایه تحقیقات بعدی بسیار در این زمینه قرار می‌گرفته است. شیخ عباس قمی در نفس‌المهموم و منتهی الآمال، ماجرای شهادت حضرت رقیّه علیهاالسّلام را از آن کتاب نقل می‌کند.

هم‌چنین بسیاری از عالمان بزرگوار مطالب این کتاب را مورد تأیید قرار داده و به آن استناد کرده‌اند. درباره سنّ شریف حضرت رقیّه علیها السّلام در میان تاریخ‌نگاران اختلاف نظر وجود دارد و مشهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ٦١ ه. ق، پرپر شده است. در مورد نحوه شهادت آن حضرت نقل است که پس از ورود اسیران اهل بیت علیهم‌السّلام، آنان را در مکانی کنار «باب الفرادیس» که در آن زمان خرابه‌ای بود، مستقر کردند. رقیّه در این زمان چهار ساله بود و مرتباً بهانه پدر می‌کرد و یزید لعنه‌الله دستور داد سر پدر را نزد او ببرند. چون رقیّه علیهاالسّلام آن سر خونین را دید از غم واندوه فراوان پس از چند روز وفات یافت.

حضرت رقیّه علیها السّلام در میراث مکتوب

و روایاتی دالّ بر وجود حضرت رقیّه سلام الله علیها دختر خردسال حضرت سیّد الشهداء علیهماالسّلام در کتاب‌های تاریخی و مقاتل وجود دارد، و در این مختصر برخی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم:

از قدیمی‌ترین منابعی که نام حضرت رقیّه علیهاالسّلام را یاد نموده مقتل الحسین علیهالسّلام، لوط بن یحیی أبومخنف متوفای۱۵۷ هـ ق است، چنین می‌گوید:

و من کلام له عند وداعه مع أهله:

و از سخنان حضرت هنگام وداع با خاندانش چنین بود:

«اللّهمّ إِنَّكَ شاهِدٌ عَلىٰ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ الْمَلاعينِ أَنَّهُمْ عَمَدوا أَنْ لا يُبْقونَ مِنْ ذُرِّيَّةِ

رَسولِكَ».

بارالها! همانا تو گواه بر این قوم لعنت شده هستی که به قطع تصمیم به عمد دارند که از ذرّیّه (و نسل) پیامبرت (همه را بکشند و) کسی را باقی نگذارند.

سپس ندا داد:

«يا أُمَّ كُلْثوم! وَ يا سَكينَةُ! وَ يا رُقَيَّةُ! (وَ يا عاتِكَةُ!)[۳۴] وَ يا زَيْنَبُ! يا أَهْلَ بَيتي! عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلامُ».[۳۵]

ای امّ‌کلثوم! و ای سکینه! و ای رقیّه! (و ای عاتکه!) و ای زینب! ای خاندانم! از من بر شما سلام (وداع).

و بنابر نقل سیّد بن طاوس رضي الله عنه سیّد الشّهداء علیهاالسّلام خطاب به اهل‌بیت علیهم‌السّلام فرمود:

«... يا أُخْتاهُ! يا أُمَّ كُلْثومَ! وَ أَنْتِ يا زَيْنَبُ! وَ أَنْتِ يا رُقَيَّةُ! وَ أَنْتِ يا فِاطِمَةُ! وَ أَنْتِ يا رَبابُ! ... ».[۳۶]

... ای خواهرم! ای امّ‌کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای رقیّه! و تو ای فاطمه! و تو ای رباب! ... .

قصیده سیف بن عَمیره نخعی کوفی (از جمله راویان زیارت عاشورا به نقل از امام باقر علیه السّلام) است، وی ثقه و فقیهی از فقهاء شیعه بوده و از اصحاب امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السّلام می‌باشد و پیش از سال ۱۸۳ هجری زنده بوده. او در رثای سالار شهیدان علیه السّلام قصیده بلند و پرسوزی که ۱۰۶ بیت می‌باشد را سروده و بسیاری از بزرگان در کتاب‌های خود چند بیت و یا همه ابیات آن را آورده‌اند. او در دو بیت از قصیده خود از حضرت رقیه نام برده است:

۱- جَلَّ الْمُصابُ بِمَنْ أُصِبْنا فاعْذِري ...

...

۷۳- و رقيّةٌ رَقَّ الحسود لضعفها و غدا لَيَعْذُرُها الّذي لم يَعْذُرِ

و حسودان برضعف رقیّه دل‌می‌سوزاندند*و آنان که بی‌تابی را برکسی نمی‌پسندند، براو خرده نگرفتند

۷٤- وَلِأُمِّ كُلْثومٍ يَجِدُّ جَديدُها لَثْمٌ عَقيبَ دُمُوعِها لَمْ يَكْرُرِ

وامّ‌کلثوم‌که پس ازهربوسه‌ای ازسربریده*اشک‌ریزان بوسه‌ای دیگرازآن می‌گیرد

۷۵- لَمْ أَنسها و سكينةٌ و رقيّةٌ يبكينه بتحسُّرٍ و تزفُّرِ

یادم نمی‌رودکه امّ‌کلثوم، سکینه ورقیّه*با حسرت وآهِ‌جگرسوزبراومی‌گریستند

...

۱۰۵- و عُبَيْدُكُمْ سَيْفٌ فَتَى ابْنِ عُمَيْرَةٍ عَبْدٌ لِعَبْدِ عُبَيْدِ حَيْدَرَ قَنْبَرِ[۳۷]

و بنده‌کوچک شما پسرابن عمیره*بنده وغلام غلامِ قنبرغلامِ‌کوچک حیدراست

أبوعلي أحمد بن إبراهيم بن خالد الموصليّ نزيل بغداد متوفى ۲۳٦ قمری چنین گوید:

... أمّا الحسينيّة، فهم من أولاد الحسين بن عليّ رضي الله عنهما، ولم يبق من أولاده إلاّ زين العابدين رضي الله عنه و فاطمة و سكينة و رقيّة، ... .[۳۸]

... امّا (فرزندان علیّ از نسل حسین) پس آنان از فرزندان حسین بن علیّ علیهما السّلام، و از فرزندان او باقی نماندند مگر: زین العابدین رضی الله عنه و فاطمه و سکینه و رقیّه، ... .

و ابن فندق بیهقی متوفای ٥٦٥ هجری قمری چنین گوید:

...أمّا (أبناء عليّ من الحسين) الحسينيّة، فهم من أولاد الحسين بن عليّ رضي الله عنهما، ولم يبق من أولاده إلاّ زين العابدين رضي الله عنه و فاطمة و سكينة و رقيّة،...[۳۹]

... امّا (فرزندان علیّ از نسل حسین) آنان از فرزندان حسین بن علیّ علیهما السّلام هستند و از فرزندان او باقی نماندند مگر: زین العابدین رضی الله عنه و فاطمه و سکینه و رقیّه، ... .[۴۰]

محمّد بن طلحة الشّافعيّ متوفای۶۵۲ هـ‌ق: در کتاب «مطالب السّئول في مناقب آل‌الرّسول»: صفحه۲۵۷ فصل۹ می‌نویسد:

في أولاده عليهم‌السّلام: كان له من الأولاد ذكوراً و إناثاً عشرة، ستّة ذكوراً و أربع إناث فالذّكور: عليّ الأكبر و عليّ الأوسط و هو سيّد العابدين- و سيأتي ذكره في بابه إن شاء الله تعالى- و عليّ الأصغر و محمّد و عبد الله و جعفر. فأمّا عليّ الأكبر قاتل بين يدي أبيه حتّى قتل شهيداً و أمّا عليّ الأصغر جاءه سهم و هو طفل فقتله، و قد تقدّم ذكره عند ذكر الأبيات لمّا قتل، و قيل إنّ عبد الله أيضاً قتل مع أبيه شهيداً. و أمّا البنات: فزينب و سكينة و فاطمة هذا هو المشهور. و قيل بل كان له أربعة بنين و بنتان و الأوّل أشهر، و كان الذّكر المخلّد و الثّناء المنضّد مخصوصاً من بين بنيه بعليّ الأوسط زين العابدين دون بقيّة الأولاد.

و در«کشف‌الغمّة» چاپ اول، تبریزسنه۱۳۸۱ قمری: ج۲ ص۳۸ آمده: کمال‌الدّین گوید:

كان له من الأولاد ذكوراً و إناثاً عشرة، ستّة ذكور و أربع إناث.

امام حسین ده فرزند داشت. شش پسر و چهار دختر.

کمال‌الدّین از دخترها زینب، فاطمه و سکینه را نام برد. چهارمی را نام نمی‌برد.

نویسنده کتاب «ناسخ التواریخ»، مجلّد سیّدالشهداء در صفحه۲۳۸، چاپ سوم جلد چهارم آورده است:

محمّد بن طلحه شافعی در «مطالب‌السّؤل» می‌گوید: امام حسین علیه‌السّلام چهار دختر داشت: فاطمه، سکینه، زینب و چهارمی را نام نبرده است.

و شیخ جلیل عماد الدّین حسن بن علیّ طبری در «کتاب السقیفة معروف به کامل بهایی» که آن را به سال ٦٧٥ تألیف کرده چنین می‌نویسد:

در (رساله حاویه)[٤١] آمد که زنان خاندان نبوّت در حالت اسیری حال مردان که در کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان پوشیده می‌داشتند، و هر کودکی را وعده‌ها می‌دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است بازمی‌آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند، دخترکی بود چهارساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم سخت پریشان، زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان بر خواست. یزید خفته بود از خواب بیدار شد، و حال تفحّص کرد. خبر بردند که حال چنین است آن لعین در حال گفت که: بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین سر بیاورد و در کنار آن دختر چهارساله نهادند. پرسید این چیست؟ ملاعین گفت: سر پدر تو است. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد.[٤٢]

و از طرفی نقل‌های مربوط به تعمیر قبر ایشان و این‌که او دختری خردسال بوده است را باید به موارد فوق افزود.

حائری مازندرانی می‌نویسد:

برخی اشخاص صالح برایم نقل کرده‌اند که رقیّه، دختر حسین علیه‌السّلام در دمشق ضریحی دارد. وقتی دیوارهای قبرش خراب شد، خواستند که او را بیرون بیاورند و قبر را تجدید بنا کنند. اما هیچ کس از ترس داخل قبر نمی‌رفت. پس شخصی از سادات به نام سیّد ابن مرتضی حاضر شد و وارد قبر گردید. پارچه‌ای بر روی جنازه افکند و او را بیرون آورد و معلوم شد که دختری کوچك و نابالغ است؛ که پیکرش از شدّت ضربه مجروح می‌باشد. من این مطلب را برای یکی از عالمان فاضل گفتم و او نیز آن را از زبان

یکی از بزرگان خود برایم نقل کرد.[۴۳]

همچنین برخی از نویسندگان، بر این حقیقت تصریح نموده‌اند مانند آنچه در منتخب التّواریخ، مراقد اهل‌بیت در شام (به زبان فارسی)، نوشته محمّد ادیب آل‌تقیّ‌الدّین حصنی صفحه۴۵ نقل شده است که حضرت رقیّه دختر خردسال امام حسین علیه‌السّلام در باب الفرادیس مدفون است.

از عبد الوهّاب شعرانی در باب دهم کتاب المنن نقل شده است که گوید:

یکی از خواصّ برایم نقل کرده که رقیّه، دختر امام حسین علیه‌السّلام در بارگاه نزدیک جامع دارالخلیفه یزید، به همراه جماعتی دیگر از اهل‌بیت علیهم‌السّلام مدفون است. این مسجد امروزه به جامع شجرة الدّرّ مشهور است در سمت چپ جوینده سیّده نفیسه است و جایی که حضرت رقیّه در آن مدفون است در سمت راستش قرار دارد. بر سنگ نصب شده بر در این خانه چنین نوشته شده است:

«بُقْعَةٌ شُرِّفَتْ بِآلِ‌النَّبِيّ * وَ بِبِنْتِ الحسينِ الشّهيد رقيّة».[۴۴]

زمینی که به آل پیامبر شرافت یافت * و به رقیّه دختر حسین شهید

و در میان شیعیان شهرت عظیمی بوده و می‌باشد که مرقد مطهّر حضرت رقیّه شهیده دختر خردسال حضرت امام حسین علیهماالسّلام در بازار شام وجود دارد و ملجأ و پناه و مزار شیعیان در طول تاریخ بوده و می‌باشد و بسیاری از حوائج خود را به واسطه آن حضرت از حضرت الله تعالی خواسته‌اند و برآورده شده است و الحمد لله ربّ العالمین.

از مسلّمات است که دختر خردسالی از فرزندان حضرت امام حسین علیه‌السّلام در شهر شام قدیم، بر اثر صدمات بسیار و رنج و غم و رؤیت سر بریده پدر گرام خود به شهادت رسیده است. و در برخی از کتاب‌های مقتل تفصیل ماجرا آمده است. و از عبرت‌های الهی است که بر قبر طاغوتی چون معاویه لعنة الله علیه اکنون تلّی از زباله و نجاسات می‌باشد، و قبر یزید لعنة

الله علیه نامعلوم است، و در همان شهر مکانی که زمانی خرابه‌ای بیش نبود، اکنون قبردختر خردسال امام حسین علیهماالسّلام، بارگاه باشکوهی دارد که پیوسته آکنده از ارادتمندان به آن حضرت از گوشه و کنار جهان است که برای زیارت مرقد مطهّرو عرض ادب به ایشان به آن‌جا می‌آیند.

«... يَرْفَعِ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ».[۴۵]

... خداوند آنانی را از شما که ایمان آورده‌اند و آن‌هایی را که علم داده شده‌اند ترفیع درجه می‌دهد و خدا به هرچه کنید آگاه است.

«في بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ».[۴۶]

(آن مشکات) در خانه‌هایی است که خدا رخصت داده تا آن‌جا رفعت یابد و در آن‌ها ذکر او شود و صبح و شام تسبیح و تنزیه ذات پاك او کنند.

و برای کشف حقایق بیشترتا دولت آل محمّد صلّی الله علیهم اجمعین باید صبرنمود.

و کسانی که برخلاف اعتماد بسیاری از علمای شیعه و کتاب‌هایی که درباره آن حضرت و بارگاه ایشان و کراماتی که به واسطه توسّل به ایشان شده است نسبت به آن بارگاه مطهّر تشکیک کنند به یقین بیمار دلند. آنان که درباره اهل بیت نبوّت علیهم‌السّلام شبهه افکنی می‌کنند بدانندکه رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمودند:

«إِنَّ إِبْليسَ لَعَنَهُ اللهُ في ذٰلِكَ الْيَوْمِ يَطيرُ فَرَحاً فَيَجُولُ الْأَرْضَ كُلَّها بِشَياطينِهِ وَ عَفاريتِهِ فَيَقُولُ: يا مَعاشِرَ الشَّياطينِ! قَدْ أَدْرَكْنا مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ الطَّلِبَةَ وَ بَلَغْنا في هَلاكِهِمُ الْغايَةَ وَ أَوْرَثْناهُمُ النّارَ إِلّا مَنِ اعْتَصَمَ بِهٰذِهِ الْعِصابَةِ فَاجْعَلُوا شُغُلَكُمْ بِتَشْكيكِ النّاسِ فيهِمْ، وَ حَمْلِهِمْ عَلىٰ عَداوَتِهِمْ، وَ

إِغْرائِهِم بِهِمْ، وَ أَوْلِيائِهِمْ، حَتّىٰ تَسْتَحْكِمُوا ضَلالَةَ الْخَلْقِ وَ كُفْرَهُمْ، وَ لا يَنْجُو مِنْهُمْ ناجٍ «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْليسُ» وَ هُوَ كَذُوبٌ: أَنَّهُ لا يَنْفَعُ مَعَ عَداوَتِكُمْ عَمَلٌ صالِحٌ وَ لا يَضُرُّ مَعَ مَحَبَّتِكُمْ وَ مُوالاتِكُمْ ذَنْبٌ غَيْرُ الْكَبائِرِ...»[۴۷].

ابلیس لعنه الله در آن روز (روز عاشورا و پس از آن) از خوشحالی به پرواز در می‌آید، پس در تمام نقاط دستیاران و عفریت‌هایش را فراخوانده و به آن‌ها می‌گوید: ای جماعت شیاطین! طلب و تقاصّ خود را از فرزند آدم گرفته و در هلاکت ایشان به نهایت آرزوی خود رسیده و آتش دوزخ را نصیب ایشان نمودیم مگر کسانی که به این جماعت (مقصود اهل‌بیت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم) بپیوندند. از این‌رو سعی کنید نسبت به ایشان، در مردم تردید ایجاد کرده و آن‌ها را بر دشمنی ایشان وادارید تا بدین وسیله؛ گمراهی مردم و کفرشان مسلّم و محقّق شده و نجات یافته‌ای در میان آنان نباشد. ابلیس با این‌که بسیار دروغ‌گو است، این کلام را به ایشان راست گفت، وی به آن‌ها اطّلاع داد که اگر کسی با این جماعت (اهل‌بیت پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم) دشمنی داشته باشد، هیچ عمل صالحی برایش نافع نیست همچنان که اگر نسبت به ایشان محبّت داشته باشد، هیچ گناهی غیر از گناهان کبیره ضرری به او نمی‌رساند.

در نیمه اوّل قرن چهاردهم، شیخ محمّدهاشم خراسانی (م۱۳۵۲ق) در کتاب فارسی منتخب‌التّواریخ، ضمن این‌که مزار را متعلّق به رقیّه بنت الحسین علیه‌السّلام معرّفی نموده، داستان آسیب دیدن قبر را با تفصیل بیشتری نقل کرده، متن گزارش او، چنین است:

و عالم جلیل، شیخ محمّدعلیّ شامی ـ که از جمله علماء و محصّلین نجف اشرف است ـ به حقیر فرمود که: جدّ اُمّی بلا واسطه من، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می‌شود به سیّد مرتضی علم الهدی وسنّ شریفش علاوه بر نود بود و بسیار

شریف و محترم بود، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند. شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیّه بنت الحسین علیهماالسّلام را که فرمود: «به پدرت بگو به والی بگوید: آب افتاده میان قبرو لحد من، و بدن من، در اذیّت است. بگو بیاید و قبرو لحد مرا تعمیر کند». دخترش به سیّد، عرض کرد. سیّد، از ترس حضرات اهل تسنّن به خواب، اثری مترتّب ننمود. شب دوم دختروسطی سیّد، همین خواب را دید. باز به پدر گفت. ترتیب اثری نداد. شب سوم دخترصغرای سیّد همین خواب را دید و به پدر گفت. ایضا ترتیب اثری نداد. شب چهارم خود سیّد مخدّره رقیّه را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند که: «چرا والی را خبردار نکردی؟ «سیّد بیدار شد. صبح رفت نزد والی شام و خوابش را به والی شام نقل کرد. والی امر کرد علماء و صلحای شام از سنّی و شیعه بروند و غسل کنند و لباس‌های نظیف در بر کنند. به دست هر کس قفل درب حرم مقدّسه باز شد، همان کس برود و قبر مقدّسه او را نبش کند و جسد مطهّره را بیرون بیاورد تا قبر مطهّر را تعمیر کند. بزرگان و صلحاء از شیعه وسنّی، در کمال ادب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچیك باز نشد، مگر به دست مرحوم سیّد. بعد که مشرّف میان حرم شدند، مِعوَل هیچیك به زمین اثر نکرد مگر معول سیّد ابراهیم. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند. دیدند بدن نازنین مخدّره میان لحد و کفن آن مخدّره مکرّمه، صحیح و سالم است؛ لیکن آب زیادی میان لحد جمع شده. پس سیّد بدن شریف مخدّره را از میان لحد، بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قِسم، بالای زانوی خود نگه داشت و متّصل گریه می کرد تا آن که لحد مخدّره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می‌شد، سیّد بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می‌گذاشت. بعد از فراغ، باز برمی‌داشت و برزانو می‌نهاد تا آن‌که از تعمیر قبرو لحد فارغ شدند. سیّد بدن مخدّره را دفن کرد و از معجزه این مخدّره در این سه روز، سیّد

نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو، بعد که خواست مخدّره را دفن کند، سیّد دعا کرد خداوند، پسری به او مرحمت نماید. دعای سیّد، مستجاب شد و در این سنّ پیری، خداوند به او پسری مرحمت فرمود مسمّا به سیّد مصطفی. بعد والی تفصیل را به سلطان عبد الحمید نوشت. او هم تولیت زینبیّه و مرقد شریف رقیّه و مرقد شریف اُمّ کلثوم وسَکینه را به او واگذار نمود و فعلاً هم آقای حاجی سیّد عبّاس پسرآقا سیّد مصطفی پسرآقا سیّد ابراهیم سابق الذکر، متصدّی تولیت این اماکن شریفه است. انتهی. و گویا این قضیّه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده است. میرزا علی اصغرخان [اتابك ، امین السلطان]، وزیر اعظم ایران، به سال ۱۳۲۳ ق، آن‌را بازسازی کرده و در بالای در، تاریخ بازسازی را حَك کرده‌اند که در آن، این اشعار آمده است: مرتبه ای عالی است برای علیّ وزیراعظمِ ایران که تجدید کننده است. و من، تاریخ بازسازی آن‌را که می‌درخشد به ابجد سرودم: «**بقبر رقیّة من آل‌أحمد**».

مرقد مطهّر حضرت رقیّه علیها السّلام

حضرت رقیّه علیها السّلام را کنار آن مکان که مقبره‌ای عمومی به نام «مقبرة باب الفرادیس» بود به خاک سپردند. این مقبره در شمال غربی محله قدیمی دمشق و کنار باب الفرادیس قرار داشت. در ابتدا سلاطین ایّوبی برقبراو مقبره‌ای کوچک ولی زیبا ساختند، سنگ قبری که بر وی نهاده شد، از سنگ موزاییک تزیین شده به وسیله عاج و مرمربود که اطراف آن را ضریح زیبایی احاطه کرده بود و برفراز آن نیزگنبد و عمارتی بنا شد. مکان یاد شده که از همان ابتدا به صورت مسجد و مقبره بود، در سال۱۱۲۵ قمری مورد بازسازی قرار گرفت و در سال۱۳۲۳ قمری به وسیله میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان صدر اعظم ایران، دوباره ترمیم شد. در آن زمان سه کتیبه سنگی در داخل حرم مطهّردر سمت محراب شبستان آن دیده می‌شد. در کتیبه

اول چند حدیث در فضایل اهل‌بیت علیهم‌السّلام و نام میرزا بابا مستوفی گیلانی به عنوان تعمیرکننده بقعه مقام رقیّه، به تاریخ ۱۱۲۵ قمری دیده می‌شد. در کتیبه دوم به مکان دفن ملک کامل ناصرالدین محمّد که در سال۸۸۰ قمری در این مکان مدفون شده بود اشاره و بر کتیبه سوم نیز چند بیت شعر نوشته شده بود. حرم مطهر حضرت رقیه علیهاالسّلام قبل از تجدید بنا، مقبره‌ای کوچک بود که در مدخل آن حیاطی کوچک بود که در وسط آن حوض آبی قرار داشت که محلّ وضوی زائران به شمار می‌رفت. قبر مطهّر در داخل حرم مستطیل شکل درازی قرار داشت که در سمت دست راست این حرم دری کوچک تعبیه شده بود که به داخل مسجد نسبتاً بزرگ‌تری منتهی می‌شد.

***

علّت عدم حضور عبد الله بن جعفر در کربلاء چیست؟

سؤال- نظر حضرت عالی درباره علّت عدم حضور عبد الله بن جعفر رضی الله عنه در کربلاء چیست؟ نظر به اینکه شأن و جلالت ایشان در تاریخ بسیار زبانزد است.

جواب- عبد الله بن جعفر رضی الله عنه مخالف حرکت امام حسین علیه السّلام نبود، او همسر و دو فرزند خود را با امام همراه نمود و فرزندان خود را به جهاد در رکاب امام امر نمود، و این‌که او با همراهی خود نصرت امام نکرد بلکه خواهان رجوع امام بود زیرا شفقت بر امام داشت لکن در حجاز ماند تا بتواند از باقی‌ماندگان از آل‌محمّد صلّی الله علیهم محافظت نماید، درباره فضائل او به موسوعه معجم رجال الحدیث جلد۱۱ ص۱٤٦ رقم٦٧٦٢ مراجعه نمایید.

وی صحابی جلیل رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بود و در کودکی با پیامبر بیعت نمود و مکرّراً با معاویه لعنه الله برخورد نموده، در حضور او درباره دوازده امام از رسول‌الله حدیث روایت نمود. همچنین در جنگ صفّین امیر لشکر بود و از رسول‌الله و امیرالمؤمنین صلّی الله علیهما و آلهما حدیث روایت می نمود.

در الإرشاد شیخ مفید است که پس از شهادت امام حسین علیه السّلام گفت:

و الله لو شهدته لأحببت أن لا أفارقه حتّى أقتل معه.[۴۸]

به خدا قسم اگر اورا می‌دیدم دوست داشتم ازاو جدا نشوم تا این‌که با اوکشته شوم.

باید چنین باشد که محمّد حنفیّه و عبدالله بن جعفربه دستور امام برای انجام وظایفی در مدینه باقی ماندند، چنان‌که دربحار الأنوار آمده است‌که، حضرت به برادرشان فرمودند:

«... وَ أَمّا أَنْتَ يا أَخي! فَلا عَلَيْكَ أَنْ تُقيمَ بِالْمَدينَةِ، فَتَكُونَ لي عَيْناً لا تُخْفي عَنّي شَيْئاً مِنْ أُمُورِهِمْ».[۴۹]

...و امّا تو ای برادرم! برتوترس و باکی (یعنی گناهی) نیست که در مدینه بمانی و برای من پیگیراخبار باشی، چیزی از کارشان را از من پنهان نداری.

و طریق جمع اخبار در این باره همین است. وی در جنگ‌های جمل و صفّین و نهروان شرکت داشته و در جنگ صفّین امیرلشکرو با امیرالمؤمنین علیه السّلام همراه بوده است وبنابرگفته سیّد جمال‌الدین احمد بن عليّ بن الحسيني معروف به ابن عنبة (ت۸۲۸ ه.ق) درعمدةالطّالب صفحه۳۷ علّت عدم حضوروی درکربلا، نابینایی اوبوده است.[۵۰]

و شواهد و قرائنی برموافقتش با حرکت امام حسین علیه السّلام وجود دارد، از جمله احتمال مأموریّت داشتن از سوی امام، مانند این‌که حفظ جان و مال بنی‌هاشم برعهده ایشان بوده باشد زیرا وی در بنی‌امیّه نفوذ کلامی داشت، در این‌باره به کتاب شریف خصائص الزّینبیّه صفحه۱۹٤ مراجعه نمایید.

اما این‌که وی از حاکم وقت درخواست نامه به امام و بازگشت ایشان و امان نامه نمود، (در ظاهر) مخالف حرکت امام است اما بدان جهت بود که وی بتواند در مأموریّت خود، موفّق باشد و یا آزادانه به امام خبررسانی کند.

***

چگونگی خاک سپاری جسد مطهّر سیّد الشّهداء علیه‌السّلام

سؤال- نظر به این‌که معصوم را فقط معصوم بایستی دفن کند و این‌که جسد امام بیش از سه روز روی زمین باقی نمی‌ماند (بصائر ج۱ ص٤٤٥) مراسم تدفین جسد مطهّر سیّد الشّهداء ارواحنا له الفداء توسّط امام زین العابدین علیه‌السّلام که در اسارت بودند چگونه انجام شد؟

جواب- بنابراحادیثی جان ولیّ معصوم را حضرت الله تعالی بی واسطه می‌ستاند و در خصوص حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام در این‌باره روایاتی وارد شده است، زیرا جزالله تعالی کسی را توان قبض آن روح عظیم نیست؛

و حفرقبرامام حسین و شهداء کربلاء علیهم الصّلوة و السّلام توسّط رسول‌الله صلّی الله علیه و آله انجام شد، لذا هنگامی که امام زین العابدین علیه السّلام به مردان بنی اسد، امرنمودند که خاک‌ها را کنار بزنند، دیدند که قبرهایی آماده است و پرندگان سفیدی برفراز آن مکان در حال پرواز بودند.[۵۱]

هم چنین بنابرحدیث شریفی از امام جعفرصادق و حضرت ابوالحسن علیهما السّلام، تجهیز امام معصوم، توسّط رسول‌الله و امامان پیشین و جبرئیل و فرشتگان و روح القدسی که شب های قدر برامام زمان فرود می‌آیند، انجام می‌گیرد.[۵۲]

و در دنیا نیز امام حیّ، هرجا که باشد، در بند اسارت و زندان و یا آزاد باشد، او نیز حاضر می‌شود و در ظاهرنیزامام پیش از خود را تجهیزو دفن می‌نماید.

همچنین در روایات آمده است‌که امام زین العابدین علیه السّلام، هنگام خاک سپاری امام حسین و حضرت عبّاس علیهما السّلام فرمودند:

«إِنَّ مَعي مَنْ يُعينُني».[۵۳]

همانا با من کسی است‌که مرا یاری می‌کند.

بدین ترتیب، خود حضرت با همیاری آن حضرات، پیکرمطهّرآن دو بزرگوار و شهدای بنی‌هاشم و شهدای اصحاب علیهم السّلام را به خاک سپردند و برای دفن آنان از کمک دادن برخی

اشخاص بنی اسد، جلوگیری نمودند؛ خود آن اشخاص نیز گفتند: حتّی همگی ما خواستیم هر عضوی از پیکر مطهّر امام حسین علیه السّلام را برداریم ولی نتوانستیم. و بنابر روایتی بنی اسد تنها در دفن شهداء از اصحاب شرکت داده شدند که این کار امام و سخنی که فرمودند، حکایت از عصمت ذاتیّه آن حضرات دارد.

و در حدیث امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السّلام نیز تصریح شده است بر این‌که امام زین العابدین علیّ بن الحسین علیه السّلام، در تجهیز امام حسین علیه السّلام حضور یافته و خودشان اقدام به خاک سپاری پیکر مطهّر آن حضرت نمودند.[۵۴]

***

اسارت حضرت زینب و امام سجّاد علیهما السّلام

سؤال- اسارت حضرت زینب علیهاالسّلام و امام سجّاد علیه‌السّلام چگونه بوده؟ (در زندان بودند یا محدودیّت کلام و رفت و آمد داشتند)؟

جواب- اسارت اهل‌بیت امام حسین علیهم السّلام در خرابه‌ای در کوفه و شام زندانی بوده‌اند علاوه بر آن انواع آزارها را نیز در حقّ آنان انجام می‌داده‌اند، برای تفصیل به کتاب‌های مربوطه مراجعه فرمایید.

***

حکمت خاکسپاری امیر المؤمنین علیه‌السّلام در نجف

سؤال- چرا امام علیّ علیه‌السّلام وصیّت کردند جسد مطهّرشان در نجف به خاک سپرده شود؟ آیا به دلیل وجود منافقین در کوفه بود یا دلیلی دیگر که مردم آن زمان قدرت درک آن را نداشتند؟

جواب- به جهت وجود خوارج لعنة الله علیهم در زمان شهادت امام امیرالمؤمنین علیّ بن ابی‌طالب علیه السّلام در کوفه و شهرهای دیگر و این‌که آنان مقیّد به احکام شرعیّه نبودند و حتّی قصد نبش قبر و توهین به جسم مطهّر ایشان را داشتند لذا یکی از علّت‌ها که ایشان سفارش نمودند قبرشان مخفی باشد آن است، و امّا این‌که چرا نجف، و آن به جهت قداست آن

مکان مقدّس و این‌که بنابردستور الهی حضرت نوح نبیّ علیه السّلام قبری را برای ایشان در آن مکان مقدّس تهیه فرموده بودند و آن مکان، مکان عبادت شبانه حضرت بوده.

***

امّ‌کلثوم علیهاالسّلام و حضور در کربلاء

سؤال- چرا در تاریخ اسلام و شیعه نامی از امّ کلثوم دخترامام علیّ علیهما السّلام به میان نیامده؟ در واقعه عاشورا امّ کلثوم زنده بوده و یا از این دنیا رفته بوده؟

جواب- البته از حضرت امّ کلثوم دخترامیرالمؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهم در کتاب‌ها کمترنام برده شده است و لکن بنابرنقل برخی از کتب مقاتل، ایشان در حادثه عاشورا تشریف داشته‌اند و خطبه‌ای از آن حضرت در شهرکوفه روایت شده.

***

فرزندان حضرت زینب علیهم‌السّلام در کربلاء

سؤال- آیا در واقعه عاشورا همسر و یا فرزندان حضرت زینب علیهاالسّلام حضور داشتند؟

جواب- در واقعه جانسوز عاشورا حدّ اقل دو فرزند پسر از حضرت زینب علیهم السّلام در کربلاء شهید شدند ولی شوهرایشان عبدالله بن جعفردر شهرمدینه ماند.

***

ضریح شش‌گوشه حسینی

سؤال- چرا ضریح امام حسین علیه السلام شش گوشه است؟

جواب- بنابر مشهور این‌که قبر مطهّر حضرت علیّ اکبر علیه السّلام پایین پای امام علیه السّلام است، ضریح سیّدالشّهداء علیه السّلام را شش گوش قرار داده‌اند.

***

ازدواج حضرت قاسم بن الحسن علیهماالسّلام

سؤال- منظور از حنای حضرت قاسم چیست؟ آیا ازدواجی صورت گرفته و یا فقط عقدی جاری شده؟ دلیل این ازدواج در این شرایط بحرانی چیست؟ (سنّ حضرت قاسم)

جواب- بنابر نقل بعضی از کتاب‌های مقاتل مانند المنتخب شیخ فخرالدّین طریحی که هم عصر علامه مجلسی علیهما الرّحمة است، حضرت امام حسین علیه السّلام در روز عاشورا عقد ازدواج حضرت قاسم علیه السّلام را با یکی از دختران خود خواندند.

سؤال- آیا قصه عروسی حضرت قاسم در کربلا صحت دارد؟ در چه کتابی نقل شده است؟

جواب- قضیّه عروسی حضرت قاسم علیه السّلام در کتاب المنتخب طریحی ذکر شده است، و در کتاب روضة الشهداء ملا حسین کاشفی سبزواری که تالیف کتاب در سال۹۰۸ به پایان رسیده است در صفحه۴۰۰ الی ۴۱۰ این کتاب چاپ سال۱۳۸۲ شمسی نشر نوید اسلام از راوی، عروسی قاسم علیه السّلام را نقل می‌کند، لکن در منتخب شیخ طریحی تصریح کرده که آن‌را در کتب معتبره نیافته و مورد اعتماد قرار نداده. مامقانی در تنقیح المقال گفته است: من و متتبّعین مدرکی جز المنتخب طریحی نیافتیم. حضرت فاطمه بنت الحسین علیهما السّلام تزویج به جناب حسن مثنّی شده بود که از بزرگان علما مانند شیخ مفید رحمه الله و از علمای عامّه نقل کرده‌اند که سیّدالشهداء علیه السّلام حسن مثنّی را مختار کرد که یکی از دخترهایش از فاطمه و سکینه، هرکدام را بخواهد، به او تزویج کند ... امام علیه السّلام فرمود که: فاطمه را به تو تزویج می‌کنم؛- زیرا او به مادرم فاطمه زهرا سلام الله علیها شباهت دارد و حسن مثنّی با عیالش فاطمه علیها السّلام در کربلا بود و ... آن بانوی عصمت جدّه سادات حسنی و طباطبائیان است و آن‌ها به واسطه او حسینی‌اند. و حضرت سکینه، شوهرش پسر عمویش عبدالله فرزند امام حسن مجتبی علیه السّلام است که قبل از واقعه کربلا تزویج آن‌ها واقع شده بود و عبدالله در کربلا شهید شد. شیخ طبرسی در کتاب إعلام الوری گوید:

و کان عبدالله بن الحسن علیه السّلام قد زوّجه الحسین ابنته سکینة فقُتل قبل أن یبني بها.

امام حسین دخترش سکینه را به عقد عبد الله بن الحسن علیه السّلام را درآورد و قبل از

این‌که با او عروسی کند شهید شد.

و ابوالفرج اصفهانی نیزدر کتاب الأغاني: جلد۱٤ ص۱٦۳و أبوالحسن عَمري در کتاب المجدي نیزنقل کرده و آن کتاب از کتب معتبردر أنساب است. قضیه عروسی حسن مثنّی با فاطمة بنت الحسین علیهما السّلام است‌که بنابرتصریح ابن فندق بیهقی در لباب الأنساب در سالی که امام به شهادت رسیدند محقّق شده. به نظرمی‌رسد که در قصه عروسی حضرت قاسم علیه السّلام که هنوز به حدّ بلوغ نرسیده بود، اشتباه شده و قصه عروسی حسن مثنّی به صورت عروسی به نام قاسم علیه السّلام در افواه شهرت یافته؛ چون فاطمه علیها السّلام را حضرت سیّدالشهداء علیه السّلام به حسن مثنّی رضی الله عنه تازه تزویج کرده و عروسی فرموده بود که در حضور عمویش سیّدالشّهداء علیه السّلام از مکّه حرکت کرده و به کربلا آمده‌اند و ظاهرآن است‌که تزویج آن‌ها در آن موقع که در مکّه بودند، اتفاق افتاده. ابن فندق بیهقی در «لباب الأنساب»- مخطوط- گوید:

و كان الحسن بن الحسن خطب إلى عمّه الحسين بن عليّ عليه السّلام إحدى ابنتيه، فقال له الحسين عليه السّلام: «يَا ابْنَ أَخي! قَدِ انْتَظَرْتُ هٰذا مِنْكَ، انْطَلِقْ مَعي»، **فجاء به حتّى أدخله منزله، فخيّره بين فاطمة و سكينة، فاختار فاطمة فزوّجها إيّاه، فقال الحسين عليه السّلام:** «فاطِمَةُ بِنْتي أَكْثَرُ النّاسِ شَبَهاً بِأُمّي فاطِمَةُ بِنْتِ رَسولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ»، **وكان هذا التّزويج في السّنة الّتي قُتل فيها الحسين عليه السّلام.**

و حسن فرزند امام حسن برای خواستگاری یکی از دختران عمویش امام حسین علیهم السّلام نزد حضرت رفت و امام حسین علیه السّلام به او فرمود: ای برادرزاده‌ام! از تو انتظارش را داشتم، با من بیا، و با او رفت تا این‌که داخل خانه‌اش گردید، و او را اختیار انتخاب دو دخترش فاطمه و سکینه کرد، پس او فاطمه را برگزید پس به ازدواجش درآورد، و امام حسین علیه السّلام فرمود: دخترم فاطمه از همه مردم به مادرم فاطمه

دختر رسول الله صلّی الله علیه و آله شبیه‌تر است، و این ازدواج در سالی اتفاق افتاد که امام حسین علیه السّلام در آن شهید شد.

و بنابر تصریح بیهقی قضیه تزویج قبل از ماه محرّم ٦١ اتّفاق افتاده است و بعید نیست که قبل از عاشورا به مدت کوتاهی در مکّه واقع شده باشد، و منظور ابن فندق نزدیك بودن وقوع آن قضیه به فاجعه عاشورا است. پس حضرت فاطمه بنت الحسین علیه السلام را تازه عروس گفتن صحیح است؛ ولی صحت آن نسبت به تزویج او به حسن مثنی رضوان الله علیه است که تازه عروسی‌شان واقع شده که با هم به کربلا آمده بودند، و حسن مثنّی فرزند بزرگ امام حسن علیه السّلام است؛ لذا قصه در حقّ قاسم علیه السّلام شهرت یافته و قضیّه دو برادر به هم خلط و مشتبه شده و در حقّ حسن مثنّی است که جدّش امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده است: بقیة السّیف از اولاد من از جهت عدد نموّ خواهد کرد. و لذا اولاد امیر المؤمنین علیه السّلام از او زیاد انتشار یافته است و آن فرمایش امیر المؤمنین علیه السّلام در حقّ حسن مثنّی بهتر از امام سجّاد علیه السّلام تناسب دارد؛ چون حسن مثنّی روز عاشورا در جنگ زخم برداشته و دست مبارکش از بدن جدا شده و در میان جنازه‌های شهدا افتاده است؛ چنان‌چه تفصیلش در کتب معتبره نقل شده پس او بقیّة السّیف است. بنابر این به نظر می‌رسد که قضیّه اشتباه شده جریان تزویج فاطمة علیها السّلام به حسن مثنّی رضی الله عنه که نزدیك به محرّم سال ٦١ واقع شده، در باره برادرش قاسم علیه السّلام در افواه شهرت یافته و از روی مسامحه و اعتماد به شهرت در السنه به کتابی وارد شده است. بنابر این تاکنون قصّه عروسی حضرت قاسم علیه السّلام در کتاب‌هایی به‌جز روضة الشّهداء و المنتخب یافت نشده است.

***

خاک‌سپاری امام حسین علیه‌السّلام و اصحاب باوفایش

سؤال- چه کسانی جسد امام حسین علیه‌السّلام و یارانش را خاک‌سپاری کردند و چند روز بعد؟

جواب- پس از دو شب و سه روز از شهادت امام حسین علیه السّلام، بنی اسد برای دفن آن اجساد مطهّراقدام نمودند که امام سجّاد علیه السّلام نیزبه معجزه حاضرشدند و با همدیگرآن اجساد مطهّررا به خاک سپردند.

***

اولین روز اسارت اهل‌بیت

سؤال- چه وقتی (چندمین روز محرّم) حضرت زینب علیهاالسّلام و باقی‌ماندگان کاروان کربلا را به اسارت بردند؟

جواب- در روز یازدهم محرّم الحرام سال ٦١ هجری، اهل‌بیت امام حسین علیه السّلام را از کربلا به سوی کوفه و شام به اسارت بردند.

***

زینب علیهاالسّلام و زیارت اربعین و سفر به دمشق

سؤال- آیا حضرت زینب علیهاالسّلام به زیارت برادرش امام حسین و حضرت عبّاس در روز اربعین به کربلا تشریف آورد؟ چگونه و چرا دوباره به دمشق بازگشتند؟

جواب- در هنگام بازگشت اسیران در روز اربعین به مدّت سه روز در آن مکان بیتوته نموده و به عزاداری پرداختند و برای قبرامام و شهداء و قمربنی هاشم به زیارت و عزاداری مشغول بودند.

حضرت زینب علیها السّلام پس از بازگشت به شهرمقدّس مدینة الرّسول صلّی الله علیه و آله، به عزاداری و گریه پرداخته و فاجعه کربلا و اسارت را برای مردم حکایت می نمودند، به همین جهت فشار بسیاری از طرف حکومت برآن حضرت وارد شد و بنابرنقلی حکومت یزید لعنه الله ایشان را مجبور به خارج شدن از مدینه نمود و ایشان مصررا اختیار نمودند و اکنون بارگاهی در شهرقاهره در محلّی به نام حمراء القصوی دارند که زیارتگاهی باشکوه است .و بنابر نقلی دیگر در شهر شام مدفون شده‌اند و اکنون بارگاهی بسیار باشکوه دارند که زیارتگاه میلیون‌ها زائرمی‌باشد و بنابرنقلی براثرتهاجم سپاه یزید لعنهم الله در سال ٦٢ هجری به شهر

مدینه و بنابر نقلی دیگر قحطی در مدینه سبب شد تا شوهر ایشان عبدالله جعفر، ایشان را به شامات آوردند زیرا در آن جا باغات و مزارع فراوانی وجود داشت و عاقبت ایشان در آن مکان به دیار باقی شتافتند. و الله العالم.

* * *

معنی سخنی از امام سجّاد علیه‌السّلام

سؤال- در ناسخ التواریخ آمده است‌که امام سجّاد علیه السّلام در شام فرمود: «یالیت أمّي لم تلدني ... » و آیا در جای دیگر از کتب مورّخین هست یا نیست؟ اگر صحّت دارد چرا حضرت این مطلب را فرمود؟

جواب- در برخی از مقاتل متأخّرین از مقتل أبی‌مخنف چنین نقلی آمده است؛[۵۵] و در هیچ‌کدام سندی متّصل و معتبر ندارند. تصوّر عظمت آن صحنه‌های جانسوز برای هر انسان غیر شقی ممکن نیست چه رسد به تحمّل ذات و صفات آن بلایا و مصائب، و اگر چنین سخنانی امام علیه السّلام فرموده باشند برای نشان دادن عظمت آن جنایات و مصائب است، و الله العالم.

* * *

انتخاب کربلاء

سؤال- آیا امام حسین علیه السّلام خودشان شهر کربلا را برای رویارویی با دشمن انتخاب کردند یا دشمن هم شهر کربلا را موقعیّت خوبی برای جنگ می دید؟ و چرا؟

جواب- در تقدیر الهی بود که آرامگاه امام حسین علیه السّلام در کربلاء مقدّس باشد و در صورت ظاهر بنابر فرمان پسر زیاد لعنهما الله مانع از ادامه حرکت کاروان امام علیه السّلام شدند.

* * *

آیا امیر المؤمنین هنگام ظهور لخت ظاهر خواهد شد؟

سؤال- علمای عامّه بیان میکنند که در کتب شیعه آمده در هنگام ظهور مهدی، امیر المؤمنین لخت خواهد بود در این زمینه به این روایت استناد می کنند : شیخ طوسی و نعمانی از حضرت امام رضا

علیه السلام روایت کرده است که از علامات ظهور حضرت قائم آن است‌که بدن برهنه‌ای در پیش قرص آفتاب ظاهر خواهد شد و منادی ندا خواهد کرد که این امیرالمؤمنین است برگشته است که ظالمان را هلاک کند .(حق الیقین صفحه۳٤۷) نظر جنابعالی دراین خصوص چیست ؟

جواب- آن‌چه در حدیث است، چنین است:

«فِي رَجَبٍ ثَلاثَةَ أَصْواتٍ مِنَ السَّماءِ ... وَ الصَّوْتُ الثّالِثُ: يَرَوْنَ بَدَناً بارِزاً نَحْوَ عَيْنِ الشَّمْسِ هٰذا أَميرُالْمُؤْمِنينَ قَدْ كَرَّفي هَلاكِ الظّالِمِينَ».[٥٦]

در ماه رجب سه ندا از آسمان برخیزد: ... و صدای سوم: بدنی را بارز (به معنی آشکار، هویدا و نمایان و نه برهنه) در قرص خورشید می‌بینند و ندا این است: این امیرمؤمنان است، همانا برای نابودی ستمگران بازگشته است.

و اگر به کتاب‌های لغت عرب مراجعه نمایید می‌بینید که به ظهور و آشکار شدن ترجمه گردیده و نه برهنه.[٥٧]و در ترجمه آقای علی دوانی جلد مهدی موعود بحار الأنوار صفحه ۳۳۲ چنین است: «و صدای سوم به طور آشکار شخصی را نزدیك خورشید می‌بینند که می‌گوید...» و در صفحه۱۰۷۹ چنین ترجمه نموده: و در صدای سوم شخصی را در سمت خورشید می‌بینند که می‌گوید: این امیرالمؤمنین است‌که برای کشتن بیدادگران حمله می‌آورد.

اضافه براین در کتاب غیبت طوسی به دو روایت حدیث را از امام رضا علیه السّلام نقل نموده یکی را از سعد بن عبد الله از حسن بن علیّ زیتونی و از حمیری هردو باهم از احمد بن هلال از ابن محبوب از امام رضا علیه السّلام و درآخرحدیث می‌گوید: و در روایت حمیری است‌که:

«وَ الصَّوْتُ بَدَنٌ يُرٰى في قَرْنِ الشَّمْسِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ فُلاناً فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطيعُوا».[٥٨]

و آن صدا بدنی است که از نزدیک خورشید دیده می‌شود که می‌گوید: خداوند فلانی را فرستاد سخنان او را بشنوید و از وی پیروی کنید.

آقای دوانی در مهدی موعود صفحه ۱۰۷۹چنین ترجمه نموده است.

با آن‌چه ذکرشد، اگرکلمه بارز در کلام اهل‌بیت آمده باشد به معنی آشکار و واضح است و نه

به معنای برهنه، و به نظر می‌رسد که در ترجمه حدیث در کتاب حقّ الیقین توسط نسخه نویسان خطایی صورت گرفته باشد. و نکته دیگر این‌که در روایت ندارد که بدن ایشان به تمام نمایان می‌گردد.

پی نوشت‌های بخش سوّم

---

۱ - سوره (۳۳) الأحزاب آیه ۲٦ و ۲۷.

۲ - سوره (٤۹) الحجرات آیه۱۵.

۳ - من لایحضره الفقیه: ج٤ ص۳۷۹ ح۵۷۹۸. و تحف العقول: ص۳٦۸ و قال صلوات الله علیه: النّاسُ سَواءٌ کَأَسْنانِ الْمُشْطِ ... . و نزهة الناظر و تنبیه الخاطر: ص۳۹ ح۱۲۰ و من کلامه الموجز: النّاسُ کُلُّهُمْ سَواءٌ کَأَسْنانِ الْمُشْطِ ... .

٤ - ر. ك: روح القوانین، شارل منتسکیو، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۵: ص٤۱۵.

۵ - سوره(۷) الأعراف آیه۱۵۸.

٦ - تفسیرالقمي: ج۱ ص۲٤۲.

۷ - تحف العقول: ص۷۷- کتابه (امیرالمؤمنین علیه السّلام)إلی ابنه الحسن علیه السّلام: ... وَ لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً... . و نهج البلاغة، صبحي صالح: ص٤۰۱ الوصیّة۳۱- و من وصیّته علیه السّلام للحسن بن علیّ علیه السّلام کتبها إلیه بحاضرین عند انصرافه من صفّین: ... وَ لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً ... . و مجموعة ورّام: ج۱ ص۷۲باب العتاب و ج۲ ص۱۰۵ جزء۲. و کشف المحجّة لثمرة المهجة: ص۲۳۰ فصل۱۵٤. و أعلام الدّین في صفات المؤمنین: ص۲۸٦ من کلام سیّدنا رسول‌الله صلّی الله علیه و آله:...وَ لا تَکُنْ عَبْدَ غَیْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللهُ حُرّاً ... .

۸ - تحف العقول: ص۱۲۷. و نهج البلاغة، صبحي صالح: ص٤۲۵ نامه۵۳.

۹ - اللّهوف علی قتلی الطفوف: ص۱۲۰مسلك۲- قال الرّاوي: و لم یزل علیه السّلام یقاتلهم حتّی حالوا بینه و بین رحله فصاح: وَیْلَکُمْ یا شیعَةَ آلِ أَبي سُفْیانَ إِنْ لَمْ یَکُنْ لَکُمْ دینٌ وَ کُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ فَکُونُوا أَحْراراً في دُنْیاکُمْ هٰذِهِ وَ ارْجِعُوا إِلیٰ أَحْسابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ عَرَباً کَما تَزْعُمُونَ.

قال: فناداه شمر لعنه الله: ما تقول يا ابن فاطمة؟ فقال: إِنّي أَقُولُ أُقاتِلُكُمْ وَ تُقاتِلُونَني وَ النِّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ فَامْنَعُوا عُتاتَكُمْ وَ جُهّالَكُمْ وَ طُغاتَكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمي ما دُمْتُ حَيّاً. فقال شمر لعنه الله: لك ذلك يا ابن فاطمة، فقصدوه بالحرب... . و تسلية المجالس و زينة المجالس: ج۲ ص۳۱۸- فحالوا بينه و بين رحله. فصاح بهم: وَيْحَكُمْ يا شيعَةَ آلِ أَبي سُفْيانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دينٌ، وَ كُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَكُونُوا أَحْراراً في دُنْياكُمْ، وَ ارْجِعُوا إِلىٰ أَحْسابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ أَعْراباً. فَناداهُ شمر، فقال: ما تقول يا ابن فاطمة؟ قال: أَقُولُ أَنَا الَّذي أُقاتِلُكُمْ وَ تُقاتِلُونّي، وَ النِّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمي ما دُمْتُ حَيّاً. فقال شمر: لك هذا، ثمّ صاح شمر: إليكم عن حرم الرّجل، فاقصدوه في نفسه، فلعمري لهو كفو كريم ... . و بحار الأنوار: ج٤٥ ص٥١ بقية الباب ۳۷- و قال ابن شهرآشوب و محمّد بن أبي طالب: و لم يزل يقاتل حتّى قتل ألف رجل و تسعمائة رجل و خمسين رجلاً سوى المجروحين فقال عمر بن سعد لقومه: الويل لكم أ تدرون لمن تقاتلون؟ هذا ابن الأنزع البطين هذا ابن قتّال العرب، فاحملوا عليه من كلّ جانب، و كانت الرّماة أربعة آلاف فرموه بالسّهام فحالوا بينه و بين رحله. و قال ابن أبي طالب و صاحب المناقب و السّيّد: فصاح بهم: وَيْحَكُمْ يا شيعَةَ آلِ أَبي سُفْيانَ، إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دينٌ، وَ كُنْتُمْ لا تَخافُونَ الْمَعادَ، فَكُونُوا أَحْراراً في دُنْياكُمْ، وَ ارْجِعُوا إِلىٰ أَحْسابِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْراباً. فَناداهُ شمر، فقال: ما تقول يا ابن فاطمة؟ قال: أَقُولُ أَنَا الَّذي أُقاتِلُكُمْ وَ تُقاتِلُونّي، وَ النِّساءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ، فَامْنَعُوا عُتاتَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمي ما دُمْتُ حَيّاً. فقال شمر: لك هذا، ثمّ صاح شمر: إليكم عن حرم الرّجل، فاقصدوه في نفسه، فلعمري لهو كفو كريم ... .

۱۰ - روح القوانين، منتسكيو: ص ٤٢٨.

۱۱ - سوره نور (٢٤) آيه٣٤: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللهِ الَّذي آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ

یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحیمٌ». و مستدرك الوسائل: ج ١٦ ص٢٢ باب١٤ أنّ المکاتب المبعّض یرث و یورث بقدر الحرّیّة و إن أوصی أو أوصي له جاز من الوصیّة بقدر الحرّیّة و کذا کلّ مبعّض.

١٢ - تمدن اسلام و عرب، گوستاولوبون: ص٤٨٢.

١٣ - اسلام و حقوق بشر، مارسل بوازار، ترجمه دکترمحسن مؤیدی: ص٤٩.

١٤ - ر. ك: تفسیرالمیزان: ج ٦ ، اسلام و حقوق بشر، زین العابدین قربانی.

١٥ - بردگی در اسلام، صادق ایرجی.

١٦ - تاریخ بردگی: ص٧٤.

١٧ - سوره (٢) آیه ١٧٨: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لٰکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبیٰ وَ الْیَتامیٰ وَ الْمَساکینَ وَ ابْنَ السَّبیلِ وَ السّائِلینَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرینَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حینَ الْبَأْسِ أُولٰئِکَ الَّذینَ صَدَقُوا وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».

١٨ - سوره (٢٤)نور آیه٣٤: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتّیٰ یُغْنِیَهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ مِمّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللهِ الَّذي آتاکُمْ وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحیمٌ».

١٩ - سوره (٢) آیه ١٧٨.

٢٠ - اسلام و حقوق بشر، مارسل بوازار: صص ٤٨ - ٤٩.

٢١ - حیات فکری و سیاسی امامان شیعه‌علیهم السّلام، رسول جعفریان: ص٢٨٠.

٢٢ - مناقب آل‌أبي‌طالب علیهم السّلام: ج٢ ص١١٤- الطّبري ...و لمّا أدرك عمرو بن عبد ودّ

لم يضربه فوقعوا في عليّ عليه السّلام فردّ عنه حذيفة فقال النّبيّ صلّى الله عليه و آله: مَهْ يا حُذَيْفَةُ! فَإِنَّ عَلِيّاً سَيَذْكُرُ سَبَبَ وَقْفَتِهِ. ثمّ إنّه ضربه فلمّا جاء سأله النّبيّ عن ذلك فقال: قَدْ كانَ شَتَمَ أُمّي وَ تَفَلَ في وَجْهي فَخَشيتُ أَنْ أَضْرِبَهُ لِحَظِّ نَفْسي فَتَرَكْتُهُ حَتّٰى سَكَنَ ما بي ثُمَّ قَتَلْتُهُ فِي اللهِ. از او: بحار الأنوار: ج٤١ ص٥٠ ب٦٤ و مستدرك الوسائل: ج١٨ ص٢٨ ب٢٣ ح٢١٩٢١.

٢٣ - معاني الأخبار: ص٣٨٧ باب نوادر المعاني ...ح٢٣ و عيون أخبار الرّضا عليه السلام: ج١ ص٣١٣ ب٢٨ ح٨٦- حدّثنا أبو القاسم عليّ بن أحمد بن موسى بن عمران الدّقّاق قال: حدّثنا محمّد بن أبي عبد الله الكوفيّ قال: حدّثنا سهل بن زياد الأدميّ، عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنيّ قال: حدّثني سيّدي عليّ بن محمّد بن عليّ الرضا، عن أبيه، عن آبائه، عن الحسن (العيون-الحسين) بن عليّ عليهم السّلام قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم:.

٢٤ - بحار الأنوار: ج٢٢ ص٣٠٥ ب٨ ح٣- الأمالي، الشّيخ الصّدوق: ص٤٠٠ المجلس٦٢ ح١٨- أبي و ابن المتوكّل و ماجيلويه و ابن ناتانة جميعاً، عن عليّ بن إبراهيم، عن أبي هدبة، عن أنس قال: قال النّبيّ صلّى الله عليه و آله و سلّم: طُوبىٰ لِمَنْ رَآني وَ طُوبىٰ لِمَنْ رَأىٰ مَنْ رَآني وَ طُوبىٰ لِمَنْ رَآىٰ مَنْ رَآى مَنْ رَآني. و قد أخرج عليّ بن إبراهيم هذا الحديث و حديث الطّير بهذا الإسناد في كتاب قرب الإسناد. و الأمالي، الشّيخ الطّوسيّ: ص٤٤٠ المجلس١٥ ح٩٨٨- ٤٥ الغضائريّ، عن الصّدوق.

٢٥ - بحار الأنوار: ج٢٢ص٣٠٥ ب٨ ح١ از الخصال: ج٢ ص٣٤٢ ح٦- حدّثنا محمّد بن جعفر البندار قال: حدّثنا أبو العبّاس الحمّاديّ قال: حدّثنا أبو جعفر الحضرميّ قال: حدّثنا هدبة بن خالد قال: حدّثنا همّام بن يحيى قال: حدّثنا قتادة، عن أيمن، عن أبي أمامة قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: طُوبىٰ لِمَنْ رَآني وَ آمَنَ بي، طُوبىٰ ثُمَّ طُوبىٰ -يَقُولُها سَبْعاً- لِمَنْ لَمْ يَرَني وَ آمَنَ بي.

و در كتاب‌هاى مخالفين نيز همانند متن روايت كتاب الخصال آمده است:

المسند، أحمد بن حنبل: ج۳ ص۷۱ حسن قال: سمعت عبد الله بن لهيعة قال: ثنا درّاج أبو السمح، أنّ أبا الهيثم حدّثه، عن أبي سعيد الخدريّ، عن رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال له: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك. قال: طوبى لم رآني و آمن بي، ثمّ طوبى ثمّ طوبى ثمّ طوبى لن آمن بي و لم يرني. قال له رجل: و ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة عام ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. و مجمع الزوائد، الهيثميّ: ج۱۰ ص٦٧-... طوبى لمن آمن بي و طوبى لمن آمن بي و لم يرني سبع مرّات. رواه أحمد و إسناده أبي يعلى كما تقدّم حسن و إسناده أحمد فيه جسرو هوضعيف. و عن أبي سعيد الخدريّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال له: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك. قال: طوبى لمن رآني و آمن بي ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني. قال له رجل: و ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة عام ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. رواه أحمد و أبو يعلى. و عن أبي أمامة قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم: طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى لمن آمن بي و لم يرني سبع مرّات. رواه أحمد و الطبراني بأسانيد و رجالها رجال الصّحيح غير أيمن بن مالك الأشعريّ و هو ثقة. و عن أبي عبد الرحمان الجهنيّ قال: بينما نحن عند رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم طلع راكبان فلمّا رآهما قال: كنديّان مذحجيّان حتّى إذا أتياه قال: فدنا أحدهما إليه ليبايعه قال: فلمّا أخذ بيده قال: يا رسول‌الله! أرأيت من رآك و آمن بك و صدّقك و اتّبعك قال: أرأيت يا رسول‌الله! من آمن بك و صدقك و اتبعك و لم يرك؟ قال: طوبى له ثمّ طوبى له. قال فمسح على يده و انصرف. و الجامع الصّغير، جلال الدّين السّيوطيّ: ج۲ ص۱۳۷ ح۵۳۰۳ طوبى لمن رآني و آمن بي، ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني. و ح۵۳۰٤- طوبى لمن رآني و آمن بي، و طوبى لمن رأى من رآني، و لمن رأى من رأى من رآني و آمن بي، طوبى لهم و حسن مآب. و كنز العمّال، الهنديّ: ج ۱ ص٦٧ ح۲٤۹- طوبى لمن رآني و آمن بي ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني (حم عن أبي سعيد). و ح۲۵۰- طوبى لمن رآني و آمن بي مرّة و طوبى لمن لم يرني و

آمن بي سبع مرّات (حم تخ حب ك عن أبي أمامة حم عن انس). و ح٢٥١- طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى لمن آمن بي و لم يرني ثلاث مرّات (الطيالسي و عبد بن حميد عن ابن عمر) و ج١١ ص٥٣٥ ح٣٢٥٠٠- طوبى لمن رآني و آمن بي؟ ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني! قيل: ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة عام، ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. (حم وابن جرير وابن أبي حاتم، ع، حب وابن مردويه، ص- عن أبي سعيد). و فيض القدير شرح الجامع الصغير، المنّاوي: ج٤ ص٣٦٩ ح٥٣٠٣- طوبى لمن رآني و آمن بي، ثمّ طوبى، ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني. و ص٣٧٠ ح٥٣٠٤- طوبى لمن رآني و آمن بي، و طوبى لمن رأى من رآني، و لمن رأى من رأى من رآني و آمن بي، طوبى لهم وحسن مآب. و تفسير القرآن العظيم، ابن كثير ج٢ ص٥٣١ و قال الإمام أحمد: حدّثنا حسن بن موسى، سمعت عبد الله بن لهيعة، حدّثنا درّاج أبو السمح، أنّ أبا الهيثم حدّثه، عن أبي سعيد الخدريّ، عن رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال : يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك وآمن بك. قال: طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي ولم يرني. قال له رجل: و ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرتها مائة عام ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. و جواهر الحسان في تفسير القرآن، الثعالبيّ: ج٣ ص٣٦٩- و روى الشّيخ الحافظ أبو بكر أحمد بن عليّ بن ثابت بن الخطيب البغداديّ في تاريخه، عن شيخه أبي نعيم الأصبهانيّ، بسنده عن أبي سعيد الخدريّ، عن النّبيّ صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال له: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك! قال: طوبى لمن رآني و آمن بي، ثمّ طوبى، ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني، فقال له رجل: يا رسول‌الله! ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة سنة، ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. و الدّرّ المنثور في التّفسير بالمأثور، جلال الدين السيوطيّ: ج١ ص٢٧- و أخرج أحمد و ابن حبّان عن أبي سعيد الخدريّ، عن رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك. قال: طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني. و أخرج الطيالسيّ و

عبد بن حميد، عن نافع قال: جاء رجل إلى ابن عمرفقال: يا أبا عبد الرحمان! رأيتم رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم بأعينكم هذه؟ قال: نعم. قال: طوبى لكم. فقال ابن عمر: ألا أخبرك بشيء سمعته من رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم؟ قال: بلى. قال: سمعته يقول: قال: طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى لمن آمن بي و لم يرني ثلاث مرّات. و أخرج أحمد و أبو يعلى و الطبراني، عن أنس قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم: طوبى لمن رآني و آمن بي و طوبى لمن آمن بي و لم يرني سبع مرّات. و فتح القدير، الشّوكانيّ: ج ۱ ص۳۵ أخرج الطّيالسيّ و أحمد و البخاريّ في تاريخه و الطّبرانيّ و الحاكم عن أبي أمامة الباهليّ قال: قال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: طوبى لمن رآني و آمن بي، و طوبى لمن آمن بي و لم يرني سبع مرّات. و أخرج أحمد و ابن حبّان، عن أبي سعيد أنّ رجلاً قال: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك؟ قال: طوبى لمن رآني و آمن بي، و طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني. و أخرج الطّيالسيّ و عبد بن حميد، عن ابن عمر نحوه. و أخرج أحمد و أبو يعلى و الطّبرانيّ من حديث أنس نحو حديث أبي أمامة الباهليّ المتقدّم. و ج۳ ص۸۲ و أخرج أحمد و أبو يعلى و ابن جرير و ابن أبي حاتم و ابن حبّان و الخطيب في تاريخه، عن أبي سعيد الخدريّ، عن رسول‌الله صلّى الله عليه وآله و سلّم أنّ رجلاً قال: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك، قال: طوبى لمن آمن بي و رآني، ثمّ طوبى ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني، فقال رجل: و ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسير مائة عام، ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. و تاريخ بغداد، الخطيب البغداديّ: ج٤ ص۳۱۱- أخبرنا أبو القاسم عبد العزيز بن محمّد الستوريّ قال: قرئ على أبي الفتح أحمد بن الحسن بن محمّد بن سهل المالكيّ المصريّ و أنا أسمع قال: حدّثنا محمّد بن صالح الخولانيّ، حدّثنا بحر بن نصر قال: قرئ على أسد بن موسى، حدّثك ابن لهيعة، حدّثنا درّاج أبو السمح، عن أبي الهيثم، عن أبي سعيد الخدريّ، عن رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك. قال: طوبى لمن رآني و آمن بي، ثمّ طوبى، ثمّ طوبى، ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني. فقال

له رجل: يا رسول‌الله! ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة سنة، ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. و ميزان الإعتدال، الذّهبيّ: ج٢ ص٢٤ و ٢٥- أخبرنا أحمد بن إسحاق: أخبرنا نصر بن عبد الرزّاق، أخبرنا أسعد بن يلدرك، أخبرنا عليّ بن محمّد العلّاف، أخبرنا أبو الحسن الحمّاميّ، حدّثنا أبو بكر الآجريّ، حدّثنا جعفر الفريابيّ، حدّثنا يزيد بن خالد الرمليّ، حدّثنا ابن وهب، عن عمرو بن الحارث، أنّ درّاجاً أبا السّمح حدّثه عن أبي الهيثم، عن أبي سعيد، عن رسول‌الله صلّى الله عليه (و آله) و سلّم أنّ رجلاً قال: طوبى لمن رآك و آمن بك. قال: طوبى لمن رآني و آمن بي، ثمّ طوبى ثمّ طوبى لمن آمن بي و لم يرني، فقال رجل: يا رسول‌الله! ما طوبى! قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة عام، ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها. و الذيل على طبقات الحنابلة، عبد الرّحمان بن أحمد الحنبليّ البغداديّ الدّمشقيّ: ج٣ ص١١٨ و ١١٩- قرأتُ على أبي الفتح محمّد بن محمّد بن إبراهيم المصريّ بها: أخبركم أبو الفرج عبد اللّطيف بن عبد المنعم الحرّانيّ، أخبرنا عبد المنعم بن عبد الوهّاب بن عليّ الحرّانيّ، أخبرنا أبو الخطّاب محفوظ بن أحمد في كتابه، أخبرنا أبو عليّ محمّد بن الحسين الجازريّ، أخبرنا أبو الفرج المعافى بن زكريّا النهروانيّ، أخبرنا أحمد بن محمّد بن إسماعيل الأدميّ، حدّثنا فضل - يعني : ابن سهل - حدّثنا موسى بن داود، حدّثنا ابن لهيعة، عن درّاج، عن أبي الهيثم، عن أبي سعيد الخدريّ، قال: قال رجل: يا رسول‌الله! طوبى لمن رآك و آمن بك فقال: طُوبى لِمَنْ رآني و آمَنَ بي ، و طوبى ثمَّ طُوبى ثمَّ طُوبى لِمَنْ آمَنَ بي وَلَمْ يَرَني. فقال الرّجل: يا رسول‌الله! ما طوبى؟ قال: شجرة في الجنّة مسيرة مائة عام. ثياب أهل الجنّة تخرج من أكمامها.

٢٦- إكمال الدّين: ج١ ص ٣٠٥ ب٢٧ ح١ و عيون اخبار الرّضا عليه السّلام: ج١ ص٤٠ ب٦ ح١- الطّالقانيّ، عن الحسن بن إسماعيل، عن سعيد بن محمّد بن نصر القطّان، عن عبيد الله بن محمّد السّلميّ، عن محمّد بن عبد الرّحيم، عن محمّد بن سعيد بن محمّد، عن العبّاس بن ابي عمرو، عن صدقة بن ابي موسى، عن ابي نضرة، قال: لمّا احتضر ابو جعفر محمّد بن عليّ الباقر

علیه السّلام عند الوفاة دعا بابنه الصّادق علیه السّلام لیعهد إلیه عهداً فقال له أخوه زید بن علیّ: لو امتثلت فیّ بمثال الحسن و الحسین لرجوت أن لا تکون أتیت منکراً؟. فقال له: یا أَبَا الْحُسَیْنِ! إِنَّ الْأَمَاناتِ لَیَسَتْ بِالْمِثالِ، وَ لَا الْعُهُودُ بِالرُّسُومِ، وَ إِنَّما هِیَ أُمُورٌ سابِقَةٌ عَنْ حُجَجِ اللهِ عَزَّوَجَلَّ. ثُمَّ دَعا بِجابِرِبْنِ عَبْدِ اللهِ فَقالَ لَهُ: یا جابِرُ! حَدِّثْنا بِما عایَنْتَ مِنَ الصَّحیفَةِ. فقال له جابر: نعم یا با جعفر! دخلت إلی مولاتي فاطمة بنت محمّد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله لأهنّئها بمولد الحسن علیه السّلام فإذا بیدها صحیفة بیضاء من درّة فقلت: یا سیّدة النّسوان! ما هذه الصّحیفة الّتي أراها معك؟ قالت: فیها أَسْماءُ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدي. قلت لها: ناولیني لأنظر فیها. قالت: یا جابِرُ! لَوْ لَا النَّهْیُ لَکُنْتُ أَفْعَلُ، لٰکِنَّهُ قَدْ نَهیٰ أَنْ یَمَسَّها إِلّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ أَهْلُ بَیْتِ نَبِیٍّ وَ لٰکِنَّهُ مَأْذُونٌ لَکَ أَنْ تَنْظُرَ إِلیٰ باطِنِها مِنْ ظاهِرِها. قال جابر: فقرأت فإذا أبو القاسم محمّد بن عبد الله المصطفی أمّه آمنة ... أبو عبد اللهِ جعفر بن محمّد الصّادق أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بکر... . و الإحتجاج: ج۲ ص۳۷۳ و الصّراط المستقیم: ج۲ ص۱۳۸ از العیون نقل نموده‌اند.

۲۷- الکافي: ج۱ ص ٤٧٢، از او البحار: ج٤٧ ص۱ ح۱: ...و أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد؛ و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمان بن أبي بکر. و المقنعة: ص٤٧٣ ب۱۹باب نسب ابي عبد الله جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین علیه السّلام و تاریخ مولده و وفاته و موضع قبره- و جعفر بن محمّد بن علیّ بن الحسین... و أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد النجیب بن أبي بکر. و الإرشاد: ج۱ ص۱۸۰... و مضی الصّادق علیه السّلام في شوّال من سنة ثمان و أربعین و مائة و له خمس و ستّون سنة و دفن بالبقیع مع أبیه و جدّه و عمّه الحسن علیهم السّلام و أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بکر. و الإرشاد: ج۲ ص۱۷٦- قد ذکرنا فیما سلف أنّ ولد أبي جعفر علیه السّلام سبعة نفر، أبو عبد الله جعفر بن محمّد و کان به یکنّی، و عبد الله بن محمّد، أمّهما أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بکر... . و دلائل الإمامة: ص۱۱۱ و ۱۱۲- نسبه: جعفر بن محمّد بن

عليّ بن الحسين بن عليّ بن عبد مناف بن عبد المطّلب بن هاشم ...و امّه فاطمة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر، و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمان بن أبي بكر. و عيون المعجزات: ص٨٥، و إثبات الوصيّة: ص١٧٨ كانت أمّ الصّادق عليه السّلام أمّ فروة بنت القاسم ... . و مناقب آل‌أبي طالب عليهم السّلام: ج٣ ص٣٩٩ و امّه فاطمة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر. و الهداية الكبرى: ص٢٤٧- أمّه أمّ فروة، و كانت تكنّى أمّ القاسم؛ و هي بنت القاسم. و روضةالواعظين: ج١ ص٢١٢- و كان مولده عليه السّلام بالمدينة يوم الجمعة عند طلوع الفجرو ... و أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر. إعلام الورى: ص٢٧١ الفصل٥ في ذكرأولاده و هم سبعة أبوعبد الله جعفربن محمّد الصادق عليه السّلام و كان يكنّى به و عبد الله بن محمّد و أمّهما أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر... . عمدة الطّالب: ص١٧٦ و چاپ ديگرى ص١٩٥- أبوعبد الله جعفرالصّادق عليه السّلام و أمّه أم فروة بنت القاسم الفقيه بن محمّد بن أبي بكر. و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمان بن أبي بكر، و لهذا كان الصّادق عليه السّلام يقول: ولّدني أبوبكرمرّتين.

٢٨- كشف الغمّة: ج٢ص ١٦٠- و قال الحافظ عبد العزيز بن الأخضر الجنابذيّ: أبو عبد الله جعفربن محمّد بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب عليهم السّلام الصّادق و أمّه أمّ فروة و اسمها قريبة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر الصّدّيق رضي الله عنه و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمان بن أبي بكر الصّدّيق و لذلك قال جعفرعليه السّلام و لقد ولّدني أبوبكرمرّتين ... . و كشف الغمّة: ج٢ ص١٥٤-١٥٥- قال كمال الدّين محمّد بن طلحة: و أمّا نسبه عليه السّلام أبا و أمّا: فأبوه أبو جعفر محمّد الباقر؛و امّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر الصدّيق. و كشف الغمة: ج٢ ص١٨٧قال ابن الخشّاب رحمه الله: ذكرأبي عبد الله الصّادق جعفربن محمّد الباقر بن... ...و أمّه أم فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بكر يعني الصّدّيق... . تاريخ الخميس: ج٢ ص٢٨٦ جعفربن محمّد ... الصّادق و أمّه أم فروة بنت القاسم بن محمد بن أبى

بکرالصدّیق، و أمّ أمّ فروة أسماء بنت عبد الرحمان بن أبی بکر، و لذا قال الصّادق: لقد ولّدنی أبو بکرمرّتین. و ملحقات الإحقاق: ج۱۹ ص۵۰۵ از الأنوار القدسیّة: ص۳٦. التّحفة اللّطیفة في تاریخ المدینة الشّریفة: ج۱ ص٤۱۰- جعفرالصّادق بن محمّد الباقر... سبط القاسم بن محمّد بن أبي بکر. أمّه أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بکر، و أمّها أسماء بنت عبد الرّحمان بن أبي بکر، و لهذا کان جعفریقول: ولّدني الصدّیق مرّتین.

۲۹- کشف الغمّة: ج۲ ص۱۲۰ ط سنة۱۳۸۱ هـ المطبعة العلمیّة ـ قم- و قال الحافظ عبد العزیزالجنابذي: أبو جعفرمحمّد بن علیّ بن الحسین بن علیّ بن أبي طالب بن عبد المطّلب بن هاشم الباقر، و أمّه أمّ عبد الله بنت الحسن بن علیّ بن أبي طالب، و أمّها أمّ فروة بنت القاسم بن محمّد بن أبي بکرو کان کثیرالعلم.

۳۰- الدّروس الشّرعیّة: ص۱۵۳: أمّه علیه السّلام أمّ فروة ابنة القاسم بن محمّد، و قال الجعفيّ: إسمها: فاطمة، و کنیتها: أمّ فروة.

از او: بحارالأنوار: ج٤۷ ص۱ ذح۲.

۳۱- سوره(۲) آیه۱۱.

سوره (۹) التّوبة آیه۱۲۵: «وَ أَمَّا الَّذینَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلیٰ رِجْسِهِمْ وَ ماتُوا وَ هُمْ کافِرُونَ».

سوره (۳۳) الأحزاب آیه۱۳: «وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذینَ في قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ إِلّا غُرُوراً».

۳۲- سوره (٦۱) الصّفّ آیه۹. و سوره (۹) التوبة آیه۳۲: «یُریدُونَ أَنْ یُطْفِؤُا نُورَاللهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ یَأْبَی اللهُ إِلّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ».

۳۳- ر.ک: مثیرالأحزان فقیه ابن نمای حلّی: ص۲۰، اللّهوف: ص۳۰ - ۳۲، الدّمعة السّاکبة و معالي السّبطین.

٣٤ - إحقاق الحقّ.

٣٥ - ابراهيم قندوزى حنفى در كتاب خود به نام «ينابيع المودّة» در جلد دوم، بابى دارد در شهادت حضرت امام حسين عليه‌السّلام در اين باب، از «مقتل ابى‌مخنف» مطالبى را درباره امام حسين عليه‌السّلام آورده است. در صفحه٤١٦ جلد دوم چاپ هفتم، سال ١٣٧١ هجرى شمسى، از انتشارات «الشّريف الرّضيّ» قم، و در چاپ جديد: ج٣ ص٧٩. در جلد يازدهم «ملحقات احقاق الحق»، در صفحه٦٣٣، متن «ينابيع المودّة» را آورده و گفته كه در صفحه٣٤٦ چنين آمده است: و من كلامه عليه‌السّلام عند وداعه مع أهله: و يقول الحسين رضى الله عنه: «اللّٰهمّ إنَّكَ شاهِدٌ عَلىٰ هٰؤُلاءِ الْقَوْمِ الْمَلاعينِ أنَّهُمْ عَمَدوا أَنْ لا يُبْقونَ مِنْ ذُرِّيَّةِ رَسولِكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ». و يبكي بكاءً شديداً و ينشد و يقول:

يا ربّ لا تتركني وحيدا * قد أظهروا الفسوق و الجحودا
و صيّرونا بينهم عبيدا * يرضون في فعالهم يزيدا
أمّا أخي فقد مضى شهيدا * مجدّلاً في فدفدٍ فريدا
و أنت بالمرصاد يا مجيدا.

ثمّ نادى: «يا أُمَّ كُلْثوم وَ يا سَكينَةُ وَ يا رُقَيَّةُ وَ يا عاتِكَةُ وَ يا زَيْنَبُ يا أَهْلَ بَيتي عَلَيْكُنَّ مِنّي السَّلامُ». فلمّا سمعن رفعن أصواتهنّ بالبكاء فضمّ بنته سكينة إلى صدره و قبّل ما بين عينيها و مسح دموعها و كان يحبّها حبّاً شديداً ثمّ جعل يسكّتها و يقول:

سيطول بعدي يا سكينة فاعلمي * منك البكاء إذ الحمام دهاني
لا تحرقي قلبي بدمعك حسرة * ما دام منّي الرّوح في جثماني
فإذا قتلت فأنت أولى بالّذي * تأتينه يا خيرة النّسوان.

٣٦ - اللّهوف: ص٨١- ٨٤ و ترجمه سيّد ابوالحسن ميرابوطالبى: ص١٢٣.

ر.ك. الدّمعة السّاكبة: ج٤ ص٢٧٦ و أسرار الشّهادة: ص٢٥٥ و معالي السّبطين: ج١ ص٢٩٧

و ۲۹۸ و لواعج الأشجان: ص۱۰۲ و ۱۰۳ و وسيلة الدّارين: ص٧٦.

۳۷ - المنتخب، الشّيخ الفقيه المفسّرالأديب فخرالدّين الطريحيّ: ص٤٤٤. ر. ك. أدب الطّفّ: ج٦ ص۱۱۹.

۳۸- لباب الأنساب: ج۱ ص۲۳.

۳۹- لباب الأنساب: ج۱ ص۲۳.

٤٠ - فهرس التّراث: ج۱ ص۵۸۰ ابن فندق البيهقيّ (٤٩٣- ٥٦٥) أبو الحسن حجّة الدّين عليّ بن أبي القاسم زيد بن محمّد بن الحسين بن فندق بن أيّوب بن الحسن بن أحمد بن عبد الرّحمان بن عبد الله بن عمر بن الحسن بن عثمان بن أيّوب بن خزيمة بن عمرو بن خزيمة بن ثابت الصّحابيّ. و كان آل فندق من الحكّام و الأمراء بنيشابور، و قضى المؤلّف حياته في سبزوار إلى أن مات والده ٥١٧ ه فانتقل منها و توالت أسفاره في تواريخ متعدّدة، و تصدّى للقضاء في سنة٥٥٦ هـ لستّة أشهر. وصفه ابن شهرآشوب: بفريد خراسان، و قال شيخنا العلّامة: «هو فريد خراسان ... و ألّف السّيّد محمّد مشكاة البيرجنديّ أستاذ جامعة طهران رسالة مفصّلة في ترجمة أحوال البيهقيّ هذا، و في الطّبقات: استظهر بهمنيار في تعليقات تأريخ بيهق: ٢٩٤ كون المؤلّف من العامّة، و ليس بصحيح». قال السيّد المرعشيّ: «لا شكّ أنّه كان موالياً محبّا لأهل بيت العصمة عليهم‌السّلام، و كان إماميّ المذهب كما يظهر من كتابيه القيّمين: تأريخ بيهق، و لباب الأنساب». من آثاره: ١- تاريخ حكماءالإسلام: طبع بتحقيق محمّد كرد عليّ في مطبعة المجمع العلميّ العربيّ بدمشق١٣٦٥ ه ١٩٤٦ م.

٢- لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب: طبع بتقديم السّيّد شهاب الدّين المرعشيّ و تحقيق السّيّد مهدي الرّجائيّ، ضمن منشورات مكتبة المرعشيّ بقم سنة١٤١٠ ه.

٣- معارج نهج البلاغة: طبع بتحقيق محمّد تقي دانش پژوه، ضمن منشورات مكتبة المرعشيّ بقم سنة ١٤٠٩ ه.

۴۱ - و رساله «الحاوية في مذمّات معاوية لعنة الله عليه» تاليف شيخ زين العابدين واعظ قاسم بن محمّد بن احمد مأمونی و او از جمله علمای عامّه است.

۴۲- و در کتاب کامل‌بهائی، تالیف شیخ جلیل عماد الدّین حسن بن علی طبری آن‌را به سال۶۷۵ تالیف نموده است: ص۵۲۳ فصل۳. از او: منتهی‌الآمال: ج۲ ص۱۰۰۲ و نفس‌المهموم.

دیگرمنابع درباره حضرت رقیّه و شهادت ایشان در خرابه شام با اضافات و تغییر:

المنتخب في المراثي و الخطب شيخ فخرالدّين الطّريحيّ، و أسرار الشّهادة، و مقتل عوالم، و بحار الأنوار، و الإيقاد.

و رساله الحاويه في مذمّات معاويه لعنة الله عليه تألیف شیخ زین العابدین واعظ قاسم بن محمّد بن احمد مأمونی و او از جمله علمای عامّه است.

۴۳- معالي‌السّبطين: ج۲ ص۱۷۱؛ تفصیل موضوع را علّامه، محمّد هاشم خراسانی از سیّد محمّد علی شامی، سبط سیّد ابراهیم دمشقی، آل‌سیّد مرتضی، از جدّش سیّد ابراهیم که در کار اصلاح قبرشریف شرکت داشت نقل کرده و گفته است‌که این داستان در حدود سال ۱۲۸۰ روی داد. ر. ك. منتخب التواريخ: ص۳۸۸.

۴۴- معالي السّبطين: ج۲ ص۱۷۱.

۴۵ - سوره(۵۸) المجادلة آیه۱۲: «يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا قيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحِ اللهُ لَكُمْ وَ إِذا قيلَ انْشُزُوا فَانْشُزُوا يَرْفَعِ اللهُ الَّذينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجاتٍ وَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبيرٌ».

ای ایمان آوردگان! وقتی به شما گفته می‌شود: در مجالس جا باز کنید، جا باز نمایید تا خداوند به شما وسعت بخشد و هنگامی که گفته می‌شود: برخیزید، از جا برخیزید. خداوند آنانی را از شما که ایمان آورده‌اند و آن‌هایی را که علم داده شده‌اند ترفیع درجه می‌دهد و خدا به هر چه کنید

آگاه است.

٤٦ - سوره(٢٤) النور آیه۳۷: «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَفيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ».

٤٧ - كامل الزّيارات: ٢٥٩-٢٦٦ ب٨٨ و ترجمه ذهنی تهرانی: ۷۹۱- ۸۰۸ باب۸۸- حسين بن احمد بن مغيره، از ابوعبد الله احمد بن محمّد بن عيّاش، از ابوالقاسم جعفربن محمّد بن قولويه، از ابو عيسى عبيد الله بن فضل بن محمّد بن هلال الطائی البصری، از ابو عثمان سعيد بن محمّد، برايم از محمد بن سلام بن يسار كوفی، از احمد بن محمد واسطی، از عيسى بن ابی شيبة القاضی، از نوح بن درّاج، از قدامة بن زائده، از پدرش زائده، كه گفت: حضرت علیّ بن الحسين عليهماالسّلام فرمودند: ... (امام زين العابدين، از حضرت زينب، از اميرالمؤمنين، از رسول الله صلّى الله عليه و آله در ضمن حديثی طولانی درباره به شهادت رساندن امام حسين عليه السّلام و وقايع پس از آن از آن بزرگواران روايت نمود تا اين‌كه اميرالمؤمنين عليه السّلام فرمود كه رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمودند:... .

٤٨ - الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد: ج٢ ص١٢٤- و دخل بعض موالي عبد الله بن جعفربن أبي طالب فنعى إليه ابنيه فاسترجع فقال أبو السّلاسل مولى عبد الله: هذا ما لقينا من الحسين بن عليّ، فخذفه عبد الله بن جعفربنعله ثمّ قال: يا ابن اللّخناء أللحسين تقول هذا؟! و الله لو شهدته لأحببت ألّا أفارقه حتّى أقتل معه، و الله إنّه لممّا يسخي بنفسي عنهما و يعزّيني عن المصاب بهما أنّهما أصيبا مع أخي و ابن عمّي مواسيين له صابرين معه، ثمّ أقبل على جلسائه فقال: الحمد لله عزّعليّ مصرع الحسين إن لا أكن آسيت حسيناً بيدي فقد آساه ولديّ. و كشف الغمّة في معرفة الأئمّة: ج٢ ص٦٨- و دخل بعض موالي عبد الله بن جعفرفنعى إليه ابنيه فاسترجع فقال أبوالسلاسل مولى عبد الله: هذا ما لقينا من الحسين عليه السّلام، فحذفه عبد الله بنعله ثمّ قال: يا ابن اللخناء! أ للحسين تقول هذا؟! و الله لو شهدته لأحببت أن لا

أفارقه حتّى أقتل معه، و الله إنّه لمّا يسخّي بنفسي عنهما و يعزّي عن المصاب بهما أنّهما أصيبا مع أخي و ابن عمّي مواسين له صابرين معه. ثمّ أقبل على جلسائه فقال: الحمد لله عزّ عليّ بمصرع الحسين عليه السّلام أن لا أكن آسيت حسيناً بيدي فقد آساه ولديّ. و تاريخ الأمم و الملوك، الطّبريّ: ج٥ ص٤٦٦- قال هشام، عن أبي مخنف، عن سليمان بن أبي راشد، عن عبد الرحمان ابن عبيد أبي الكنود، قال: لمّا بلغ عبد الله بن جعفر بن أبي طالب مقتل ابنيه مع الحسين، دخل عليه بعض مواليه و النّاس يعزّونه- قال: و لا أظنّ مولاه ذلك إلّا أبا اللّسلاس- فقال: هذا ما لقينا و دخل علينا من الحسين! قال: فحذفه عبد الله بن جعفر بنعله، ثمّ قال: يا بن اللّخناءً أ للحسين تقول هذا؟! و الله لو شهدته لأحببت ألّا أفارقه حتّى أقتل معه، و الله إنّه لمّا يسخي بنفسي عنهما، و يهون عليّ المصاب بهما، إنّهما أصيبا مع أخي و ابن عمّى مواسيين له، صابرين معه، ثمّ أقبل على جلسائه فقال: الحمد لله عزّوجلّ على مصرع الحسين، ألّا تكن آست حسيناً يدي، فقد آساه ولديّ. و الكامل في التاريخ: ج٤ ص٨٩. و الخوارزمي: ج٢ ص٨٤ جزء٢- و جلس عبد الله بن جعفر للتّعزية، فدخل عليه مولاه، فقال: هذا ما لقينا من الحسين؟ فحذفه عبد الله بنعله، و قال: يا ابن اللّخناء! أ للحسين تقول هذا؟! و الله، لو شهدته لأحببت أن أقتل دونه، و إنّي لأشكر الله الّذي وفّق ابنيّ عوناً و محمّداً معه، إذ لم أكن وفّقت.

٤٩ - بحار الأنوار: ج٢٢ ص٣٢٩ ب٣٧.

٥٠ - و كان تأخّره عن حضور الطفّ ذهاب بصره.

٥١- مناقب آل أبي طالب عليهم السّلام: ج٤ ص١١٢- و دفن جثثهم بالطفّ أهل الغاضريّة من بني أسد بعد ما قتلوه بيوم، و كانوا يجدون لأكثرهم قبوراً و يرون طيوراً بيضاً. و در روايت زائدة در كتاب شريف كامل الزيارات: ص٢٦٤ ب٨٨ ح١ به سندش از امام زين العابدين از حضرت زينب از أمّ أيمن و أميرالمؤمنين از رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و آن حضرت از جبرئيل عليه السّلام از حضرت الله تعالى نقل شده است‌كه فرمود: ...فَإِذا بَرَزَتْ تِلْكَ الْعِصابَةُ إِلىٰ

مَضاجِعِها تَوَلَّى اللهُ عَزَّوَجَلَّ قَبْضَ أَرْواحِها بِيَدِهِ وَ هَبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مَلائِكَةٌ مِنَ السَّماءِ السّابِعَةِ مَعَهُمْ آنِيَةٌ مِنَ الْياقُوتِ وَ الزُّمُرُّدِ مُمْلُوَّةً مِنْ ماءِ الْحَياةِ وَ حُلَلٌ مِنْ حُلَلِ الْجَنَّةِ وَ طيبٌ مِنْ طيبِ الْجَنَّةِ فَغَسَلُوا جُثَثَهُمْ بِذٰلِكَ الْماءِ وَ أَلْبَسُوهَا الْحُلَلَ وَ حَنَّطُوها بِذٰلِكَ الطّيبِ وَ صَلَّتِ الْمَلائِكَةُ صَفّاً صَفّاً عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَبْعَثُ اللهُ قَوْماً مِنْ أُمَّتِكَ لا يَعْرِفُهُمُ الْكُفّارُ لَمْ يَشْرَكُوا فِي تِلْكَ الدِّماءِ بِقَوْلٍ وَ لا فِعْلٍ وَ لا نِيَّةٍ فَيُوارُونَ أَجْسامَهُمْ وَ يُقيمُونَ رَسْماً لِقَبْرِ سَيِّدِ الشُّهَداءِ بِتِلْكَ الْبَطْحاءِ يَكُونُ عَلَماً لِأَهْلِ الْحَقِّ وَ سَبَباً لِلْمُؤْمِنينَ إِلَى الْفَوْزِ ... .

۵۲ - بصائر الدّرجات: ص۲۲٤ ب۳ ح۱۷- و بهذا الإسناد (حدّثنا أحمد بن محمّد و أحمد بن إسحاق، عن القاسم بن يحيى، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السّلام- معلّق) قال: لَمّا قُبِضَ رَسُولُاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ وَ مَعَهُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ الَّذينَ كانُوا يَهْبِطُونَ في لَيْلَةِ الْقَدْرِ. قال: فَفُتِحَ لِأَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ بَصَرُهُ فَرَآهُمْ في مُنْتَهَى السَّماواتِ إِلَى الْأَرْضِ يُغَسِّلُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَعَهُ، وَ يُصَلُّونَ مَعَهُ عَلَيْهِ، وَ يَحْفِرُونَ لَهُ، وَ اللهِ ما حَفَرَ لَهُ غَيْرُهُمْ، حَتّىٰ إِذا وُضِعَ في قَبْرِهِ نَزَلُوا مَعَ مَنْ نَزَلَ فَوَضَعُوهُ فَتَكَلَّمَ، وَ فُتِحَ لِأَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ سَمْعُهُ فَسَمِعَهُ يُوصيهِمْ بِهِ فَبَكىٰ، وَ سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: لا نَأْلُوهُ جُهْداً وَ إِنَّما هُوَ صاحِبُنا بَعْدَكَ، إِلّا أَنَّهُ لَيْسَ يُعايِنُنا بِبَصَرِهِ بَعْدَ مَرَّتِنا هٰذِهِ، حَتّىٰ إِذا ماتَ أَميرُالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ رَأَى الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ مِثْلَ ذٰلِكَ الَّذي رَأىٰ، وَ رَأَيا النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَيْضاً يُعينُ الْمَلائِكَةَ مِثْلَ الَّذي صَنَعُوهُ بِالنَّبِيِّ، حَتّىٰ إِذا ماتَ الْحَسَنُ رَأىٰ مِنْهُ الْحُسَيْنُ مِثْلَ ذٰلِكَ وَ رَأَى النَّبِيَّ وَ عَلِيّاً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِما وَ آلِهِما يُعينانِ الْمَلائِكَةَ، حَتّىٰ إِذا ماتَ الْحُسَيْنُ رَأىٰ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مِنْهُ مِثْلَ ذٰلِكَ، وَ رَأَى النَّبِيَّ وَ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ يُعينُونَ الْمَلائِكَةَ، حَتّىٰ إِذا ماتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ رَأىٰ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مِثْلَ ذٰلِكَ، وَ رَأَى النَّبِيَّ وَ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ يُعينُونَ الْمَلائِكَةَ، حَتّىٰ إِذا ماتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَأىٰ جَعْفَرٌ مِثْلَ ذٰلِكَ، وَ رَأَى النَّبِيَّ وَ عَلِيّاً وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلامُ يُعينُونَ الْمَلائِكَةَ، حَتّىٰ إِذا ماتَ جَعْفَرٌ رَأىٰ

مُوسىٰ مِنْهُ مِثْلَ ذٰلِكَ، هٰكَذا يَجْري إِلىٰ آخِرِنا. و الخرائج و الجرائح: ج٢ ص٧٧٩ ب١٥ ح١٠٢- روي عن عبد الرّحمان بن كثير: قال أبو الحسن عليه السّلام: لَمّا قُبِضَ رَسُولُاللهِ ...- مانند البصائر و در آن است-: حَتّىٰ إِذا ماتَ جَعْفَرُبْنُ مُحَمَّدٍ رَأىٰ مِنْهُمْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عَلَيْهِمَا السَّلامُ مِثْلَ ذٰلِكَ وَ سَمِعَ الْأَوْصِياءُ يَقُولُونَ: أَبْشِري أَيَّتُهَا الشّيعَةُ بِنا، وَ هٰكَذا يَخْرُجُ إِلىٰ آخِرِنا.

٥٣ - الدّمعة السّاكبة: ج٥ ص١١- ١٤و معالي السّبطين: ج٢ ص٦٨- ٧٠ أقول: و في بعض الكتب المعتبرة عن كتاب أسرار الشّهادات روي: أنّه لمّا ارتحل (عسكر-المعالي) عمر بن سعد لعنه الله من كربلاء، و ساروا بالسّبايا و الرّؤوس إلى الكوفة نزل بنو أسد مكانهم، و بنوا بيوتهم، و ذهبت نسائهم إلى الماء، إذا هنّ رأين جثثاً حول المسّناة، و جثثاً نائيةً عن الفرات، و بينهنّ جثّةٌ قد جلّلتهم بأنوارها و عطّرتهم بطيبها، فتصارخن النّساء، و قلن: هذا و الله جسد الحسين و أهل بيته عليهم السّلام. فرجعن إلى بيوتهنّ صارخات، و قلن: يا بني أسد! أنتم جلوس في بيوتكم و هذا الحسين و أهل بيته و أصحابه مجزّرون كالأضاحي على الرّمال، و تسفي عليهم الرّياح، فإن كنتم ما نعهده فيكم من المحبّة و الموالاة، فقوموا، و ادفنوا هذه الجثث، فإن لم تدفنوها نتولّى دفنها بأنفسنا. فقال بعضهم لبعض: إنّا نخشى من ابن زياد و ابن سعد لعنهم الله أن تصبحنا خيولهم، فينهبوننا أو يقتلون أحدنا. فقال كبيرهم: الرّأي أن نجعل لنا عيناً تنظر إلى طريق الكوفة، و نحن نتولّى دفنهم. فقالوا: إنّ هذا الرّأي لسديد. ثمّ إنّهم وضعوا لهم عيناً، و أقبلوا إلى جسد الحسين عليه السّلام، و صار لهم بكاء و عويل، ثمّ إنّهم اجتهدوا على أن يحرّكوه عليه السّلام من مكانه، ليشقّوا له ضريحا، فلم يقدروا أن يحرّكوا عضوا من أعضائه. فقال كبيرهم: ما ترون؟ قالوا: الرّأي أن نجتهد أوّلا في دفن أهل بيته، ثمّ نرى رأينا فيه. فقال كبيرهم: كيف يكون لكم دفنهم و ما فيكم من يعرف من هذا، و من هذا، و هم كما ترون جثث بلا رؤوس قد غيّرتهم (غيّرت محاسنهم -المعالي) الشّمس و التّراب من الرّيح (هذا ظنّهم)، فلربّما نسأل عنهم فما الجواب. فبينما هم في الكلام إذ طلع عليهم أعرابيّ على متن جواده، فلمّا رأوه انكشفوا عن

تلك الجثث الزّواكي. قال: فأقبل الأعرابيّ و نزل عن ظهر جواده إلى الأرض، و صار منحنياً كهيئة الرّاكع حتّى أتى ورمى بنفسه على جسد الحسين عليه السّلام و جعل يقبّله تارة و يشمّه أخرى، و قد بلّ لثامه من دموع عينيه، ثمّ رفع رأسه، و نظر إلينا، فقال: ما كانَ وُقوفَكُمْ حَوْلَ هٰذِهِ الْجُثَثِ؟ فقالوا: أتينا لنتفرّج عليها. فقال عليه السّلام: ما كانَ هٰذا قَصْدَكُمْ؟ فقالوا: نعم يا أخ العرب الآن نطلعك على ما في ضمائرنا: أتينا لندفن جسد الحسين عليه السّلام، فلم نقدر أن نحرّك عضواً من أعضائه، ثمّ اجتهدنا في دفن أهل بيته و ما فينا من يعرف من هذا، و من هذا، و هم كما ترى جثث بلا رؤوس قد غيّرتهم الشّمس و التّراب. فبينما نحن في الكلام إذ طلعت علينا، فخشينا أنّك من أصحاب ابن زياد لعنه الله، فانكشفنا عن تلك الجثث. قال: فقام، فخطّ لنا خطّا، و قال: احْفُروا هاهُنا. ففعلنا فيها، فقال: قَدِّموا هٰذا، وَ أَخِّروا هٰذا، فوضعنا سبعة عشر جثّة بلا رأس، ثمّ خطّ لنا خطّا، فقال: احْفُروا هاهُنا. ففعلنا، فوضعنا فيها باقي الجثث، و استثنى منها جثّة واحدة، و أمرلنا أن نشقّ لها ضريحاً ممّا يلي الرّأس الشّريف، ففعلنا، فدفّناها، ثمّ أقبلنا إليه لنعينه على جسد الحسين عليه السّلام، و إذا هو يقول لنا بخضوع و خشوع: أَنَا أَكْفيكُمْ أَمْرَهُ. فقلنا له: يا أخا العرب كيف تكفينا أمره و كلّنا قد اجهتدنا على أن نحرّك عضواً من أعضائه فلم نقدر عليه. فبكى بكاءً شديداً، فقال عليه السّلام: مَعي مَنْ يُعينُني. ثمّ إنّه بسط كفّيه تحت ظهره الشّريف، و قال: بِسْمِ اللهِ وَ بِاللهِ وَ في سَبيلِ اللهِ، وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، هٰذا ما وَعَدَنَا اللهُ تَعالىٰ وَ رَسولُهُ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسولُهُ ما شاء اللهُ، وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظيمِ. ثمّ أنزله وحده، و لم يشرك معه أحداً منّا، ثمّ وضع خدّه بنحره الشّريف و هو يبكي، فسمعناه يقول: طوبىٰ لِأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الشَّريفَ، أَمَّا الدُّنْيا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَ الْآخِرَةُ فَبِنورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَّا الْحُزْنُ فَسَرْمَدٌ، وَ اللَّيْلُ فَمُسَهَّدٌ حَتّىٰ يَخْتارَ اللهُ لي دارَكَ الَّتي أَنْتَ مُقيمٌ بِها، فَعَلَيْكَ مِنّي السَّلامُ يَابْنَ رَسولِ‌اللهِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. ثمّ شرّج عليه اللّبن، و أهال عليه التّراب، ثمّ وضع كفّه على القبر، و خطّه بأنامله، (و جعل يخطّ القبر

بأنامله- المعالي) و كتب: هٰذا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طالِبٍ الَّذي قَتَلوهُ عَطْشاناً غَريباً. ثمّ التفت إلينا، و قال: انْظُروا هَلْ بَقِيَ أَحَدٌ؟ قالوا: نعم يا أخا العرب، قد بقي بطل مطروح حول المسنّاة و حوله جثّتان، و كلّما حملنا جانباً منه سقط الآخر لكثرة ضرب السّيوف و السّهام. فقال: امْضوا بِنا إِلَيْهِ. فمضينا إليه. فلمّا رآه انكبّ عليه يقبلّه و يبكي و يقول: عَلَى الدُّنْيا بَعْدَكَ الْعَفا يا قَمَرَبَني هاشِمٍ! فَعَلَيْكَ مِنِّي السَّلامُ مِنْ شَهيدٍ مُحْتَسِبٍ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. ثمّ أمرلنا أن نشقّ له ضريحاً، ففعلنا، ثمّ أنزله وحده و لم يشرك معه أحداً منّا. ثمّ شرّج عليه اللّبن و أهال عليه التّراب، ثمّ أمرنا بدفن الجثّتين حوله. ففعلنا، ثمّ مضى إلى جواده، فتبعناه و درنا عليه لنسأله عن نفسه، و إذا به يقول: أَمّا ضَريحُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ، وَ أَمَّا الْحَفيرَةُ الْأُولىٰ فَفيها أَهْلُ بَيْتِهِ وَ الْأَقْرَبُ إِلَيْهِ وَلَدُهُ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ، وَ أَمَّا الْحَفيرَةُ الثّانِيَةُ فَفيها أَصْحابُهُ، وَ أَمَّا الْقَبْرُالْمُنْفَرِدُ (مِمّا يَلِي الرَّأْسَ الشَّريفَ فَهُوَحامِلُ رايَةِ - المعالي) فَهُوَحامِلُ لِواءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ حَبيبُ بْنُ مُظاهِرٍ، وَ أَمَّا الْبَطَلُ الْمَطْروحُ حَوْلَ الْمُسَنّاةِ فَهُوَ الْعَبّاسُ بْنُ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِمَا السَّلامُ. وَ أَمَّا الْجُثَّتانِ فَهُما مِنْ أَوْلادِ أَميرِالْمُؤْمِنينَ عَلَيْهِ السَّلامُ، فَإِذا سَأَلَكُمْ سائِلٌ فَأَعْلِموهُ. فقلنا له: يا أخا العرب! نسألك بحقّ الجسد الّذي واريته بنفسك، و ما أشركت معك أحداً منّا من أنت؟ فبكى بكاءً شديداً، فقال: أَنَا إِمامُكُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ. فقلنا: أنت عليّ؟ فقال: نَعَمْ. فغاب عن أبصارنا.

و لباب الأنساب، ابن فندق: ج١ ص٣٩٦مشهده و مرقده بكربلاء حيث قتل، صلّى عليه زين العابدين عليه السّلام، ... . و اسرار الشّهادة: ص٤٥١- ٤٥٢ و معالي السّبطين: ج٢ ص٦٥- ٦٧ فاعلم إنّه ذكربعض الثّقات أنّه روى السّيّد نعمة الله الجزائريّ في كتاب مدينة العلم، عن رجاله، عن عبد الله الأسديّ، أنّه قال: و كان إلى جنب العلقميّ حيّ من بني أسد، فتمشيت نساء ذلك الحيّ إلى المعركة، فرأوا جثث أولاد الرّسول و أفلاذ حشاشة الزّهراء البتول، و أولاد عليّ أميرالمؤمنين، فحل الفحول، و جثث أولادهم في تلك الأصحار، و هاتيك القفار تشخّب الدّماء

من جراحاتهم، كأنّهم قتلوا في تلك السّاعة، فتداخل النّساء من ذلك المقام العجب. فابتدرن إلى حيّهنّ و قلن لأزواجهنّ ما شاهدنه، ثمّ قلن لهم: بماذا تعتذرون من رسول‌الله صلّى الله عليه و اله، و أمير المؤمنين، و فاطمة الزّهراء إذا أوردتم عليهم حيث أنّكم لم تنصروا أولاده، [في المعالي مكانه: «و روى السّيّد نعمة الله الجزائريّ عن عبد الله الأسديّ أنّه قال: لمّا قتل الحسين بن عليّ عليه السّلام و كافة من كان معه من ولده و إخوته و بني عمومته، و أراد ابن سعد التّوجّه بالسّبايا و الرّؤوس إلى الكوفة، أنفذ في ذلك إليه ابن زياد أن وار أجساد أصحابك ودع جسد الحسين عليه السّلام و أصحابه، فأنفذ إليه أنّه لا يسعني دفن جميع قتلانا، لأنّ عدّة المقتولين مأة و خمسون ألفا، فأنفذ إليه أن وار الرّؤساء و الأعيان و أترك السّواد منهم، قال: فوارى ابن سعد من أراد موارته، و ارتحل بالسّبايا و الحريم إلى الكوفة، و خلّف تلك الجثث الزّكيّة تصهرها الشّموس، و تسترها أذيال الرّياح ثلاثة أيّام، و قد أقام ثلاثا غير مقبور، قال ...»]. و لا دافعتم عنهم بضربة سيف، و لا بطعنة رمح و لا بجذفة سهم، فقالوا لهنّ: إنّا نخاف من بني أميّة. و قد لحقتهم الذّلّة و شملتهم النّدامة من حيث لا تنفعهم. و بقين النّسوة يجلن حولهم، و يقلن لهم: إن فاتتكم نصرة تلك العصابة النّبويّة و الذّبّ عن هاتيك الشّنشنة العليّة العلويّة، فقوموا الآن إلى أجسادهم الزّكيّة، فواروها، فإنّ اللّعين ابن سعد قد وارى أجساد من أراد من موارته من قومه، فبادروا إلى مواراة أجساد آل‌رسول‌الله، و ارفعوا عنكم بذلك العار، فماذا تقولون إذا قالت العرب لكم: إنّكم لن تنصروا ابن بنت نبيّكم مع قربه، و حلوله بناديكم؟ فقوموا، و اغسلوا بعض الدّرن منكم. قالوا: نفعل ذلك. فأتوا إلى المعركة، و صارت همّتهم أوّلا أن يواروا جثّة الحسين عليه السّلام، ثمّ الباقين، فجعلوا ينظرون الجثث في المعركة، فلم يعرفوا جثّة الحسين عليه السّلام من بين تلك الجثث، لأنّها بلا رؤوس، و قد غيّرتها الشّموس. فبينا هم كذلك و إذا بفارس أقبل إليهم حتّى إذا قاربهم، قال: ما بالكم؟ قالوا: إنّا أتينا ليوارى جثّة الحسين عليه السّلام، و جثث ولده و أنصاره، و لم نعرف جثّة الحسين عليه السّلام. فلمّا سمع ذلك حنّ و أنّ، و

جعل ينادي: وا أبتاه! وا أبا عبد الله! ليتك حاضرا، و تراني أسيرا، ذليلا. ثمّ قال لهم: أنا أرشدكم. فنزل عن جواده، و جعل يتخطّى القتلى، فوقع نظره على جسد الحسين عليه السّلام، فاحتضنه و هو يبكي، و يقول: يا أبتاه! بقتلك قرّت عيون الشّامتين، يا أبتاه بقتلك فرحت بني أميّة، يا أبتاه بعدك طال حزننا، يا أبتاه بعدك طال كربنا. ثمّ قال: أنّه مشى قريبا من محلّ جثّته، فأهال يسيرا من التّراب، فبان قبر محفور، و لحد مشقوق، فنزل الجثّة الشّريفة، و واراها في ذلك المرقد الشّريف، كما هو الآن. قال: ثمّ أنّه عليه السّلام جعل يقول: هذا فلان، و هذا فلان و الأسديّون يوارونهم، فلمّا فرغ مشى إلى جثّة العبّاس بن أمير المؤمنين عليه السّلام، فانحنى عليها، و جعل ينتحب، و يقول: يا عمّاه! ليتك تنظر حال الحرم، و البنات، و هنّ تنادين: وا عطشاه! وا غربتاه!. ثمّ أمر بحفر لحده، و واراه هناك. ثمّ عطف على جثث الأنصار، و حفر حفيرة واحدة، و واراهم فيها إلّا حبيب بن مظاهر حيث أبى بعض بني عمّه ذلك، و دفنه ناحية عن الشّهداء، قال: فلمّا فرغ الأسديّون من مواراتهم، قال لهم: هلمّوا لتوارى جثّة الحرّ الرّياحيّ. قال: فتمشّى و هم خلفه حتّى وقف عليه، فقال: أمّا أنت فقد قبل الله توبتك و زاد في سعادتك ببذلك نفسك أمام ابن رسول الله صلّى الله عليه و اله. قال و أراد الأسديّون حمله إلى محلّ الشّهداء، فقال: لا بل في مكانه واروه. قال: فلمّا فرغوا من مواراته ركب ذلك الفارس جواده، فتعلّق به الأسديّون، فقالوا له: بحقّ من واريته بيدك من أنت؟ فقال: أنا حجّة الله عليكم، أنا عليّ بن الحسين عليه السّلام جئت لأواري جثّة أبي، و من معه من إخواني، و أعمامي، و أولاد عمومتي، و أنصارهم الّذين بذلوا مهجهم دونه، و الآن أنا راجع إلى سجن ابن زياد لعنه الله، و أمّا أنتم فهنيئا لكم، لا تجزعوا إذ تضاموا فينا. فودّعهم، و انصرف عنهم، و أمّا الأسديّون فإنّهم رجعوا مع نسائهم إلى حيّهم، انتهى ما نقل عن السّيّد الجزائريّ. و هو ممّا قد قوّاه أيضا جمع من متأخّري المتأخّرين، و ذلك حيث قالوا بعدما نقل كلام المفيد: إنّ هذا إنّما هو في ظاهر الأمر، و إلّا فإنّ الإمام لا يلي أمره إلّا الإمام. و در كتاب الجلاء سيّد عبد الله بن محمّد رضا شبر الحسينيّ، از امام محمّد باقر عليه

السّلام است که فرمود: إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ بِعِلْمِهِ وَ قُدْرَتِهِ حَضَرَ عِنْدَ دَفْنِ أَبيهِ، فَصَلّىٰ عَلَيْهِ، وَ دَفَنَهُ، وَ كَفىٰ أَمْرَهُ، وَ رَجَعَ. و مقتل الحسين عليه السّلام، سيّد عبد الرّزّاق المقرّم: ص٤١٢- ٤١٨و لمّا أقبل السّجّاد عليه السّلام وجد بني أسد مجتمعين عند القتلى متحيّرين لا يدرون ما يصنعون، و لم يهتدوا إلى معرفتهم، و قد فرّق القوم بين رؤوسهم و أبدانهم، و ربّما يسألون من أهلهم و عشيرتهم. فأخبرهم عليه السّلام عمّا جاء إليه من مواراة هذه الجسوم الطّاهرة، و أوقفهم على أسمائهم كما عرّفهم بالهاشميّين من الأصحاب، فارتفع البكاء و العويل، و سالت الدّموع منهم كلّ مسيل، و نشرت الأسديّات الشّعور و لطمن الخدود. ثمّ مشى الإمام زين العابدين إلى جسد أبيه، و اعتنقه، و بكى بكاءً عاليّاً، و أتى إلى موضع القبر، و رفع قليلاً من التّراب، فبان قبر محفور، و ضريح مشقوق، فبسط كفّيه تحت ظهره، و قال:بِسْمِ اللهِ وَ فِي سَبيلِ اللهِ وَ عَلىٰ مِلَّةِ رَسولِ‌اللهِ، صَدَقَ اللهُ وَ رَسولُهُ ما شاءَ اللهُ، لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلّا بِاللهِ الْعَظيمِ. و أنزله وحده و لم يشاركه بنو أسد فيه، و قال لهم: إِنَّ مَعي مَنْ يُعينُني. و لمّا أقرّه في لحده وضع خدّه على منحره الشّريف قائلاً: طوبىٰ لِأَرْضٍ تَضَمَّنَتْ جَسَدَكَ الطّاهِرَ، فَإِنَّ الدُّنْيا بَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ، وَ الْآخِرَةُ بِنورِكَ مُشْرِقَةٌ، أَمَّا اللَّيْلَ فَمُسَهَّدٌ، وَ الْحُزْنُ سَرْمَدٌ، أَوْ يَخْتارَ اللهُ لِأَهْلِ بَيْتِكَ دارَكَ الَّتي أَنْتَ بِها مُقيمٌ، وَ عَلَيْكَ مِنّي السَّلامُ يَا ابْنَ رَسولِ‌اللهِ! وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. و كتب على القبر: هٰذا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيّ بْنِ أَبي طالِبٍ الَّذي قَتَلوهُ عَطْشاناً غَريباً. ثمّ مشى إلى عمّه العبّاس عليه السّلام، فرآه بتلك الحالة الّتي أدهشت الملائكة بين أطباق السّماء، و أبكت الحور في غرف الجنان، و وقع عليه، يلثم نحره المقدّس قائلا: عَلَى الدُّنْيا بَعْدَكَ الْعَفا، يا قَمَرَ بَني هاشِمٍ! وَ عَلَيْكَ مِنّي السَّلامُ مِنْ شَهيدٍ مُحْتَسِبٍ، وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَكاتُهُ. و شقّ له ضريحاً، و أنزله وحده، كما فعل بأبيه الوصيّ، و قال لبني أسد: إِنَّ مَعي مَنْ يُعينُني.

علّامه مجلسی در جلاء العیون: ص٦٩٦گوید: چون آن ملاعین رفتند، اهل غاضریّه از قبیله بنی اسد آمدند و برآن جسدهای مطهّرو بدنهای مکرّم نماز کردند و دفن کردند و جسد مطهّر

سید الشهدا علیه السّلام را در آن مکان شریف که الحال هست، دفن کردند و علیّ بن الحسین یعنی علیّ اکبر را در پایین پای آن حضرت دفن کردند و سایر شهدا را در پایین پای آن حضرت در یك موضع دفن کردند و عبّاس را در نزدیك فرات در همان موضع که شهید شده بود، دفن کردند. به حسب ظاهر چنین بود؛ اما در واقع، امام را به غیر از امام دفن نمی‌کند. حضرت امام زین العابدین علیه السّلام به اعجاز امامت آمد و جسد مطهّر آن حضرت را بلکه سایر شهدا را دفن کرد. ابن شهرآشوب روایت کرده است که اهل غاضریه می‌گفتند که: چون ما رفتیم که ایشان را دفن کنیم، قبرهای ایشان را کنده و ساخته می‌دیدیم و مرغان سفید نزد ایشان می‌دیدیم که پرواز می‌کردند. از حضرت امام رضا علیه السّلام منقول است که حضرت امام زین العابدین علیه السّلام مخفی آمد و بر پدر خود نماز کرد و آن جناب را دفن کرد و برگشت.

٥٤ - رجال الكشّي: ص٤٦٣ ح٨٨٣ حدّثني محمّد بن مسعود، قال: حدّثنا جعفر بن أحمد عن حمدان بن سليمان، عن منصور بن العبّاس البغداديّ، قال: حدّثنا إسماعيل بن سهل، قال: حدّثني بعض أصحابنا و سألني أن أكتم اسمه، قال: كنت عند الرّضا عليه السّلام فدخل عليه عليّ بن أبي حمزة و ابن السّرّاج و ابن المكاري، فقال له ابن أبي حمزة: ما فعل أبوك؟ قال: مَضىٰ، قال: مضى موتاً؟ قال: نَعَمْ، قال: فقال: إلى من عهده؟ قال: إِلَيَّ، قال: فأنت إمام مفترض طاعته من الله؟ قال: نعم، قال ابن السّرّاج و ابن المكاري: قد و الله أمكنك من نفسه، قال: وَيْلَكَ وَ بِما أَمْكَنْتُ؟ أَ تُريدُ أَنْ آتِيَ بَغْدادَ وَ أَقُولَ لِهارُونَ: أَنَا إِمامٌ مُفْتَرَضٌ طاعَتي؟وَ اللهِ ما ذاكَ عَلَيَّ، وَ إِنَّما قُلْتُ ذٰلِكَ لَكُمْ عِنْدَ ما بَلَغَني مِنِ اخْتِلافِ كَلِمَتِكُمْ، وَ تَشَتُّتِ أَمْرِكُمْ، لِئَلّا يَصيرَ سِرُّكُمْ في يَدِ عَدُوِّكُمْ. قال له ابن أبي حمزة: لقد أظهرت شيئاً ما كان يظهره أحد من آبائك و لا يتكلّم به. قال: بَلىٰ وَ اللهِ لَقَدْ تَكَلَّمَ بِهِ خَيْرُآبائي رَسُولُاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمّا أَمَرَاللهُ تَعالىٰ أَنْ يُنْذِرَعَشيرَتَهُ الْأَقْرَبينَ، جَمَعَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَرْبَعينَ رَجُلاً وَ قالَ لَهُمْ: إِنّي رَسُولُاللهِ إِلَيْكُمْ، وَ كانَ أَشَدَّهُمْ تَكْذيباً لَهُ وَ تَأْليباً عَلَيْهِ عَمُّهُ أَبُو لَهَبٍ، فَقالَ لَهُمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنْ

خَدَشَني خَدْشٌ فَلَسْتُ بِنَبِيٍّ، فَهٰذا أَوَّلُ ما أُبْدِعُ لَكُمْ مِنْ آيَةِ النُّبُوَّةِ، وَ أَنَا أَقُولُ إِنْ خَدَشَني هارُونُ خَدْشاً فَلَسْتُ بِإِمامٍ فَهٰذا ما أُبْدِعُ لَكُمْ مِنْ آيَةِ الْإِمامَةِ. قال له عليّ: إنّا روّينا عن آبائك: أَنَّ الْإِمامَ لا يَلِي أَمْرَهُ إِلّا إِمامٌ مِثْلُهُ. فقال له أبوالحسن عليه السّلام: فَأَخْبِرْني عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ كانَ إِماماً أَوْ كانَ غَيْرَ إِمامٍ؟ قال: كان إماماً، قال: فَمَنْ وَلِيُّ أَمْرِهِ؟ قال: عليّ بن الحسين، قال: وَ أَيْنَ كانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ؟ قال: كان محبوساً بالكوفة في يد عبيد الله بن زياد، قال: خرج و هم لا يعلمون حتّى ولي أمرأبيه ثمّ انصرف، فقال له أبوالحسن عليه السّلام: إِنَّ الَّذي أَمْكَنَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلامُ أَنْ يَأْتِيَ كَرْبَلاءَ فَيَلِيَ أَمْرَ أَبيهِ فَهُوَ يُمْكِنُ صاحِبَ هٰذَا الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَغْدادَ فَيَلِيَ أَمْرَ أَبيهِ ثُمَّ يَنْصَرِفَ، وَ لَيْسَ في حَبْسٍ وَ لا في إِسارٍ، قال له عليّ: إنّا روّينا: أَنَّ الْإِمامَ لا يَمْضى حَتّٰى يَرٰى عَقِبَهُ؟ قال: فقال أبوالحسن عليه السّلام: أَ ما رُوّيتُمْ في هٰذَا الْحَديثِ غَيْرَ هٰذا؟ قال: لا، قالَ: بَلىٰ وَ اللهِ لَقَدْ رُوّيتُمْ فيهِ إِلّا الْقائِمَ وَ أَنْتُمْ لا تَدْرُونَ ما مَعْناهُ وَ لِمَ قيلَ! قال له عليّ: بلى و الله إنّ هذا لفي الحديث، قال له أبوالحسن عليه السّلام: وَيْلَكَ كَيْفَ اجْتَرَأْتَ عَلَيَّ بِشَيْءٍ تَدَعُ بَعْضَهُ؟ ثمّ قال: يا شَيْخُ! اتَّقِ اللهَ وَ لا تَكُنْ مِنَ الصّادّينَ عَنْ دينِ اللهِ تَعالىٰ. و إثبات الوصيّة: ص۲۰۷ و عنه (الحميريّ- معلّق) عن سهل بن زياد، عن منصور بن العبّاس، عن اسماعيل بن سهل، عن بعض أصحابه قال: كنت عند الرضا عليه السلام فدخل إليه عليّ بن أبي حمزة و ابن السّرّاج و ابن أبي سعيد المكاويّ، ... - مانند رجال كشّى با اختلافى در برخى از كلمات-.

۵۵ - الدّمعة السّاكبة: ج۵ ص۸۱- ۸۳؛ أسرار الشّهادة: ص۴۹۴- ۴۹۵؛ معالي السّبطين: ۲ص ۱۴۱و ۱۴۲، ۱۴۴و ۱۴۵از مقتل أبو مخنف: قال سهل: ...ثمّ أقبلت على عليّ بن الحسين عليه السّلام وقلتُ له: مولاي! هل لك من حاجة؟ فقال لي: هل عندك من الدّراهم شيء؟ فقلت: ألف دينار وألف ورقة. فقال: خُذْ منها شيئاً وادفعه إلى حامل الرّأس وأمره أن يبعّده عن النّساء حتّى تشتغل النّاس بالنّظر إليه عن النّساء. قال سهل: ففعلت ذلك ورجعت إليه وقلت له: يا

مولاي! فعلتُ الّذي أمرتني به، فقال لي: حشرك الله معنا يوم القيامة، ثمّ إنّ عليّ بن الحسين عليهما السّلام أنشأيقول: أقادُ ذليلًا في دِمَشقَ كأنّني من الزّنج عبدٌ غاب عنه نصيرُ وجدّي رسولُالله في كلِّ مشهدٍ و شَيخي أميرالمؤمنينَ أميرُ فَيا ليتَ أُمّي لم تلِدْني و لم أكُن يزيدُ يراني في البِلاد أَسيرُ. و المنتخب طريحى: ص ٤٨٢ و نور العين إسفراييني: ص ٨٨.

٥٦ - الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص٤٣٨-٤٤٠.

٥٧ - كتاب العين: ج٧ ص٣٦٤ و بَرَزَ فلان يَبْرُزُ بالتخفيف، أي: ظهر بعد الخفاء. المصباح المنير: ج٢ ص٤٤ بَرَزَ الشيءُ (بُرُوزاً) من بابِ قَعَدَ ظَهَر. قاموس قرآن: ج١ ص١٨٠ ج١ ص١٨١ بروز: آشكار شدن. راغب گويد: بِراز بمعنى فضاى خالى است گويند: «بَرَزَ: حصل في بِرازٍ» يعنى در فضاى خالى حاضر شد. قاموس نيز چنين گفته است. على هذا اين كلمه با آشكار شدن ميسازد. مبارزه را از آن مبارزه گويند كه دو حريف مقابل هم آشكار ميشوند. مجمع البيان گويد: البروز الظهور. «وَ لَمّا بَرَزُوا لِجالُوتَ وَ جُنُودِهِ قالُوا رَبَّنا أَفْرِغْ عَلَيْنا صَبْراً» سوره٢ البقره آيه٢٥٠ چون براى جالوت و لشگريان او آشكار شدند، گفتند: پروردگارا ما را پايدار گردان.

ناگفته نماند: بروز چون با إلى و من متعدّى شود معنى خروج مى‌دهد، گوئيم «بَرَزَ إِلَيْهِ» يعنى بسوى او خارج شد «بَرَزَ مِنْ عِنْدِهِ» يعنى از نزد او خارج شد، و اين دو معنى با معنى اوّل مخالف نيست مثل «لَبَرَزَ الَّذينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلىٰ مَضاجِعِهِمْ» سوره ٣ آل‌عمران آيه١٥٤ هر آينه آنان‌كه مرگ برايشان نوشته شده بسوى قتلگاهشان خارج مى‌شدند و مثل «فَإِذا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ» سوره ٤ النساء آيه٨١ چون از نزد تو خارج شوند. «يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ» سوره غافر آيه١٦ روزى آن‌ها آشكارند چيزى از آن‌ها بر خدا پوشيده نيست، آيه دلالت بر بروز اسرار و اعمال دارد بطورى كه همه چيز مردم آشكار و علنى خواهد شد نظير آيه «يَوْمَ تُبْلَى السَّرائِرُ فَما لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَ لا ناصِرٍ» سوره الطارق آيه ٩ و ١٠.

٥٨ - الغيبة، الشّيخ الطّوسيّ: ص٤٣٩ و٤٤٠. بحار الأنوار: ج٥٢ ص٨٩ ب٢٦ ح٢٨.

بخش چهارم
سؤالات حدیثی، رجالی، درائی
و منبع‌شناسی و جواب آن‌ها

«كتاب الله و سنّتي» يا «كتاب الله و عترتي» كدام؟

سؤال- فردی از عامّه از مجموع روایات زیر ادعا نموده که در کتب شیعه به «كتاب الله و سنّتي» سفارش شده، بنابراین، این‌که بیان می‌کنند حدیث «كتاب الله و سنّتي» ضعیف است و یا مرسل می‌باشد، سخنی غیرمعقول است. از این رو بایستی به قرآن و سنت پیامبر صلّی الله علیه و آله عمل نمود.

١- الكافي: ج٢ ص٦٠٦باب فضل حامل القرآن ...حديث٩-

أبو عليّ الأشعريّ، عن محمّد بن عبد الجبّار، عن ابن أبي نجران، عن أبي جميلة، عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام قال قالَ رَسُولُ‌اللهِ صلّى الله عليه و آله و سلّم: يا مَعاشِرَ قُرّاءِ الْقُرْآنِ اتَّقُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ فيما حَمَّلَكُمْ مِنْ كِتابِهِ فَإِنّي مَسْئُولٌ وَ إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ إِنّي مَسْئُولٌ عَنْ تَبْليغِ الرِّسالَةِ وَ أَمّا أَنْتُمْ فَتُسْأَلُونَ عَمّا حُمِّلْتُمْ مِنْ كِتابِ اللهِ وَ سُنَّتي.

ترجمه: رسول‌الله صلّى الله عليه و آله می‌فرمایند: من مسئول تبلیغ این رسالت هستم و اما شماها مسئول حمل کتاب خدا و سنت من هستید.

٢- الكافي: ج١ ص٥٩ باب الرّدّ إلى الكتاب و السّنّة حديث٤- عليّ، عن محمّد بن عيسى، عن يونس، عن حمّاد، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: سمعته يقول: ما مِنْ شَيْءٍ إِلّا وَ فيهِ كِتابٌ أَوْ سُنَّةٌ.

ترجمه: مطلبی وجود ندارد مگر آن که در کتاب و سنت حکمش بیان شده.

٣- مستدرك الوسائل: ج١ ص٨٠ ب٢ حديث٢٨- ١١ – أحمد بن محمّد بن خالد البرقيّ في المحاسن، عن يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي‌عمير، عن مرازم بن حكيم قال: سمعت أباعبدالله

علیه السّلام یقول: مَنْ خالَفَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ (صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ) فَقَدْ کَفَرَ.
ترجمه: ابی عبد الله می گوید: هرکس با کتاب الله و سنت محمّد مخالفت کند کافر است.

جواب- حدیث ثقلین حدیثی متواتر میان فریقین است و جای شکی نیست، و برای مقابله با این حدیث شریف خبر«کتاب الله و سنّتي» را جعل نموده‌اند، و گرنه در کتاب های به اصطلاح صحاح آنان نیز «و عترتي- و أهل بیتي» آمده است، دیگر اینکه خبر«و سنّتي» از اخبار آحاد است، و خبری را که از کافی ذکر نموده اند ضعیف می باشد، و در روایت کافی سخن از محتوای سنّت است که مورد سؤال قرار می گیرد، و این مسلّم است که کتاب الله و سنّت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم، این دو منبع منحصراً باید مصدر امور باشد، و راه دستیابی به سنّت باید تنها از ثقات می‌باشد و کسانی که از خطا و لغزش معصوم هستند آگاهی صحیح و کامل از آن دارند و دست به تحریف نمی‌زنند، و آنان حضرت زهرا و امیر مؤمنان علیّ بن ابی طالب و امامان بزرگوار از نسل آن حضرات یعنی امام حسن و امام حسین و نُه امام از فرزندان امام حسین یعنی امام علیّ بن الحسین و امام محمّد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام علیّ رضا و امام محمّد جواد و امام علیّ هادی و امام حسن زکیّ و امام حجّة بن الحسن المهدیّ سلام الله علیهم اجمعین هستند که وارثان سنّت و علوم نبوی و حافظ دین و مفسّر آن می‌باشند، و اینان حافظ امّت از ضلالت بوده، و جز آنان هیچ‌کس نیست بلکه خود به هادی نیازمند است، چنان‌چه در عمل نیز می‌بینیم که هریک دارای مذاهب متعدّد و گوناگون می‌باشند و هریک دیگری را گمراه می‌داند.

قرآن کریم امر و واجب فرموده است که از اهل ذکر بپرسیم و باید که اهل ذکر دارای علم کامل به کتاب و سنّت بوده و از خطا و لغزش معصوم باشند، و در احادیث و روایات و اخبار است که اهل ذکر آل محمّد صلّی الله علیهم می‌باشند، و معلوم است که واجب بودن سؤال از آنان اقتضا می‌کند وجوب جواب را چنان‌چه مستلزم وجوب قبول و عمل بر آن است و همچنین وجوب

قبول و عمل به آن به طور مطلق، مستلزم عصمت سؤال شونده است، حاصل این‌که تمسّک به کتاب و سنّت بدون اخذ تفسیرآن از اهل ذکرو ثقل عترت، امّت را از ضلالت باز نمی‌دارد، اگرامام معصوم نباشد که به امرتفسیرو حفظ کتاب و سنّت اقدام نماید و به ارشاد و هدایت امّت به علوم و احکام و معارف از آن‌دو برنخیزد، دیگران از مجتهدان و غیرآنان نمی‌توانند از خطا و لغزش مصون باشند و شریعت را از تباهی و انحراف باز دارند و نخواهند توانست چنان‌که دین نازل گشته و مرضیّ الله است آن را اقامه نمایند.

رسول‌الله صلّی الله علیه وآله در حدیث متواترمدینه فرمود: «أَنَا مَدینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بابُها»، باب شهرعلم رسول‌الله صلّی الله علیه وآله، حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

و حضرات آل محمّد صلّی الله علیه و آله فرمودند: حدیث ما حدیث جدّ ما رسول‌الله است و ما از خود نظری جدا از کتاب الله و سنّت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله نداریم و اگرچنین بود ما نیز از هلاک شدگان بودیم.[1] و دیگران جز از روی جهل و مبارزه علیه کتاب الله و سنّت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و قیاس و استحسان و تحریف چیزی دیگرنگفتند و نکردند.

و بنابرصریح فرمایش رسول‌الله در احادیث بسیاری، باید اخذ سنّت و تفسیرآن را از اوصیای آن حضرت که اشخاص معیّنی هستند، نمود، همچنان که فرموده‌اند: که تنها اینان آگاهی کامل از سنّت و تفسیرآن را دارند، و تنها ایشان شایستگی محافظت از آن و نگاهبانی از دین مردم را دارند و نه غیرآنان.

و امّا دو حدیث دیگری که ذکرنمودید گویای این است که آن‌چه نیاز بشراست از احکام، در کتاب الله و سنّت رسول‌الله بیان شده و دین ناقص نیست. و این‌که مخالفت با سنّت رسول‌الله کفراست. و دلیلی برای پیرو خلفای غاصب نبوده و نتیجه‌ای که گرفته شده باطل است.

***

اعتبار کتاب سلیم بن قیس هلالی

سؤال- برخی کتاب سلیم بن قیس هلالی را از اصول شیعه می دانند، حال آنکه بنا به نظر گروهی این کتاب معتبر نمی باشد. عدّه ای که این کتاب را معتبر نمی دانند، دلایل زیر را ارائه می کنند:

الف- ابن غضایری آورده: کان اصحابنا یقولون: انّ سلیماً لا یعرف و لا ذکر في خبر. رجال ابن الغضایری جلد۳ صفحه۱۵۷.

اصحاب ما معتقدند که سلیم شناخته شده نیست و نامی از وی برده نمی‌شود.

ب- ابن الغضایری بنا بر قولی، وضع کتاب سلیم را به ابان بن ابی عیّاش منتسب کرده است و در این خصوص آورده: ینسب اصحابنا وضع کتاب سلیم بن قیس الیه. رجال ابن الغضایری جلد۱ صفحه۱٦.

اصحاب ما وضع و تالیف کتاب سلیم بن قیس را به او (ابان‌بن‌ابی‌عیّاش) منتسب کرده‌اند.

ج- ابن داود نیز در رجال خود کتاب سلیم را به ابان بن ابی عیّاش منتسب کرده و در این خصوص آورده: قیل انّه وضع کتاب سلیم بن قیس. رجال ابن داود: ٤۱٤.

ابن الغضایری و ابن داود، ابان ابن ابی عیاش را به لحاظ حدیث ضعیف دانسته اند. رجال ابن داود: ٤۱٤ و رجال ابن الغضایری: ۱٦/۱.

د- علامه حلی نیز در مورد ابان ابن ابی عیّاش، ذکر نموده که نظر من در مورد او سکوت است، چون غضائری و شیخ طوسی وی را ضعیف توصیف کرده‌اند. رجال العلامة الحلي: ۲۰۷.

ن- علامه مجلسی نیز ابان بن ابی عیّاش را به لحاظ حدیث ضعیف دانسته است. الوجیزة في الرجال: ۱۱.

و- نقدهای زیادی بر این کتاب وارد شده به عنوان نمونه در این کتاب تعداد ائمه سیزده نفر ذکر شده است، ابن داود در رجال خود به این مسئله اشاره کرده و آورده: فیه ان الائمّة ثلاثة عشر. رجال ابن داود: ۱۷۸.

با توجّه به موارد بالا، آیا شما کتاب سلیم بن قیس هلالی را معتبر و از اصول شیعه می دانید؟

جواب- کتاب اصل سلیم بن قیس هلالی رحمه الله همان طور که محدّث جلیل محمّد بن ابراهیم (ابن أبي زینب) النعماني در کتاب شریف الغیبة:۱۰۱ ب٤ فرموده است:

و ليس بين جميع الشّيعة ممّن حمل العلم و رواه عن الأئمّة عليهم السّلام خلاف في أنّ كتاب سليم بن قيس الهلالي أصل من أكبر كتب الأصول التي رواها أهل العلم من حملة حديث أهل البيت عليهم السّلام و أقدمها لأنّ جميع ما اشتمل عليه هذا الأصل إنّما هو عن رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السلام و المقداد و سلمان الفارسي و أبي ذر و من جرى مجراهم ممّن شهد رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و أمير المؤمنين عليه السلام و سمع منهما و هو من الأصول التي ترجع الشيعة إليها و يعوّل عليها و إنّما أوردنا بعض ما اشتمل عليه الكتاب و غيره من وصف رسول‌الله عليه السلام الأئمّة الإثني عشر و دلالته عليهم و تكريره ذكر عدّتهم و قوله:

«إِنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ، تاسِعُهُمْ قائِمُهُمْ ظاهِرُهُمْ باطِنُهُمْ وَ هُوَ أَفْضَلُهُم».

و آن‌چه را که از این کتاب به ما رسیده است، از بیش از چهارده قرن دارای اختلاف‌های مختصری است که با روایات دیگر کتاب‌های حدیث اهل‌بیت تصحیح می‌گردد، و آن‌چه توسّط آقای اسماعیل انصاری تحقیق شده و کاری بسیار ارزشمند در احیای این کتاب و مستدرکات آن نموده و جای تقدیر دارد لکن برخی اختلاف‌ها و بعضاً خلط و تدلیس در آن هنوز باقی مانده که بر اهل تحقیق پوشیده نیست. و تمامی اشکال‌هایی را که ابن الغضائری و دیگران به کتاب سلیم گرفته اند، آیة الله خوئی قدّس سرّه در کتاب رجال خود پاسخ داده‌اند. و معظم احادیث و روایات در کتاب سلیم رحمه الله صحیح و از اصول معارف شیعه امامیّه و صادر از معصوم است. و جناب سلیم نیز ثقه و جلیل القدر و از اولیاء و از اصحاب با ایمان امیرالمؤمنین علیه السّلام بوده. برای مزید اطلاع به موسوعه «معجم رجال الحدیث جلد۸ صفحه۲۱۷الی ۲۲۸شماره۵۳۹۱» مراجعه نمایید. و الله الهادي...و هو العالم.

***

مدح عمر در نهج البلاغة...؟!!!

سؤال- شبهه‌ای که از جانب وهّابیان ناصبی لعنهم الله تعالی مطرح شده، و آن شبهه این است: خطبه ای در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل شده است که آن حضرت درباره عمر گفته اند: «او در حالی که پاک بود و عیب اندکی داشت از دنیا رفت. خیر دنیا را به دست آورد و پیش از آن که گرفتار شرّآن شود از دنیا رفت. او اطاعت الهی را به جا آورد و به گونه‌ای شایسته تقوای الهی را رعایت کرد». فیض الإسلام در شرح خود، آن را به عمر تطبیق داده است، با این وجود چرا شیعیان، برخی از اصحاب و از جمله عمر را عیب جویی و لعنت می‌کنند؟ آیا علی علیه السّلام جز آنچه در دلش بود اظهار می نمود؟

جواب- نظرشبهه افکنان به یکی از خطبه های نهج البلاغه است که با جمله «لله بلاء (بلاد) فلان...» آغاز شده است.

در تمامی نسخه‌های نهج البلاغه و در اغلب آن شرح‌ها و ترجمه‌ها و نسخ خطّی معتبر چنین آمده: **و من کلام له علیه السّلام**، و در برخی اضافه دارد: **یرید به بعض اصحابه**، و ما به مشهورترین آن ها نیزاشاره خواهیم نمود.

در نهج البلاغة چاپ مؤسّسه نهج البلاغه، قم - ایران، اول، ١٤١٤ هق صفحه ٢٦٧ خطبه٢١٩ آمده: **و من کلام له علیه السّلام یرید به بعض أصحابه:**

«لِلّهِ بِلادُ (بَلاءُ) فُلانٍ، فَلَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ، وَ داوَى الْعَمَدَ، وَ أَقامَ السُّنَّةَ، وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ، ذَهَبَ نَقِيَّ الثَّوْبِ قَليلَ الْعَيْبِ، أَصابَ خَيْرَها، وَ سَبَقَ شَرَّها، أَدّىٰ إِلَى اللهِ طاعَتَهُ، وَ اتَّقاهُ بِحَقِّهِ، رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ في طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ، لا يَهْتَدي فيهَا الضّالُّ، وَ لا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدي».

خدا سرزمین فلانی را برکت دهد (جزایش دهد بدانچه آزموده شدو کرد)، که کجی‌ها را راست نمود، و بیماری را مداوا کرد، و سنّت را برپا داشت، و فتنه را پشت سرانداخت، پاك جامه و کم عیب از دنیا رفت، به خیرآن رسید، و از شرّآن پیشی گرفت، طاعت خدا را به جا آورده، از نافرمانی او پرهیزکرده حقّش را اداء نمود، از دنیا رفت در حالیکه

مردم را در راه‌های گوناگون انداخت، گمراه در آن‌ها راه نمی‌یابد، و راه یافته بر یقین و باور نمی‌ماند.

و در نهج البلاغه خطّی به خطّ ابوعبدالله الحسین بن الحسن بن الحسین المؤدّب الفقیه، از علمای مقارن عصر سیّدین رضی و مرتضی و از علمای شیعه که تاریخ نسخه۴۹۹ قمری به شماره۳۸۲۷ مخطوطات در کتابخانه آیة الله مرعشی قدّس سرّه در صفحه۲۲۳ می‌باشد. و توضیحی برای کلمه فلان نیست. و نسبت دادن این سخنان به امیرالمؤمنین جزاتهام نبوده و تهمت به ایشان مانند تهمت زدن به پیامبر است.

اشکال‌ها:

۱- سیّد ابو الحسن، محمّد بن حسین بن موسی موسوی بغدادی، معروف به سیّد رضی که در سال ۳۵۹ هجری در شهر بغداد به دنیا آمد و در سن ٤٧ سالگی در سال ٤٠٦ هجری در شهر بغداد رحلت کرد، وی کتاب شریف نهج البلاغة را به سال٤٠٠ هجری قمری به پایان رساند، و ایشان متضمّن صحیح بودن آنچه که در کتاب خود آورده، نشده.

کلام مورد بحث ما را سیّد رضی بدون ذکر منبع و سند ذکر نموده ، و شهرتی که آن را تایید و یا حدیثی که مضمونش مانند آن باشد ندارد، بنابراین فاقد اعتبار است.

آنچه مسلّم است این‌که شریف رضی در نهج البلاغه نامی از ابوبکر و یا عمر نیاورده، بلکه تنها کلمه «فلان» ذکر شده.

در نهج البلاغه چنین است: و من کلام له علیه السّلام: لله بلاء فلان، ... .

ابن ابی الحدید از قول فخّار بن معدّ الموسوی الأودّی شاعر می‌نویسد که او گفت من نسخه‌ای از نهج البلاغه را به خطّ سیّد رضی دیده‌ام که زیر کلمه «فلان» نوشته «عمر» بنابراین سیّد رضی خود نیز موصوف را عمر بن الخطاب دانسته.

ادّعای ابن ابی الحدید دلیل نمی‌شود زیرا چه بسا نویسنده کلمه «عمر»، صاحب آن نسخه

باشد و او این را به اجتهاد و نظرخودش نوشته باشد از آن‌جا که این صفات را بنابرباور خود از آنِ عمرمی‌دانسته البته بنابراین‌که ابن ابی الحدید راست بگوید.

اشکال دیگراین‌که: چرا کلمه فلان را خط نزده و زیرآن نوشته عمر؟ آیا این دلیل نیست بر این‌که کلمه عمرنوشته سیّد رضی نیست؟ بلکه نوشته مالک آن نسخه یا شخص دیگری براساس اجتهاد خودش بوده؟

در پاورقی ترجمه نهج البلاغه محمّد دشتی آورده:

مرحوم شهرستانی نقل می‌کند که در نسخه خطی سیّد رضی رحمه الله که دخترش خدمت عموی بزرگوار، سیّد مرتضی آن را می‌آموخت نام سلمان فارسی در ابتدای این خطبه نوشته شده بود و همین درست است. زیرا با برّرسی دیگر خطبه‌های نهج البلاغه و شناخت تفکّرات امام علیه السّلام و برّرسی صحیح زندگی یاران امام علیه السّلام این حقیقت روشن می شود که شخص یاد شده باید سلمان فارسی یا مالک اشتر باشد و دیگراحتمالاتی که داده شده با عصمت و اعتقادات امام سازگار نیست.

این نسبت نیزنادرست است زیرا معلوم و مسلّم نیست که نویسنده نام سلمان سیّد رضی بوده و مخالف است با سخن ابن شدقم که تصریح می‌کند نسخه خود را از چهار نسخه‌که یکی از آن‌ها نسخه سیّد رضی است نوشته ودرآن ذکری ازشخص خاصّی نشده.

سید محمّد مهدی جعفری در کتاب پرتوی از نهج البلاغه جلد۳ صفحه۷٤۳ خطبه ۲۲۸می نویسد: برخی چون ابن شدقم مدنی حسینی می‌گویند:

درباره یکی از یاران خود او، و از جمله مالک اشتراست.

توضیح درباره نسخه ابن شدقم: وی از علمای شیعه قرن دهم هجری می‌باشد که نسخه خود را از چهار نسخه معتبربا شیوه‌ای محقّقانه تهیه نموده: ۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید به خطّ مزیدی که با دقّت و صحّت بوده ۲- نسخه ای که برشیخ سدید الدین یوسف بن مطهر

که به خطّ خود ابلاغ قرائت را نوشته و تاریخ کتابت آن۵۸۸ می‌باشد. ۳- نسخه‌ای که علائمی دالّ بر صحّت آن ظاهر بوده به تاریخ سال۴۰۰. ٤- نسخه‌ای از همه کم اهمیت تر که از شرح نهج ابن میثم بحرانی است.

و ابن شدقم در آغاز خطبه می‌نویسد:

و من کلام له علیه السّلام توصیف رجل له اخلاق المتضادّة.

و از کلام حضرت علیه السّلام است در توصیف مردی که اخلاق متضادّه دارد.

و نامی از کسی به جای «فلان» نمی‌باشد.

و بزرگانی از محدّثین مخالفین این سخنان را از زبان زنی به نام «ابنة ابی خثمة و یا حثمة» .که بر مرگ عمر نوحه‌گری کرد .نقل نموده‌اند و تنی چند از آنان مانند ابن شبّة النمیرة و احمد بن یحیی بن جابرالبلاذري ومحمّد بن جریر طبری همگی پیش از به دنیا آمدن سیّد رضی از دنیا رفته‌اند. آنچه در کتاب‌های مخالفین حکایت از تایید امیرالمؤمنین علیه السّلام برآن سخنان درباره عمر می‌کنند، برخی مرسل و یا منقطع می‌باشند ضمن این‌که به هیچ رو برما حجّت نیست.

٤- از راویان آن مغیرة بن شعبة است که زنا نمود و برزنای وی چهار شاهد بود و عمر از شهادت دادن چهارمی ممانعت کرد. همچنین در هجوم به خانه وحی و آتش زدن آن و قتل حضرت محسّن و حضرت زهرا سلام الله علیهما شرکت فعّال داشت و بنیان گذار جنایات بسیاری بود و در جنگ با امیرالمؤمنین علیه السّلام نیز از سران لشکر معاویه لعنة الله علیه بود. دست بردن در ساخت این خبر و تحریف سخن حضرت، جبران خدمت عمر به خودش بود.

شارحان نهج البلاغه در بیان مقصود از «فلان» نظرات مختلفی دارند که همه آن‌ها از اجتهاد و نظر خودشان است و مستندی قوی ندارد.

ابن ابی الحدید و محمّد عبده و امتیاز علیخان عرشی می‌گویند:

مقصود عمر بن الخطّاب است و حضرت بر سبیل مدح فرموده باشند.

و امّا آنچه ابن ابی الحدید از طبری نقل نموده از قول دخترابی خیثمة که حضرت فرموده:

«ما قالَتْهُ وَ لٰكِنْ قُوِّلَتْهُ».

او از خود نگفته بلکه او را براین سخن واداشته‌اند.

و در نقل طبری تحریف است و در تاریخ ابن عساکراست که حضرت فرموده:

«أَصَدَقَتْ؟»

آیا راست گفته؟

و نفرمود: «لقد صدقت».

امّا جدّیّتی که ابن ابی الحدید نموده تا فرد مورد نظررا عمربداند و تمامی اوصاف را براو تطبیق دهد بیهوده است زیرا بربسیاری از مردم قابل تطبیق است.

و جای سؤال است که چرا این اوصاف را برابوبکرو یا عثمان و یا سلمان تطبیق نداده در حالی که سلمان در زمان حیات حضرت وفات یافته و خود حضرت او را تجهیزکردند و نماز گزاردند و یا چرا برعمّار یاسرتطبیق نداده در حالی که سلمان از طرف حضرت برمدائن و عمّار مدّتی بر کوفه حاکم بوده‌اند و حضرت آن دو را اهل برای این صفات ذکرشده می‌دانسته. و یا چرا بر مالک اشترو یا محمّد بن ابی بکرکه هردو از طرف حضرت والی مصربودند و یا برغیرآنان که برعمرتطبیق داده‌اند؟

وآنچه فخّاربن معد ذکرنموده، داخل درسیاق نقل نیست، بلکه اجتهادی از مالک نسخه است.

برخی از شارحین و مترجمین شیعه این کلام در نهج البلاغه را درباره عمرو برسبیل تقیّه و یا تعریض، ایهام و توریه می‌دانند.

ابن‌میثم بحرانی این سخنان را برای ابوبکرمناسب‌ترمی‌دانند در مقابل ظلم‌های عثمان.

وقطب راوندی درکتاب منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة جلد۲ صفحه٤٠۲ می‌نویسد:

آن حضرت با این کلام خود بعضی از اصحاب خود را به حسن سیرت مدح فرموده و

او قبل از فتنه‌ای که پس از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله واقع شده، از دنیا رفته.

امّا غیر راوندی، جارودیّه که فرقه‌ای از زیدیّه می‌باشند، بنابر گفته ابن ابی الحدید بر این نظر هستند که:

مقصود حضرت از فلان عثمان بوده، و مقصود مذمّت او بوده.

برخی دیگر نیز گفته‌اند:

مقصود حضرت: سلمان فارسی، مالک اشتر، محمّد بن ابی بکر، خود رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، از یاران رسول‌الله، از یاران امیرالمؤمنین می‌باشد.

اگر همان باشد که ابن ابی الحدید معتزلی و محمّد عبده می‌گویند که مدح درباره عمر باشد پس مناقض صریح است با خطبه شقشقیه حضرت در نهج البلاغه در مثالب ابوبکر و عمر و معایب خلافت آن‌ها، بلکه با اصول مذهب شیعه امامیّه که از امامان سلام الله علیهم گرفته‌اند منافات دارد و منافی است با اخبار متواتر از اهل‌بیت عصمت و طهارت که با فصاحت سخن از کفر اوّلی و دوّمی آمده و این‌که همه شرور و مفاسد و بدعت‌های جاری در امّت تا قیامت از آن‌ها می‌باشد.

و امّا قول بعضی از زیدیان و یا غیر آنان، و نقیب ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی مبنی بر تعریض بر عثمان، آن نیز سخنی نادرست بوده و قابل توجّه نیست بلکه مجرّد اجتهاد است و سخنی بی اساس و مبنا و دلیل و بنابر اعتماد بر استحسان است همچون استحسانات ابن ابی الحدید و دیگران.

و از جواب‌های ما این‌که: مکرّراً امیرالمؤمنین علیه السلام تظلّم می فرمودند و شکایت داشتند از خلفای پیشین خود و جایی برای تقیه نبوده در این کلام ساخته شده زن نوحه گر که آن هم ده مدح در آن‌ها وجود دارد.

آنچه مسلّم است اعتقاد امیرالمؤمنین علیه السّلام بر این است که عمر فردی مخالف رسول‌الله و

خاندان آن حضرت و غاصب حقّ خلافت است و خود عامل اجرایی قتل حضرت محسّن و حضرت زهراء علیهما السّلام است و بسیاری بی گناهان را کشته و زندانی و تبعید نموده و خودش مؤسّس تمامی ظلم‌ها و معاصی و فحشاء و منکراست‌که لا تعدّ و لا تحصی و کفایت است تورا که به خطبه شقشقیّه حضرت مراجعه کنی.

آن حضرت، عمررا ظالمی تجاوزگرو خارج از دین بلکه دشمن قرآن و عترت می‌دانسته و تنها با دقت در خطبه شقشقیّه حضرت نظرش راجع به ابوبکرو عمرو یاران آن‌ها معلوم می‌گردد، پس چگونه می‌شود که این سخنان از آن حضرت و درباره وی باشد؟

و به یقین محال است آن حضرت که ابوبکرو عمربن الخطاب را در خطبه شقشقیّه آن طور می‌کوبد و می‌فرماید: **فدک را به غصب از ما گرفتند** و مرتب بفرماید: **حکومت مال اهل بیت و آل محمّد است** و با وجود آن همه غصب خلافت و بدعت‌های عمرو مظلومیّت فاطمه سلام الله علیها و ظلم‌های بسیار برآل محمّد صلّی الله علیهم و مردم و اِنشاء بدعت‌هایی که نمودند، آن حضرت آن دو را چنان مدح نماید.

به یقین این سخن از حضرت علیّ علیه السّلام نیست بلکه سخن دخترابی حثمه و مرحوم سیّد رضی به اشتباه به آن حضرت نسبت داده.

ضمن این‌که نسبت دادن این سخن به امیرالمؤمنین علیه السّلام که درباره عمریا ابوبکرچنین فرموده باشند، خلاف درایت در اخبار متواترو سیره سرشار از قرائن و شواهد برمخالفت آن حضرت با خلفای غاصب است و این مطلب برای دشمنان آن حضرت نیزروشن بود، از جمله معاویه لعنه الله که در نامه خود به حضرت درباره هرسه خلیفه غاصب نوشت:

... لقد حسدت أبا بكر، و التويت عليه، و رمت إفساد أمره، و قعدت في بيتك، و استغويت عصابة من الناس، حتّى تأخّروا عن بيعته،ثمّ كرهت خلافة عمرو حسدته، و استطلت مدّته، و سررت بقتله، و أظهرت الشماتة بمصابه، حتّى إنّك حاولت قتل

ولده لأنّه قتل قاتل أبيه، ثمّ لم تكن أشدّ منك حسداً لابن عمّك عثمان، نشرت مقابحه، و طويت محاسنه، و طعنت في فقهه، ثمّ في دينه، ثمّ في سيرته، ثمّ في عقله و... .[۲]

حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در پاسخ مغیره[۳] ستایش های دخترابی حثمه را تایید نکرده بلکه آن‌ها را شنیده و آن‌گاه سوگند یاد نموده که آن سخنان از خود آن زن نیست بلکه دیگران ساخته و در دهانش نهاده‌اند.

از خبری که طبری از مغیره لعنه الله نقل می‌کند معلوم می‌شود که تصرّفی در کلام امام شده. آن‌جا که فرمود: «ما قالَتْ وَ لٰكِنْ قُوِّلَتْ» اشاره دارد به این‌که دیگرانی از آن نوحه‌گر خواسته بودند تا آن سخنان را بگوید و یا این‌که دیگران به آن زن این سخنان را نسبت دادند و این سخن با سخن حضرت که فرموده باشد: **لقد صدقت**، ناسازگار است.

مگر این‌که چنین فرض شود که گوینده «**لقد صدقت**» خود مغیره باشد پس امام علیه السّلام به الله قسم خوردند که آن زن نگفته و لکن قوّلت که نشان می‌دهد این کار نقشه‌ای ازپیش تعیین شده بوده که این سخن را آن زن بگوید و یا به آن زن نسبت دهند.

و بر تصرّف در خبر دلالت می کند روایت ابن عساکر که در آن «**لقد صدقت**» نمی‌باشد. بلکه در آن است: «**لله درّ باكية عمر قالت: وا عمراه قوّم الأود...**» و در دیگر روایت ابن عساکر است زیادتی «وَ اللهِ ما قالَتْ، وَ لٰكِنْ قُوِّلَتْ». و در روایت دیگرش است: «أَصَدَقَتْ؟» بنابر استفهام و نه خبر و تأیید.

ابن شبّه که از مخالفین است از عبدالله بن مالك نقل می‌کند که: ما با علیّ علیه السّلام از دفن عمر برگشتیم، امام وارد خانه شد. غسل کرد. سپس از خانه خارج شد و قدری سکوت نمود. سپس گفت: خدا به نوحه گر عمر خیر دهد که گفت: **وا عمراه! أقام الأود، وا عمراه! ذهب نقيّ الثّوب قليل العيب**؛ به خدا سوگند او از این جمله‌ها خبر نداشت، بلکه به او آموختند که

چنین بگوید. به خدا سوگند عمر خیر خلافت را درک کرد و شرّ را بعد از خود برجای نهاد.

و طبری که از مخالفین است می‌گوید:

این جمله‌ها مربوط به دختر ابی حثمه نوحه‌گر مدینه است.

وقتی عمر درگذشت، دختر ابی حثمه این جمله‌ها را در رثای او گفت و گریست. مغیره گوید:

وقتی عمر را به خاك سپردند، به خانه علی آمدم تا از او درباره عمر چیزی بشنوم. علی از خانه بیرون آمد، در حالی که غسل کرده و آب غسل را از سر و روی خود می‌گرفت. فرمود: خدا ابن خطاب را رحمت کند. دختر ابی حثمه راست گفت: او خیر خلافت را با خود برد و از شر آن نجات یافت، به خدا سوگند این گفتار مال او نیست، بلکه به او گفته‌اند که این‌ها را بگوید.

طبق نقل طبری و ابن شبّه، روشن شد که تمام این جمله‌ها ساخته و پرداخته رجال سیاسی آن زمان بود که به نوحه‌گر آموخته بودند درباره مرگ عمر چنین بگوید.

طبری می گوید: مغیرة بن شعبه[۴] می گوید:

چون عمر را دفن کردند، دوست داشتم نظر علی را درباره او بدانم. وقتی عمر مرد دختر ابی حثمه بر او گریست و در رثای او سخنانی گفت، به علیّ گفتم: سخنان دختر ابی حثمه را شنیدی؟ گفت: خدا پسر خطّاب را رحمت کند، دختر ابی حثمه راست گفت: خیر آن را با خود برد و از شرّش نجات یافت. لیکن به خدا این سخن را آن زن خود نگفته ، به دهانش گذاشته‌اند.[۵]

مقصود از فلان کیست؟

۱- رسول‌الله صلّی الله علیه و آله

در ترجمه ای از قرن پنجم و ششم هجری چنین آمده صفحه۱۵۱ مر خدا راست نیکویی محمّد صلّی الله علیه و آله به درستی که راست گردانید کژی کردن را...

۲- یکی از اصحاب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله

تنبیه‌الغافلین‌وتذکرة‌العارفین/ ملافتح‌الله کاشانی/ قرن ۱۰/ شیعه / چاپ اول/ سال ۱۳۷۸/ انتشارات پیام حق تهران/ مصحّح سیّد محمّد جواد ذهنی تهرانی/ جلد۲صفحه۱۵۵ خطبه۲۵٦: و من کلام له علیه السّلام: ...این کلام تعریض است به مخالفان، که بعد از رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم فتنه انگیختند و خود را در مقام مخالفت و بدعت انداختند، و به ترک سنّت و طاعت، خود را مستحقّ قهرالهی ساختند: (لله بلاد فلان) این کلمه از قبیل «لله ابوه» و «لله درّه» است که موضوع است از برای مدح و ثنا. و مراد به «فلان»، بعضی از اصحابند که در زمان حضرت رسالت بودند و قبل از انتشار فتنه .که بعد از آن حضرت واقع شده .وفات نمودند. یعنی: خدا نگه‌دار باد شهرهای آن صحابه را.

و در نهج البلاغه با شرح دکترسیّد جعفرشهیدی/ چاپ هشتم/ سال ۱۳۷٤/ در صفحه۲٦۲ خطبه۲۲۸ آمده است و در صفحه۵۰۹ نوشته است: اختلاف است که مقصود امام علیه السّلام کیست؟ عمر، ابوبکر، یا یکی ازصحابه رسول خدا صلّی الله علیه وآله که پیش ازفتنه درگذشته است ودربعضی از نسخه‌ها به جای «بلاء»، «بلاذ» آمده.

۳- ابوبکر

شرح نهج البلاغة/ فیلسوف و حکیم ابن میثم بحرانی/ متوفّای٦۷۹ / چاپ مکتبة فخراوی - منامه بحرین/ سال۱٤۲۸/ صفحه٦۷۱ خطبه۲۲۰: و من کلام له علیه السّلام یرید به بعض أصحابه: لله بلاء فلان... که در شرح آن سخن ابن ابی الحدید و نظرقطب الدّین راوندی رحمه الله را می آورد و چنین نظرمی دهد: و أقول: إرادته لأبي بکرأشبه من إرادته لعمر لما ذکره في خلافة عمر و ذمّها به في خطبة المعروفة بالشّقشقیّة کما سبقت الإشارة إلیه و قد وصفه بأمور... و شروع می کند به شرح آن ده صفت و پس از آن اختلاف شیعیان را درباره اجماع خودشان برخطاکار بودن آن و اینکه آیا این سخن از حضرت می باشد یا خیرو... .

اختیارمصباح‌السالکین/ شرح‌نهج‌البلاغة میثم بن علی بن میثم بحرانی/ شیعه قرن ۷/ ناشر

دفتر نشر الكتاب/ چاپ دوم/ سال ۱۳٦۲/ جلد٤ صفحه۹٦ خطبه۲۱۹ و نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی/ چاپ اول ۱۳٦٦/ مصحح محمّدهادی‌امینی: و من كلام له عليه السّلام: لله بِلادُ فُلانٍ ...و قوله: لله بلاد فلان. لفظ يقال في معرض المدح...و المنقول أنّ المراد بفلان عمر، و عن القطب الراوندی أنّه إنّما أراد بعض أصحابه في زمن رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم ممّن مات قبل وقوع الفتن و انتشارها، و قال ابن أبی الحديد- رحمه الله- : إنّ ظاهر الأوصاف المذكورة في الكلام يدلّ على أنّه أراد رجلا ولّى أمر الخلافة قبله.

لقوله: قوّم الأود و داوى العمد. و لم يرد عثمان لوقوعه في الفتنة و تشعبّها بسببه، و لا أبا بكر لقصر مدّة خلافته و بعد عهده عن الفتن فكان الأظهر أنّه أراد عمر، و أقول: إرادته لأبی بكر أشبه من إرادته لعمر لما ذكره في خلافة عمر و ذمّها به في خطبتها المعروفة بالشقشقيّة كما سبقت الإشارة إليه. و قد وصفه بامور: أحدها: تقويمه للأود، و هو كناية عن تقويمه لاعوجاج الخلق عن سبل الله إلى الإستقامة فيها. الثانی: مداواته للعمد، و استعار لفظ العمد للأمراض النفسانيّة باعتبار استلزامها للأذى كالعمد، و وصف المداواة لمعالجة تلك الأمراض بالمواعظ البالغة و الزواجر القارعة القوليّة و الفعليّة. الثالث: إقامته للسنّة و لزومها. الرابع: تخليفه للفتنة. أى موته قبلها. و وجه كون ذلك مدحا له هو اعتبار عدم وقوعها بسببه و في زمنه لحسن تدبيره. الخامس: ذهابه نقّى الثوب، و استعار لفظ الثوب لعرضه، و نقاه لسلامته عن دنس المذامّ. السادس: قلّة عيوبه. السابع: إصابة خيرها و سبق شرّها، و الضمير في الموضعين يشبه أن يرجع إلى المعهود ممّا هو فيه من الخلافة. أى أصاب ما فيها من الخير المطلوب و هو العدل و إقامة دين الله الّذي به يكون الثواب الجزيل في الآخرة و الشرف الجليل في الدنيا، و سبق شرّها: أى مات قبل وقوع الفتنة فيها و سفك الدماء لأجلها. الثامن: إدّاؤه إلى الله طاعته.

التاسع: اتّقاه بحقّه. أى أدّى حقّه خوفا من عقوبته. العاشر: رحيله إلى الآخرة تاركا للناس بعده في طرق متشعّبة من الجهالات لا يهتدي فيها من ضلّ عن سبيل الله و لا يستيقن المهتدى في

سبيل الله أنّه على سبيله لاختلاف طرق الضلال و كثرة المخالف له إليها. و الواو في قوله: و تركتم. للحال.

و أعلم أنّ الشيعة قد أوردوا هنا سؤالا فقالوا: إنّ هذه المادح الّتي ذكرها عليه السّلام في حقّ أحد الرجلين تنافي ما أجمعنا عليه من تخطئتهم و أخذهما لمنصب الخلافة. فإمّا أن لا يكون هذا الكلام من كلامه عليه السّلام أو أن يكون إجماعنا خطأ.

ثمّ أجابوا من وجهين: أحدهما: لا نسلّم التنافي المذكور فإنّه جاز أن يكون ذلك المدح منه عليه السّلام على وجه استصلاح من يعتقد صحّة خلافة الشيخين و استجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام. الثاني: أنّه جاز أن يكون مدحه ذلك لأحدهما في معرض توبيخ عثمان بوقوع الفتنة في خلافته و اضطراب الأمر عليه و استئثاره ببيت مال المسلمين هو و بنو أبيه حتّى كان ذلك سببا لثوران المسلمين من الأمصار إليه و قتلهم له، و نبّه على ذلك بقوله: و خلّف الفتنة و ذهب نقيّ الثوب قليل العيب أصاب خيرها و سبق شرّها. و قوله: و تركهم في طرق متشعّبة. إلى آخره. فإنّ مفهوم ذلك يستلزم أنّ الوالى بعد هذا الموصوف قد اتّصف بأضداد هذه الصفات، و الله أعلم.

و در ترجمه شرح نهج البلاغه/ ابن ميثم/ نشر بنياد پژوهشهاى اسلامى آستان قدس رضوى/ چاپ اول سال ۱۳۷۵/ مترجم قربانعلى محمّدى مقدم ـ على اصغر نوابى يحيى زاده / جلد٤ صفحه ۱۷۷خطبه۲۱۹: گفتار آن حضرت عليه السّلام است: للّهِ بَلاءُ فُلانٍ ...شرح ... به گفته شارحان مشهور، مراد از واژه فلان كه در اول خطبه نقل شد، عمر خليفه دوم است، ولى از قطب راوندى نقل شده است كه مقصود برخى از صحابه حضرت است كه در زمان رسول خدا حيات داشتند، و پيش از پيدايش آشوب و فتنه زمان عثمان از دنيا رفته بودند. ابن ابى الحديد در شرح خود نوشته است كه ظاهر اوصاف مذكور در عبارت دلالت دارد بر اين كه امام عليه السّلام، شخصى را اراده فرموده است كه پيش از وى عهده‌دار خلافت بوده است، زيرا در وصف او مى‌فرمايد: كژى‌ها را راست كرده و بيمارى‌ها را درمان كرده است و اين مطلب با

عثمان مناسبت ندارد به دلیل آن که تمام فتنه‌ها در زمان او و به سبب وجود وی بوده است، و ابوبکر هم اراده نشده چون مدت خلافتش کوتاه بوده و از زمان آشوب و فتنه فاصله زیادی داشته است، پس به احتمال قوی امام علیه السّلام عمر را اراده فرموده است ولی به عقیده شارح این که امام علیه السّلام ابوبکر را اراده کرده باشد بهتر است تا عمر زیرا در خطبه شقشقیه عمر و خلافت وی را نکوهش و مذمّت فرموده است چنان که قبلا به آن اشاره رفت.

امام علیه السّلام دراین خطبه برای شخص مورد نظر چند صفت بیان فرموده است، از این قرار:

۱- راست کردن کجی ها کنایه است از این که، او مردمی را که از راه خدا منحرف شده بودند به راستی و استقامت سوق داد.

۲- معالجه کردن بیماریها، مراد از بیماریها، مرض‌های نفسانی و اخلاق است که مانند بیماری های جسمانی و بدنی سبب آزار و اذیت انسان می‌شود، و داروی بهبود یافتن آن هم پندها و مواعظ جالب و نهی‌های کوبنده قولی و عملی است.

۳- به پا داشتن سنت و عمل کردن به آن.

٤- آشوب را پشت سر گذاشت یعنی پیش از وقوع آن از دنیا رفت و این صفت به این اعتبار مدح و ثنایی برای اوست که چون دارای حسن تدبیر و درستی حکومت بود در زمان فرمانروایی وی فتنه و آشوبی به وجود نیامد.

۵- پاک جامه از دنیا رفت، در این جا، لباس را به جای آبرو و حیثیّت و پاکیزگی آن را برای سالم بودن از عیبها به عنوان استعاره آورده است.

٦- کم عیبی او

۷- خوبی خلافت را درک کرد و بر بدی آن سبقت گرفت، احتمالاً ضمیر در هر دو موضع (اصاب خیرها و سبق شرّها) به کلمه خلافتی که از عبارت فهمیده می‌شود باز می‌گردد، به این معنا که آنچه در حکومت و فرمانروایی خوب و مناسب است از قبیل عدالت خواهی و برپا

داشتن دین خدا که در دنیا مایه عزت و نام نیک و در آخرت موجب ثواب عظیم و پاداش بزرگی است کسب و دریافت کرد و از بدیها و آشوبهایی که در خلافت واقع شد جلو رفت یعنی پیش از پیدایش جنجال و فساد و خون‌ریزی، از جهان رخت بربست.

۸- اطاعت خدا را به طور کامل انجام داد.

۹- به سبب ترسیدن از کیفر الهی حق را که از خداوند به گردن او بود ادا کرد و حقیقت تقوا را رعایت کرد.

۱۰- در حالی به سوی آخرت شتافت که مردم را بعد از خود در ورطه جهل و نادانی سرگردان رها ساخت که گمراهان، راهی به راستی نیافتند و آنان که در راه راستی گام می‌زدند به حقّانیّت خویش اطمینان نداشتند زیرا راه های ضلالت مختلف و رهروان آن زیاد بودند.

حرف واو در کلمه: و ترکتم مفید معنای حال است.

تذکر: در مورد توصیفی که حضرت در این خطبه درباره یکی از آن دو خلیفه بیان فرموده است، برای برخی از دانشمندان شیعه سؤالی به عنوان اعتراض پدید آمده است که این گونه ستایش ها با عقیده ما ناسازگار است زیرا ما معتقدیم که ایشان خطاکار هستند و غاصبانه خلافت را تصرف کرده‌اند. بنابراین یا این سخن از امام علیه السلام نیست و یا خطاکار دانستن ما آنها را نادرست است

از این اشکال و اعتراض دو پاسخ داده شده است:

۱- نخست این که این مطلب با عقیده ما مخالفتی ندارد، زیرا ممکن است این توصیف به این سبب باشد که حضرت قصد داشته با پیروان آنها مماشات کند و دل های ایشان را به خود متوجه سازد.

۲- دومین پاسخ این که ستودن امام علیه السلام کنایه از توبیخ و سرزنش خلیفه سوم عثمان است که آن همه فتنه و آشوب در دوران خلافت او واقع و بیت المال مسلمانان با بخشش های

بی‌جای او بر باد رفت و به دست او و خویشاوندانش غارت شد، و این عوامل باعث شد که جامعه اسلامی از تمام شهرهای اطراف دست به شورش زدند و او را به قتل رساندند و به این دلیل حضرت در دنباله توصیف خود، از خلیفه قبل از عثمان، چنین می‌فرماید: او فتنه و آشوب را پشت سرگذاشت و با جامه پاک و بدون آلودگی و عاری از هرگونه عیب و نقص، در گذشت، خوبی‌های خلافت را دریافت و از بدی‌های آن به آسانی گذشت، و نیز لازمه جمله: و ترکهم فی طرق متشعّبه، آن است که فرمانروای بعد ازاو، دارای صفاتی ضد صفات اوبوده، خدا داناتربه حقیقت امراست.

در کتاب صافی در شرح کافی/ تألیف ملا خلیل قزوینی/شیعه جلد۱ صفحه۳۹۰: چنانچه امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه گفته در مدح محمّد بن ابی بکر که «للهِ بَلاءُ فلانٍ، فَلَقَدْ قَوَمَ الْأَوَدَ، وَ داوَی الْعَمَدَ» تا آخر: برای خداست سعیِ فلان کس، به این معنی که محلّ تعجّب و به غایتْ عظیم است، مانند فعلی که غیرالله تعالی قادر برآن نباشد؛ چه هرآینه به تحقیق، راست کرد کجی را که در خود می‌دید، از میل سوی پدر خود، و دوا کرد مرض نفاق را که در خود می‌دید، از میل سوی پدر خود.

الدرّةالنجفیّة/ تالیف ابراهیم بن حسین خوئی/ شیعه معاصر/ صفحه۲۵۷ خطبه۲۱٦ و من کلام له علیه السّلام: لله بلاد فلان ...المعنی.

اقول اختلف الشّراح فی الموصوف المکنّی فی هذا الفصل و عن الرّاوندی انّه انّما اراد بعض اصحابه فی زمن الرّسول صلّی الله علیه و اله ممّن مات قبل وقوع الفتن و انتشارها و قال ابن ابی الحدید انّ ظاهرالأوصاف المذکور فی الکلام یدلّ علی انّه اراد رجلا ولّی امرالخلافة قبله کقوله قوّم الاود و داوی العمد و لم یرد عثمان لوقوعه فی الفتنة و تشعبّها بسببه و لا ابا بکرلقصرمدّة خلافته و بعد عهده عن الفتن فکان الأظهرانّه اراد عمرکما هو المنقول النّسخة الّتی وجدت بخطّ الرّضیّ رضی الله عنه.

و اقول انّ ارادته لابى بكر اشبه من ارادته لعمر لما ذكره فى خلافة عمر و ذمّها به فى الخطبة الشّقشقيّة و قد وصفه باوصاف احدها تقويمه للأود و هو كناية عن تقويمه لاعوجاج الخلق عن سبيل الله الى الاستقامة فيها الثّانى مداواته للعمد و استعار للأمراض النّفسانية باعتبار استلزامها للأذى كالعمد و وصف المداواة لمعالجة تلك الأمراض بالمواعظ البالغة و الزّواجر القوليّة و الفعليّة النّافعة الثّالث اقامته للسنّة و لزومها الرّابع تخليفه للفتنة اى موته قبلها و وجه كون ذلك مدحا له هو باعتبار عدم وقوعها بسببه و فى زمانه لحسن تدبيره الخامس ذهابه نقىّ الثّوب و استعار لفظ الثّوب لعرضه و نقائه لسلامته عن دنس المذامّ السّادس قلّة عيوبه السّابع اصابته خيرها و سبق شرّها اى اصاب ما فى الخلافة من الخير المطلوب و هو العدل و اقامة دين الله الّذى به يكون الثّواب الجزيل فى الأخرة و الشّرف الجليل فى الدّنيا و سبق شرّها اى مات قبل وقوع الفتنة فيها و سفك الدّماء لأجلها الثّامن ادائه الى الله طاعته التّاسع بحقّه اى ادّى حقّه خوفا من عقوبته العاشر رحيله الى الأخرة تاركا للنّاس بعده فى طرق متشعّبة من الجهالات لا يهتدى فيها من ضلّ عن سبيل الله و لا يستيقن المهتدى فى سبيل الله انّه سبيله لاختلاف طرق الضّلال و كثرة المخالف له اليها و الواو فى و تركهم للحال و اعلم انّ الشّيعة قد اوردوا هاهنا سؤالا فقالوا انّ هذه المادح فى حقّ احد هذين الرّجلين تنافى ما اجمعنا عليه من تخطئتهما و اخذهما لمنصب الخلافة فامّا ان لا يكون هذا الكلام من كلامه عليه السّلام او ان يكون اجماعنا خطاء ثمّ اجابوا من وجهين احدهما انّا لا نسلّم التّنافى المذكور فانّه جاز ان يكون ذلك المدح منه عليه السّلام على وجه استصلاح من يعتقد صحّة خلافة الشّيخين و استجلاب قلوبهم بمثل هذا الكلام الثّانى انّه جاز ان يكون مدحه ذلك لاحدهما فى معرض توبيخ عثمان بوقوع الفتنة فى خلافته و اضطراب الأمر عليه و استيثاره بيت مال المسلمين هو حتّى كان ذلك سببا لثوران المسلمين من الأمصار اليه و قتلهم له و نبّه على ذلك قوله و خلّف الفتنة و ذهب نقىّ الثّوب قليل العيب اصاب خبرها و سبق شرّها و قوله و تركهم فى طرق متشعّبة (إلخ) فانّ

مفهوم ذلك يستلزم انّ الوالى بعد هذا الموصوف قد اتّصف باضداد هذه الصّفات و الله اعلم.
درکتاب في ظلال نهج البلاغة/ محمّد جواد مغنية/ شيعه معاصر/ دارالعلم للملايين بيروت چاپ سوم۱۳۵۸ جلد۳ صفحه۳۲۹ خطبه۲۲٦: لله بلاء فلان ...قيل: المراد بفلان أبي بكر. و قيل: عمر، و هو الأشهر، و أيّاً كان فإنّ النّاس كانوا سعداء مع رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و ما سدّ فراغه أبو بكر و لا عمر، و لكن عهدهما كان أفضل من عهد عثمان الّذي فتح على أمّة محمّد صلّى الله عليه و آله باب القتل و القتال إلى يوم القيامة. فلا فتنة في عهد الشّيخين، و لا خلافة موروثة، و لا كسرويّة و قيصريّة، و لا طاغية يتّخذ مال الله دولاً، و عباده خولاً. و أيّ مسلم يفضّل عهد الأمويّين و العبّاسيّين و أمثالهم على عهد الشّيخين فلقد استطاعا بسيرتهما في الخلافة أن يحظيا عبر التّاريخ بالرّضا من أكثر المسلمين، و لا يختلف اثنان في أنّ الإمام كان يرى أنّه الأولى و الأحقّ منهما بالخلافة، و أيضاً لا اختلاف في أنّه كان يراهما أفضل من عثمان، و قد صارحه بذلك حين قال له كما في الخطبة ١٦٢: و ما ابن أبي قحافة و ابن الخطّاب بأولى بعمل الحقّ منك. و إذن فأيّة غرابة في قول الإمام: لله فلان: و كتب ابن أبي الحديد حول هذه الخطبة ٨٧ صفحة بالقياس الكبير. و اختصر شارح آخر مكتفياً بأربعين صفحة. و بعد، فإنّ المهم في منطقي و منطق أمثالي، ليس لأحد أن يحكم مع وجود الإمام. و الأهمّ في منطق عليّ عليه السّلام أن يرضى النّاس عن الحاكم، و لا يشكو منه فقير أو ضعيف، وقد أعلن ذلك بقوله: والله لأسلّمن ما سملت أمور المسلمين، ولم يكن فيها جور إلا عليّ خاصّة.

٤- عمر بن الخطّاب

شرح نهج البلاغة/ عزّالدين ابو حامد ابن ابى الحديد/ قرن ۷/ سنى معتزلى/ مصحح محمدابوالفضل ابراهيم/ شرح عربى/ چاپ كتابخانه عمومى آية‌الله مرعشى نجفى/ چاپ اول/ سال ۱۳۳۷ قم/ و چاپ‌هاى ديگر جلد۱۲ صفحه٤ خطبه۲۲۳: و من كلام له عليه السّلام: لِلّهِ [بَلاءُ] بِلادُ فُلانٍ فَلَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقِيُّ الثَّوْبِ قَلِيلَ

الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا. أَدَّى إِلَى اللهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقِ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي العرب تقول لله بلاد فلان و لله در فلان و لله نادي فلان و لله نائح فلان و المراد بالأول لله البلاد التي أنشأته و أنبتته و بالثاني لله الثدي الذي أرضعه و بالثالث لله المجلس الذي ربي فيه و بالرابع لله النائحة التي تنوح عليه و تندبه ما ذا تعهد من محاسنه. و يروى لله بلاء فلان أي لله ما صنع و فلان المكنى عنه عمر بن الخطاب و قد وجدت النسخة التي بخط الرضي أبي الحسن جامع نهج البلاغة و تحت فلان عمر حدثني بذلك فخار بن معد الموسوي الأودي الشاعر و سألت عنه النقيب أبا جعفر يحيى بن أبي زيد العلوي فقال لي: هو عمر فقلت له: أ يثني عليه أمير المؤمنين عليه السّلام هذا الثناء؟ فقال: نعم. أمّا الإماميّة فيقولون إنّ ذلك من التّقيّة و استصلاح أصحابه و أمّا الصّالحيون من الزّيديّة فيقولون إنّه أثنى عليه حقّ الثّناء و لم يضع المدح إلّا في موضعه و نصابه. و أمّا الجارودیّة من الزّيديّة فيقولون إنّه كلام قاله في أمر عثمان أخرجه مخرج الذّمّ له و التّنقص لأعماله كما يمدح الآن الأمير الميت في أيام الأمير الحي بعده فيكون ذلك تعريضا به.

فقلت له إلا أنه لا يجوز التعريض و الاستزادة للحاضر بمدح الماضي إلا إذا كان ذلك المدح صدقا لا يخالطه ريب و لا شبهة فإذا اعترف أمير المؤمنين بأنه أقام السنة و ذهب نقي الثوب قليل العيب و أنه أدى إلى الله طاعته و اتقاه بحقه فهذا غاية ما يكون من المدح و فيه إبطال قول من طعن على عثمان بن عفان.

فلم يجبني بشيء و قال هو ما قلت لك.

فأما الراوندي فإنه قال في الشرح إنه عليه السلام مدح بعض أصحابه بحسن السيرة و إن الفتنة هي التي وقعت بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله من الاختيار و الأثرة.

و هذا بعيد لأن لفظ أمير المؤمنين يشعر إشعارا ظاهرا بأنه يمدح واليا ذا رعية و سيرة أ لا تراه كيف يقول فلقد قوم الأود و داوى العمد و أقام السنة و خلف الفتنة و كيف يقول أصاب خيرها و

سبق شرها و كيف يقول أدى إلى الله طاعته و كيف يقول رحل و تركهم في طرق متشعبة.
و هذا الضمير و هو الهاء و الميم في قوله عليه السلام و تركهم هل يصح أن يعود إلا إلى الرعايا و هل يسوغ أن يقال هذا الكلام لسوقة من عرض الناس و كل من مات قبل وفاة النبي ص كان سوقة لا سلطان له فلا يصح أن يحمل هذا الكلام على إرادة أحد من الذين قتلوا أو ماتوا قبل وفاة النبي ص كعثمان بن مظعون أو مصعب بن عمير أو حمزة بن عبد المطلب أو عبيدة بن الحارث وغيرهم من الناس والتأويلات الباردة الغثة لا تعجبني
على أنّ أبا جعفر محمّد بن جرير الطبري قد صرح أو كاد يصرح بأن المعني بهذا الكلام عمر قال الطبري لما مات عمر بكته النّساء فقالت إحدى نوادبه وا حزناه على عمر حزنا انتشر حتى ملأ البشر و قالت ابنة أبي حثمة وا عمراه أقام الأود و أبرأ العمد و أمات الفتن و أحيا السنن خرج نقي الثوب بريئا من العيب.
قال الطبريّ فروى صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبة قال لما دفن عمر أتيت عليا عليه السّلام و أنا أحب أن أسمع منه في عمر شيئا فخرج ينفض رأسه و لحيته و قد اغتسل و هو ملتحف بثوب لا يشك أن الأمر يصير إليه فقال رحم الله ابن الخطاب لقد صدقت ابنة أبي حثمة ذهب بخيرها و نجا من شرها أما و الله ما قالت و لكن قولت. و هذا كما ترى يقوي الظن أن المراد و المعني بالكلام إنما هو عمر بن الخطاب.
ترجمة استناد نهج البلاغة، عربی امتیاز علیخان عرشی از مخالفین معاصر مصحّح: عزیزالله عطاردی صفحه۵۱ خطبه۲۲۳ فی مدح عمر...: لله بلاد فلان، فقد قوّم الأود، و داوی العمد. و روى الطبري [ج ۵ ص ۲۸] باسناده عن المغيرة بن شعبة ... قال: لمّا مات عمر... بكته ابنة أبي حثمة فقالت: وا عمراه أقام الأود، و أبرأ العمد، أمات الفتن و أحيا السنن، خرج نقيّ الثوب، بريئا من العيب. قال المغيرة بن شعبة: لمّا دفن عمر، أتيت عليّا رضى الله عنه، و أنا أحبّ أن أسمع منه في عمر... شيئا، فخرج ينفض رأسه و لحيته و قد اغتسل، و هو ملتحف

بثوب، لا يشكّ أنّ الأمر يصير إليه، فقال: يرحم الله ابن الخطّاب لقد صدقت ابنة أبي حثمة، لقد ذهب بخيرها، و نجا من شرها، أم و الله، ما قالت و لكن قوّلت.

در شرح نهج البلاغه/ شیخ محمّد عبده/ از مخالفین/ چاپ اوّل/ سال۱٤۳۰/ مؤسّسة العطّار الثّقافيّة قم/ در صفحه۳۷۸ خطبه۲۲٦ و در چاپ دیگری جلد۲ صفحه۲٤۹ خطبه۲۲۳: و من كلام له عليه السّلام: لله بلاد فلان...(هو الخليفة الثاني عمر بن الخطّاب...).

شرح نهج البلاغه/ میرزا محمّد باقر نواب لاهیجی/ قرن ۱۳/ شیعه /شرح فارسی- عربی/ ناشر اخوان کتابچی تهران/ صفحه۲۰۳ خطبه۲۲۰: و من كلام له عليه السّلام یعنی و از کلام امیرالمؤمنین علیه السّلام است در مذمّت خلیفه دوّم به طریقه ایهام... .

ترجمه نهج البلاغه/ شیخ محمّد علی انصاری قمی/ شیعه و معاصر/ انتشارات نوین تهران/ قرن ۱٤/ صفحه٦٤٦ خطبه۲۱۹ و من كلام له عليه السلام لِلّهِ بِلادُ فُلانٍ ... ترجمه: از سخنان آن حضرت علیه السّلام است (در وصف عمر بن الخطّاب که ظاهراً او را ستوده، لکن باطناً وی را نکوهش فرموده‌اند، گرچه اهل سنّت معتقداند که آن جناب مدح به موقعی از عمر کرده است ولی پاسخ این گونه ایرادات را خود حضرت در خطبه شقشقیه و بعضی دیگر از خطب داده، و گله‌هایی که از او کرده‌اند، جایی برای این گونه حرف ها باقی نگذارده است). خدا شهرهای فلان (عمر) را برکت دهد که (او برای پیشرفت مقاصد شوم خویش ظاهر را حفظ کرده، و بالنّسبة به عثمان) کژیها را راست گردانده بیماری ها را مداوا کرد (شهرهایی را فتح کرده و مردم را لااقل از کفر به اسلام نزدیک ساخت) و سنّت را برپا داشت، تبهکاری را پشت سر افکند (در اثر خوی درشت او فتنه‌ها تا اندازه کم شد، و با همه عیوبی که داشت باز بالنّسبة به دیگری) پاک جامه و کم عیب از جهان برفت، به خوبی خلافت رسیده، از بدیش پیش افتاده (از فرط حرص به دنیا مسلک زهّاد و نیکان را پیش گرفته و به ظاهر) طاعت خدای را به جای آورده، حقّش را ادا، و از نافرمانی پرهیز کرد (لکن در باطن) از جهان کوچید، در حالی که مردم را در راه

های پر پیچ و خم انداخت (و سرگردان ساخت) به طوری که گمراه در آنها راه نمی یابد (تا هدایت شود، زیرا گمان می کند راهی که در پیش گرفته حق است) و هدایت شده بر یقین نمی‌پاید، (راه خود را مشکوک تشخیص داده، و همواره متزلزل است).

شرح نهج البلاغه منظوم/ محمّدعلی انصاری/ شیعه و معاصر/ چاپ تهران/ جلد٦ صفحه٣٦ خطبه۲۱۹ و من كلام لّه عليه السّلام: لله بلاد فلان...از سخنان آن حضرت علیه السّلام است (در وصف عمربن الخطّاب که ظاهرا او را ستوده، لکن باطنا وی را نکوهش فرموده‌اند، گرچه اهل سنّت معتقداند که آن جناب مدح به موقعی از عمر کرده است ولی پاسخ این گونه ایرادات را خود حضرت در خطبه شقشقیه و بعضی دیگر از خطب داده، و گله‌هایی که از او کرده‌اند، جایی برای این گونه حرف ها باقی نگذارده است). خدا شهرهای فلان (عمر) را برکت دهد که (او برای پیشرفت مقاصد شوم خویش ظاهررا حفظ کرده، و بالنّسبة به عثمان) کژی ها را راست گردانده... .

۵- یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السّلام:

سلمان فارسی، مالک اشتر و یا محمّد بن ابی بکر

الشافي في شرح الكافي/ ملا خليل بن غازى القزويني/ وفات۱۰۸۹/ محقّق و مصحح: محمّد حسين درايتى / دار الحديث قم / چاپ اول/ سال ١٤٢٩ق ١٣٨٧ ش/ جلد۱ صفحه٤٣٧ فِي نهج البلاغة: لله بلاءُ فلانٍ، فلقد قوّم الأَوَدَ وداوى العَمَد... و «فلان» عبارة عن محمّد بن أبي بكر، لم يصرّح باسمه تقيّةً؛ لأنّ الكلام تعريض بأبيه ومدح لمحمّد بأنّه تبرّأ من أبيه ورذائله، مع أنّه مشكل جدّاً في عادات الناس. ويحتمل أن يكون عبارة عن مالك الأشتر رحمهما الله تعالى... .

و در ترجمه نهج البلاغه/ محمّد دشتی/ شیعه معاصر/ ناشر: موسسه‌انتشارات‌مشهور قم / چاپ اول / سال ۱۳۷۹ در صفحه٤٦٤ خطبه۲۲۸ چنین آمده: و من كلام له عليه السّلام سیاسی (في معنى سلمان الفارسي) خصائص سلمان الفارسي: لله بلاء (بلاد) فلان... و در ترجمه

می نویسد: در تعریف سلمان فارسی که قبل از پیدایش فتنه ها درگذشت. ویژگی های سلمان فارسی: خدا او را در آنچه آزمایش کرد پاداش خیردهد که کجی ها را راست کرد...

و در پاورق آورده است: مرحوم شهرستانی نقل می کند که در نسخه خطی سیّد رضی(ره) که دخترش خدمت عموی بزرگوار، سیّد مرتضی آن را می آموخت نام سلمان فارسی در ابتدای این خطبه نوشته شده بود و همین درست است. زیرا با برّرسی دیگر خطبه های نهج البلاغه و شناخت تفکّرات امام علیه السّلام و برّرسی صحیح زندگی یاران امام علیه السّلام این حقیقت روشن می شود که شخص یاد شده باید سلمان فارسی یا مالک اشترباشد و دیگراحتمالاتی که داده شده با عصمت و اعتقادات امام سازگار نیست.

شرح نهج البلاغة/ سیدعبّاس موسوی/ شیعه معاصر/ناشر دار الرسول الأكرم - دار المحجّة البيضاء بيروت /چاپ اول/سال۱۳۷٦/جلد٤ صفحه٦۹ خطبه۲۲۸ و من كلام له عليه السّلام يريد به بعض أصحابه: لله بلاء فلان...صيغة مدح متعارفة عند العرب فإنهم إذا أرادوا مدحه نسبوه إلى الله و البلاء هو العمل الطيب و الحسن...هذا الكلام منه عليه السّلام يمدح به بعض أصحابه و لعله الأشتر النخعي كما استظهره بعضهم...و قد كانت أعمال الأشتر تستحق هذا المدح فقد كانت في سبيل الله و من أجل الله مع ولي الله... .

توضيح نهج البلاغة/ سيّد محمّد شيرازی/ شيعه معاصر/ نشر دارتراث الشّيعة تهران / جلد۳ صفحه۳۹٤ خطبه۲۲۷: و من كلام له عليه السّلام: لله بلاء فلان... و من كلام له عليه السّلام في مالك الأشتر رحمه الله بعد موته، لله بلاء فلان اى لله ما فعل مالك من الخير... .

پیام امام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام/ ناصر مکارم شیرازی/ شیعه معاصر/ همکاران مؤلف: امامی - آشتیانی - احسانی فر- ارسطا - بهادری - حسینیان قمی- داودی و قدسی/ ناشر دارالکتب الاسلامیة تهران/ چاپ اول/ سال۱۳۷۵ جلد۸ صفحه٤۷۲ شرح و تفسیر: آن یار پاك (مالك اشتر)... لِلّهِ بِلاءُ فُلانٍ ...ترجمه: خداوند پاداش خیر در برابر آزمایشهای فلان کس

دهد... شرح و تفسیر: آن یار پاك (مالك اشتر)

همان‌گونه که گفته شد، شارحان نهج‌البلاغه از شیعه و مخالفین در تفسیر این خطبه و شخصی که محور این سخن بوده است اختلاف کرده‌اند. غالب مفسّران اهل سنّت (به جز صبحی صالح) آن را اشاره به خلیفه اوّل یا دوم دانسته‌اند در حالی که این مدح بلیغ به یقین با مذمت شدیدی که امام علیه السّلام در خطب مختلف نهج‌البلاغه مخصوصاً خطبه شقشقیه و کلامی که به هنگام دفن حضرت فاطمه زهرا علیها السّلام (خطبه ٢٠٢) در نکوهش آنان و نقدهایی که بر کارهای آن دو دارد، سازگار نیست.

لذا شارحان شیعه متّفقاً بر آن هستند که این خطبه اشاره به یکی از خاصّان اصحابش است و عمدتاً نظرها به سوی مالك اشتر متوجّه شده است. به خصوص که در عبارات منقول از آن حضرت، چنان مدح بلیغی از مالک دیده می‌شود که شایستگی او را برای این کلام نشان می‌دهد از جمله روایتی است که ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه خود از آن حضرت نقل کرده که می‌فرماید: رَحِمَ اللهُ مالِکاً فَلَقَدْ کانَ لي کَما کُنْتُ لِرَسُولِ‌اللهِ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ؛ خداوند مالک را رحمت کند که به یقین برای من چنان بود که من برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودم.

٦- بعضی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام

منهاج‌البراعة في شرح نهج‌البلاغة/ قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی/ قرن ٦ / شیعه / مصحح سیدعبداللطیف کوهکمری/ ناشر کتابخانه عمومی آیة‌الله مرعشی نجفی قم / چاپ ١٣٦٤/ جلد٢ صفحه٣٩٤ و من کلام له علیه السّلام: لله بلاء فلان... و روي «بلاء فلان» أي صنیعه و فعله الحسن، مدح بعض أصحابه بحسن السیرة و أنه مات قبل الفتنة التي وقعت بعد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله من الاختیار و الایثار. أصاب خیرها: أي خیر السنة و سبق شرها: أي شر الفتنة. و یجوز أن یرجع أیضا الی السنة علی ما سمي بالسنة من البدعة، لانّ شرّ السنّة البدعة. و روي «متشعّبة».

و در نهج البلاغة صبحي صالح معاصرناشر: هجرت چاپ اول سال: ١٤١٤ ق قم صفحه۳۵۰ خطبه۲۲۸ و من كلام له عليه السّلام يريد به بعض أصحابه: لِلّهِ بَلاءُ [بِلادُ] فُلانٍ ... .

تمام‌نهج‌البلاغة/ مستدرك/ سيد صادق موسوى/ شيعه و معاصر/ نشرموسّسه امام صاحب الزمان عجّل الله فرجه الشريف تهران چاپ اول/ سال ١٣٧٦ و در چاپ جديد الأعلمى بيروت با مستدركات، جلد۵ صفحه۲۷۲ خطبه٦٢ از نهج البلاغة نسخه نصيرى و نسخه آملى و نسخه ابن ابى المحاسن و نسخه عطاردى چنين آورده است: كلام له عليه السّلام أراد به بعض أصحابه: لله بلاء فلان...

نتیجه:

این کلام از سخنان مولانا امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیهما السّلام نمی‌باشد و سیّد رضی در انتساب آن به حضرت خطا نموده. و جای بسی شگفت است‌که بسیاری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه از شیعیان نیز، همچون سیّد رضی، در اصل صحّت انتساب این کلام به امیرالمؤمنین علیه السّلام، تحقیق نکرده و درصدد توجیه و تطبیق لفظ«فلان» برآمده‌اند. و گویا سید رضی هرگاه سخن فصیحی می‌دیده که منسوب به حضرت است، آن را قبول و نقل می‌کرده بدون این‌که در آن تدبّر نماید، هرچند شواهدی خلاف آن باشد؛ همان طور که ایشان در کتاب المجازات النبویّة نسبت داده است خبر جعلی دیدن اذان در خواب را، با این‌که احادیث متواتر شیعه بر وحی بودن اذان و اقامه دلالت دارند که در این بخش ما به تفصیل مدارک را آورده و توضیح می دهیم:

***

اختلاف شیعه با مخالفین در کیفیّت تشریع اذان و اقامه

از موارد اختلاف میان شیعیان و عامّه، اختلاف در کیفیّت تشریع اذان و اقامه است. معروف میان عامّه و مخالفین آن است که تشریع آن براساس خواب یک و یا چند نفراز اصحاب بوده

است امّا شیعیان معتقدند که اذان و اقامه، وحی الهی و از ضروریّات مذهب حقّه می باشد، یک بار در معراج رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در مکّه و قبل از هجرت، و بار دیگر در روی زمین و پس از هجرت اتفاق افتاد.

حال آنکه سیّد رضی رحمه الله تعالی خبری را که از اساس باطل و جعلی است، به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلّم نسبت می دهد، و با دلایلی که آورده می شود خواهید دانست سخنی که از امیرالمؤمنین در نهج البلاغه نقل نموده، براساس نقل صحیح نبوده است.

خطای سیّد رضی رحمه الله

سیّد رضی رحمه الله در کتاب المجازات النبویّة:۳٥٤ حدیث۳۱۲ می نویسد:

و من ذلك قوله عليه الصّلاة و السّلام لعبد الله بن زيد بن عبد ربّه الأنصاريّ و قد رأى الأذان في نومه: ألقه على بلال، فإنّه أندى منك صوتاً.

و از آن (سخن مجاز) است کلام رسول‌الله علیه الصّلاة و السّلام که به عبد الله بن زید بن عبد ربّه انصاری گفتند، حال آنکه او اذان را در خواب دیده بود، فرمودند: آن (اذان) را بر بلال القاء (تعلیم) نما، زیرا صدای او از تو رساتر است.

و این سخن، جزاعتقاد عامّه و مخالفین اهل‌بیت علیهم السّلام نمی باشد و جای بسی شگفتی است که چگونه که سیّد رضی این خطا را نموده است...؟!

همچنین در عوالي اللئالي: ۳۳/۲ المسلك٤ ح۸۲ می‌نویسد:

و روي من طريق العامّة أنّ أبا محذورة رأى في المنام أنّ شخصاً على حائط المسجد يورد ألفاظ الأذان المشهورة فانتبه و قصّ الرّؤيا على رسول‌الله صلّى الله عليه و آله فقال: إنّه وحي أبده على بلال فإنّه أندى منك صوتاً.

و از طریق عامّه روایت شده است که ابو محذوره در خواب کسی را دید که بر دیوار مسجد الفاظ اذان مشهور را می گوید. بیدار شد و داستان خوابش را برای پیامبر

تعریف کرد و آن حضرت فرمود: همانا آن وحی است، آن را بر بلال آشکار کن که او صدایش بلندتر و رساتر از تو می باشد.

تشریع اذان از دیدگاه مخالفین

مخالفین در تاریخ تشریع اذان، اموری نادرست را ذکر نموده اند: آورده اند که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اهتمام بر امر نماز داشتند ولی حیران بودند در جمع نمودن مردم که برخی از خانه های مردم از مسجد دور بود و برخی در بازارها بودند، پس با مردم به مشورت پرداختند و آنان آن حضرت را اشاره دادند به چند امر:

۱- برخی گفتند که هنگام نماز پرچمی برافراشته گردد که پسندش نشد

۲- بوق یهودیان استعمال شود که خوشش نیامد

۳- از ناقوس مانندمسیحیان استعانت جویند که اوّل امرخوشش نیامد ولی بعد امرکرد تا از چوب بسازند و برآن زده شود تا مردم جمع شوند، و برهمین حال بود تا اینکه عبد الله بن زید به آن حضرت خبرداد که میان خواب و بیداری بود که کسی او را آمد و اذان را به او یاد داد و عمر نیزآن را بیست روز پیش از عبد الله دید و کتمان نمود و سپس به پیامبرخبرداد و حضرت به او گفتند: چه چیزمانع از آن شد که به من خبردهی؟ گفت: عبد الله پیش از من به شما گفت، پس من حیا نمودم. پس پیامبربه بلال گفتند: ای بلال! برخیزببین عبد الله بن زید تورا چه امر می کند و یاد بگیر، پس بلال اذان را یاد گرفت و اذان گفت.[۶]

این خبرهای سراپا دروغ و بی اساس، با نصّ قرآن و سنّت مطهّره مخالف است که دلایل جعل آنها براهل تحقیق آشکار است و ما به آنچه ذکرنمودیم بسنده می نماییم.

روایات مخالفین صلاحیّت استناد ندارند

۱- با مقام نبوّت ناسازگار است، زیرا الله تعالی رسول خود را برای اقامه نماز در زمان های مختلف مبعوث فرموده و مقتضی است که برای اجتماع مردم، رسول خود را تعلیم دهد، پس

تحیّررسول‌الله بی معناست.

۲- این روایت ها در ابتدا و تشریع اذان با یکدیگر تعارض دارند، در برخی آمده است که عمر خواب را بیست روز پیش از عبد الله دید و برخی دیگرمی گوید که هردو در یک شب دیدند، برخی می گوید که مبدأ تشریع اذان، خواب عبد الله بوده و عمرزمانی که صدای اذان را شنید، خدمت رسول‌الله رسید و گفت که او هم همان خواب را دیده و از گفتن آن حیا کرده است، در برخی از روایت های آنان است که مبدأ اذان عمربوده است و نه خواب عمرزیرا او بوده است که ندا را ساخته که همان اذان است، برخی از روایت های آنان هم گویای آن است که رسول‌الله مبدأ تشریع اذان بوده است.

۳- روایت های مخالفین گویا است که بیننده خواب برای تشریع اذان یک نفرنبوده، بلکه چهارده نفربوده اند: عبد الله بن زید، عمربن الخطّاب، ابوبکر، ابیّ بن کعب، ابومحذورة، و... .

و وجوه دیگری حاکی از تعارض میان روایت‌های مدرسه مخالفین آل‌محمّد می‌باشد.

لکن بخاری و مسلم در کتاب‌های صحیح (البته به زعم باطلشان)، داستان این رؤیا را از زید و نه عمرو نه دیگری نیاورده اند، و حاکم نیشابوری در کتاب خود مستدرك الصحیحین جلد٤ صفحه۳٤۸ باب ردّ الصدقة میراثاً می‌گوید: همانا بخاری و مسلم حدیث عبد الله بن زید در اذان و رؤیا را ترک کرده و ذکرننموده‌اند به جهت این‌که مرگ عبد الله پیش تراز تشریع اذان بوده.

جصّاص اشکال نموده که معراج رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در مکّه بوده و آغاز اذان در مدینه، در پاسخ می گوییم که این متوقّف است براینکه معراج رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم یک بار بیشترنبوده باشد و اینکه تشریع اذان در مدینه در خواب بوده است و یا به مشورت با اصحاب، که هردو ادّعا خواهان دلیل است و از احادیث اهل‌بیت علیهم السّلام ظاهر می شود که معراج آن حضرت متعدّد بوده است و به یقین اذان به وحی تشریع شده

است. و تعدد معراج شواهد بسیاری در روایات اهل‌بیت علیهم السّلام دارد و دلیلی بر منحصر بودن معراج به یک بار نمی باشد، نه در قرآن و نه در سنّت و نه در عقل.

و شاهد بر جعلی بودن خبرهای تشریع اذان در خواب این و آن، این است که بخاری و مسلم در کتاب های خود نیاورده اند و شارحین کتاب های آنان در عذر آنان، متمسّک به وجوه ضعیف و سخیفی شده اند که لازم به متعرّض شدن ما به پاسخ گویی آن ها نیست.

این‌که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم درباره تشریع ندا و یا ناقوس و یا زدن دو چوب برهم برای جمع نمودن مردم، با اصحاب مشورت کردند، اتهامی به رسول‌الله است که برای تشریع امور عبادی و دینی با مردم مشورت می نموده است که خلاف ضروری دین است و ادخال نقص بر شارع مقدّس است و حتّی رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نیز نمی تواند چیزی از خود بگوید مگر اینکه وحی بوده باشد:

«وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ».

اگر (پیامبر) پاره‌ای سخنان را (به دروغ) به ما نسبت می‌داد.[۷]

البتّه روشن است که این بدان جهت است که مردم اطمینان داشته باشند که پیامبر هیچ‌یک از مطالب معارف را از روی نظر خود نیاورده است و از جانب خود هیچ حلال و حرامی را اعلام نفرموده است و اِعمال نظر شخصی نمی‌کند، چه رسد به اینکه در مورد اذان و اقامه که بیان اعتقاد امّت اسلام است، به رؤیای کس و یا کسانی غیر معصوم تمسّک بجوید.

از دلائل شیعه بر وحی بودن اذان و اقامه

۱- احادیث اهل‌بیت نبوّت صلوات الله علیهم

احادیث بسیاری از اهل‌بیت علیهم السّلام است درباره معراج پیش از هجرت و تشریع اذان در آسمان و همچنین پس از هجرت در مدینه در روی زمین، که از آن ها صحیحه زراره و فضیل از امام محمّد باقر علیه السّلام است که آن حضرت فرمودند:

«لَمّا أُسْرِيَ بِرَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَى السَّماءِ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَ حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَأَذَّنَ جَبْرَئِيلُ وَ أَقامَ فَتَقَدَّمَ رسول‌الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ صَفَّ[۸] الْمَلائِكَةُ وَ النَّبِيُّونَ خَلْفَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».[۹]

آنگاه که رسول‌الله صلّی الله علیه وآله به معراج برده شدند وبه بیت المعمور رسیدند و وقت اقامه نماز رسید، جبرئیل علیه السّلام اذان و اقامه گفت و رسول‌الله جلو رفتند (امامت جماعت نمودند) و فرشتگان و پیامبران پشت سر حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله به صف ایستادند (نماز را به آن حضرت اقتدا نمودند).

و محدّث جلیل القدر محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب شریف کافی به یک سند و شیخ صدوق در علل الشرائع به دوسند صحیح از امام جعفرصادق علیه السّلام است که به عمرابن اذینه فرمودند: این ناصبی ها چه چیز روایت می کنند؟ می گوید: عرضه داشتم: جانم به قربانت! درباره چه؟ فرمود: درباره اذان و رکوع و سجودشان؟ عرض کردم: همانا می گویند: اُبیّ بن کعب آن (اذان) را در خواب دیده است. فرمود: دروغ گفتند (سوگند به الله- العلل)! همانا دین الله منزّه تر از آن است که در خواب دیده شود. سدیر صیرفی به آن حضرت عرضه داشت: قربانت گردم! پس شما برای ما از (تشریع) آن ذکری بنمایید. فرمود:

«إِنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمّا عَرَجَ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلىٰ سَماواتِهِ السَّبْعِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ ... قالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ... وَ عَرَجَ بِي إِلَى السَّماءِ الثّانِيَةِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، ... ثُمَّ عَرَجَ بِي إِلَى السَّماءِ الثّالِثَةِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللهِ، ... ثُمَّ عَرَجَ بِي حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى السَّماءِ الرّابِعَةِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ، قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ، فَقالَتِ

الْمَلائِكَةُ: هِيَ لِشِيعَتِهِ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ ... فَهٰذا عِلَّةُ الْأَذانِ وَ الْوُضُوءِ ... ».[۱۰]

همانا خداوند عزّوجل هنگامی که آن حضرت صلّی الله علیه و آله را به آسمان های هفت گانه خود به بالا برد...پس جبرئیل علیه السّلام گفت: الله اکبر، الله اکبر... رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمودند:... و به آسمان دوّم برده شدم... پس جبرئیل علیه السّلام گفت: اشهد ان لا الٰه الّا الله، اشهد ان لا الٰه الّا الله... و به آسمان سوّم برده شدم... پس جبرئیل علیه السّلام گفت: أشهد أنّ محمّداً رسول‌الله، أشهد أنّ محمّداً رسول‌الله...و بالا برده شدم تا رسیدم به آسمان چهارم... پس جبرئیل علیه السّلام گفت: حيّ على الصلاة، حيّ على الصلاة، حيّ على الفلاح، حيّ على الفلاح...تا اینکه جبرئیل علیه السّلام گفت: قد قامت الصلاة، قد قامت الصلاة، پس فرشتگان گفتند: آن (نماز تنها) برای شیعیان (علی علیه السّلام) تا روز قیامت است... (امام صادق علیه السّلام فرمودند:) پس علّت (تشریع) اذان و وضو این است... .

و صحیحه منصور بن حازم از امام جعفرصادق علیه السّلام که آن حضرت فرمودند:

«لَمّا[۱۱] هَبَطَ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ بِالْأَذانِ عَلىٰ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كانَ رَأْسُهُ في حَجْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَأَذَّنَ جَبْرَئيلُ عَلَيْهِ السّلامُ وَ أَقامَ فَلَمَّا انْتَبَهَ رَسُولُ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قالَ: يا عَلِيُّ! سَمِعْتَ؟ قالَ: نَعَمْ. قالَ: حَفِظْتَ؟ قالَ: نَعَمْ. قالَ : ادْعُ بِلالاً فَعَلِّمْهُ. فَدَعا عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ[۱۲] بِلالاً فَعَلَّمَهُ».[۱۳]

چون جبرئیل علیه السّلام همراه اذان بر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرود آمد، سر آن حضرت بر دامن حضرت علی علیه السّلام بود. جبرئیل اذان و اقامه گفت. چون تمام شد و رسول خدا از آن حال به خود آمدند، به حضرت علی علیه السّلام فرمودند: شنیدی؟ عرض کردند: آری. پرسیدند: حفظ کردی؟ پاسخ دادند: آری. فرمودند: اکنون بلال را فرا خوان و به او بیاموز. حضرت علی علیه السّلام بلال را فرا خواندند و به

او آموختند.

و در کتاب دعائم الإسلام جلد۱ صفحه۱۴۲ است که از امام جعفر صادق، از پدرشان، از جدّشان، از امام حسین علیه السلام روایت شده که پرسیده شدند از سخن مردم درباره اذان: سبب (تشریع اذان) خوابی بوده است که عبد الله بن زید دیده و به پیامبرخبرداده و آن حضرت فرمان به آن اذان دادند؟ امام حسین علیه السّلام فرمودند:

«الْوَحْيُ يَتَنَزَّلُ (يَنْزِلُ)[۴] عَلىٰ نَبِيِّكُمْ وَ تَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَخَذَ الْأَذانَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ وَ الْأَذانُ وَجْهُ دينِكُمْ؟! وَ غَضِبَ صَلَواتُ اللهِ عَلَيْهِ ... ».[۱۵]

وحی برپیامبرشما نازل می گردد و شما معتقدید که اذان را از عبد الله بن زید گرفته حال آن‌که اذان چهره دین شما است؟! و حضرت (از این افترا) غضب ناک گردیدند ... .

دلالت این روایات و مانند آن ها روشن است براینکه آغاز تشریع اذان و اقامه وحی، از جانب الله تعالی بوده است که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله آن را به واسطه جبرئیل علیه السّلام گرفته است، چنان که ظاهر بعضی از روایات است که تشریع اذان در شهرمکّه قبل از هجرت و در معراج رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بوده است.

روایاتی در کتاب‌های مخالفین در موافقت با شیعیان

در کنز العمّال جلد٦ صفحه ۲۷۷ رقم۳۹۷ از هارون بن سعد، از شهید زید بن عليّ بن الحسین، از پدرانش، از حضرت علیّ علیه السّلام که آن حضرت فرمود:

«أَنَّ رَسولَ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عُلِّمَ الْأَذانَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِهِ وَ فُرِضَتْ عَلَيْهِ الصَّلاةُ».

رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم اذان را در شب معراج تعلیم دیدند و برایشان نماز واجب گشت.

و حاکم نیشابوری در کتاب خود مستدرک الصحیحین جلد۳ صفحه۱۷۱، کتاب معرفة

الصحابة روایت نموده از سفیان بن اللیل گفت: پس از (صلح امام حسن علیه السّلام) به مدینه نزد حضرت رفتم. گوید: نزد حضرت از اذان یاد شد. کسی از ما گفت: آغازاذان به سبب خواب عبدالله بن زید بود. حضرت امام حسن علیه السّلام به او فرمود:

«إِنَّ شَأْنَ الْأَذانِ أَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ، أَذَّنَ جَبْرَئيلُ فِي السَّماءِ مَثْنٰى، وَ عَلَّمَهُ رَسُولَ‌اللهِ وَ أَقامَ مَرَّةً مَرَّةً فَعَلَّمَهُ رَسُولَ‌اللهِ».

همانا جایگاه اذان والاتراز آن است، جبرئیل در آسمان دوتا دوتا اذان گفت، و رسول‌الله آن را آموخت و اقامه یکی یکی گفت و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم آن را آموخت.[۱۶]

۲- اِجماع اهل‌بیت علیهم السّلام و شیعیان آنان

أهل بیت عصمت اجماع و اتّفاق دارند براین‌که تشریع کننده اذان، ذات مقدّس الله تبارک و تعالی می باشد و اینکه جبرئیل علیه السّلام آن را بررسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل نموده است و آن حضرت به بلال آموزش دادند و در تشریع آن کسی دخیل نبوده است. و سیره اهل‌بیت‌علیهم‌السّلام نیزجزاین را به شدّت انکار فرموده و برباطل بودن آن تصریح فرموده‌اند. تمامی فقهای شیعه با استناد به روایت های بسیاری که از امامان از اهل‌بیت عصمت صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است، ذکرنموده اند که اذان و اقامه برگرفته از وحی الهی می باشند که برخاتم انبیاء صلّی الله علیه و آله و سلّم نازل شده است و برآن اتّفاق دارند وآن‌را ضروری مذهب حقّه شیعه امامیّه می دانند و به آن تصریح نموده‌اند:

شهید اوّل شیخ محمّد بن مکّی قدّس سرّه الشریف در جلد۳ صفحه۱۹۵ باب۷ در کتاب شریف ذکری الشیعة في أحکام الشریعة فرموده است:

في الأذان و الإقامة: و هما وحي من الله تعالی عندنا کسائر العبادات علی لسان جبرئیل علیه الصّلاة و السّلام .

اذان و اقامه وحی از جانب الله تعالی است مانند دیگرعبادت ها که برزبان جبرئیل علیه الصّلاة و السّلام (نازل گشت).

و پس ازاین فرمایش استناد فرموده به روایت فضیل بن الیسار از امام باقرعلیه السّلام، وبه روایت منصوربن حازم از امام صادق علیه السّلام سپس چنین مرقوم داشته است:

عامّه اذان و اقامه را به خوابی نسبت داده اند که عبدالله بن زید دیده باشد و این بعید است از حالات رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، و تلقّی عبادت به وسیله وحی، و به دلیل قول الله تعالی: «إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحىٰ».

و فرمود: ابن ابی عقیل عمّانی گفته است:

أجمعت الشيعة عن الصادق عليه السّلام: أنّه لعن قوماً زعموا أنّ النبيّ صلّى الله عليه و آله أخذ الأذان من عبد الله بن زيد، فقال: «يَنْزِلُ الْوَحْيُ عَلىٰ نَبِيِّكُمْ، فَتَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَخَذَ الْأَذَانَ مِنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ زَيْدٍ؟!».[۱۸]

شیعه اجماع نموده است درباره امام جعفرصادق علیه السّلام که حضرت لعنت فرمودند کسانی را که معتقد هستند رسول‌الله اذان را از عبدالله بن زید گرفته است و فرمودند: وحی برپیامبرتان نازل می‌شود و با این وجود شما گمان می‌کنید که او اذان را از عبد الله بن زید گرفته؟!

شیخ طائفه حقّه طوسی در المبسوط في فقه الإماميّة جلد۱ صفحه۹۵ می نویسد:

...و الأذان مأخوذ من الوحي النازل عن النبيّ صلّى الله عليه و آله دون الرؤيا و المنام....

... و اذان برگرفته از وحی نازل شده برپیامبرصلّی الله علیه و آله است و نه رؤیا و خواب ....

علامه حلّی در کتاب نهاية الإحكام في معرفة الأحكام جلد۱ صفحه٤۱۱ می نویسد:

و اعلم أنّ الأذان وحي من الله تعالى عند أهل البيت عليهم السلام على لسان جبرئيل عليه السلام.

و بدان كه به تحقيق اذان وحى از جانب الله تعالى است نزد اهل‌بيت عليهم السّلام بر زبان جبرئيل عليه السّلام.

و روايت منصور بن حازم را دليل مى آورد و سپس مى نويسد:

و لأنّه أمر مشروع، و عبادة مؤيّدة مستفادة من النبيّ صلّى الله عليه و آله، و قال تعالى: وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ، إِنْ هُوَ إِلّٰا وَحْيٌ يُوحىٰ.

و به دليل اين‌كه آن (اذان) امرى مشروع و عبادتى تأييد شده و استفاده شده از پيامبر است، و به دليل فرموده:

«وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوىٰ إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحىٰ»

و پيامبر از روى هوى (دلخواهش) سخن نمى‌گويد، (سخنش) جز وحى كه بر او مى‌شود نمى باشد.

و محقّق حلّى در كتاب المعتبر في شرح المختصر جلد۲ صفحه۱۲٤ مى نويسد:

و الأذان عند أهل البيت عليهم السّلام و على لسان جبرئيل تلقّياً.

و اذان نزد اهل‌بيت عليهم السّلام و بر زبان جبرئيل عليه السّلام تلقّى از وحى است. و براى سخن خود به صحيحه منصور بن حازم استناد مى كند.

محقّق حلّى در كتاب المعتبر في شرح المختصر جلد۲ صفحه۱۲۵ مى نويسد:

و ما نقل عن أهل‌البيت عليهم السّلام أنسب بحال النّبيّ صلّى الله عليه و آله، فإنّ الأمور المشروعة منوطة بالمصالح و الإطّلاع عليها ممّا يقصر عنه فظنّ البشر فلا يعلمها مفصّلة إلّا الله، فلا يكون للنبيّ صلّى الله عليه و آله فيها الخيرة، و لأنّ الأمور المشروعة مع خفّتها و قلّة أذكارها مستفادة من الوحي الإلهيّ فما ظنّك بالمهمّ منها.

و آنچه از اهل‌بیت علیهم السّلام نقل شده مناسب تراست به حال رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، زیرا به تحقیق امور شرعی منوط به مصالح و آگاهی برآن ها است از آنچه که گمان بشراز آن قاصراست و علم به تفصیل آن جزالله ندارد و رسول‌الله را در تشریع آن اختیاری نیست، و به جهت اینکه امور شرعی با وجود سبکی و کم بودن اذکار آن ها، مستفاد از وحی الهی است پس چه گمان می کنی درباره امرمهمی از آن؟

علامه مجلسی رحمه الله در مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول جلد۱۵ صفحه۸۱ حدیث زراره و فضیل را دلیل براجماع شیعه بروحی بودن اذان و اقامه می داند و نه به خواب، و برثابت بودن معراج، که معراج معلوم و متواتراست، ... .

علامه مجلسی در مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول جلد۱۵ صفحه٤٦٨ می گوید:

لا خلاف بين علمائنا في أنّ شرعيّة الأذان كان بالوحي لا بالنوم.

اختلافی میان علمای ما (شیعیان) نیست دراین‌که اذان به وحی و نه به خواب تشریع شده.

وفقیه بحرانی در الحدائق النّاضرة في أحكام العترة الطاهرة جلد۷ صفحه٤٣٤ می‌نویسد:

الأذان عند أهل البيت صلوات الله عليهم وحي نزل به جبرئيل عليه السّلام على رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و أذّن له به في صلاته بالنبيّين و الملائكة في حديث المعراج .

اذان نزد اهل‌بیت صلوات الله علیهم وحی است که جبرئیل علیه السّلام بر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله نازل نمود و در نماز آن حضرت با ملائکه و پیامبران در حدیث معراج اذان گفت.

وفقیه بحرانی در الحدائق النّاضرة في أحكام العترة الطاهرة جلد۷ صفحه۳۲۹ می‌نویسد:

و الأخبار بفضله و ثوابه و أنّه من وكيد السنن، و أنّه وحي من الله تعالى، لا ما تزعمه

العامّة العمیاء... .

و اخبار در فضیلت اذان و ثواب آن و اینکه از سنّت های مؤکّده است و اینکه وحی از الله تعالی است و نه آنچه عامّه کور (دل) می گویند... .

و ملای سبزواری در ذخیرة المعاد في شرح الإرشاد جلد۲ صفحه۲۵۱ می نویسد:

و الأذان شرعا أذكار مخصوصة وضعت للإعلام بأوقات الصلاة، و الإقامة أذكار مخصوصة عند إقامة الصّلاة، و اتفق الأصحاب على أنّهما وحي من الله تعالى.

اذان شرعاً ذکرهای مخصوصی برای اعلام زمان های فرارسیدن نماز، و اقامه ذکرهای مخصوصی برای هنگام برپاداشتن نماز است، و شیعیان اتفاق نظر دارند بر اینکه آن ها (اذان و اقامه) وحی از جانب الله تعالی می باشند.

و در جواهرالکلام في شرح شرائع الإسلام جلد ۹ صفحه۲- اذان و اقامه را از اقوال مخصوصه‌ای می‌داند که وحی از جانب الله تعالی است به ضرورت مذهب شیعه، و سپس سخن ابن ابی عقیل را نقل می نمایند.

شیخ محمّد جواد بن سعد اسدی فاضل کاظمی متوفی۱۰۶۵ قمری در مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام جلد۱ صفحه ۱۹۳ از عامّه خبر ابو محذورة را نقل می کند و می نویسد:

و عند أصحابنا أنّه وحي من الله على لسان جبرئيل عليه السّلام.

و نزد اصحاب ما (شیعیان) اعتقاد چنین است که اذان وحی از جانب الله است بر زبان جبرئیل علیه‌السّلام.

و روایت منصور بن حازم و روایت فضیل بن الیسار را ذکر می‌نماید ... .

۳- ضروری دینی

از ضروری دین است که برای نبیّ و رسول جایز نیست اعتماد بر رؤیای کسی در تشریع حکمی شرعی و موجب التزام نیز نمی باشد، و ضروری دین است که اذان و اقامه از عبادات است و

عبادات توقیفی اند و نیاز به نصّی خاص از مبدأ وحی دارند، و رؤیای غیرمعصوم حجّت نبوده و منشا تشریع حکم شرعی نیست.

و جای شگفت است که برخی از فقهای ما مانند سیّد علی طباطبائی در ریاض المسائل چاپ جدید جلد۳ صفحه۵۷ برای استحباب این‌که کسی که صدایش بلندتراست مؤذّن باشد، به ذیل این خبرکه یقیناً جعلی و باطل است استناد می‌کنند، و صاحب ریاض نوشته است:

... لما مرّ من قوله صلّى الله عليه و آله: القه على بلال، فإنّه أندى منك صوتا. و لغيره من النصوص، و فيها الصحيح و غيره. و لأن إبلاغه أبلغ، و المنتفعين بصوته أكثر.

* * *

امیرالمؤمنین و اتهام حرکات غیر اخلاقی

سؤال- علمای عامه بیان می‌کنند که در کتب شیعه روایاتی آمده که نشان می دهد امیرالمؤمنین تن به حرکات غیر اخلاقی داده اند، به عنوان نمونه:

۱- الأمالي (للطوسي): ۲۹۰ المجلس۱۱ حديث۵۶۲- ۹- أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَحَّامُ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمِّي، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ عُبْدُوسٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَهَارِ بْنِ عَمَّارٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا زَكَرِيَّا بْنُ يَحْيَى، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ الْحَارِثِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ عِنْدَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ، فَجَلَسْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عائِشَةَ، فَقالَتْ لي عائِشَةُ: ما وَجَدْتَ إِلّا فَخِذي أَوْ فَخِذَ رَسُولِ‌اللهِ؟. فَقالَ: مَهْ يا عائِشَةُ، لا تُؤْذيني في عَلِيّ، فَإِنَّهُ أَخي فِي الدُّنْيا وَ أَخي فِي الْآخِرَةِ، وَ هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ، يَجْعَلُهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَى الصِّراطِ، فَيُدْخِلُ أَوْلِياءَهُ الْجَنَّةَ، وَ أَعْداءَهُ النّارَ.

ترجمه بخشی از روایت: از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است‌که خدمت رسول خدا صلّى الله عليه و آله آمدم دیدم أبوبکر و عمر خدمت ایشان نشسته اند بین او و عایشه نشستم، عایشه گفت: جز ران من و ران رسول خدا جای دیگری نیافتی؟ پیامبر فرمودند: عایشه ساکت باش.

۲- كتاب سليم بن قيس الهلالي: ۷۴۷/۲ حديث۲۴أَبَانٌ عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ وَ أَبَا ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادَ [وَ سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ صَدَقُوا] قَالُوا: دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ

أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَلَى رَسُولِ‌اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ عائِشَةُ قاعِدَةٌ خَلْفَهُ وَ عَلَيْها كِساءٌ [وَ الْبَيْتُ غاصٌّ بِأَهْلِهِ فيهِمُ الْخَمْسَةُ أَصْحابُ الْكِتابِ وَ الْخَمْسَةُ أَصْحابُ الشُّورىٰ فَلَمْ يَجِدْ مَكاناً فَأَشارَ إِلَيْهِ رَسُولُ‌اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) هاهُنا يَعْني خَلْفَهُ] فَجاءَ عَلِيٌّ علیه السلام فَقَعَدَ بَيْنَ رَسُولِ‌اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ بَيْنَ عائِشَةَ وَ أَقْعى كَما يُقْعِي الْأَعْرابِيُّ فَدَفَعَتْهُ عائِشَةُ وَ غَضِبَتْ وَ قالَتْ: أَ ما وَجَدْتَ لِاسْتِكَ مَوْضِعاً غَيْرَ حَجْري فَغَضِبَ رَسُولُ‌اللهِ (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ قالَ [مَهْ] يا حُمَيْراءُ لا تُؤْذيني في أَخي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمينَ وَ صاحِبُ لِواءِ الْحَمْدِ وَ قائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ يَوْمَ الْقِيامَةِ يَجْعَلُهُ اللهُ عَلَى الصِّراطِ [فَيُقاسِمُ النّارَ] فَيُدْخِلُ أَوْلِياءَهُ الْجَنَّةَ وَ يُدْخِلُ أَعْداءَهُ النّارَ.

ترجمه بخشی از روایت: عائشه در حالی که چادری بر سر داشت پشت سر پیامبر ایستاده بود، علی آمد و بین رسول خدا و عائشه نشست عائشه در حالی که ناراحت شده بود گفت: جز بغل من جایی نیافتی که بنشینی؟! رسول خدا (ص) ناراحت شدند و فرمودند: حمیرا! با آزردن برادرم مرا آزرده مکن...نظر حضرتعالی در خصوص این روایات چیست؟

جواب- برای روشن شدن حقیقت باید به نکاتی توجه نمود: ۱- روایت از جهت سند ضعیف است به ناشناخته بودن چند راوی و از آن‌هاست اسحاق بن عبدوس و محمّد بن بهار بن عمّار، بنابراین از اعتبار ساقط است.

۲- در روایت از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که فرمود:

«فَجَلَسْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عائِشَةَ».

پس نشستم میان رسول‌الله و میان عایشه.

و نه آن‌چه که از عایشه نقل شده.

۳- و در حدیث است که رسول‌الله امر می‌فرمودند به این‌که وقتی هرنامحرمی حضور دارد، زنان ایشان باید به اندرون اتاق‌ها بروند .... و این روایت تصریح دارد بر این‌که اولی ودومی وعایشه درمحضررسول‌الله بوده‌اند و این با سیره آن حضرت سازگاری ندارد.

٤- و درالتحصین: صفحه٥٤١ باب٥ از کتاب (نور الهدی والمنجي من الرّدی) از کتاب‌های

مخالفین چنین آمده: أبو محمّد الفحّام قال: حدّثني عمّي قال: حدّثني إسحاق بن عبدوس قال: حدّثني محمّد بن بهار بن عمّار قال: حدّثنا زكريّا بن يحيى، عن جابر، عن إسحاق بن عبد الله بن الحرب، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليّ صلوات الله عليه قال:

«أَتَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ عِنْدَهُ أَبو بَكْر وَ عُمَرُ، فَجَلَسْتُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عايِشَةَ. فَقالَتْ عايِشَةُ: ما وَجَدْتَ إِلّا عِنْدي أَوْ عِنْدَ رَسولِاللهِ؟ فَقالَ: مَهْ يا عايِشَة، لا تُؤْذيني في عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ أَخي فِي الدُّنْيا وَ أَخي فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ يُجْلِسُهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلَى الصِّراطِ فَيُدْخِلُ أَوْلِيائَهُ الْجَنَّةَ وَ أَعْدائَهُ النّارَ».

دقّت کنید: همان روایت است و سیّد جلیل ابن طاووس رضوان الله علیه از کتاب‌های مخالفین با همان سند نقل نموده و در آن سخن عایشه چنین ذکرشده که گفت:

ما وجدت إلّا عندي أو عند رسول‌الله؟

جایی جزنزد من و یا نزد رسول الله نیافتی؟

و نه:

ما وجدت إلّا فخذي أو فخذ رسول‌الله؟!.

جایی جزران من و یا ران رسول الله نیافتی؟!.

و روایت دوم و غیرآن که در کتاب‌های دیگری مانند الجمل شیخ مفید و امالی شیخ طوسی و غیرآن است همگی گویای جسارت عایشه به امیرالمؤمنین علیه السّلام است که نشان دهنده عداوت و کینه او به آن حضرت است، و لازم است که عکس العمل رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت به سخن عایشه و سخن حضرتش مورد توجّه قرار گیرد، تا معلوم شود که آیا سخن عایشه و نسبتی که به حضرت داده صحیح بوده یا باطل است.

در روایت کتاب سلیم:

«فَغَضِبَ رَسُولُاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قالَ: [مَهْ] يا حُمَيْراءُ! لا تُؤْذيني في أَخي

عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ، وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمينَ، وَ صاحِبُ لِواءِ الْحَمْدِ، وَ قائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ يَوْمَ الْقِيامَةِ. يَجْعَلُهُ اللهُ عَلَى الصِّراطِ [فَيُقاسِمُ النّارَ]، فَيُدْخِلُ أَوْلِياءَهُ الْجَنَّةَ، وَ يُدْخِلُ أَعْداءَهُ النّارَ».

پس پیامبر صلّی الله علیه و آله غضب کرد و فرمود: ساکت باش ای حمیرا! در باره برادرم علیّ مرا اذیّت مکن. او امیر المؤمنین، و آقای مسلمانان، و صاحب لوای حمد، و پیشرو پیشانی سفیدان در روز قیامت است. خداوند او را بر صراط می‌گمارد و او آتش را تقسیم می‌کند، دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل آتش می‌کند.

در روایت کتاب الجمل شیخ مفید:

«... سابِعُها: وَ لَقَدْ دَخَلْتُ عَلىٰ رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ذاتَ يَوْمٍ، قَبْلَ أَنْ يَضْرِبَ الْحِجابَ عَلىٰ أَزْواجِهِ، وَ كانَتْ عائِشَةُ بِقُرْبِ رَسُولِاللهِ، فَلَمّا رَآني رَحَّبَ بي وَ قالَ: أُدْنُ مِنّي يا عَلِيُّ!، وَ لَمْ يَزَلْ يُدْنيني حَتّىٰ أَجْلَسَني بَيْنَهُ وَ بَيْنَها، فَغَلُظَ ذٰلِكَ عَلَيْها، فَأَقْبَلَتْ إِلَيَّ وَ قالَتْ بِسُوءِ رَأْيِ النِّساءِ وَ تَسَرُّعِهِنَّ إِلَى الْخِطابِ: ما وَجَدْتَ لِإِسْتِكَ يا عَلِيُّ مَوْضِعاً غَيْرَ مَوْضِعِ فَخِذي؟! فَزَجَرَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ وَ قالَ لَها: أَ لِعَلِيٍّ تَقُولينَ هٰذا؟! إِنَّهُ وَ اللهِ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بي وَ صَدَّقَني، وَ أَوَّلُ الْخَلْقِ وُرُوداً عَلَيَّ الْحَوْضَ، وَ هُوَ أَحَقُّ النّاسِ عَهْداً إِلَيَّ، لا يُبْغِضُهُ أَحَدٌ إِلّا أَكَبَّهُ اللهُ عَلىٰ مَنْخِرِهِ فِي النّارِ، فَازْدادَتْ بِذٰلِكَ غَيْضاً عَلَيَّ ... ».[۱۹]

... هفتمینش آن‌که: پیش از نزول آیات حجاب بر همسرانش، روزی بر پیامبر داخل شدم؛ عایشه نزدیك ایشان نشسته بود، همین که پیامبر مرا دیدند خوشامد گفت و دستور داد نزدیك بروم و همچنان مرا به خویشتن نزدیك‌تر فرا خواند تا آن‌که مرا میان خود و عایشه جا دادند. این کار بر عایشه سخت گران آمد و روی به من کرد و با بداندیشی زنانه و شتاب‌زدگی در گفتار، گفت: ای علیّ! برای کفل خود جای دیگری غیر از جای

ران من پیدا نکردی؟ پیامبرصلّی الله علیه و آله براو تندی کرد و فرمود: آیا این سخن را به علیّ می‌گویی؟ به خدا سوگند او نخستین کس است‌که به من ایمان آورده و مرا تصدیق کرده است، و نخستین کسی است که در قیامت کنار حوض کوثر بر من وارد خواهد شد، و از همه مردم برعهد من سزاوارتر است. هیچ کس او را دشمن نمی‌دارد مگر این‌که خداوندش با روی در آتش می‌افکند. این هم موجب افزونی خشم و دشمنی او با من شد ... .

و در روایت کتاب تقریب المعارف:

... فقالت: ما وجدت لإستك موضعا إلّا فخذي أو فخذ رسول‌الله؟! فقال رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم: مهلا لا تؤذيني في أخي، فإنّه أمير المؤمنين، و سيّد المسلمين، و أمير الغرّ المحجّلين يوم القيامة، يقعده الله على الصّراط، فيدخل أولياءه الجنّة، و أعداءه النّار.[۲۰]

... پس گفت: برای کفل خود جایی جزران من و یا ران رسول الله نیافتی؟! پس رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: بازدار مرا درباره برادرم آزار مده، پس همانا او امیرالمؤمنین است، و آقای مسلمانان، و فرمانده پیشانی سپیدان در روز قیامت است، خداوند او را برصراط می‌نشاند (و اختیار می‌دهد)، پس دوستانش را داخل بهشت کند، و دشمنانش را داخل آتش کند.

و در روایت کتاب الأمالي شیخ طوسي:

«... فَقالَتْ: يَا ابْنَ أَبي طالِبٍ! ما وَجَدْتَ لِإِسْتِكَ مَكاناً غَيْرَ فَخِذي؟! أَمِطْ عَنّي. فَضَرَبَ رَسُولُاللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بَيْنَ كَتِفَيْها، ثُمَّ قالَ لَها: وَيْلٌ لَكِ، ما تُريدينَ مِنْ أَميرِ الْمُؤْمِنينَ، وَ سَيِّدِ الْمُسْلِمينَ، وَ قائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ؟!».[۲۱]

...پس گفت: ای پسرابوطالب! برای نشیمنگاهت جایی جزران من نیافتی؟! از من دور

شو. پس رسول الله صلّی الله علیه و آله میان دو کتفش زد، سپس به او فرمود: بدا برایت، چه می‌خواهی از امیر المؤمنین، و سرور مسلمانان، و پیشوای پیشانی سپیدان؟!.

و در روایت کتاب الیقین:

«... فَقالَتْ: ما وَجَدْتَ لِإِسْتِكَ مَجْلِساً غَيْرَ فَخِذي أَوْ فَخِذِ رَسُولِ‌اللَّهِ؟! فَقالَ رَسُولُ‌اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: مَهْلاً لا تُؤْذيني في أَخي فَإِنَّهُ أَميرُ الْمُؤْمِنينَ، وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمينَ، وَ أَميرُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلينَ يَوْمَ الْقِيامَةِ، يُقْعِدُهُ اللَّهُ عَلَى الصِّراطِ، فَيُدْخِلُ أَوْلِياءَهُ الْجَنَّةَ، وَ أَعْداءَهُ النّارِ».[۲۲]

...پس گفت: برای نشیمن‌گاهت جایی جز ران من و یا ران رسول الله نیافتی؟!پس رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: باز ایست مرا درباره برادرم اذیّت مکن همانا او امیر المؤمنین است، و سیّد مسلمانان است، و فرمانده پیشانی سپیدان در روز قیامت است، خداوند او را بر صراط بنشاند، پس دوستانش را داخل بهشت و دشمنانش را داخل آتش می‌کند.

لازم به ذکر است عایشه از سرکردگان نواصب بوده و کتاب‌های تاریخ پر است از اظهار دشمنی‌های او با خاندان وحی، و در این‌جا اشاره‌ای به برخی از کارهای او می‌کنیم: مشارکت در به شهادت رساندن رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و به شهادت رساندن حضرت زهراء علیها السّلام، برپا کننده جنگ جمل و مسبّب ریخته شدن خون سی‌هزار نفر، برای شادی قتل امیر مؤمنان علیه السّلام نام ابن ملجم لعنة الله علیه را بر غلام خود نهاد، و با فرمان او پیکر مطهّر حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام تیرباران گشت و جنایات و بدعت‌هایی را بنیان نهاد، برای کسانی که حقیقت جو هستند لازم است به کتاب‌هایی که در این‌باره است مراجعه نمایند.

***

سند زیارت عاشوراء

سؤال- گفته شده است: زیارت عاشورا که لعن دارد سندش صحیح نیست.

جواب- برخی شبهه‌افکنان، با طرح شبهه‌هایی درباره زیارت عاشوراء ـ که مجموعه‌ای از معارف ناب ولایت اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام و تبرّی و بیزاری از غاصبان حقوق آنان و ستمگران به ایشان است ـ در پی خشکاندن ریشه تبرّی از دشمنان اهل‌بیت علیهم السّلام در میان شیعیان اهل‌بیت علیهم السّلام و محبّین آن حضرات هستند. اینان غافلند از این‌که آیاتی چند در قرآن کریم و احادیث بسیاری از اهل‌بیت علیهم السّلام در لعن و بیزاری جستن از دشمنان قرآن و اهل‌بیت علیهم السّلام وجود دارد.[۲۳]

منابع ریارت عاشوراء و سند آن‌ها

برای دفع نمودن این شبهه باید دانست که زیارت عاشوراء دو مصدر اصلی دارد: کامل‌الزّیارات و مصباح‌المتهجّد (کبیر و صغیر). سایر مصادر و منابع، این زیارت را از این دو مصدر اصلی نقل نموده‌اند. سندهای زیارت عاشوراء در دو مصدر یاد شده، بدین شرح است:

طرق زیارت عاشوراء در کامل‌الزّیارات: حدّثني حكيم بن داود بن حكيم و غيره، عن محمّد بن موسى الهمداني، عن محمّد بن خالد الطّيالسيّ، عن سيف بن عميرة و صالح بن عقبة جميعاً، عن علقمة بن محمّد الحضرميّ؛ و محمّد بن إسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن مالك الجهنيّ، عن أبي جعفرالباقرعليه السلام قال: ... .

بنابراین درکتاب شریف کامل‌الزّیارات، زیارت عاشوراء دارای شش طریق به شرح ذیل می‌باشد:

۱- حكيم بن داود بن حكيم، عن محمّد بن موسى الهمداني، عن محمّد بن خالد الطّيالسي، عن سيف بن عميرة، عن علقمة بن محمّد الحضرمي، عن الإمام الباقرعليه السّلام

۲- حكيم بن داود بن حكيم، عن محمّد بن موسى الهمداني، عن محمّد بن خالد الطّيالسي، عن صالح بن عقبة، عن علقمة بن محمّد الحضرمي، عن الإمام الباقرعليه السّلام

۳- غيره، عن محمّد بن موسى الهمداني، عن محمّد بن خالد الطّيالسي، عن صالح بن عقبة، عن علقمة بن محمّد الحضرمي، عن الإمام الباقرعليه السّلام

٤- غيره، عن محمّد بن موسى الهمداني، عن محمّد بن خالد الطّيالسي، عن سيف بن عميرة، عن علقمة بن محمّد الحضرمي، عن الإمام الباقرعليه السّلام

٥- حكيم بن داود بن حكيم، عن محمّد بن اسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن مالک الجهنيّ، عن الإمام الباقرعليه السّلام

٦- غيره، عن محمّد بن موسى الهمداني، عن محمّد بن اسماعيل، عن صالح بن عقبة، عن مالک الجهنيّ، عن الإمام الباقرعليه السلام

طرق زيارت عاشوراء در مصباح المتهجّد: روى محمّد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن أبيه عن أبي جعفرعليه السّلام قال: ...

قال صالح بن عقبة و سيف بن عميرة: قال علقمة بن محمّد الحضرمي: قلت لأبي جعفرعليه السّلام:...

و روى محمّد بن خالد الطّيالسيّ، عن سيف بن عميرة قال: خرجت مع صفوان بن مهران الجمّال و عندنا جماعة من أصحابنا إلى الغريّ بعدما خرج أبوعبد الله عليه السّلام،...

نتيجه این‌که طرق شیخ طوسی در مصباح‌المتهجّد برای زیارت عاشوراء در این چهار طریق قرار می‌گیرد:

۱- محمّد بن إسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن أبيه، عن الإمام الباقرعليه السّلام

۲- محمّد بن اسماعيل بن بزيع، عن صالح بن عقبة، عن علقمة بن محمّد الحضرمي،، عن الإمام الباقرعليه السّلام

۳- محمّد بن اسماعيل بن بزيع، عن سيف بن عميرة، عن علقمة بن محمّد الحضرمي،، عن الإمام الباقرعليه السّلام

٤- محمّد بن خالد الطّيالسي، عن سيف بن عميرة، عن صفوان، عن الإمام الصّادق عليه السّلام
در بررّسی طرق این زیارت، مشاهده می‌گردد که بزرگانی همچون محمّد بن اسماعیل بن بزیع، از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیهم السّلام بوده و ثقه و از صلحای شیعه و مورد تأیید امام رضا علیه السلام است و صالح بن عقبه که از اصحاب امام باقر و امام صادق و امام کاظم علیهم السّلام است و در توثیقات عامّه و در طریق کتاب «المزار الکبیر» ابن المشهدی واقع شده و از اصحاب معروفین کتب بوده است؛ در اسناد زیارت عاشوراء واقع شده‌اند که تمامی این‌ها قرائنی برشهرت زیارت عاشوراء نزد بزرگان محدّثین شیعه است.
برای اطمینان بیشتر یکی از طرق شیخ طوسی را بررسی می‌کنیم که تصحیح این طریق، می‌تواند سبب تصحیح دیگرطرق ایشان و نیزطرق ابن قولویه گردد.
طریق شیخ طوسی در دعای صفوان برای زیارت عاشوراء
۱- محمّد بن خالد طیالسی
الف- شیخ نجاشی و شیخ طوسی او را صاحب کتاب «النّوادر» می دانند و طریق شیخ به کتاب وی در «الفهرست»، صحیح است.
ب- وی در طریق اسناد کامل‌الزّیارات واقع شده، و ابن قولویه فقیه بزرگ شیعه در مقدّمه کتاب خود شهادت به وثاقت روات کتاب خود فرموده.
ج- کسی او را قدح نکرده.
د- محمّد بن علیّ بن محبوب، شیخ محدّثین قم، ثقه، عین، فقیه و صحیح‌المذهب و صاحب کتب، از وی در «التّهذیب» و «الإستبصار» نقل حدیث نموده.
هـ- شیخ طوسی در رجال می‌نویسد: حمید از وی اصول بسیاری را نقل کرده.
و- در طریق ابن‌المشهدی در کتاب «المزار» واقع شده و ابن‌المشهدی تصریح به توثیق روات در کتاب خود می‌نماید.

ز- وی از راویان کتاب علاء بن الرّزین است و کتاب مزبور چهار نسخه بیشتر ندارد و راوی یکی از آن‌ها محمّد بن خالد طیالسی است و طرق به همه نسخه‌ها معتبر است، بنابراین وقوع وی در طریق معتبر، دلالت بر مدح وی می‌کند؛ زیرا وی یکی از حاملان اصول احادیث اهل‌بیت علیهم السّلام است.

ح- وی در طریق شیخ صدوق قرار گرفته و علّامه مجلسی از وحید بهبهانی نقل فرموده که وقوع وی در طریق صدوق، موجب مدح او می‌شود.

۲- سیف بن عمیرة

الف- شیخ نجاشی و شیخ طوسی وی را توثیق نموده و او را از اصحاب امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام دانسته‌اند.

ب- شیخ نجاشی نوشته: وی کتابی دارد که جماعاتی از اصحاب ما (شیعیان)، از او نقل نموده‌اند.

ج- شیخ طوسی چنین می‌نگارد: وی صاحب کتاب است، و طریق ایشان در «الفهرست» صحیح است.

۳- صفوان بن مهران جمّال

الف- شیخ نجاشی وی را توثیق نموده و می‌نویسد: وی صاحب کتاب است.

ب- شیخ طوسی او را از اصحاب امام صادق علیه السلام و صاحب کتاب ذکر نموده و طریق شیخ طوسی به کتاب وی صحیح است.

ج- شیخ مفید می‌فرماید: وی از شیوخ و خواصّ اصحاب امام صادق علیه السّلام و از ثقات فقهای صالح است.

د- شیخ کشّی وی را از اصحاب امام کاظم علیه السّلام می‌داند.

نتیجه:

۱- طریق شیخ طوسی در «مصباح المتهجّد»، در آغاز دعای صفوان (معروف به زیارت علقمه و یا دعای علقمه) صحیح است و قرائنی که برای محمّد بن خالد طیالسی ذکر نمودیم، برای توثیق وی کفایت می‌کند و طریق شیخ طوسی به کتاب وی در «الفهرست» صحیح می‌باشد و نیزسیف بن عمیره و صفوان توثیق شده‌اند و این طریق می تواند مصحّح دیگرطرق باشد.

۲- تعدّد طرق (ششگانه) ابن‌قولویه در«کامل‌الزّیارات» و (چهارگانه) شیخ طوسی در «مصباح‌المتهجّد»، موجب اطمینان به صدورزیارت عاشوراء ازامام باقرعلیه السّلام است.

برای تصحیح اسناد زیارت عاشوراء، وجوه دیگری نیزوجود دارد:

۱- سند شیخ طوسی از صالح بن عقبة و سیف بن عمیرة از امام باقرعلیه السّلام که اگراز کتاب‌های صالح بن عقبة و سیف بن عمیره باشد (که ظاهراً همین‌طور است)، قابل اعتماد و صحیح است.

۲- اگرمبنا پذیرش شهادت فقیه طایفه ابن‌قولویه در وثاقت همه‌ی روات کتاب خود باشد، سند کامل الزّیارات با تمام شش طریق وی قابل اعتماد و صحیح می‌باشد.

ابن‌قولویه که از بزرگان فقهاء و محدّثین شیعه است و به یقین حدیث‌شناسی بس بزرگ می‌باشد درآغاز کتاب شریف «کامل الزّیارات» چنین می فرماید:

«... و لم أخرج فيه حديثاً روي عن غيرهم إذا كان فيما روينا عنهم من حديثهم صلوات الله عليهم كفاية عن حديث غيرهم و قد علمنا أنّا لا نحيط بجميع ما روى عنهم في هذا المعنى و لا في غيره لكن ما وقع لنا من جهة الثّقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته و لا أخرجت فيه حديثاً روي عن الشّذاذ من الرّجال يوثر ذلك عنهم عن المذكورين غير معروفين بالرّواية المشهورين بالحديث و العلم ...».

... و در این کتاب حدیثی از کسی جز اهل‌بیت نیاورده‌ام زیرا که در آنچه از روایات

ایشان صلوات الله علیهم روایت کرده‌ایم کفایت است از حدیث غیرآنان و به درستی که دانستیم به همه آنچه از آنان در این معنی (زیارت) و در غیرآن روایت شده چیره نیستیم، لکن آنچه را که از راه افراد مورد وثوق از اصحاب ما (شیعیان) که خداوند آنان را به رحمت خویش رحمت کند به ما رسیده آورده‌ایم، و در این کتاب حدیثی که از مردان شاذّ (و شناخته نشده) و غیرمعروف به روایت آمده نیاورده‌ام بلکه از مشهورین به حدیث و علم آورده‌ام ... .

خلاصه این کلام، تصریح ایشان است بر این‌که احادیث کتاب خود را از آنان‌که مورد اعتماد و از اصحاب ما (شیعه) هستند، نقل فرموده و همه احادیث را از معروفین به علم و راویان حدیث نقل کرده است.

۳- هرگاه روایت یا خبری به جهت تعدّد مصادر و طرق و تنوع راویان از شهرت برخوردار گشت، این شهرت عملی موجب وثوق و اطمینان به صدور آن از معصوم می گردد و اطمینان، حجّتی شرعی است.

منشأهای عقلی که موجب وثوق واطمینان شوند نیزبسیارند که مهمترین آن‌ها این سه هستند:

الف- کثرت مصادر روایی و تعدّد طرق و تنوع روات و کثرت عمل به آن‌ها. و همانا کثرت طرق و مصادر و عمل، طبعاً مؤدّی وثوق به روایت است، چنان‌که فقهای شیعه به برخی از نصوص روایات ـ مخصوصاً در مستحبات و مکروهات ـ گرچه از حیث سند تمام نیستند، اعتماد کرده‌اند.

ب- عامل روحی: موافقت روایت و زیارت عاشوراء از حیث مضمون، با مضامین و ملاک‌های عمومی ذکرشده در قرآن کریم و سنّت قطعیّه.

ج- عامل ادبی: انسجام زبان لغت حدیث و زیارت عاشوراء و اسلوب آن با احادیث هم‌سنخ آن، که صدور آن‌ها از معصومین علیهم السّلام معلوم است.

این عامل از فنون متعارف نزد عرف عقلا در توثیق نصوص است. به عنوان مثال ابن ابی الحدید معتزلی می‌نویسد:«اگردرنهج‌البلاغه تأمّل کنی تمام آن را یک‌دست وازیک سرچشمه وآن‌را یک‌نواخت خواهی دید که سبک آن یکسان است وهمچون یک عنصرخالص است که هیچ آمیزه‌ای ندارد وهیچیک ازاجزای آن مخالف اجزای دیگرنیست وماهیّت آن تفاوتی ندارد و همچون قرآن مجید است که آغاز آن همانند میانه‌اش و میانه‌اش همچون پایان آن است و هر سوره وآیه‌اش از لحاظ راه و روش و فن و نظم، چون دیگری است. اگربعضی ازقسمت‌های نهج‌البلاغه صحیح وبعضی ساختگی بود بااین برهان برای توروشن می‌شد وحال آن‌که گمراهی کسانی آشکارمی‌شودکه پنداشته‌اند این کتاب یا بخشی از آن منسوب به علیّ علیه السّلام و ساختگی است.»[۲۴]

ملاحظه زیارت عاشوراء، به جهت نظربه تعدّد عوامل وثوق در آن، انسان را به وثوق بلکه به یقین می‌رساندکه صادرشده ازلسان امام باقرعلیه السلام است. از جمله عامل کمّی: تعدّد مصادری که آن‌را وارد کرده که نتیجتاً تشکیل شهرت علمی نزد علماء می‌دهد، چراکه از زیارت‌های معروف است نزد علمای شیعه ـ که به تحقیق و دقّت شهره‌اند ـ

فقهاء و علماء محقّق که روایت و زیارت را نقل نموده اند: ابن‌قولویه و شیخ مفید و طوسی و ابن المشهدی و سیّد بن طاووس و علّامه حلّی و شهید اوّل و شیخ کفعمی و مجلسی و دیگرعلمای پس از آن‌ها قدّس الله أسرارهم هستند. این بزرگان زیارت عاشوراء را در کتاب‌های خود به همراه تمامی فقرات آن نقل کرده‌اند به گونه‌ای که موجب وثوق است، همچنان‌که عامل روحی در سیاق زیارت دیده می‌شود، به گونه‌ای که در آن روح تبّری، لعن و مبارزه با ستم و ستمگران ـ که از موضوعات واضح قرآنی نزد هرمسلمان است ـ حاکم می باشد:

«إِنَّ الَّذينَ يَكْتُمُونَ ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الْهُدىٰ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللهُ وَ يَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ».[۲۵]

آنان که دلایل روشن و هدایت‌های ما را که نازل کرده‌ایم، بعد از آن‌که در کتاب الهی برای مردم توضیح داده‌ایم کتمان می‌کنند، خداوند آن‌ها را لعنت می‌کند و همه لعنت‌کنندگان نیز آن‌ها را لعن می‌کنند.

بنابراین زیارت عاشوراء، متضمّن روح قرآن است که همان درخواست دوری از رحمت خدا برای ستمگران است.

از سوی دیگر، نتیجه درنگ و تأمّل (از حیث ادبی) در فقرات زیارت عاشوراء، برای کسانی که با ادبیّات عرب آشنا هستند، درک تجانس در لغت این زیارت با زیارت‌های دیگری است که صدور آنها از اهل‌بیت علیهم السّلام قطعی است ـ همانند زیارت وارث، عرفه و نیمه شعبان ـ همچنین هم‌خوانی اسلوب آن با اسلوب دیگر سخنان امام باقر علیه السلام از خلال دعاها و سخنان آن‌حضرت مشخّص می‌گردد. اضافه بر این؛ تمسّک به اخباری که به اخبار من بلغ مشهورند نیز ممکن است.

پیوستگی این عوامل در زیارت عاشوراء، موجب وثوق و اطمینان به صدور زیارت از امام باقر علیه السلام است.

لازم به ذکر است که این زیارت در منابع معتبری که قدمت تقریبی هزار ساله دارند، آمده است و بزرگان محدّث و فقیه و مدقّق همچون ابن‌قولویه و شیخ مفید و طوسی و ... قدّس الله أسرارهم این زیارت را نقل کرده‌اند و اینان بنابر اطمینانی که به سند و محتوای این زیارت داشته‌اند، اقدام به نقل آن نموده‌اند و به نظر می‌رسد منشأ ایجاد خدشه نمودن در این زیارت، از وهّابیّت، نواصب و اتباع آنان لعنهم الله باشد، امید است خداوند متعال شرّ آنان را به خودشان بازگرداند و شیعیان را از فتنه‌ی فتنه‌گران و شبهه‌افکنان محافظت فرماید.

پی‌نوشت‌های بخش چهارم

۱ - برخی از احادیث در این‌باره:

۱. بصائرالدرجات: ۲۹۹ ب۱٤ ح۱- حدثنا حمزة بن يعلى عن أحمد بن النضرعن عمرو بن شمر عن جابرعن أبي جعفرعليه السلام قال: يا جابِرُ! إنّا لَوْ كُنّا نُحَدِّثُكُمْ بِرَأْيِنا وَ هَوانا لَكُنّا مِنَ الْهالِكينَ وَ لٰكِنّا نُحَدِّثُكُمْ بِأَحاديثَ نَكْنِزُها عَنْ رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَما يَكْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ.

۲. حدّثنا يعقوب بن يزيد، عن محمّد بن أبي عمير، عن عمرو بن أذينة، عن الفضيل بن يسار، عن أبي جعفرعليه السّلام أنّه قال: لَوْ أَنّا حَدَّثْنا بِرَأْيِنا ضَلَلْنا كَما ضَلَّ مَنْ كانَ قَبْلَنا وَ لٰكِنّا حَدَّثْنا بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّنا بَيَّنَها لِنَبِيِّهِ فَبَيَّنَها لَنا.

۳. حدّثنا عبد الله بن عامر، عن عبد الله بن محمّد الحجّال، عن داود بن أبي يزيد الأحول، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال سمعته يقول: إِنّا لَوْ كُنّا نُفْتِي النّاسَ بِرَأْيِنا وَ هَوانا لَكُنّا مِنَ الْهالِكينَ وَ لٰكِنَّها آثارٌ مِنْ رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَصْلُ [وَ أُصُولِ] عِلْمٍ نَتَوارَثُها كابِراً عَنْ كابِرٍ نَكْنِزُها كَما يَكْنِزُ النّاسُ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ.

٤. حدّثنا محمّد عن الحسين بن سعيد، عن القاسم، عن محمّد بن يحيى، عن جابرقال: قال أبو جعفرعليه السّلام: يا جابِرُ! لَوْ كُنّا نُفْتِي النّاسَ بِرَأْيِنا وَ هَوانَا لَكُنّا مِنَ الْهالِكينَ وَ لٰكِنّا نُفْتيهِمْ بِآثارٍ مِنْ رَسُولِاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أُصُولِ عِلْمٍ عِنْدَنا نَتَوارَثُها كابِراً عَنْ كابِرٍ نَكْنِزُها كَما يَكْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ.

۵. حدّثنا أحمد بن محمّد، عن عليّ بن النّعمان، عن فضيل بن عثمان، عن محمّد بن شريح قال: سمعت أبا عبد الله عليه السّلام يقول: وَ اللهِ لَوْ لا أَنَّ اللهَ فَرَضَ وَلايَتَنا وَ مَوَدَّتَنا وَ قَرابَتَنا ما أَدْخَلْناكُمْ بُيُوتَنا وَلاأَوْقَفْناكُمْ عَلىٰ أَبْوابِنا وَ اللهِ ما نَقُولُ بِأَهْوائِنا وَ لا نَقُولُ بِرَأْيِنا إِلّا ما قالَ رَبُّنا.

٦. حدّثنا أحمد بن محمّد، عن الحسن بن محبوب، عن أبي حمزة الثّماليّ، عن جابر، قال أبو جعفر

عليه السّلام: يا جابِرُ! وَ اللهِ لَوْ كُنّا نُحَدِّثُ النّاسَ أَوْ حَدَّثْناهُمْ بِرَأْيِنا لَكُنّا مِنَ الْهالِكينَ وَ لٰكِنَّا نُحَدِّثُهُمْ بِآثارٍ عِنْدَنا مِنْ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَتَوارَثُها كابِرٌ عَنْ كابِرٍ نَكْنِزُها كَما يَكْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ.

۷. حدّثنا محمّد بن هارون، عن أبي الحسن موسى، عن موسى بن القاسم، عن عليّ بن النّعمان، عن محمّد بن شريح قال: قال لي أبو عبد الله عليه السّلام: لَوْ لا أَنَّ اللهَ فَرَضَ وَلايَتَنا وَ مَوَدَّتَنا وَ قَرابَتَنا ما أَدْخَلْناكُمْ وَ لا أَوْقَفْناكُمْ عَلىٰ بابِنا فَوَ اللهِ ما نَقُولُ بِأَهْوائِنا وَ لا نَقُولُ بِرَأْيِنا وَ لا نَقُولُ إِلّا ما قالَ رَبُّنا.

۸. حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن عنبسة قال: سأل رجل أبا عبد الله عليه الّسلام عن مسألة فأجابه فيها فقال الرّجل: إن كان كذا و كذا ما كان القول فيها؟ فقال له: مَهْما أَجَبْتُكَ فِيهِ لِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ‌اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِ) لَسْنا نَقُولُ بِرَأْيِنا مِنْ شَيْءٍ.

۹. حدّثنا أحمد بن محمّد، عن الحسين بن سعيد، عن فضيل بن يسار، عن جعفر عليه السّلام أنّه قال: إِنّا عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّنا بَيَّنَها لِنَبِيِّهِ فَبَيَّنَها نَبِيُّهُ لَنا فَلَوْ لا ذٰلِكَ كُنّا كَهٰؤُلاءِ النّاسِ.

۱۰. حدّثنا محمّد بن إسماعيل، عن عليّ بن الحكم، عن فضيل بن عثمان، عن محمّد بن شريح قال: قال أبو عبد الله عليه السّلام: لَوْ لا أَنَّ اللهَ فَرَضَ طاعَتَنا وَ وَلايَتَنا وَ أَمَرَ مَوَدَّتَنا ما أَوْقَفْناكُمْ عَلىٰ أَبْوابِنا وَ لا أَدْخَلْناكُمْ بُيُوتَنا إِنّا وَ اللهِ ما نَقُولُ بِأَهْوائِنا وَ لا نَقُولُ بِرَأْيِنا وَ لا نَقُولُ إِلّا ما قالَ رَبُّنا وَ أُصُولٌ عِنْدَنا نَكْنِزُهٰا كَما يَكْنِزُ هٰؤُلاءِ ذَهَبَهُمْ وَ فِضَّتَهُمْ.

۲- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد جلد۱۵ صفحه۱۸۶. از او: بحار الانوار جلد۳۳ صفحه۶۲ باب۱۶ و الغدير جلد۱۰ صفحه۳۹۹.

۳- ولقد كان للخليفة يد بيضاء على المغيرة بدرء الحدّ عنه لمّا اتّهم بالزّنا في عصر الخليفة وهو أمير على الكوفة، فقد شهد عليه بالزّنا: أبوبكرة و نافع و شبل بن معبد، وقالوا: بأنّهم رأوه يولجه

ویخرجه، فلمّا قدم الرّابع (زیاد بن أبیه) للشّهادة، حاول الخلیفة أن یدرأ عنه الحدّ بالشّبهة، فخاطبه بقوله: إنّي لأری رجلاً لم یخزالله علی لسانه رجلاً من المهاجرین ... . و لقد جازاه المغیرة بما قام به بعد وفاته. بالله علیك هل یصحّ الاستدلال بکلام لم یُعرف قائله، وهل هو من نسج المغیرة أو من نسج غیره؟! وقد أُلقي إلی النّادبة توخّیاً لمصالح معیّنة، و خلافاً لنهي عمر عن ندب الموتی.

٤- مغیرة بن شعبه یکی ازقاتلین حضرت محسّن و حضرت زهراء سلام الله علیهما است.

٥ - منابع سخنان دخترأبي خثمة (حثمة) نوحه گرو گریه کننده برعمر:

تاریخ المدینة/ ابن شبة النمیری/ وفات۲٦۲/ تحقیق فهیم محمّد شلتوت/ چاپ دوم/ سال چاپ ۱٤۱۰ - ۱۳٦۸ ش/ ناشردار الفکر- قم/جلد۳ صفحه۹٤۱ ـ۹٤۲: حدّثنا محمّد بن عبّاد بن عبّاد قال، حدّثنا غسّان بن عبد الحمید قال: بلغنا أنّ عبد الله بن مالك بن عیینة الأزديّ حلیف بني مطّلب قال: لمّا انصرفنا مع عليّ رضي الله عنه من جنازة عمردخل فاغتسل، ثمّ خرج إلینا فصمت ساعة، ثمّ قال: لله بلاء نادبة عمر، لقد صدقت ابنة أبي خثمة حین قالت: وا عمراه! أقام الأود، وأبدأ العهد، وا عمراه! ذهب نقيّ الثوب، قلیل العیب، وا عمراه! أقام السنّة، وخلّف الفتنة، ثمّ قال: والله ما درت هذا، ولکنّها قوّلته وصدقت، والله لقد أصاب عمرخیرها، وخلّف شرّها، ولقد نظرله صاحبه (فسار علی الطریقة ما استقامت ورحل) الرکب، وترکهم في طرق متشعّبة، لا یدري الضالّ، ولایستیقن المهتدي.

و انساب الأشراف/ احمد بن یحیي بن جابرالبلاذری/ وفات ۲۷۹/ جلد۱۰ صفحه٤۳۰ المدائنيّ قال: لمّا مات عمر... ندبته ابنة أبي حثمة فقالت: و اعمراه! أقام الأود، و أبرأ العمد، و أمات الفتن، و أحیا السنن، و اعمراه! خرج من الدنیا نقيّ الثوب، بریئاً من العیب.

و محمّد بن جریرالطبری/ وفات ۳۱۰ قمری در سن ۸٤ سالگی در بغداد/ جلد٤ صفحه۲۱۸ حدّثني عمر، قال: حدّثنا علی، قال: حدّثنا ابن داب و سعید بن خالد، عن صالح بن کیسان،

عن المغيرة بن شعبة قال: لمّا مات عمر بكته ابنة ابى حثمة، فقالت: وا عمراه! اقام الأود، و ابرأ العمد، أمات الفتن، و أحيا السّنن، خرج نقيّ الثوب، بريئاً من العيب. قال: و قال المغيره بن شعبه: لمّا دفن عمر اتيت عليّاً و أنا أحبّ أن أسمع منه في عمر شيئاً، فخرج ينفض رأسه و لحيته و قد اغتسل، و هو ملتحف بثوب، لا يشكّ أنّ الأمر يصير إليه، فقال: يرحم الله ابن الخطّاب! لقد صدقت ابنة ابى حثمة: لقد ذهب بخيرها، و نجا من شرّها، اما و الله ما قالت، و لكن قوّلت.

و تاريخ مدينة دمشق/ على بن الحسن بن هبة الله بن عبد الله الشافعى ابن عساكر/ وفات۵۷۱ / تحقيق على شيرى/ سال چاپ ۱۴۱۵/ چاپخانه دار الفكر- بيروت/ ناشردار الفكر- بيروت/ جلد۴۴ صفحه۴۵۷ – ۴۵۸ نبأنا أبو سعد محمّد بن محمّد بن المطرّز وأبو علي الحدّاد قالا: أنا أبو نعيم الحافظ، نا أبو محمّد بن حيّان، نا محمّد بن سليمان، نا الخليل بن أسد البصريّ، نا نصر بن أبي سلام الكوفي أبو عمرو، نا عباءة بن كليب اللّيثيّ، عن عثمان بن زيد الكنانيّ، عن عيسى بن عبد الرحمان بن أبي ليلى، عن أوفى بن حكيم قال: لمّا كان اليوم الذي هلك فيه عمر خرج علينا عليّ مغتسلا فجلس فأطرق ساعة ثمّ رفع رأسه فقال: لله درّ باكية عمر! قالت: وا عمراه قوّم الأود، وأبرأ العمد، وا عمراه! مات نقيّ الثوب، قليل العيب، وا عمراه! ذهب بالسنّة، وأبقى الفتنة.

أخبرنا أبو طالب عليّ بن عبد الرحمان، أنا أبو الحسن الخلعيّ، أنا أبو محمّد بن النحّاس، أنا أبو سعيد بن الأعرابيّ، نا ابن المناديّ، نا إبراهيم بن يوسف الزهريّ، نا بردان، عن صالح بن كيسان، عن ابن بجينة، قال: لمّا أصيب عمر قلت: والله لآتين عليّا فلأسمعنّ مقالته، فخرج من المغتسل فأطّ ساعة فقال: لله نادبة عمر عاتكة وهي تقول: وا عمراه! مات والله قليل العيب، أقام العوج، وأبرأ العمد، وا عمراه! ذهب والله بحظّها، ونجا من شرّها، وا عمراه! ذهب والله بالسنّة، وأبقى الفتنة. فقال عليّ: والله ما قالت ولكنّها قوّلت.

و شرح نهج البلاغة/ عزّالدين ابو حامد ابن ابى الحديد/ قرن۷/ سنى معتزلى/ مصحح محمدابوالفضل ابراهيم/ شرح عربى چاپ كتابخانه عمومى آيةالله مرعشى نجفى/ چاپ اول/

سال ۱۳۳۷ قم و چاپ های دیگرجلد۱۲ صفحه٤ خطبه۲۲۳: و من كلام له عليه السلام: للّهِ [بَلاءُ] بِلادُ فُلانٍ فَلَقَدْ قَوَّمَ الْأَوَدَ وَ دَاوَى الْعَمَدَ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقِيُّ الثَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا. أَدَّى إِلَى اللهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقِ مُتَشَعِّبَةٍ لَا يَهْتَدِي بِهَا الضَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي العرب تقول لله بلاد فلان و لله در فلان و لله نادي فلان و لله نائح فلان و المراد بالأول لله البلاد التي أنشأته و أنبتته و بالثاني لله الثدي الذي أرضعه و بالثالث لله المجلس الذي ربي فيه و بالرابع لله النائحة التي تنوح عليه و تندبه ما ذا تعهد من محاسنه.

و يروى لله بلاء فلان أي لله ما صنع و فلان المكنّى عنه عمربن الخطّاب و قد وجدت النسخة التي بخطّ الرضيّ أبي الحسن جامع نهج البلاغة و تحت فلان، عمر. حدّثني بذلك فخّار بن معد الموسويّ الأوديّ الشاعرو سألت عنه النقيب أبا جعفريحيى بن أبي زيد العلويّ فقال لي: هوعمر. فقلت له: أ يثني عليه أميرالمؤمنين عليه السلام هذا الثناء؟ فقال: نعم.

أمّا الإماميّة فيقولون إنّ ذلك من التّقيّة و استصلاح أصحابه و أما الصالحيّون من الزيديّة فيقولون إنّه أثنى عليه حقّ الثناء و لم يضع المدح إلّا في موضعه و نصابه

و أما الجارودیّة من الزيديّة فيقولون إنّه كلام قاله في أمر عثمان أخرجه مخرج الذمّ له و التنقّص لأعماله كمايمدح الآن الأميرالميّت في أيّام الأميرالحيّ بعده فيكون ذلك تعريضاً به.

فقلت له إلّا أنّه لا يجوز التعريض و الاستزادة للحاضربمدح الماضي إلّا إذا كان ذلك المدح صدقا لا يخالطه ريب و لا شبهة فإذا اعترف أميرالمؤمنين بأنّه أقام السنّة و ذهب نقيّ الثوب قليل العيب و أنّه أدّى إلى الله طاعته و اتّقاه بحقّه فهذا غاية ما يكون من المدح و فيه إبطال قول من طعن على عثمان بن عفان.

فلم يجبني بشيء و قال: هوما قلت لك.

فأمّا الراونديّ فإنّه قال في الشرح: إنّه عليه السلام مدح بعض أصحابه بحسن السيرة و إنّ

الفتنة هي التي وقعت بعد رسول‌الله صلّى الله عليه و آله من الإختيار و الأثرة.
و هذا بعيد لأنّ لفظ أمير المؤمنين يشعر إشعاراً ظاهراً بأنّه يمدح والياً ذا رعيّة و سيرة، أ لا تراه كيف يقول: فلقد قوّم الأود و داوى العمد و أقام السنّة و خلّف الفتنة و كيف يقول أصاب خيرها و سبق شرّها و كيف يقول أدّى إلى الله طاعته و كيف يقول رحل و تركهم في طرق متشعّبة.
و هذا الضمير و هو الهاء و الميم في قوله عليه السلام و تركهم هل يصح أن يعود إلا إلى الرعايا و هل يسوغ أن يقال هذا الكلام لسوقة من عرض الناس و كل من مات قبل وفاة النبي ص كان سوقة لا سلطان له فلا يصح أن يحمل هذا الكلام على إرادة أحد من الذين قتلوا أو ماتوا قبل وفاة النبي صلّى الله عليه و آله كعثمان بن مظعون أو مصعب بن عمير أو حمزة بن عبد المطلب أو عبيدة بن الحارث و غيرهم من الناس و التأويلات الباردة الغثّة لا تعجبني. على أنّ أبا جعفر محمد بن جرير الطبريّ قد صرّح أو كاد يصرّح بأنّ المعني بهذا الكلام عمر. قال الطبريّ: لمّا مات عمر بكته النساء فقالت إحدى نوادبه وا حزناه على عمر حزنا انتشر حتى ملأ البشر و قالت ابنة أبي حثمة وا عمراه أقام الأود و أبرأ العمد و أمات الفتن و أحيا السنن خرج نقي الثوب بريئا من العيب.
قال الطبريّ فروى صالح بن كيسان عن المغيرة بن شعبة قال لما دفن عمر أتيت عليا عليه السّلام و أنا أحب أن أسمع منه في عمر شيئا فخرج ينفض رأسه و لحيته و قد اغتسل و هو ملتحف بثوب لا يشك أن الأمر يصير إليه فقال رحم الله ابن الخطاب لقد صدقت ابنة أبي حثمة ذهب بخيرها و نجا من شرها أما و الله ما قالت و لكن قولت. و هذا كما ترى يقوي الظن أن المراد و المعني بالكلام إنما هو عمر بن الخطاب.
و البداية والنهاية/ ابن كثير/ وفات٧٧٤/ تحقيق و تدقيق و تعليق: على شيرى چاپ اوّل/ سال چاپ: ١٤٠٨- ١٩٨٨م/ ناشر دار إحياء التراث العربي- بيروت/ جلد٧صفحه١٤٠ قال عليّ بن محمّد المدائنيّ: عن ابن داب و سعيد بن خالد، عن صالح بن كيسان، عن المغيرة ابن

شعبة قال: لمّا مات عمر بكته ابنة أبي خيثمة فقالت: وا عمراه،أقام الأود،وأبر العهد، أمات الفتن، و أحيا السنن، خرج نقيّ الثوب، بريّاً من العيب.

قال فقال عليّ بن أبي طالب: و الله لقد صدقت، ذهب بخيرها، و نجا من شرّها، أما و الله ما قالت و لكن قوّلت.

و كنز العمّال/ على المتقي بن حسام الدين الهندي البرهان فورى/ وفات۹۷۵/ ضبط وتفسير الشيخ بكري حياني/ تصحيح و فهرسة الشيخ صفوة السقا/ سال چاپ ۱٤۰۹- ۱۹۸۹ م/ ناشر مؤسسة الرسالة – بيروت/ جلد۱۲ صفحه۷۰۰-۷۰۱ رقم۳٦۰۸۵ عن أوفى بن حكيم قال: لمّا كان اليوم الذي هلك فيه عمر قلت: والله لآتينّ باب عليّ بن أبي طالب! فأتيت باب عليّ فإذا الناس يرقبونه فما لبثت أن خرج علينا فأطمّ ساعة ثم رفع رأسه فقال: لله درّ باكية عمر! قالت: وا عمراه ، قوّم الأود، وأبد العمد، وا عمراه! مات نقيّ الثوب قبل العيب، وا عمراه! ذهب بالسنّة، وأبقى الفتنة، قاتلها الله ما ذرب! ولكنّه قول، أصاب والله ابن الخطاب خيرها ونجا من شرها (ابن النجّار).

نظر حقیق امیرالمؤمنین علیه السّلام درباره عمر هنگام هلاکت و در کنار جنازه وی، که فریقین ذکر نموده اند، در سخن حضرت و بنابر تفسیر امام جعفر صادق چنین است: مفضّل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السّلام پرسیدم درباره معنی فرموده امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که چون دومی (عمر) را دید در حالی که او را به کفن پوشانده بودند، فرمود: «مَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللهَ بِصَحِيفَةٍ مِنْ هَذَا الْمُسَجَّى؟ محبوب ترنزد من نیست چیزی از اینکه خدا را با صحیفه (پیمان نامه ملعونه) این کفن پوشیده ملاقات کنم»؟ فرمود: عَنٰى بِها الصَّحيفَةَ الَّتي كُتِبَتْ فِي الْكَعْبَةِ مقصود حضرت امیرالمؤمنین آن صحیفه‌ای است که در کعبه نوشته شده بود. (و به صحیفه ملعونه مشهور است). که بر مذمّت وی دلالت دارد زیرا عمر از کسانی بود که پیمان نوشتند که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را ترور کنند و نگذارند خلافت به صاحب آن که

حضرت اميرالمؤمنين عليه السّلام است برسد.

در كتاب المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغة/ چاپ ١٤٠٦ قمری ١٣٦٤ شمسی/ جامعه مدرّسين حوزه علميّه قم/ خطبه٢٢٨ آمده است و در صفحه١٣٩٣ قسمت مصادر، الدّعوات قطب الدّين راوندی و تاريخ طبري و شرح نهج البلاغة ابن ابي الحديد و شرح ابن ميثم را مصادر آن قرار داده ولی در الدّعوات راوندی وجود ندارد.

در نهج البلاغه فيض الإسلام صفحه٧٢١ خطبه٢١٩ آمده است: خدا شهرهای فلان (عمربن خطاب) را بركت دهد و نگاه دارد كه (به اعتقاد گروهی) كجی آن را راست نمود... .

بهج‌الصباغة في‌شرح‌نهج‌البلاغة/ تاليف محمّد تقی شوشتری/ شرح موضوعی عربی/ نشر موسّسه‌انتشارات‌اميركبير/ چاپ اوّل سال ١٣٧٦تهران/ جلد٩ صفحه٤٨٢ ايشان با ذكر شواهد و روايات اصل انتساب نامه را به حضرت رد می كند.

٦- در سيره ابن هشام جلد٢ صفحه١٢٨ آمده است: رأى عبد الله بن زيد بن ثعلبة بن عبد ربّه النداء، فأتى رسول‌الله صلّى الله عليه (وآله) وسلّم فقال له: يا رسول‌الله! إنّه طاف بي هذه الليلة طائف، مرّ بي رجل عليه ثوبان أخضران يحمل ناقوسا في يده، فقلت له: يا عبد الله أتبيع هذا الناقوس؟ قال: وما تصنع به؟ قال: قلت: ندعو به إلى الصلاة، قال: أفلا أدلّك على خير من ذلك؟ قال: قلت: وما هو؟ قال: تقول: الله أكبر . . . ثمّ ذكر الأذان ثمّ قال:...: فلمّا أخبر بها رسول‌الله صلّى الله عليه (وآله) وسلّم قال: إنّها لرؤيا حقّ إن شاء الله، فقم مع بلال فألقها عليه فليؤذّن بها، فإنّه أندى صوتا منك. فلمّا أذّن بها بلال سمعها عمر بن الخطّاب وهو في بيته ، فخرج إلى رسول‌الله صلّى الله عليه وآله وسلّم وهو يجرّ رداءه وهو يقول: يا نبيّ الله! والذي بعثك بالحقّ لقد رأيت مثل الذي رأى. فقال رسول‌الله صلّى الله عليه (وآله) وسلّم: فللّه الحمد. و در الكشف و البيان عن تفسير القرآن (ثعلبی) جلد٤ صفحه ٨٣ قال عبد الله بن زيد: فرأيت تلك الليلة رجلا في المنام عليه ثوبان أخضران و يحمل ناقوسا فقلت: يا عبد الله! اتبع الناقوس؟ قال:

و ما تصنع به؟ قلت: ندعو به الناس إلى الصلاة، قال: أ فلا أدلّك على ما هو خير منه؟ قلت: بلى، قال: قل: الله أكبر، الله أكبر إلى آخر الأذان ثمّ استأخر غير بعيد، و قال: إذا قامت الصلاة فقل: الله أكبر، الله أكبر فوصف له الإقامة فرادى، فلمّا استيقظت أتيت النبيّ صلّى الله عليه و سلّم و أخبرته بذلك فقال: إنّها رؤيا حقّ إنشاء الله فاتلها على بلال فإنّه أندى منك صوتا، قال: فخرجنا إلى المسجد فجعلت ألقيها على بلال و هو يؤذّن فسمع عمر في بيته فخرج يجرّ رداءه فقال: رأيت مثل الذي رأى ففرح النبيّ صلّى الله عليه و سلّم و قال: ذلك أثبت.و تاريخ مدينة دمشق جلد٤ صفحه٣٣٩ الرقم١۵ أخبرنا أبو القاسم بن الحصين، أنا أبو علي بن المذهّب، أنبأ أحمد بن جعفر، نا عبد الله بن أحمد، حدّثني أبي، نا زيد بن الحبّاب أبو الحسين العكليّ، أخبرني أبو سهل محمّد بن عمرو، و أخبرني عبد الله بن محمّد بن زيد، عن عمّه عبد الله بن زيد: أنّه أري الأذان قال: فجئت إلى النبيّ صلّى الله عليه و سلّم فأخبرته فقال: ألقه على بلال. فألقيته، فأذّن، قال: فأراد أن يقيم فقلت: يا رسول‌الله! أنا رأيت، أريد أن أقيم قال: فأقم أنت. فقام هو و أذّن بلال. و در الكشف و البيان عن تفسير القرآن (ثعلبى) جلد٤ صفحه ٨٢ قال أبو الحسن أحمد بن محمّد بن عمر، أبو العبّاس محمّد بن إسحاق السرّاج، زياد بن أيّوب و أبو بكر بن أبي النضير الأسديّ، حجّاج بن محمّد قال: قال ابن جريج، عن نافع، عن ابن عمر أبو الحسين، قال: أبو العبّاس السرّاج، محمّد بن سهيل بن عسكر، أبو سعيد الحدّاد، خالد بن عبد الله الواسطيّ، عن عبد الرحمان بن [يحيى]، عن الزهريّ، عن سالم، عن أبيه. و حديث عن الحسن بن شقيق، إسماعيل بن عبيد الخزاعيّ، محمّد بن سلمة، عن محمّد ابن إسحاق، عن محمّد بن إبراهيم، عن محمّد بن عبد الله بن زيد الأنصاريّ، عن أبيه، قال: كان المسلمون حيث قدموا المدينة يجتمعون فيجيبون الصلاة و ليس ينادي بهنّ فتكلّموا في ذلك فاستشار رسول‌الله صلّى الله عليه و سلّم المسلمين فيما يجيبهم الصلاة. فقال بعضهم: يقلّب راية فوق رأس المسجد عند الصلاة، فإذا رأوها أذّن بعضهم بعضا فلم يعجبه ذلك، و قيل: بل نؤجّج ناراً، و قال بعضهم: بل قرن مثل قرن

اليهود، فكرهه من أجل اليهود، و قيل: الناقوس، فكرهه من أجل النصارى، و لكن عليه قاموا و أمر بالناقوس حتّى يجيب.

و مانند اين خبرها را روايت نموده اند در: السنن الكبرى بيهقي جلد١ صفحه٣٩٩ كتاب الصلاة باب بدء الاذان، سنن الدارمي جلد١ صفحه٢٦٩ با اختلاف، سنن أبى داود جلد١، باب بدء الاذان، حديث ٤٩٨ و ٤٩٩ با اختلاف، سنن ابن ماجة كتاب الأذان صفحه٢٣٢ حديث٧٠٦ و٧٠٧ و در آن تقديم و تأخيرى است در عبارت، و سنن الترمذي صفحه١٣٩ باب ما جاء في بدء الاذان حديث ١٨٩، و كنز العمّال المتقي الهندي جلد٨، كتاب الصلاة، فصل الاذان، حديث٢٣١٣٩ الى ٢٣١٤٩، و مسند أحمد بن حنبل جلد٤ صفحه٤٣، سيرة ابن هشام جلد١ صفحه٥٠٨، السيرة الحلبية جلد٢ صفحه١٠١، نيل الأوطار جلد٢ صفحه٤١، التيسير جلد٢ صفحه١٩٨ و ديگران.

٧- سوره (٦٩) الحاقّة آيه٤٥.

٨- نور الثقلين: فَصَفَّ.

٩- الكافي: ج٣ ص٣٠٢ باب بدء الأذان و الإقامة و... حديث١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة و الفضل، عن أبي جعفر عليه السّلام قال:. الوافي: ج٧ ص٥٥٧ ح٦٥٨٢- ١ و وسائل الشّيعة: ج٥ ص٣٦٩ ب١ ح٤- ١ و بحار الأنوار: ج١٨ ص٣٠٧ ب٣ ح١٤ و مرآة العقول في شرح أخبار آل‌الرسول: ج١٥ ص٨١ همه از الكافي. و در تفسير نور الثقلين جلد٣ صفحه١٣٠ حديث٤٣- از تفسير عليّ بن إبراهيم: عن أبيه، عن ابن أبى عمير، عن عمر بن أذينة، عن زرارة أو الفضيل، عن أبى جعفر عليه السّلام .مانند الكافي و در تفسير قمّى نمى‌باشد.

١٠- الكافي جلد٣ صفحه٤٨٢ باب النوادر... حديث١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن ابن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: قال: ما تَرْوِي هٰذِهِ النّاصِبَةُ؟ فقلت:

جعلت فداك! فيما ذا؟ فقال: في أَذانِهِمْ وَ رُكُوعِهِمْ وَ سُجُودِهِمْ؟ فقلت: إنّهم يقولون إنّ أبيّ بن كعب رآه في النّوم. فقال: كَذَبُوا، فَإِنَّ دينَ اللهِ عَزَّوَ جَلَّ أَعَزُّمِنْ أَنْ يُرٰى فِي النَّوْمِ. قال: فقال له سدير الصّيرفيّ: جعلت فداك! فأحدث لنا من ذٰلك ذكراً. فقال أبو عبد الله عليه السلام:. و علل الشّرائع: ج۲ ص۳۱۲ ب۱ ح۱- حدّثنا أبي و محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قالا: حدّثنا سعد بن عبد الله قال: حدّثنا محمّد بن عيسى بن عبيد، عن محمّد بن أبي عميرو محمّد بن سنان، عن الصّبّاح السّدّيّ و سدير الصّيرفيّ و محمّد بن النّعمان مؤمن الطّاق و عمر بن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام؛ و حدّثنا محمّد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن الحسن الصّفّار و سعد بن عبد الله قالا: حدّثنا محمّد بن الحسين بن أبي الخطّاب و يعقوب بن يزيد و محمّد بن عيسى، عن عبد الله بن جبلة، عن الصّبّاح المزنيّ و سدير الصّيرفيّ و محمّد بن النّعمان الأحول و عمربن أذينة، عن أبي عبد الله عليه السلام أنّهم حضروه، فقال: يا عُمَرَبْنَ أُذَيْنَةَ! ما تَرٰى هٰذِهِ النّاصِبَةُ في أَذانِهِمْ وَ صَلاتِهِمْ؟ فقلت: جعلت فداك إنّهم يقولون إنّ أبيّ بن كعب الأنصاريّ رآه في النّوم. فقال: كَذَبُوا وَ اللهِ، إِنَّ اللهَ تَبارَكَ وَ تَعالٰى أَعَزُّمِنْ أَنْ يُرٰى فِي النَّوْمِ. و قال أبو عبد الله عليه السلام: إِنَّ اللهَ الْعَزِيزَالْجَبّارَعَرَجَ بِنَبِيِّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلٰى سَمائِهِ سَبْعاً ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: اللهُ أَكْبَرُ، اللهُ أَكْبَرُ ...ثُمَّ عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّماءِ الثّانِيَةِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، أَشْهَدُ أَنْ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ... قالَ رَسُولُاللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ... ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّماءِ الثّالِثَةِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللهِ، أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُاللهِ ... ثُمَّ عُرِجَ بِي إِلَى السَّماءِ الرّابِعَةِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الصَّلاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ، حَيَّ عَلَى الْفَلاحِ ... فَقالَ جَبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلامُ: قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ، قَدْ قامَتِ الصَّلاةُ، فَقالَتِ الْمَلائِكَةُ هِيَ لِشيعَتِهِ أَقامُوها إِلٰى يَوْمِ الْقِيامَةِ ... فَهٰذا عِلَّةُ الْوُضُوءِ وَ الْأَذانِ... . الوافي: ج۷ ص۵۷ ح۵۴۷۲- ۱ و البرهان في تفسير القرآن: ج۳ ص۴۸۱ ح۶۲۰۱/ ۵ و الفصول المهمّة في أصول

الأئمّة (تكملة الوسائل): ج١ ص٦٨٩ ب٧٩ ح١٠٩١ و تفسير نور الثقلين: ج٣ ص١١٤ ح٢٣ و مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول: ج١٥ ص٤٦٨ از الكافي. بحار الأنوار: ج١٨ ص٣٥٤ ب٣ ح٦٦ از العلل و الكافي. بحار الأنوار: ج٧٩ ص٢٣٧ ب٢ ح١ از العلل.

١١- الفقيه: - لَمّا.

١٢- الفقيه: - عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلامُ.

١٣- الكافي: ج٣ ص٣٠٢ ح٢- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال:. و من لا يحضره الفقيه: ج١ ص٢٨٢ ح٨٦٥- و روى منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السّلام أنّه قال: ـ كما في الكافي باختلاف ذكرناه ـ و تهذيب الأحكام تحقيق خرسان: ج٢ ص٢٧٧ ب١٤ ح١٠٩٩- ١- عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حمّاد، عن منصور بن حازم، عن أبي عبد الله عليه السّلام قال: ـ مانند الكافي ـ و روضة الواعظين چاپ قديم: ج٢ ص٣١٣- به طور مرسل از امام صادق عليه السّلام مانند الكافي شريف آورده است. الوافي: ج٧ ص٥٥٨ ح٦٥٨٤- ٣ از الكافي و التهذيب و الفقيه، وسائل الشّيعة: ج٥ ص٣٦٩ ب١ ح٦٨١٥- ٢- از الكافي و الفقيه و التهذيب، و بحار الأنوار: ج٤٠ ص٦٢ ب٩١ ح٩٦ از الكافي.

١٤- البحار و المستدرك.

١٥- بحار الأنوار: ج٨١ ص١٥٦ ب١٣ ح٥٤ و مستدرك الوسائل: ج٤ ص١٧ ب١ ح٤٠٦٢- از الدعائم نقل نمودند.

١٦- در سيره ابن هشام: ج٢ ص١٢٨می‌باشد: وذكر ابن جريح قال: قال لي عطاء: سمعت عبيد ابن عمر الليثيّ يقول: ائتمر النبيّ صلّى الله عليه (وآله) وسلّم وأصحابه بالناقوس للاجتماع للصلاة، فبينما عمر بن الخطّاب يريد أن يشتري خشبتين للناقوس إذ رأى عمر بن الخطّاب في المنام أن لا تجعلوا الناقوس بل أذّنوا للصلاة، فذهب عمر إلى النبيّ صلّى الله عليه (وآله) وسلّم

يخبره بالذي رأى وقد جاء النبيّ صلّى الله عليه (وآله) وسلّم الوحي بذلك، فما راع عمر إلّا بلال يؤذّن، فقال رسول‌الله صلّى الله عليه (وآله) وسلّم حين أخبره بذلك: قد سبقك بذلك الوحي.

و در السيرة الحلبيّة: ج٢ ص٢٩٧- روى الحلبيّ، عن أبي العلاء، قال: قلت لمحمّد بن الحنفية: إنّا لنتحدّث أنّ بدء الأذان كان من رؤيا رآها رجل من الأنصار في منامه، قال: ففزع لذلك محمّد بن الحنفيّة فزعاً شديداً و قال: عمدتم إلى ما هو الأصل في شرائع الاسلام، و معالم دينكم، فزعمتم أنّه كان من رؤيا رآها رجل من الأنصار في منامه، يحتمل الصدق و الكذب و قد تكون أضغاث أحلام، قال: فقلت له: هذا الحديث قد استفاض في الناس. قال: هذا و الله الباطل ... .

و در كنز العمّال: ج٨ ص٣٢٩ رقم٢٣١٣٨- فصل الأذان: عن مسند رافع بن خديج: لمّا أُسري برسول‌الله إلى السماء أُوحي إليه بالأذان فنزل به فعلّمه جبرئيل.(الطبراني في الأوسط عن ابن عمر).

١٧- شيخ حسن بن علیّ ابن ابی عقیل عمّانی از فقهای شیعه در آغاز غیبت صغری و از مشایخ فقیه بزرگ شیعه ابن قولویه است.

١٨- مدارك الأحكام في شرح عبادات شرائع الإسلام: ج٣ ص٢٥٦ و الوافي: ج٧ ص٥٥٨ و وسائل الشّيعة: ج٥ ص٣٧٠ ح٦٨١٦- ٣ و بحار الأنوار: ج٨١ ص١٢٢ و الحدائق الناضرة: ج٧ ص٤٣٥ و جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام: ج٩ ص ٢ همه از ذكرى الشِيعة نقل نموده‌اند.

١٩ - الجمل و النصرة لسيّد العترة في حرب البصرة: ص٤١١ أسباب بغض عائشة لأمير المؤمنين عليه السّلام .

٢٠ - تقريب المعارف: ص١٩٨- و رووا عن عبد الله بن الحارث قال: دخل عليّ عليه السّلام على رسول‌الله صلّى الله عليه و آله و سلّم و عنده عائشة فجلس بينهما ... .

٢١ - الأمالي، الشّيخ الطوسيّ: ص٦٠٢ المجلس٢٧.

٢٢ - اليقين: ص١٩٥ ب٤٥ فيما نذكره عن إبراهيم الثقفي أيضا من كتاب المعرفة.

۲۳- سوره (۳۳) الأحزاب آیه۵۸: «إِنَّ الَّذینَ یُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذاباً مُهیناً»

همانا کسانی که خدا و پیامبرش را آزار دهند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنان عذابی خوارکننده آماده نموده.

رجال‌الکشیّ: ص۵۲۸ ح۱۰۱۲- ... رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمودند: مَنْ یَأْجِمْ أنْ یَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللهُ فَعَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ.

لعنت خداوند برکسی بادکه خوش نداردکسی راکه خداوند وی را لعنت نموده، لعنت کند.

٢٤- شرح نهج البلاغة: ج۱۰ ص۱۲۸.

۲۵- سوره (۲) آیه۱٦۰.

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن المهدي

صلواتك عليه وعلى آبائه

في هذه الساعة وفي كل ساعة

ولياً وحافظاً وقائداً وناصراً ودليلاً وعيناً

حتى تسكنه أرضك طوعاً

وتمتعه فيها طويلاً



فقیه محدّث و محقّق گران‌مایه حضرت آیة الله شیخ حیدر تربتی کربلائی دام ظلّه از شمار برترین پژوهشگران عصر حاضر علوم دینی هستند.

از جمله فعالیت‌های ایشان در گذشته و حال، تدریس؛ خارج معارف و فقه اهل بیت اَطهار علیهم السّلام، تفسیر قرآن کریم و دیگر علوم دینی در شهر اصفهان و اکنون قمّ مقدّس بوده و همچنان استمرار دارد.

اثر حاضر دربردارنده شمار اندکی از سؤالات و شبهات؛ معارفی، قرآنی، فقهی و ... است که ایشان با تمسک به ثقلین (قرآن کریم و عترت الرّسول علیهم السّلام) به نیکویی پاسخ داده‌اند تقدیم تشنگان معارف حقّه اهل‌بیت علیهم السّلام می‌گردد.

- torbatikarbalaee.loxblog.com
- zabihe.ale.mohammad@gmail.com